



عالمان تشیخہ

جلد چہارم

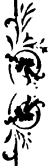
دکتر زہرا اخوان صراف

با راہنمایی

محمود تقی زادہ داوری

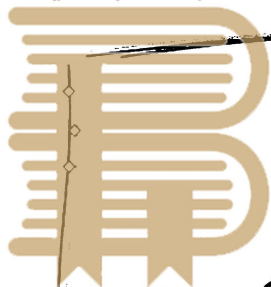


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



عالمان شیعہ

جلد ۴

سده چهارم (علی بن عبدالله - محمد بن ہارون)

دکتر زہرا اخوان صراف

با راهنمایی:

دکتر محمود تقی زاده داوری

سرشناسه، اخوان صراف، زهرا.

عنوان و نام پدیدآور: عالمان شیعه / نویسنده، زهرا اخوان صراف.

مشخصات نشر: قم: انتشارات شیعه‌شناسی، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۴۲۴ ص.

شابک: ج ۱، ۶-۲-۹۵۵۵۸-۹۶۴-۳۰۰۰۰ ریال / ج ۲، ۶-۲-۹۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸-۴۵۰۰۰ ریال /

ج ۳، ۷-۰۸-۵۱۴۷-۶۰۰-۹۷۸-۴۵۰۰۰ ریال / ج ۴، ۰۰-۳۶-۵۱۴۷-۶۰۰-۹۷۸-۱۸۰۰۰۰ ریال.

یادداشت: ج ۱ (چاپ اول: ۱۳۸۴).

یادداشت: ج ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶) فیبا.

یادداشت: ج ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۸) فیبا.

مندرجات: ج ۱: سده سوم از سال ۲۵۵-۲۹۹ ق / ج ۲: سده چهارم از سال ۳۰۰-۳۹۹ ق / ج ۳:

سده چهارم: حسین بن ابراهیم - علی بن عباس.

موضوع: مجتهدان و علما، سرگذشتنامه.

موضوع: شیعه، سرگذشتنامه.

شناسه افزوده: تقی‌زاده داور، محمود، ۱۳۳۲، راهنمای.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۴ ع۲ ۱۲۴الف/۲/۵۵۵.BP

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۶.

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۲۵۴-۸۴م.



عالمان شیعه (ج ۴)

سده چهارم (علی بن عبدالله - محمد بن هارون)

مؤلف: دکتر زهرا اخوان صراف

ناشر: انتشارات شیعه‌شناسی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

صفحه‌آرا: محمد کاظم آزر

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۴۷-۳۶-۰ ISBN 978-600-5147-36-0

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

این اثر با حمایت بنیاد ارشاد و رفاه امام صادق (ع) منتشر شده است.

فهرست مطالب

- ۹..... علی بن عبدالله بن حمدان سیف‌الدوله حمدانی (۳۰۱-۳۵۶)
- ۱۶..... علی بن عبدالله بن محمد خدیجی
- ۱۸..... علی بن عبدالله بن وصیف بغدادی (الناشئ الاصغر) (۲۷۱-۳۶۵ یا ۳۶۶)
- ۲۵..... علی بن عمر بن حسن سیاری
- ۲۶..... علی بن عبدالله کاشانی
- ۲۶..... علی بن عبدالله وراق رازی (زنده در ۳۰۷)
- ۲۸..... علی بن عیسی بن حسین قمی
- ۲۸..... علی بن محمد بن ابی الفهم قاضی تنوخی کبیر (۲۷۸-۳۴۲)
- ۳۳..... علی بن محمد بن بندار
- ۳۵..... علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری
- ۳۶..... علی بن محمد سمری (؟ - ۳۲۸ یا ۳۲۹)
- ۳۸..... علی بن محمد عدوی شمشاطی (؟ - زنده در ۳۷۷)
- ۴۱..... علی بن محمد کسائی مروزی (۳۴۱ - زنده در ۳۹۱)
- ۴۴..... علی بن محمد بن جعفر بن عنیسه حدّاد عسکری
- ۴۵..... علی بن محمد بن عبید بن زبیر کوفی قرشی (۲۵۴-۳۴۸)
- ۴۷..... علی بن محمد بن یعقوب بن اسحاق صیرفی (۳۳۲)
- ۴۸..... علی بن نعمان قاضی القضاة مغربی (۳۲۹-۳۷۴)
- ۵۱..... علی بن هارون بن یحیی
- ۵۲..... فارس بن سلیمان ارجانی (زنده در ۳۲۰)
- ۵۳..... فاطمه بنت حسین بن احمد
- ۵۴..... فرات بن ابراهیم کوفی (۲۸۶ - ؟)
- ۵۹..... عضدالدوله فناخسرو دیلمی (۳۲۴-۳۷۱)
- ۶۸..... قاسم بن علاء آذربایجانی (ح ۳۰۵)
- ۷۲..... قدّامة بن جعفر کاتب بغدادی (۲۳۷-۳۲۰)
- ۷۶..... محسن بن علی بن محمد، قاضی تنوخی (۳۲۷-۳۸۴)
- ۷۸..... محمد بن ابراهیم نعمانی (۳۶۰)
- ۸۶..... محمد بن ابی القاسم
- ۸۶..... محمد بن ابی بکر همام اسکافی بغدادی (۲۵۸-۳۳۶)

- ۹۳..... محمّد بن احمد بن ابراهيم طباطبا (۹- ۲۲۲) .
- ۹۷..... محمّد بن احمد صفوانی (زنده در ۳۵۲) .
- ۱۰۰..... محمّد بن احمد صقر موصلی (۹- ۲۷۵) .
- ۱۰۱..... محمّد بن احمد بن ابراهيم جعفی (زنده در ۳۲۹) .
- ۱۰۳..... محمّد بن احمد بن تمیم سرخسی .
- ۱۰۵..... محمّد بن احمد بن جنید کاتب اسکافی (ابن جنید) (ق ۳۰۰-۳۸۱) .
- ۱۲۳..... محمّد بن احمد بن داود بن علی قمی (۹- ۳۶۸) .
- ۱۲۵..... محمّد بن احمد بن عبدالله کاتب بصری (مفجع) (۹- ۳۲۷) .
- ۱۳۱..... محمّد بن احمد بن محمّد بن ابی ثلج (۲۳۸-۳۲۵) .
- ۱۳۲..... محمّد بن اسحاق بن محمّد کاتب بغدادی (ابن ندیم) (۲۹۷-۳۸۵) .
- ۱۴۶..... محمّد بن اسماعیل بُندَقَر نیشابوری (۹- ح ۳۰۰) .
- ۱۴۷..... محمّد بن بحر رهنی (۹- ح ۳۴۰) .
- ۱۴۹..... محمّد بن جریر بن رستم طبری آملی (۹- ۳۲۶) .
- ۱۵۳..... محمّد بن جعفر بن محمّد همدانی (۹- ۳۷۱) .
- ۱۵۵..... محمّد بن جعفر رزّاز (۲۳۶-۳۱۶) .
- ۱۵۷..... محمّد بن جعفر بن احمد بن بَطّه قمی (ح ۳۲۰) .
- ۱۶۰..... محمّد بن جعفر بن محمّد، عون اسدی کوفی (۹- ۳۱۲) .
- ۱۶۱..... محمّد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی .
- ۱۶۲..... محمّد بن حبيب ضبی .
- ۱۶۹..... محمّد بن حسن بن درید (۲۲۳-۳۲۱) .
- ۱۸۹..... محمّد بن حسن بن ابی یزید احمد بن ولید (زنده در ۳۴۳) .
- ۱۹۲..... محمّد بن حسن بن اسحاق (زنده در ۳۷۲) .
- ۱۹۳..... محمّد بن حسن بن روزبه مدائنی .
- ۱۹۴..... محمّد بن حسن بن قاسم (۳۰۴-۳۵۹ / ۳۶۰) .
- ۱۹۷..... محمّد بن حسن بن محمّد بن جمهور .
- ۱۹۸..... محمّد بن حسین بن ابی بعره .
- ۱۹۹..... محمّد بن حسین بن حفص اشنانی (۲۲۱-۳۱۵ / ۳۱۷) .
- ۲۰۰..... محمّد بن حسین بن حکم کوفی (زنده در ۳۱۳) .
- ۲۰۱..... محمّد بن حسین بن سفرجله .
- ۲۰۲..... محمّد بن حسین بن سفیان بزوفری .
- ۲۰۴..... محمّد بن حسین بن صالح سبّعی (زنده در ۳۵۶) .
- ۲۰۵..... محمّد بن حسین بن عبدالعزیز

- ۲۰۶..... محمد بن حسین بن علی بن مهزیار
- ۲۰۷..... محمد بن حسین بن عمید (۹ - ۳۶۰)
- ۲۰۸..... محمد بن زکریا رازی (۲۵۱-۳۱۳)
- ۲۲۰..... محمد بن زید واسطی (۹ - ۳۰۷ / ۳۰۶)
- ۲۲۲..... محمد بن سعدویه بیهقی
- ۲۲۳..... محمد بن سعید (سعد) کشی
- ۲۲۴..... محمد بن سلیمان کوفی (زنده در ح ۳۲۰)
- ۲۲۵..... محمد بن سلیمان بن حسن زراری (۲۳۷-۳۰۱)
- ۲۲۸..... محمد بن عباس بن ماهیار (زنده در ۳۲۸)
- ۲۳۴..... محمد بن عباس خوارزمی (۲۲۳-۲۸۲)
- ۲۴۵..... محمد بن عبدالرحمان بن قبه رازی
- ۲۴۷..... محمد بن عبد الرحمان (ابن قریعه) (۳۰۲-۳۶۷)
- ۲۴۸..... محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری (زنده در ۳۰۴)
- ۲۵۲..... محمد بن عبدالله بن عمران
- ۲۵۴..... محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله شیبانی (۲۹۷-۳۸۷)
- ۲۶۰..... محمد بن عبدالله بن ملک اصفهانی (۹ - ب ۳۰۰)
- ۲۶۱..... محمد بن عثمان بن سعید عمری (۹ - ۳۰۴ / ۳۰۵)
- ۲۶۵..... محمد بن علی بن اسحاق بن ابی سهل نوبخت
- ۲۶۶..... محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۰۵-۳۸۱)
- ۲۹۶..... محمد بن علی بن شاذان قزوینی
- ۲۹۷..... محمد بن علی بن شاه
- ۲۹۸..... محمد بن علی بن عبدک (زنده در ۳۶۰)
- ۳۰۰..... محمد بن علی بن فضل (زنده در ۳۴۰)
- ۳۰۱..... محمد بن علی بن معمر کوفی (زنده در ۳۲۹)
- ۳۰۲..... محمد بن عمران بن موسی مرزبانی (۲۹۷-۳۸۴)
- ۳۰۵..... محمد بن عمر بن عبد العزیز الکننی (۹ - ح ۳۴۰)
- ۳۱۱..... محمد بن عمر بن محمد کوفی بغدادی - ابن جعابی (۲۸۴-۳۵۵)
- ۳۱۵..... محمد بن محمد بن عصام کلینی
- ۳۱۶..... محمد بن محمد فارابی (۲۵۷-۳۳۹)
- ۳۲۶..... محمد بن مسعود سلمی العتاشی (ح ۲۴۰ - ح ۳۲۰)
- ۳۳۳..... محمد بن محمد بن اشعث کندی کوفی (زنده در ۳۱۳)
- ۳۳۷..... محمد بن موسی بن متوکل

- ۳۳۸..... محمّد بن نصير
- ۳۴۰..... محمّد بن نعمان (۳۴۰-۳۸۹)
- ۳۴۱..... محمّد بن هاشم بن وعله
- ۳۴۳..... محمّد بن يعقوب كليني رازي بغدادی (۲ - ۳۲۹)
- ۳۵۷..... محمود بن محمّد بن حسين بن سندی بن شاهک رملی (۲ - ۳۶۰)
- ۳۷۶..... مظفر بن جعفر بن حسين
- ۳۷۷..... مظفر بن محمّد بن احمد ابوجيش بلخي (۲ - ۳۶۷)
- ۳۸۰..... هارون بن موسی بن أحمد تَلْكَبَرِي (ق ۳۰۰-۳۸۵)
- ۳۸۹..... نصر بن صباح بلخي
- ۳۹۱..... نعمان بن محمّد تميمي (۲۵۹-۳۶۳)
- ۳۹۵..... يحيى بن محمّد بن احمد علوی نيشابوري (زنده در ۳۳۹)
- ۳۹۷..... علی بن عبدالواحد ابوالحسن خمري
- ۳۹۸..... علی بن عقبه شيباني
- ۳۹۸..... علی بن عمر اعرج کوفي
- ۳۹۹..... علی بن محمّد بزّاز
- ۴۰۰..... علی بن محمّد بن احمد (زنده در ۳۱۳)
- ۴۰۰..... قاسم بن محمّد بن علی بن ابراهيم همداني
- ۴۰۱..... محمّد بن حسن بن علی بن فضال
- ۴۰۱..... محمّد بن حسن بن علی بن محمّد
- ۴۰۲..... محمّد بن حسن بن علی بن مهزيار
- ۴۰۲..... محمّد بن حسن بن مت جوهری
- ۴۰۳..... محمّد بن حسين ليثی
- ۴۰۳..... محمّد بن حسين مقری
- ۴۰۴..... محمّد بن حسين بن عبدالله بن سعيد (زنده در ۳۳۰)
- ۴۰۴..... محمّد بن عبدالله بن عبدالعزيز (۲ - ۳۷۰)
- ۴۰۵..... محمّد بن عبيدالله حقيقي
- ۴۰۵..... محمّد بن فضل طبري
- ۴۰۶..... محمّد بن محمّد بن نصر بن منصور سکوني
- ۴۰۷..... محمّد بن مظفر بن نفيس
- ۴۰۷..... محمّد بن هارون موسوی نيشابوري

علی بن عبدالله بن حمدان سیف الدوله حمدانی (۳۰۱-۳۵۶)

ابوالحسن، سیف الدوله حمدانی، فقیه، ادیب و شاعر شیعی سده چهارم، از برجسته ترین حاکمان دولت حمدانی بود. وی در سال ۳۰۱ یا ۳۰۳ در جزیره متولد شد و در بغداد رشد کرد. خلیفه الممتقی لله (م ۳۵۷) وی را به «سیف الدوله» ملقب کرد.

توصیف دانشوران

صفدی، تراجم نگار اهل سنت (م ۷۶۴) وی را سوارکاری قهرمان، فقیه، شاعر و ادیبی سخنور توصیف کرده که پایتخت فرمانروایی اش حلب بود و با روم، چهل رویارویی داشت و برخی را پیروز شد و برخی دیگر با شکست همراه بود. وی شیعه بود و تشیع خود را ابراز می کرد.

ذهبی، رجالی بزرگ اهل سنت (م ۷۴۸) او را مقصد مسافران، کعبه بخشش، دلیرسوار اسلام و علمداری مبارزه توصیف کرده است. برخی دیگر جنگ های بسیار را وصف بارز وی دانسته اند.

خاندان

حمدانیان دارای دولتی شیعی مذهب بودند که از سال ۲۹۲ تا سال ۳۹۳ ابتدا در موصل و سپس در حلب حکومت داشت. این دولت شیعی در بخشی از حکومت عباسی و در دوران ضعف این حکومت شکل گرفت.

حمدانیان، که نسبتشان به ربیع (پسر معد بن عدنان) می رسد، در جزیره العرب ساکن بودند. در سال ۲۹۲، مکتفی، خلیفه عباسی، (م ۲۹۵) منشور امارت موصل و اطراف آن را به ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان بن حمدون تغلیبی داد. وی پس از استقرار در استان موصل، برای دفاع از منطقه تحت امر خود، مجبور شد با اکراد یزیدی جنگ کند. او پس از پیروزی بر آنها، منطقه موصل را به یکی از فرزندانش به نام حسن (ناصرالدوله) سپرد. حسن در موصل و برادرش در حلب حکومت تشکیل دادند.

در خصوص اهمیت این دولت، در کتاب *دولت حمدانیان* آمده است: «اهمیت این دولت تنها در این نهفته نیست که یکی از چندین دولت کوچک است که در دوران ضعف قدرت مرکزی و تباه شدن هیبت عباسیان ظاهر شد، و نه فقط از این لحاظ که دولت حمدانی مرکز مهمی از مراکز پرتوافشانی فرهنگی و جاذبه فکری در آن دوره درخشان تمدنی از دولت اسلامی است، بلکه از آن روست که دولت حمدانی از معدود دولت‌های اسلامی مستقل و کوچکی است که به نام خلافت عباسی برپا شد و به سدی استوار در برابر یورش بیزانس - روم شرقی - تبدیل شد که بیت‌المقدس را هدف قرار داده بود.»

ناصرالدوله حمدانی پس از قدرت یافتن، به گسترش نفوذ خود در جزیره‌العرب پرداخت و قصد اعلان استقلال داشت، اما نتوانست همه عناصر استقلال و استقرار دولتش را فراهم سازد. زندگی او رشته‌ای از مبارزات مستمر با معزالدوله دیلمی بود که به بخشی از این مبارزات و درگیری‌ها اشاره می‌کنیم:

اختلاف بین حمدانیان و آل‌بویه در واقع، پس از استقرار آل‌بویه و تسلط آنها بر خلافت عباسی آغاز شد. معزالدوله دیلمی احساس کرد ناصرالدوله می‌خواهد در جزیره‌العرب اعلان استقلال کند. به همین دلیل، لشکری به سمت موصل گسیل داشت. جنگ میان معزالدوله و ناصرالدوله در عکبری نزدیک سامراء در گرفت.

ناصرالدوله نبود حریف در پایتخت (بغداد) را غنیمت شمرد و برادرش جابر را برای تصرف آنجا روانه کرد. جابر با کمک ابوجعفر بن شیرزاد وارد بغداد شد و به نام ناصرالدوله در بغداد حکومت برقرار کرد. خود ناصرالدوله نیز بلافاصله وارد بغداد شد. ناصرالدوله حمدانی، المطیع لله خلیفه عباسی (م ۳۶۴) را از خلافت خلع کرد و نام وی را از خطبه برداشت. جنگ میان ناصرالدوله و معزالدوله در بغداد ادامه یافت. هرچند ابتدا کفه جنگ به نفع ناصرالدوله بود، اما سرانجام معزالدوله موفق شد او را شکست دهد.

مورخان دلاوری و فداکاری دیلمیان را عامل شکست حمدانیان می‌دانند. ناصرالدوله از بغداد گریخت و آل‌بویه بر بغداد مسلط شدند. مدتی بعد، صلح‌نامه‌ای نوشته شد و در

آن مقرر گردید ناصرالدوله مالیات به مرکز خلافت عباسی ارسال دارد و طبق صلح‌نامه، از تکریت به سمت شمال، در دست ناصرالدوله قرار گرفت و مصر و شام نیز بر قلمرو او افزوده شد. علی‌رغم صلحی که میان ناصرالدوله و معزالدوله صورت گرفت، اما اختلاف این دو تا پایان عمر ادامه یافت. ناصرالدوله همواره از پرداخت مالیات خودداری می‌کرد. سال ۳۳۷ مجدداً معزالدوله به موصل لشکر کشید و پس از مذاکرات، صلحی دیگر بین آل‌بویه و حمدانیان برقرار شد. مورخان از لشکرکشی دیگری توسط معزالدوله در سال ۳۴۸ به موصل خبر داده‌اند. این بار نیز عدم پرداخت مقررری از طرف ناصرالدوله، معزالدوله را رهسپار موصل کرد.

ناصرالدوله به برادرش سیف‌الدوله پناهنده شد و سیف‌الدوله برای برادرش نزد معزالدوله شفاعت کرد. معزالدوله شفاعت وی را پذیرفت و مقرر شد سالانه مبلغ ۲/۹۰۰/۰۰۰ درهم بپردازد. بدین‌گونه، ناصرالدوله در سال ۳۴۸ با ضمانت برادر، به قلمرو خویش بازگشت. با نقض این صلح توسط ناصرالدوله در سال ۳۵۲ و لشکرکشی معزالدوله به موصل، ناصرالدوله عزل گردید و ابوتغلب به جای پدر، به ولایت موصل برگزیده شد.

درگیری بین آل‌بویه به فرمان‌دهی عضدالدوله و ابوتغلب حمدانی ادامه یافت. در این درگیری‌ها، سرانجام عضدالدوله موفق شد قلعه‌های حمدانیان را تصرف کند. وی پس از فتح منطقه جزیره‌العرب و نظم بخشیدن به آن، در سال ۳۶۸ به بغداد بازگشت. اختلاف کلمه اولاد ناصرالدوله و کشمکش آنان بر سر قدرت، از جمله اسباب زوال سلطه ایشان در سال ۳۹۶ بود. با این حال، سقوط حمدانیان در موصل، به‌معنای ناپدید شدن آنان از صحنه تاریخ نیست؛ زیرا دولت آنان تا اواخر قرن چهارم هجری در حلب بر پا بود.

امارت‌ها

وی زمانی که فرمانروای واسط و اطراف آن بود، اوضاع آن دیار را بسیار تغییر داد و سپس به امارت دمشق رسید. آنگاه در سال ۳۳۳ به حلب بازگشت و بر آنجا امارت

کرد. وی اولین امیر حلب و از مهم‌ترین حاکمان دولت حمدانی به شمار می‌رود که در دوره او این حکومت به اوج قدرت رسید. سیف‌الدوله توانست به نیروی اراده و پشتکار، بیشتر نقاط سوریه و جزیره را به دست آورد و قلمرو فرمان‌روایی‌اش را از جنوب تا دمشق و از شمال تا حدود امپراتوری روم بگستراند.

جنگ‌های او با سپاهیان امپراتوری بیزانس (پایتخت روم شرقی) مشهور است. ابوفراس حمدانی در یکی از قصیده‌هایش به بسیاری از آن جنگ‌ها اشاره کرده است. نیز متنبی دربارهٔ بیشتر جنگ‌های او قصیده سروده است.

سبب شهرت و اهمیت

شهرت سیف‌الدوله دو سبب داشت: جنگ‌های او با روم، دانش‌دوستی و فرهنگ‌پروری. وی در همان حال که دشمنان رومی را می‌تاراند، همزمان پرچمدار خیزش علمی و ادبی نیز بود.

زرکلی، تراجم‌نگار معروف (م ۱۴۱۰) می‌نویسد: افراد زیادی از بزرگان علم و ستارگان روزگار در دربار سیف‌الدوله جمع شده بودند که نظیر آن را نمی‌توان در دربار هیچ‌یک از پادشاهان پیدا کرد.

بسیاری از ایشان کتاب‌های زیادی را در رشته‌های گوناگون در عهد فرمان‌روایی وی نوشتند که بعضی از آنها عبارتند از: حسین بن خالویه، فارابی، ابن جنی، ابوعلی فارسی و ابوالقاسم رقی منجم. زرکلی اشاره می‌کند که سیف‌الدوله خود نیز شاعر بود و اشعار نیکویی سروده است.

وی در بین سال‌های ۳۲۴ و ۳۵۶ با رومیان چهل جنگ داشت. این جنگ‌ها لشکری بزرگ با سربازانی کارآمد و توانا می‌طلبید. سیف‌الدوله از یک سو، با تحریک عواطف دینی، جنگاوران خود را قانع می‌کرد که در جنگ با روم، یک وظیفه الهی بجا می‌آورند، و از سوی دیگر، با غنایم طمع آنان را برمی‌انگیخت و بدین‌سان، لشکری نیرومند و سترگ فراهم آورد.

گفته‌اند: سیف‌الدوله در امر حفظ خلافت اسلامی، بسیار پای‌مردی نمود. آنگاه که خلافت عباسی در ضعف و امپراتوری بیزانس در اوج قدرت بود، سیف‌الدوله با جهاد خویش، قلمرو خلافت عباسی را از خطر توسعه‌طلبی بیزانس حفظ کرد. از سلحشوری و جنگاوری و پاک‌بازی وی در این جنگ‌ها حکایت‌ها کرده‌اند. گفته‌اند: از غبارهایی که در زمان جنگ بر او جمع می‌شده، خستی به اندازه کف دست ساخته و وصیت کرده بود رویش را در قبر بر آن بگذارند.

شخصیت فرهنگی

هرچند دوران امارت سیف‌الدوله با جنگ و کشمکش‌های فراوان همراه بود، اما این امر مانع توجه جدی این امیر حمدانی به مسائل عمرانی و فرهنگی نمی‌شد. وی پس از استقرار در حلب، برای آبادانی و اعتلای فرهنگی، سخت کوشید؛ هم قصرها و عمارت‌هایی باشکوه در این شهر بنا کرد، هم دانشمندان و شاعران و ادیبان را نواخت و به آنها بال و پر داد و بدین‌سان، عزت و عظمت معنوی و صوری را گسترش داد. بیشتر حاکمان دولت حمدانی ادب‌دوست و فرهنگ‌پرور بودند و به شعر و شاعری و نشر و نمو آن همت می‌گماشتند. برخی از آنان، خود از بزرگ‌ترین شاعران و ادیبان به شمار می‌آمدند؛ اما از آن میان، سیف‌الدوله ممتاز و به‌گونه‌ای ویژه برجسته بود. فیصل سامر می‌نویسد: سیف‌الدوله دانشمندان را با پرسش‌های دشوار، در لغت و نحو می‌آزمود و به ایشان جوایزی چشمگیر اهدا می‌کرد؛ چنان که یک بار به ابن خالویه بابت یک سؤال نحوی درباره دو اسم ممدود، ده هزار درهم جایزه داد. آوازه جهانگیر سیف‌الدوله در ادب‌دوستی و دانش‌پروری، شاعران را از نقاط دور و نزدیک به بارگاه وی می‌کشاند. سخنوران نام‌داری همچون منتبّی، ابوفراس حمدانی، صنوبری و نامی، که اطراف وی گرد آمده بودند، انواع شعر رایج در قرن چهارم را معرفی می‌نمودند. شوکت و حشمت علمی بارگاه سیف‌الدوله به سبب غنای بی‌نظیری که حضور این دانشوران ایجاد کرده بود، از عظمت و اقتدار سیاسی آن چیزی کم نداشت.

شاعران هم عصر

عبدالله بن محمد فیاضی کاتب و علی بن محمد شمشاطی، هر یک، ده هزار بیت از سروده‌های شعرا در مدح سیف‌الدوله را جمع‌آوری کرده‌اند.

ابن ندیم، فهرست‌نگار نام‌دار، (م ۳۸۵) شعرای سیف‌الدوله را چنین برمی‌شمارد:

- متنبی مشهور که کوفی بود و سیف‌الدوله را ملاقات کرد.

- مغنم مصری که نام «محمد بن سامی شعبانی» است.

- عبدالواحد بن نصر شامی، معروف به بیغاء؛

- ابوعبدالله محمد بن حسین؛

- و ابونصر بن نباته تمیمی.

ثعالبی ابوبکر خوارزمی را نیز جزو شعرای سیف‌الدوله بر شمرده و آورده است که وی در اوایل عمرش، محضر سیف‌الدوله را در جمعی از راویان و شعرا در حلب درک کرد. در آن مجلس، علی بن عبدالله بن خالویه و ابوالحسن شمشاطی و ابوطیب متنبی و ابوعباس نامی و دیگر بزرگان شعر و ادب حاضر بودند و آثار خود را ارائه دادند. خوارزمی بعدها از آن مجلس و تأثیر شگرفش بر وی یاد می‌کرد.

علی بن عبدالله بن وصیف، معروف به «ناشی اصغر» نیز در حلب با سیف‌الدوله ملاقات کرد و هنگام خداحافظی، برای او ابیاتی در ناخرسندی از خداحافظی نوشت.

دیگر شاعران هم‌عصر سیف‌الدوله عبارت بودند از: قاضی ابوحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی، ابوعبدالله بن خالویه ادیب نحوی، ابومحمد قیاضی کاتب، سرتی بن احمد موصلی، ابوفراس حارث بن سعید حمدانی، ابوالفرج وأواء، ابونصر بن نباته از شعرای عراق، ابوبکر خالدی و ابوعثمان خالدی از خواص سیف‌الدوله، ابواسحاق صابی که مدایح خود را از بغداد برای سیف‌الدوله می‌فرستاد. ابوالفرج محمد بن احمد غسانی دمشقی نیز از شعرای زمان بود که دیوان غسانی را سروده است.

مجالس شعر و ادب سیف‌الدوله با شاعران مصاحبش را نمی‌توان محافل ادبی محض دانست. در واقع، این جلسات در بسیاری از اوقات، مجلس مذاکره علم و بدایح حکمی و

عرفانی بود. بسیاری از این شاعران حکیم و دانشمند بودند و علوم خود را در قالب شعر بیان می‌کردند. برای نمونه، روزی در محفل ادبا، که ابوفراس، شاعر موشکاف شیعی عرب نیز حضور داشت، گفت: بیتی سروده‌ام که گمان ندارم احدی بتواند دوم آن را بیاورد، جز ابوفراس:

لَكَ جِسْمِي تُعَلِّهُ فَدَمِي لَا تُطَلِّهُ

(جسم از آن توست و تو پی در پی زجرش می‌دهی، اما خونم را یکباره نمی‌ریزی).
ابوفراس بالبداهه گفت:

قَالَ إِنْ كُنْتُ مَالِكًا فَلِي الْأَمْرُ كُلُّهُ

(محبوب گفت: اگر من مالک تو هستم، تمام اختیار به من تعلق دارد. چون و چرا در برابر مالک مطلق، بی‌معناست).
همانگونه که پیداست، عالی‌ترین و لطیف‌ترین نکات حکمت و عرفان در قالب شعر در این مجالس رد و بدل می‌شد.

بخشش‌ها

سیف‌الدوله در بخشیدن جوایز به شاعران، بسیار گشاده‌دست بود، به گونه‌ای که بنا به گفتهٔ ثعالبی، دستور داده بود برای صلّه‌بخشی، سکه‌هایی بزنند که وزن هر یک ده‌ها مثقال و بر آن نام و عکسش حک شده باشد. برای مثال، روزی دستور داد ده دینار به ابوفرج بیغاء بدهند. او شعری در وصف این صلّه‌بخشی گفت و سیف‌الدوله نیز ده دینار دیگر افزود.

دیگر روزی شعرا در محضر سیف‌الدوله شعر می‌خواندند که عربی بدشکل آمد، اجازه خواست و شعری در مدح او سرود. سیف‌الدوله او را تشویق کرد و گفت: خوب گفتی، و دوپست دینار به او بخشید.

ابوفراس نیز شعری برای سیف‌الدوله گفت و او در عوض، زمینی به قیمت دو هزار دینار به او بخشید. بین او و منتبّی گفت‌وگویی در گرفت که سیف‌الدوله را خوش آمد و پنجاه دینار از دینارهای جایزه - که معادل پانصد دینار معمولی بود - به او داد. این

گشاده‌دستی افراطی سیف‌الدوله در بذل و بخشش اموال برای شعر - به‌ویژه اشعاری با ستایش خود او - را نمی‌توان فضیلتی محض برای او دانست.

سیف‌الدوله علاوه بر ادیبان، دیگر دانشمندان را نیز با بخشش‌های خود می‌نواخت؛ از آن جمله، ذهبی در ترجمه عیبدالله بن حسن بغدادی می‌نویسد: وقتی ابوالحسن کرخی در اواخر عمرش فلج شد، دوستانش ابوعلی دامغانی و ابوعلی شاشی و ابوعبدالله بصری نزد او آمدند و گفتند: این بیماری احتیاج به پول دارد تا علاج شود، در حالی که شیخ فقیر است. به همین دلیل، برای سیف‌الدوله نامه نوشتند و از او درخواست مال کردند. شیخ از ماجرابی که بین دوستانش گذشت، اطلاع یافت و گریست و گفت: خدایا، روزی مرا جز از راهی که همواره بود قرار نده. وی پیش از اینکه چیزی به او برسد از دنیا رفت. آنگاه که از سیف‌الدوله ده هزار درهم برایش رسید، از طرف او صدقه دادند.

وفات

سیف‌الدوله در سال ۳۵۶ از دنیا رفت و قاضی ابوعبدالله اقساسی علوی بر او نماز گزارد و وی را در «میافارقین» - شهری در ترکیه که در این دوران، شهر «سلوان» به جای آن موجود است - دفن کردند.

منابع

تجارب الامم، ج ۲، ص ۹۰ و ۹۲، ۱۰۸ و ۱۱۵ / تیمیة الدهر فی محاسن اهل العصر، ج ۱، ص ۲۱ / الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۰۸ و ۴۵۳ / ترجمه تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۵۲ و ۶۰۱ / الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۵، ص ۱۹۷ / الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۳ / دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۶۸۹ / دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۲۹۴۲.

علی بن عبدالله بن محمد خدیجی

ابوالحسن، علی بن عبدالله بن محمد خدیجی نبلی، از راویان بود. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، او را فاسد و ضعیف‌المذهب دانسته و به همین دلیل، قرار دادن او

در شمار عالمان دشوار است؛ اما به اعتبار آنکه در کتاب‌های علمی صاحب‌نام و در عرصه علم و دانش تأثیر گذار بوده، شرح حالش ذکر می‌شود.

او از نوادگان هاله بن ابی‌هاله است. ابوهاله نباش اسدی پیش از پیامبر ﷺ همسر خدیجه بنت خویلد عاد بود و بنابراین، صاحب شرح حال از نسل حضرت خدیجه و به «خدیجی» معروف است. آن‌گونه که نجاشی گزارش کرده، او به «خدیجی اصغر»، و علی بن عبدالمنعم بن هارون، که از شاگردان اوست، به «خدیجی اکبر» مشهور است. ابومحمد هارون بن موسی تلعبکری، محدث معروف و پرکار سده چهارم، (م ۳۸۵) نیز از شاگردان اوست و بنابراین، می‌توان او را از راویان قرن چهارم هجری دانست.

کتاب *النوادر* و کتاب *خدیجه و عقبها و ازواجها* از نوشته‌های اوست. نجاشی کتاب *الصنفیات و الکوفیات* را، که درباره افعال امیرمؤمنان ﷺ است، نیز برای او گزارش کرده، اما گفته است: بعضی از اصحاب به من گفته‌اند: کتابی است ملعون و در آن اشتباهات بسیار است.

در *کفایة الأثر* از طریق او، روایتی نقل شده است درباره اینکه ائمه اطهار ﷺ دوازده نفرند و هفت نفر ایشان از نسل امام باقر ﷺ هستند:

أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَدِيجِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْفَزَارِيِّ الْأَشْقَرِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بِيَأْخُذُ الْهَرَوِيَّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْفَزَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبِي (ع) عَنِ الْأَيْمَةِ، قَالَ: اثْنِي عَشَرَ، سَبْعَةٌ مِنْ صُلْبِ هَذَا، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَيْفِ أَخِي مُحَمَّدٍ.

منابع

کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۳۹ / *رجال النجاشی*، ص ۲۶۷ / *رجال الطوسی*، ص ۴۳۲ / *رجال ابن الغضائری ج ۴*، ص ۲۰۳ / *رجال ابن داود*، ص ۴۸۴ / *الخلاصة للحلی*، ۲۳۵ / *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، ج ۷، ص ۱۴۳ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۳، ص ۸۹

علی بن عبدالله بن وصیف بغدادی (الناشی الاصغر) (۲۷۱-۳۶۵ یا ۳۶۶) ابوالحسن - یا بنا به قولی ابوالحسین الحلاء - معروف به «ناشی اصغر» یا «ناشی صغیر» (یعنی نوپرداز کوچک) از شاعران توانا و متکلمان بزرگ امامیه بود. در توضیح لقب «حلاء» گفته‌اند: او (یا پدرش) زیورآلات مسی می‌ساختند. چراغ‌آویزی مربع شکل و بسیار زیبا برای حرم کاظمین علیه السلام از هنرهای اوست. وی در سال ۲۷۱ هجری متولد شد.

استادان و شاگردان

او پیشتاز دانشمندان شیعه و متکلمان و محدثان و فقیهان و شاعران مذهب است. علم کلام را نزد متکلم نام‌دار امامیه و تدوین‌کننده نظریه «غیبت»، ابوسهل نوبختی (م ۳۱۱)، فراگرفت. وی بارها ابن رومی شاعر (م ۲۷۳) را دید، اما از او علمی نگرفت. ناشی در مجلس ابوالحسین مغلس، فقیه ظاهری (م ۳۲۴)، نیز حاضر شد. شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه (م ۴۱۳) خود از او روایت نموده و شیخ طوسی (م ۴۶۰) نیز با وساطت شیخ مفید از او حدیث کرده است. صاحب «ریاض العلماء» با قید «احتمال» می‌گوید: شاید همو باشد که از مشایخ و استادان شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، است. نیز ابو عبدالله خالع، ابوبکر بن زرعه همدانی، عبدالواحد عکبری، عبدالسلام بن حسن بصری لغوی، ابن فارس، عبدالله بن احمد بن محمد بن روزبه همدانی و جمعی دیگر از ناشی صغیر روایت کرده‌اند، و او خود از مبرد و ابن المعتز و جز آن دو نقل نموده است.

مذهب

محبت و ارادت ناشی به اهل بیت علیهم السلام و تشیع وی مسلم است، اما در فقه، او را متمایل به ظاهریه دانسته‌اند. شیخ طوسی در کتاب *الفهرست* می‌نویسد: ناشی در فقه، بر مبنای مذهب اهل ظاهر بود.

اهل ظاهر طرفداران ابوسلیمان داودی علی بن خلف اصفهانی (م ۲۷۰) هستند که به «ظاهری» معروف است. او اول کسی است که ظاهر کتاب و سنت را سند قرار داد و غیر آن را از رأی و قیاس مردود دانست. نوشته‌اند: ابوسلیمان مذهب مستقلی داشت و جمعی که دنباله‌رو او گشته‌اند، به «ظاهریه» معروفند.

دانش و شعر او

علی بن عبدالله یکی از صاحب‌نظران علم کلام بود که در فقه هم دستی داشت و در حدیث نبوی یافت و در علم ادب پیش افتاد. وی در سرودن اشعار نیز مشهور و سرشناس است. خلاصه، مجمع فضایل و مکارم و معدن فرهنگ و دانش بود و صاحب تصنیفات بسیار است.

در کتاب *الوافی بالوفیات* آمده است: شعر او تدوین شده و مدایح او دربارهٔ خاندان نبوت، قابل احصا نیست. به همین دلیل ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، در کتاب *معالم العلماء*، او را در شمار شاعرانی نام برده که بی‌پروا، از خاندان حضرت رسول ﷺ دفاع می‌کردند.

وی متکلمی برجسته و مناظری توانمند بود، به امامت اعتقاد داشت و با بهترین بیان‌ها بر آن مناظره می‌کرد. ناشی صغیر دربارهٔ امامت، کتابی نوشت و ایام عمرش را وقف معرفی اهل بیت ﷺ از طریق مدیحه‌سرایی و شعرگویی برای ایشان نمود. اشعار وی دربارهٔ آن پاکان بسیار است.

جدل و مناظرهٔ وی با نوعی تملیح و بذله‌گویی هزل‌گونه آمیخته بود و درباره‌اش قصه‌هایی بسیار و حکایت‌هایی لطیف نقل کرده‌اند. گفته‌اند: وی با یکی از اشاعره مناظره می‌کرد که حین مناظره، ناگهان به وی پس‌گردنی نواخت. مرد اشعری اعتراض کرد که این کار چیست، یا ابوحسین؟ گفت: خدا با تو این‌گونه کرد! چرا بر من غضبناک می‌شوی؟ اشعری گفت: کسی جز تو این کار را نکرد. ناشی گفت: تو به تناقض افتادی؛ اگر بر مذهب استوار هستی این کار خداست؛ اگر از مذهب برگشته‌ای بیا تلافی کن.

مناظره قطع شد و مجلس با خنده حضار پایان یافت. همچنین با ابوالحسن رمانی (علی بن عیسی رمانی نحوی معتزلی - م ۳۸۴) در مسئله‌ای مناظره کرد و رمانی شکست خورد. ناشی در سال ۳۲۵ کوفه را زیارت کرد و شعری در مسجد جامع کوفه املا نمود. منتبّی، شاعر و ادیب بزرگ عرب (م ۳۵۴) در مجلسی حاضر بود و شعر را از املائی او چنین نوشت:

كأنّ سنان ذابله ضميرٌ فليس عن القلوب لهذهاب
و صارمه كبيعته بخرمٌ معاقده من الخلق الرقاب

(گویا نوک نیزه‌اش خاطره است که یکسر به دل‌ها فرومی‌رود و شمشیر برآتش مانند بیعتی که در «غدیر خم» گرفت، بر گردن همگان نشست.)
آنگاه منتبّی چنین سرود:

كأنّ الهام في الهيجا عيون و قد طبعت سيوفك من رقاد
و قد صغت الاسنة من هموم فما يخطرن إلّا في فؤاد

از جمله اشعار او درباره امام حسین علیه السلام این است:

مصائب نسل فاطمة البتول نکت حسراتها کبد الرسول
ألا بأبي البدور لقين كسفاً و أسلمها الطلوع إلى الأفول
ألا يا يوم عاشورا رمانی مصابی منک بالذء الدخيل
كأني بآبن فاطمة جديلاً يلاقى الترب بالوجه الجميل

(مصیبت‌های فرزندان زهرا علیها السلام و غم و اندوه آن جگر پیامبر صلی الله علیه و آله را مجروح کرد. جانم فدای قرص‌های ماهی که دچار کسوف شوند و طلوع ایشان به افول انجامید. ای عاشورا، در پی درمان مصیبت‌هایی هستم که از تو به من رسیده. گویا می‌بینم که فرزند فاطمه علیها السلام با روی نازنینش بر خاک افتاده است.)

ناشی شاعر اهل بیت علیهم السلام بود. با وجود این، خلیفه الراضی بالله را ثنا گفته است و با او داستان‌ها دارد. برای دیدار کافور اخشیدی به مصر روانه شد و او را ثنا گفت و نیز ابن خنزابه وزیر را مدح کرد و با او همدم بود. نیز مدیحه‌ای در ستایش بریدیان سرود و به

بصره گسیل داشت، و مدیحه دیگری در ثنای ابوالفضل بن العمید گفت و به ارجان ارسال نمود.

در معجم الادباء آمده است: ابن عبدالرحیم از خالع، و او از زبان خود ناشی برآیم حدیث کرد: ابن رائق مرا نزد الراضی بالله برد. من مداح و ستایشگر ابن رائق بودم و خاطر مرا می‌خواست. هنگامی که خدمت راضی رسیدم، گفت: ناشی رافضی تویی؟ گفتم: من خادم امیرمؤمنان و شیعه هستم. گفت: از کدام فرقه شیعه؟ گفتم: شیعه بنی‌هاشم. گفت: این‌گونه پاسخ، حيله‌ای ناپاک است. گفتم: ولی با پاکی نسب همراه است.

گفت: آنچه داری بیاور. من قصیده‌ای بر او خواندم. دستور داد: ده طاقه شال به من خلعت دهند و چهار هزار درهم نقد. رفتم از خزانه‌دار تحویل گرفتم و به خدمتش بازگشتم: زمین را بوسیدم و از مراحم او تشکر کردم. بعد گفتم: من رسم دارم که طیلسان می‌بوشم. گفت: اینجا طیلسان عدنی داریم؛ یک طیلسان به او بدهید و یک عمامه خزبه همراه آن. که دادند. بعد گفت: از اشعاری که درباره بنی‌هاشم داری، چیزی بخوان. خواندم:

- ای فرزندان عباس، امیّه با کینه و دشمنی، خون‌هایی از شما ریخته است.

- پس هاشمی نیست آنکه امیّه را دوست بدارد و یا آن مردک لعین ابوزبیل را.

گفت: بین تو و ابوزبیل چه گذشته است؟ گفتم: امیرالمؤمنین بهتر می‌داند. خندان شد و گفت: مرخص هستی.

بسیاری اخبار حکایت دارد که ناشی علاوه بر اینکه فراوان در ثنای اهل بیت علیهم‌السلام شعر سروده، مورد قبول و تقدیر و علاقه اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفته، و این خود بالاترین فضیلت و مقام و والاترین کرامت جاوید است که رستگاری دو سرا به همراه دارد.

حموی در معجم الادباء از قول ابو عبدالله خالع می‌نویسد: من با پدرم در سال ۳۴۶ در مجلس کبوزی محدث بودیم که در مسجد بین بازار کتاب‌فروشی‌ها و زرگرها منعقد می‌شد. مجلس پر بود، ناگهان مردی از راه رسید، قبایی پر وصله به تن داشت و در یک دست مشک آب و انبان غذا و در دست دیگر، چوب‌دستی نوک‌دار. هنوز گرد راه از خود نسترده بود که سلام کرد و با صدای بلند گفت:

من فرستاده فاطمه زهرا هستم. گفتند: خوش آمدی و صفا آوردی. گفت: می‌توانید احمد مزوق نوحه‌خوان را به من معرفی کنید؟ گفتند: آری، همین است که اینجا نشسته. گفت: خاتونم - علیها سلام - را در خواب دیدم، فرمود: راهی بغداد شو و احمد را بجوی و بدو برگو که بر فرزندم با شعر ناشی نوحه‌سرایی کند، آنجا که می‌گوید:

بنی احمد قلبی بکم يتقطع
بمثل مصابی فیکم لیس یسمع

(ای زادگان احمد مختار، جگرم در ماتم شما از هم گسیخت. کس نشنید آنچه در این ماتم بر دل من رسید.)

ناشی در آن مجلس حاضر بود، سخت متأثر شد و بر سر و سینه کوبید و به دنبال او، احمد مزوق و سایرین همه لطمه بر صورت نواختند، گریه سر دادند و عزاداری و نوحه‌سرایی پرشوری برپا شد. پس از آن کوشیدند از این بابت مبلغی به شاعر بدهند. اما وی از پذیرفتن آن ابا کرد. بخشی از این قصیده چنین است:

عجبتُ لکم تفنون قتلاً بسیفکم و یسطو علیکم من کان یخضع
کأنّ رسولَ الله أوصی بقتلکم و أجسامکم فی کلّ أرض توزع

(شگفت اینجاست که شما با شمشیر خودتان فنا می‌شوید، و آن کس بر شما چیره شد که دیروز خاضع و فروتن بود. گویا رسول خدا سفارش کرده است که شما را از دم تیغ بگذارند و اجساد شما را این چنین در بلاد پراکنده می‌سازند.)

از همه بیشتر، ناشی و پس از او مزوق متأثر شده بودند. بعد با این قصیده نوحه‌سرایی کردند تا ظهر شد و مجلس از هم پاشید.

هر چه کوشش کردند که آن مسافر از راه رسیده هدیه قبول کند، مفید واقع نشد؛ گفت: به خدا سوگند، اگر تمام دنیا را به من بدهند، نخواهم گرفت؛ روا نمی‌دانم که پیغام‌آور خاتونم فاطمه باشم و عوض بگیرم. مراجعت کرد و چیزی نپذیرفت.

این قصیده، بیش از ده بیت است؛ از جمله:

- هیچ بقعه و دیاری در شرق و غرب عالم نیست، جز اینکه در آنجا شهید و مقتولی به خاک کرده‌اید.

- ستم کردند، شما را از دم تیغ گذارند، حقوق شما را صاحب شدند و بین خود قسمت کردند، تا آنجا که جهان بر شما تنگ شد و در هیچ جا امان نیافتید.
 - چه تن‌ها که بر روی خاک افکندند و سرها که بر نیزه‌ها بالا رفت.
 - متواری گشته‌اید، دمی پهلویتان بر بستر قرار نمی‌گیرد، ولی خواب ناز مرا می‌رباید و آرام به خواب می‌روم.

حموی از زبان خالغ می‌گوید: روزی به ناشی برگزیده‌ام که در بازار سراج‌ها نشسته بود، به من گفت: قصیده‌ای ساخته‌ام. از من تقاضای نسخه کرده‌اند، می‌خواهم با خط تو عرضه کنم. گفتم: پی کاری روانم، برمی‌گردم.

رفتم به آنجا که حاجت داشتم، خواب مرا در ربود. ابوالقاسم عبدالعزیز شطرنجی نوحه‌خوان را، که مرده بود، در رؤیا دیدم، به من گفت: دوست دارم که به‌پا خیزی و قصیده‌بائیة ناشی را پاک‌نویس کنی. ما دیشب در مشهد (حسین) با آن نوحه‌سرایی کردیم. آن مرد موقعی که از زیارت مراجعت می‌کرد، بین راه در گذشته و مرده بود. من به‌پا خاستم و برگزیده‌ام و به ناشی گفتم: قصیده‌بائیة‌ات را بده. گفت: از کجا دانستی که بائیة است؟ من هنوز با کسی در میان نگذاشته‌ام. جریان خواب را بازگو کردم. گریست، گفت: بدون تردید، وقت آن رسیده است. من آن قصیده را پاک‌نویس کردم. آغازش این است:

رجائی بعید و الممات قریب و یخطیء ظنّی و المنون تصیب.
 (آرزویم دور و دراز است و مرگم نزدیک. امیدم به خطا می‌رود، ولی تیر مرگ به خطا نمی‌رود.)

عَلَّامه امینی، صاحب کتاب /غدیر، می‌گوید: قسمتی از قصیده‌بائیة در ثنا و ستایش اهل بیت علیهم‌السلام است:

- مردمی که بالاترین مقام را حایز شدند و در میان صاحبان فضل همتایی برایشان نیست.

- اگر نسب خود را یاد کنند، از مجد و عظمت سر به آسمان می‌سایند و در صاحبان نسب، کسی بدان پایه نیست.

- دریای کرم هستند که درّ و گوهر با موج خود به ساحل افکند، و دریغ ندارد.
- کشتی‌های نجات بر آن روان است و آبش برای تشنگان سرد و گوارا.
- دریایی که همسایه را بی‌نیاز کند و ساحلش تفرجگاهی وسیع است.
- آنان دستاویز بین بندگان و پروردگارشان هستند. دستدارشان به روز رستاخیز زیان‌کار نیست.
- دانش گذشته و آینده را در آستین دارند و هر چه هر کس بخواهد.
- دانش‌ها را یکسر حفظ کرده‌اند و هر تازه‌ای که در پرده باشد.
- آنهایند که با فضل و عظمتشان چشم و چراغ جهانیانند و برای دشمنان به روز رستاخیز مایهٔ عذاب.
- علاّمه سماوی اشعار ناشی را در مدح و ثنای خاندان نبوت، یکجا گرد آورده که از سیصد بیت متجاوز است.

آثار

علاوه بر اشعار ابن وصیف، آثار دیگری نیز به وی منسوب است. نجاشی در کتاب رجال خود، برای ناشی شاعر، فقط یک کتاب در امامت نام می‌برد، ولی شیخ طوسی در *الفهرست* می‌گوید: «کتاب‌هایی تألیف کرده است.»

وفات

ابن وصیف در سال ۳۶۵ یا ۳۶۶ در بغداد درگذشت و در مقابر قریش دفن شد و آرامگاه وی در آنجا مشهور است.

حموی در *معجم‌الادباء* به نقل از خالع می‌گوید: ابن وصیف به سال ۳۶۵ روز دوشنبه، پنجم صفر درگذشت و من در شهر ری بودم. نامهٔ ابن بقیه به ابن العمید واصل شد که خبر مرگ ناشی در آن درج شده بود. گفته شد که ابن بقیه با ارکان دولت پیاده جنازهٔ او را مشایعت کردند و در مقابر قریش مدفون شد.

او از جمله کسانی است که در سال ۴۴۳ گورش را شکافتند و استخوانش را آتش زدند. ابن شهر آشوب در معالم العلماء، ص ۱۳۶ می‌گوید: او را آتش زدند و ظاهر گفتارش این است که او را زنده در آتش سوخته، شهیدش کردند. و خدا داناتر است.

منابع

الفهرست طوسی، ص ۲۶۸ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۱۳، ش ۸۵۴۹ / الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۲۲۹ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۷۵ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۹۰ / اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۸۲ / الأعلام، ج ۴، ص ۳۰۴ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۱۷، ش ۸۵۶۲ / معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۱۴۲ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۴

علی بن عمر بن حسن سیاری

ابوالحسین، قاضی سیاری، از روایات احادیث شیعه، شاگرد محمد بن زکریا غلابی بود و در طریق روایتی درباره از دواج حضرت زهرا (س) واقع شده است.

به دلیل آنکه ابراهیم بن احمد بن محمد بن احمد بن عبدالله، ابواسحاق طبری مَقْری، که یکی از شاهدان در شهر بغداد و غیر آن بوده - و معلوم است که بین سال‌های ۳۲۴-۳۹۳ می‌زیسته - از او روایت کرده، معلوم می‌شود صاحب شرح حال از رجال سده چهارم بوده است.

تشیع وی از مضمون روایتی که نقل کرده آشکار است. در بخشی از این روایت آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: نه به خدا قسم، از آسمان برای من حورالعین با بوی خوش آمدند. ایشان سپس به تفصیل، به وصف آنها زبان می‌گشایند. تا آنجا که می‌فرمایند: سپس به آنان و زیبایی‌شان نگریسته، از ایشان پرسیدم: شما برای چه کسی هستید؟ گفتند: برای تو، اهل بیت تو و شیعه تو از مؤمنین و مؤمنات ... و سنیان با این مضامین و به ویژه با این الفاظ، از اهل بیت علیهم السلام روایت نقل نمی‌کنند. پس صاحب شرح حال شیعه بوده است.

منابع

دلائل الامامة، ص ۱۰۳ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۹۲.

علی بن عبدالله کاشانی

ابوالحسن قاشانی، از راویان و از استادان ابن غضائری، رجالی معروف شیعه در سده پنجم بود. ابن غضائری توقیعی را که از سوی امام زمان ع در چگونگی صلوات فرستادن بر پیامبر ص رسیده از طریق وی نقل نموده است. محمدبن جریر طبری در *دلائل الامامه*، به نقل از اصلی که به خط استادش ابو عبدالله حسین غضائری بوده، ماجرای صدور این توقیع را بیان نموده است.

سال وفات صاحب شرح حال را نمی‌دانیم، اما از اینکه وی در طبقه استادان ابن غضائری است، معلوم می‌شود که از رجال سده چهارم بوده است.

منابع

دلائل الامامه، ص ۳۰۰ / *طبقات اعلام الشیعه*، ج ۴، ص ۱۹۰.

علی بن عبدالله وراق رازی (زنده در ۳۰۷)

محدث و از استادان شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، بود. استادان شیخ صدوق معمولاً در شمار دانشمندان سده چهارم قرار دارند. از وی در کتاب‌های رجالی نامی به میان نیامده و جز از طریق سند روایات شیخ صدوق راهی به احوال او نیست. شیخ صدوق در مواردی به هنگام روایت از استادش، برای او از درگاه الهی طلب رحمت و رضایت نموده است. این می‌تواند نشان تشیع و ستودگی وی نزد شیخ صدوق و اعتمادش به او باشد.

چنان‌که شهرتش نشان می‌دهد، وی از اهالی ری بوده است. «وراق» نیز اشاره به پیشه تهیه و فروش کاغذ و یا حرفه نویسندگی او دارد.

برخی - از جمله وحید بهبهانی - وی را همان «علی بن محمد وراق» می‌دانند که نامش در برخی از طرق‌های روایی شیخ صدوق آمده است؛ اما محقق خوئی، صاحب *معجم رجال الحدیث*، به قرینه اینکه شیخ صدوق در *کمال‌الدین خود*، در حدیثی از علی

بن عبدالله و در حدیث پس از آن، از علی بن محمد روایت نموده است، یکی بودن این دو این عنوان را بعید می‌داند. اما چون در میان استادان شیخ صدوق نام علی بن محمد بن عبدالله و راق نیز آمده است، نظر وحید بهبهانی درست به نظر می‌رسد.

«علی بن هبة الله و راق» نیز نامی است که در میان استادانی که شیخ صدوق از ایشان روایت نموده، آمده است. یکی بودن او با صاحب شرح حال بعید به نظر نمی‌رسد و گویا در ثبت نام وی اشتباه نوشتاری رخ داده است.

به هر روی، علی بن عبدالله و راق نزد بزرگانی همچون علی بن ابراهیم بن هاشم قمی شاگردی نموده است. ابوالحسن، علی بن ابراهیم، از بزرگان فقها و محدثان قرن چهارم و در زمره مفسران و مورخان پر حدیث و استوار در این فن به شمار می‌آید. به گزارش شیخ صدوق، صاحب شرح حال به سال ۳۰۷ از وی حدیث شنیده است. محمد بن یعقوب کلینی، محدث بزرگ شیعه و صاحب کتاب معروف و ارزشمند *الکافی* (م ۳۲۹)، از دیگر استادان او بود.

دیگر استادانی که وی نزد ایشان شاگردی نموده عبارتند از: سعد بن عبدالله بن ابی‌خلف، محمد بن جعفر بن بطه، ابوخیثمه زهیر بن حرب، علی بن محمد بن مهرویه قزوینی، ابوالحسین محمد بن جعفر کوفی اسدی، محمد بن هارون صوفی، ابوالعباس احمد بن یحیی بن زکریای قطن و حمزة بن قاسم علوی.

در موارد زیادی وی در کنار بعضی دیگر از استادان شیخ صدوق، مانند حسین بن ابراهیم بن احمد مکتب، محمد بن احمد سنانی، عبدالله بن محمد صائغ و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی در سند روایات واقع شده است.

منابع

- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۳۲۲ / عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۷، ۱۴۱، ۲۱۶، ۲۲۲ و ۲۸۱، ج ۲، ص ۲۵۹ / کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۹ / الامالی، صدوق، ص ۱۱۹ / التوحید، ص ۳۶۰ و ۴۰۶ / الخصال، ج ۲، ص ۴۵۱ و ۵۴۲ / الهدایة فی الأصول والفروع، ص ۷۳ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۲۰۲ و ۲۱۱ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۹۱ ش ۸۳۰۴ و ج ۱۳، ص ۱۹۱ ش ۸۵۲۳

علی بن عیسی بن حسین قمی

وی از مشایخ ابوالعبّاس احمد بن علی بن نوح سیرافی، استاد نجاشی - فهرست‌نگار نام‌دار شیعی (م ۴۵۰) - بود. نجاشی وی را در شرح حال حسن بن سعید اهوازی ذکر کرده است. او از محمد بن حسن بن احمد بن ولید قمی، محدّث شیعی (م ۳۴۳)، و از علی بن محمد ماجیلویه روایت کرده و شیخ صدوق، محدّث بزرگوار شیعی (م ۳۸۱) نیز در مجلس ۹۴/الامالی از وی نقل حدیث نموده است.

آیت‌الله خوئی، صاحب کتاب *معجم رجال الحدیث*، از دانشمندان معاصر، گفته است: بعید نیست که صاحب شرح حال همان علی بن عیسی مجاور باشد. وی از استادان شیخ صدوق بود که برایش از درگاه خداوند طلب رضا و خشنودی می‌نمود. این دعای شیخ صدوق در حق هر یک از استادانش که ذکر شده باشد، از نظر اهل علم، نشانه تشیع ایشان است.

منابع

طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۱ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۳، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

علی بن محمد بن ابی الفهم قاضی تنوخی کبیر (۲۷۸-۳۴۲)

ابوالقاسم، قاضی، شاعر و ادیب شیعه، معروف به «قاضی تنوخی کبیر» بود. پدر قاضی ابوعلی محسن بن ابی‌القاسم، صاحب کتاب *فرج بعد از شدت* است. نسبت وی را به عمرو بن فهم، از ملوک قدیم تنوخ رسانده‌اند. خود نیز در قصیده‌ای به «تنوخ» و قومش، قضاعه، بالیده است. رجال‌نویسان و تراجم‌نگاران در وصف او آورده‌اند: او عالم، فاضل و مشارکت‌کننده در علوم بود و هفتصد قصیده حفظ داشت و بیست هزار حدیث می‌دانست و ادیب شاعری بود که اشعار نیکویی در مناقب حضرت علی علیه السلام سرود.

آل تنوخی

آل تنوخی از فضلا و ادبای شیعه بوده‌اند و نوادگان قاضی - صاحب شرح حال - همگی در کتاب‌های تراجم شرح حال‌نگاری شده‌اند. مهم‌ترین ایشان قاضی ابوعلی محسن (۳۲۹ تا ۳۸۴) صاحب کتاب فرج بعد از شدت است. وی قاضی، ادیب و نویسنده در بغداد و جنوب ایران بود. در بصره به دنیا آمد و همان جا در خاندان ادیب و حدیث‌شناس خود پرورش یافت. همه استادان دوره کودکی یا نوجوانی او از مشاهیر بودند. پیداست که در خاندان قاضی بزرگی همچون ابوالقاسم تنوخی، آموزش دینی بر آموزش ادبی پیشی داشت. به همین دلیل، می‌گویند: او نخستین حدیث خود را در هفت سالگی شنید.

زندگی و دانش

ابوالقاسم در ذی‌حجه سال ۲۷۸ در انطاکیه متولد شد. انطاکیه باستانی «آنتیوخیا» است؛ شهری در جنوب ترکیه بر رود اورونتس - نهر العاصی - ۲۲ کیلومتری ساحل مدیترانه. این شهر را سلوکوس اول قریب سیصد پیش از میلاد بنا کرد و به نام پدرش آنتیوخوس نام نهاد. این شهر به زودی از مراکز معتبر تجاری گردید و شکوه و جلالش شهرت یافت. در طول تاریخ، اتفاقات گوناگونی بر سر این شهر آمده و بارها ویران و آباد شده است. در سال ۱۶ ق به تصرف اعراب درآمد و پس از فراز و فرودهای زیاد در طول تاریخ، در سال ۱۹۳۹ به ترکیه بازگشت. انطاکیه در تاریخ مسیحیت، به خاطر شوراها دینی، که در آنجا تشکیل می‌شد، اهمیت دارد. در آنجا بود که پیروان حضرت عیسی علیه السلام برای اولین بار، «مسیحی» خوانده شدند. انطاکیه کنونی فقط قسمت کوچکی از انطاکیه قدیم است و از شهر قدیم تنها آثاری باقی مانده است.

وی در زادگاه خود، انطاکیه، پرورش یافت. در ۲۸۷ ق، که خلیفه معتضد به آن شهر رفت، علی کودکی مکتبی بود. در آن زمان، خلیفه خواست دیوار شهر را ویران کند و وساطت پیران شهر نیز بی‌اثر ماند. آنگاه پدر ابوالقاسم، که مردی محتشم و سخندان بود، چنان به شیوایی سخن گفت که خلیفه گریست و از آن کار دست برداشت.

تنوخی در ۳۰۶ ق به بغداد رفت و همان جا به ادامه تحصیل پرداخت و از راویانی همچون حسن بن احمد کرمانی، احمد بن خلید حلبی، انس بن سالم خولانی و فضل بن محمد عطار انطاکی حدیث شنید. او علاوه بر علوم دینی و ادبی مانند نحو، لغت، فقه، منطق و هندسه، به اخترشناسی نیز علاقه‌ای فراوان داشت و نزد کسائی منجم و بنائی منجم، صاحب الزیج، این علم را فراگرفت. درباره قدرت حافظه او گفته‌اند: پانزده سال پیش نداشت که قصیده ششصد بیتی دعبل را در یک شبانه روز حفظ کرد. وی اشعار بسیاری از شاعران جاهلی، مخضرم و محدثان از بر داشت. به روایت پسرش، تنوخی را دفتری بود شامل سرفصل اشعاری که از حفظ کرده بود. این دفتر، که نزد پسر به یادگار مانده بود، ۲۳۰ ورق داشت. وی در علم کلام نیز صاحب نظر بود و در این زمینه، آیین معتزله را پیشه کرده بود. تنوخی در آن فضای علمی گسترده و به یمن حافظه نیرومند خود، در همه این علوم زبردست شد. وی هنوز جوان بود که به قاضی القضاة ابوجعفر بن بهلول پیوست و ۳۳ ساله بود که کار قضاوت بخش‌هایی از جنوب ایران، عسکر مکرّم، شوشتر، جندی شاپور و شوش را برعهده گرفت. قاضی القضاة به او سفارش کرد که سنّ خود را پنهان دارد تا به جوانی متهم نگردد.

وی زمانی قضاوت بصره را چند سالی بر عهده گرفت و آنگاه به عللی که اکنون روشن نیست، از آن کار برکنار شد و رو به سوی سیف‌الدوله نهاد و او را مدح گفت. پس از آن بود که به توصیه سیف‌الدوله، خلیفه بغداد، وی را دوباره به کار گرفت. المطیع‌الله قضاوت شهر کوچک «ایذج» را بدو داد و به عنوان قاضی استان‌های واسط، کوفه، و شهرهای فرات و جند حمص و برخی دیگر از نواحی شام و نیز ارجان و کوره شاپور، مدائن و نواحی درزیجان، بردان و قرمیسین انتخاب شد؛ اما تفکیک زمانی این شغل‌های گوناگون آسان نیست. ظاهراً نخستین شغل او در زمان خلیفه المقدر بالله و با فرمانی که ابن مقله (م ۳۲۸) نوشته بود، آغاز شد.

باز در زمانی که چندان معلوم نیست، شهرت تنوخی فراگیر شد؛ چندان که آل بریدی وی را نزد خویش خواندند و به کار دبیری و امور گوناگون گماشتند؛ مثلاً،

ابوعبدالله بریدی، عامل سلطان در جنوب عراق، به وی عنایت کرد و او را نزد خود برد و مستشار کرد و کارهای حساس خود را به او سپرد. هنگامی که ابوعبدالله بریدی در ۳۳۲ ق درگذشت، تنوخی در بصره باقی ماند و به مهلبی پیوست که بعدها وزیر معزالدوله احمدبن بویه شد. میان تنوخی و مهلبی وزیر دوستی ریشه‌داری برقرار شد؛ چندان که وی را «نارنج الظرفاء» و «ریحانة الندماء» خواندند. آنگاه این دو مجالسی تشکیل دادند که در تاریخ ادبیات شهرت بسیاری دارد. در این مجالس، قاضیان ارجمند لباس قضا از تن بیرون می‌کردند و با رفتاری شگفت، به و هرزه‌گویی و هرزه‌درایی مشغول می‌شدند.

وی با ادیبان و شاعران بسیاری دوستی داشت؛ از جمله می‌توان به دوستی وی با جحظه برمکی، ابوالخیر صالح بن لیبب، ابوالفرج اصفهانی، ابوالعباس نحوی از مداحان وی، مفتح بصری، محمد بن حسن بن جمهور - از شعرای معروف آن روزگار در بصره - و نیز نصر بن احمد خُبز ارزی اشاره کرد. گویند: تنوخی نسبت به یاران عموماً و ادیبان و شاعران خصوصاً سخاوت بسیار به خرج می‌داد. شاید به همین سبب بود که وقتی درگذشت، پنجاه هزار درهم مدیون بود.

تنوخی بیست ساله بود که سرودن شعر را آغاز کرد و موضوعاتی همچون وصف آسمان، ستارگان و گل و گیاه را به عنوان موضوعی مستقل برگزید. این اشعار هم نشان از قدرت خیال و دانش گسترده وی دارد و هم اعتقاد شدید او را به اخترشناسی بازمی‌نماید. ابوهلال عسکری و ابن ظافر از وی از اشعار وی با عباراتی همچون «قد احسن تنوخی فی وصف...» و «من احسن ما قیل فی ذلک قول القاضی التنوخی» یاد کرده‌اند. وی بجز مکاتباتی که با افرادی همانند مهلبی وزیر، ابوالعلاء صاعد بن ثابت و ابواحمد بن ورفاء شیبانی، داشته معزالدوله را مدح کرده است.

مذهب

گرچه برخی گفته‌اند که او در فقه پیرو مذهب حنفی بود، اما غیر از اشعاری که در مناقب حضرت علی علیه السلام سروده است، این شعر او بر شیعه بودنش تصریح دارد:

و من قال فی يوم الغدير محمد
 أما أنا اولی منکم بنفوسکم
 فقال لهم: من كنت مولاه منکم
 أطيعوه طراً فهو عندي بمنزل
 فقولوا له: ان كنت من آل هاشم
 و قد خاف من غدر العداة النواصب
 فقالوا: بلی قول المریب الموارب
 فهذا أخي مولاه بعدی و صاحبی
 كهارون من موسى الکلیم المخاطب
 فما کل نجم فی السماء بثاقب.

(و کسی که گفت در روز غدیر، محمد ﷺ چون از غدر دشمنان ناصبی می‌ترسید، فرمود: آیا من از شما به خودتان سزاوارتر نیستم؟ پس درحالی که بسیار شک داشتند، گفتند: بلی. او فرمود: هر که مولایش منم پس این برادرم پس از من مولای اوست. از او کاملاً اطاعت کنید که او نزد من همانند هارون نزد موسی کلیم الله است. پس به او - که این کلام نبی را از ترس غدر دشمنان می‌داند - بگویید: اگر تو از آل هاشم باشی چنین نیست که همه ستارگان فروزان باشند. ممکن است از آل هاشم باشید، اما مقام علی را ندارید.)

ابن شهر آشوب، دانشمند شیعی (م ۵۸۸)، نیز وی را در شمار شاعرانی نام برده است که آشکارا به بیان ولایت اهل بیت و ستایش ایشان می‌پرداختند.

گفته می‌شود: چون ابن معتمر در قصیده‌ای به آل عباس افتخار کرده، تنوخی نیز در معارضه با وی، قصیده‌ای در مدح آل علی سروده است.

آثار

الف. آثار چاپی: وی را دیوان شعری بوده است که ابن حجر عسقلانی اشاره می‌کند آن را از نوه تنوخی - پسر محسن - شنیده است. اما اکنون تنها اشعاری پراکنده در منابع از وی موجود است. اشعار او یک‌بار بر اساس یک دست‌نویس قدیمی در *مجله کلیة الآداب* بغداد به چاپ رسید. همچنین هلال ناجی در ۱۴۰۴ق اشعار پراکنده وی را جمع‌آوری نمود و در *مجله المورد* چاپ کرد.

ب. آثار یافت نشده: ۱. کتاب فی العروض؛ ۲. کتاب فی علم القوافی؛ ۳. کتاب فی الفقه.

بجز اینها، وی تألیفاتی داشته که حتی نامشان هم بر ما پوشیده است؛ مثلاً، ابوالقاسم علی بن محسن بارها از جدّ خویش با عبارت «وجدت فی کتاب جدّی» یاد کرده است، اما نمی‌دانیم کدام کتاب.

وفات

گویند: او مرگ خویش را پیش‌بینی کرده بود. در ربیع‌الاول سال ۳۴۲ در بصره درگذشت و در قبرستانی که در گذرگاه «مرید» واقع بود، به خاک سپرده شد.

منابع

مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۲۱-۳۲۲ / دیوان القاضی التنوخی الكبير، ص ۴۱-۷۳ / نشوار المحاضرة، ج ۱، ص ۱۸ و ۱۹ و ج ۲، ص ۱۴۲، ۳۲۹، ۳۳۰ و ج ۳، ص ۱۳۶-۱۳۸ و ج ۴، ص ۱۰۴ و ۱۰۹ / تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۵۴ / لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۹۵ / المنتظم، ج ۸، ص ۲۶۹ / معجم الأدباء، ج ۱۴، ص ۱۶۳-۱۶۸ و ۱۸۰-۱۸۷ / دیوان المعانی، ج ۱، ص ۷۰ و ج ۲، ص ۳۲ و ۵۴ / وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۳۶۸ و ۳۶۹ / غرائب التنبيهات علی عجائب التشبيهات، ج ۴۲، ص ۲۲۰ / تيممة الدهر، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۱۰ و ج ۳، ص ۱۱۳ / سير اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۴۴۹ و ۵۰۰ / تاريخ بغداد، ج ۲، ص ۱۷۴ و ج ۱۲، ص ۷۷-۷۹ و ج ۱۳، ص ۲۵۵ / بغية الوعاة، ج ۲، ص ۱۸۷ / نسمة السحر، ص ۳۹۴-۴۰۲ / معاهد التنصيص، ج ۲، ص ۱۱ / الأنساب، ج ۳، ص ۹۳-۹۵ / اللباب، ج ۷، ص ۴۹۸ / الجواهر المضیئة، ج ۲، ص ۵۹۶ / التحف والهدایا، ج ۲۳، ص ۲۴ / الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۹، ص ۱۷۸-۱۷۹ / اعیان الشيعة، ج ۸، ص ۳۳۱-۳۳۲ / الغدير، ج ۳، ص ۳۷۷ / تأسيس الشيعة، ج ۹۰-۹۳ / دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۲۷۳ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۶۱۳۲ و ۶۱۳۴.

علی بن محمد بن بندار

ابوالقاسم، فقیه، فاضل، ادیب و محدّث پر حدیث و دارای تصنیفات شیعه در قرن چهارم بود. نام کامل وی چنین است: علی بن محمد بن ابی‌القاسم عبدالله بن عمران الجنابی، ابوالحسن برقی. پدر وی به «ماجیلویه» معروف بود و جدّش ابوالقاسم «بندار» لقب

داشت. جدّ مادری وی، فقیه بزرگ احمد بن محمد برقی، دانشمند بزرگ شیعی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰)، بود که صاحب شرح حال وی را ملاقات کرد و از وی علم و ادب دریافت نمود.

خانواده‌اش از عرب‌های مهاجری بودند که به قم هجرت کردند و به طایفه «ذهل» منسوبند. این طایفه شاخه‌ای از قبیله شیبان بودند که خود نیز شاخه‌ای از قبیله «بکر بن وایل» به حساب می‌آمد که در حجاز و عراق سکونت داشتند.

نام پدر محمد، «بندار» بود که هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی، این نام را برای فرزندان خود برمی‌گزیدند. «بندار» را در کتاب‌های فرهنگ لغت فارسی و عربی چنین معنا می‌کنند: «کسی که مورد اعتماد مردم است و آنها اشیای گران‌قیمت و سایر وسایل خود را به امانت پیش او می‌گذارند. یا به کسی گفته می‌شود که اخبار و اطلاعات زیادی دربارهٔ اقوام و خویشان خود داشته باشد.»

به هر حال، پدر راوی به قم منسوب و به «ابوجعفر قمی» معروف است. از اینکه آیا وی در آسمان پرستاره شهر قم طلوع کرده یا نه، اطلاع صحیحی در دست نیست؛ اما هر چه هست عالم‌ان علم رجال در کتاب‌های خود، او را «ابوجعفر قمی» نامیده‌اند. از این رو، معلوم می‌شود که این راوی بزرگوار، زمان زیادی را در قم می‌زیسته تا به «قمی» مشهور شده است.

از استادان وی، پدرش ابوجعفر محمد بن بندار قمی، ابراهیم بن اسحاق احمر، محمد بن عیسی بن عبید، و سیّاری احمد بن محمد بن سیّار را می‌توان نام برد.

مهم‌ترین شاگرد وی محمد بن یعقوب کلینی، محدّث بزرگ شیعه، (م ۳۲۹)، است. شیخ کلینی در *الکافی* از علی بن محمد بسیار نقل کرده و شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، نیز در *التهدیب و الاستبصار* از وی زیاد روایت آورده است. او در اسناد روایات بسیاری از اهل بیت علیهم‌السلام واقع است. تعداد این روایات را ۶۶۹ نمونه دانسته‌اند.

از دیگر شاگردان و کسانی که از وی نقل کرده‌اند، علی بن عیسی، از استادان شیخ صدوق، محدّث بزرگ امامیه (م ۳۸۱)، و محمد بن علی بن احمد بن هشام قمی مجاور هستند.

نمی‌دانیم وی کجا و کی بدرود حیات گفته است. اما می‌دانیم که در انتقال روایات به نسل‌های پس از خود بسیار مؤثر بوده است.

منابع

رجال النجاشی، ج ۲، ص ۸۸، ش ۶۸۱ / رجال ابن داود، ص ۲۴۸، ش ۱۰۵۳ / رجال العلامه الحلی، ص ۱۰۰، ش ۴۸ / نقد الرجال، ص ۲۲۶، ش ۲۲ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۶۱ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۹۶ و ۵۵۲ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۵۶، ش ۲۶۸-۷۶۷، ش ۸۱۹ / الوجیزه، ص ۱۵۹ / ریاض العلماء، ج ۴، ص ۹۱ / مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۸۲۸ / بهجة الآمال، ج ۵، ص ۳۶۴، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۰۳، ش ۸۴۵۴ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۳ و ۴۰ و ج ۶، ص ۴۰۷ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۵ و ۲۰۶ / معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۴۱، ش ۸۷۶۶ و ج ۱۲، ص ۱۱۸، ش ۸۳۸۳ و ۱۲۷، ش ۸۳۸۴ و ۸۳۹۴ و ج ۱۲، ص ۱۳۱، ش ۸۴۰۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری

ابوالحسن، دانشمندی محدث و فاضل از شاگردان و دوست فضل بن شاذان نیشابوری بود. وی همه کتاب‌های فضل بن شاذان را در علوم گوناگون، از فقه و کلام و حدیث و جز آنها نقل کرده است.

از دیگر استادان وی می‌توان حمدان بن سلیمان، و از شاگردانش عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار - از استادان شیخ صدوق (م ۳۸۱) و احمد بن ادریس اشعری (م ۳۰۶) را نام برد. کتبی، محدث و رجالی نام‌دار شیعه (م ۳۴۰)، در کتاب رجالش به نقل وی اعتماد کرده است. وی کتابی شامل ذکر مجالس فضل با اهل خلاف و نیز نوشتاری با عنوان مسائل اهل البلدان دارد.

شیخ آقابزرگ تهرانی در کتاب طبقات أعلام الشیعه، وی را در شمار بزرگان سده چهارم نام برده، اما قرینه‌ای بر اثبات این مطلب ارائه نکرده است و با وجود هم‌عصر بودن وی با فضل بن شاذان (م ۲۶۰)، بعید به نظر می‌رسد که وفات وی در قرن چهارم

باشد. شاید به سبب شاگردی کردن وی از استادان شیخ صدوق، بتوان وی را معاصر با شیخ صدوق - یعنی از دانشمندان سده چهارم - دانست.

منابع

رجال النجاشی، ج ۲، ص ۸۵ ش ۶۷۶ / رجال الطوسی، ص ۴۷۸، ش ۲ / رجال ابن داود، ص ۲۵۰، ش ۱۰۶۴ / رجال العلّامة الحلی، ص ۹۴، ش ۱۶ / نقد الرجال، ص ۲۴۳، ش ۲۲۵ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۲۲ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۰۱ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۷۰، ش ۸۲۸ / الوجیزه، ص ۱۵۹ / بهجة الآمال، ج ۵، ص ۵۳۳ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۰۸، ش ۸۵۰۵ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۶۰ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۵ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۴۶۵، ش ۱۰۴۶۶ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۵۹، ش ۸۴۶۰، ۸۴۶۱ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۱۳.

علی بن محمد سمري (۹-۳۲۸ یا ۳۲۹)

ابوالحسن، از اهالی شهر سمر از توابع کسکر - بین واسط و بصره - آخرین نایب از نوّاب اربعه امام زمان علیه السلام در زمان غیبت صغرا بود که با وفاتش در نیمه شعبان سال ۳۲۹ ق، غیبت کبرا آغاز و باب سفارت خاصه بسته شد.

ابومحمد حسن بن احمد مکتب می گوید: در سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمري در آن وفات یافت، در مدینه السلام - بغداد - بودم. چند روز قبل از وفاتش نزد ایشان رفتم. توقیعی برای مردم صادر شد که محتوای آن چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

یا علی بن محمد السمري، أعظم الله أجر إخوانک فیک، فإنک میت ما بینک و بین ستة آیام، فاجمع أمرک و لاتوص إلى أحد فيقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغيبة التامة، فلا ظهور إلاّ بعد إذن الله - تعالی ذکره - و ذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً، و سیأتی شیعتی من یدعی المشاهدة. ألا فمن ادّعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر. و لا حول و لا قوة إلاّ بالله العلی العظيم.

به نام خداوند بخشنده مهربان. ای علی بن محمد سمری، خداوند اجر دوستان را (در صبر بر مصیبت تو) بزرگ بدارد. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. پس امر خود را جمع کن و به کسی برای جانشینی خود پس از وفات، وصیت نکن. غیبت کبرا واقع شده است. پس ظهوری نیست، مگر با اجازه خدای تعالی و آن پس از مدتی طولانی و تیره شدن دل‌ها و پرشدن زمین از ستم خواهد بود. کسانی خواهند آمد که بر شیعیان من ادعای مشاهده مرا می‌کنند. آگاه باشید کسی که پیش از خروج سفیانی و صیحه (ی آسمانی) ادعای مشاهده کند، بسیار دروغگو و افترا زننده است. و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم).

ما از روی توقیع نوشتیم و از نزدش رفتیم. روز ششم پیش او بازگشتیم. وی در حال احتضار بود. کسی از او پرسید: وصی پس از شما کیست؟ پاسخ گفت: «لله الأمر، هو بالغه».

این سخن آخرین کلامی بود که از او شنیده شد و پس از آن چشم از جهان فروبست.

شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، در *کمال‌الدین* پس از ذکر قضیه پیش‌گویی علی بن محمد سمری درباره زمان وفات پدرش علی بن حسین، می‌گوید: ابوالحسن سمری پس از آن در نیمه شعبان ۳۲۸ از دنیا رفت.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، سال وفات پدر شیخ صدوق را ۳۲۹ گزارش داده است و این با گفته شیخ صدوق سازگاری ندارد. یکی از این دو تاریخ احتمالاً تصحیف شده است.

منابع

کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۳ / رجال النجاشی، ج ۲، ص ۹۰ و ۲۶۲، ش ۶۸۲ (ضمن ترجمه علی بن الحسین بن بابویه) / الغیبه، طوسی، ص ۳۹۳ و ۳۹۵ / خلاصة الاقوال، ص ۹۴، ش ۲۰ (ضمن ترجمه علی بن الحسین بن بابویه) و ۲۷۳ (الفائدة الخامسة) / ايضاح الاشتباه، ص ۲۲۱، ش ۴۰۱ / نقد الرجال، ص ۲۴۲، ش ۲۱۲ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۱۸، ج ۷، ص ۱۹۰ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۹۸ / وسائل

الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۶۸، ش ۸۲۲ / ص ۸۹ / الوجیزه، ص ۱۵۹ / نضد الإیضاح، ص ۲۲۸ / مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۲۸ (ضمن ترجمه علی بن الحسین بن بابویه) / بهجة الآمال، ج ۵، ص ۵۱۷ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۰۴، ش ۸۴۷۶ / اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۸ و ۳۱۵ / ریحانة الادب، ج ۳، ص ۷۳ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۰ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۷۰، ش ۸۴۹۴ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۵۱.

علی بن محمد عدوی شمشاطی (۹-زنده در ۳۷۷)

ابوالحسن - یا ابوالقاسم - ادیب، متکلم و مورخ بزرگوار امامی در سده چهارم، در نجوم و هندسه و ریاضی نیز دست داشت. وی در شاخه‌هایی چند از علوم ادبی - مثل نحو و لغت و شعر - استاد بود.

نسب او به عدی بن أسامة بن مالک بن بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب، که طایفه‌ای از بنی تغلب هستند، می‌رسد.

او شیخی ارجمند در جزیره و فاضل و ادیب اهل زمان خود بود. وی را به فضل و علم و دین و ثبات و پایداری بر ولایت حضرت علی علیه السلام ستوده و گفته‌اند: شاعری نیکوسخن و نویسندهای دارای تصنیفات و تألیفات مفید و بسیار روایت‌دان و آگاه به تاریخ بود که با حمدانیان ارتباط داشت و معلم فرزندان ناصرالدوله حمدانی، پایه‌گذار سلسله حمدانیان موصل (م ۳۵۸)، بود. حمدانیان (۲۹۳-۳۹۴) سلسله‌ای شیعی در زمان عباسیان بودند که در سرزمین‌های عربی شام و شمال عراق - یعنی جزیره - فرمان‌روایی می‌کردند. اینان از قبیله «تغلب» بودند که پشتیبان ادبیات عرب بود. اینان به ویژه، به سبب تشویق و پشتیبانی سیف‌الدوله، از مهم‌ترین حاکمان دولت حمدانی (م ۳۵۶)، از متنبی شاعر (م ۳۵۴) نام‌دار گشتند. آنها با وجود آنکه بر منطقه پربرکتی که دارای مراکز بسیار برای بازرگانی و تکاپو بود، فرمان‌روایی یافتند، بسیار جنگاور و پیکارجو هم بودند.

«شمشاط» را شهری در روم قدیم در کنار فرات و یکی از سه ارمنستان قدیم دانسته‌اند که گروهی از بزرگان علم و دانش از جمله، ابوالحسن علی بن محمد شمشاطی را بدان دیار نسبت داده‌اند.

طبری، تاریخ‌نگار اهل سنت (م ۳۱۰)، دربارهٔ حوادث سال ۲۴۲ ق می‌نویسد: در این سال، رومی‌ها به شمشاط (سرزمین‌های شمالی عراق) حمله کردند. آنان با هجوم به «شمشاط»، «آمد» و «تفریق»، ده هزار تن از مسلمانان را اسیر کردند.

شمشاطی از ابوبکر محمد بن محمد بن سلیمان باغندی روایت کرده و ابوجابر زید بن عبدالله بن حیان از دی موصلی از وی حدیث کرده است.

برای شمشاطی کتاب‌های فراوانی در علوم و فنون گوناگون ذکر کرده‌اند؛ از جمله، کتاب *الأنوار الشمشاطی* که کتابی ادبی و مجموعه‌ای از اشعار است. زرکلی (م ۱۴۱۰) از آن به *الانوار فی محاسن الاشعار* یاد می‌کند. از کتاب‌های مهم دیگر او، *رسالة البرهان فی النص علی امیرالمؤمنین* است که عنوان آن نشان می‌دهد در سدهٔ چهارم بر ولایت حضرت علی علیه السلام به نصّ جلی استدلال می‌شده است. سایر کتاب‌های او عبارت است از: *الانوار و الثمار* - که احتمالاً همان کتاب پیش گفته است - *النزه و الابتهاج*، *فضل ابی‌نواس و الرد علی الطاعن فی شعره*، *شرح الحماسة الاولى التي عملها ابوتمام لعبدالله بن طاهر*، *شرح اخبارها و استدراک ما فرط فیه ابوتمام (ریاش)*، *ماتشابهت معانیه و تخالف معانیه فی اللغة، المثلث فی اللغة علی حروف المعجم، المجزی فی النحو، المقصور و الممدود، المذکر و المؤنث، الواضح، الموقوت، غریب القرآن، مختصر فقه اهل البيت، عمل کتاب العین للخلیل بن احمد، مختصر تاریخ الطبری، الموصل لابی زکریا بن محمد، نسب ولد عدنان و لمع من اخبارهم و ایامهم، الشبهات، رسالة فی الشعر، رسالة فی ابطال احکام النجوم، رسالة الجامعة، رسالة الکاشفة عن خطأ العصبية المخالفة، رسالة المعانیه، کتاب الشهادات، رسالة الانتصاف من ذوی البغی والافتراق، رسالة فی کشف توبة حلیف الکذب و ما اقتترف من سیره، شرحه فی الاشعار و النسب، رسالة تعد شعر ابی‌فضله و شعر النامی و الحکم بینهما، رسالة تتعلق بابی‌فضله، رسالة البیان عن ماموه الخالدان، رسالة الايضاح*

عن ما أنبأ به من الافك الصراح، رسالة التنبيه عمّا اخطأ الاعمى فيه، رسالة جواب مسألة سئل عنها، رسالة فی الذی قابل الجمیل بالقبیح، رسالة فی الردّ علی من خطأ سعید و السیرافی، رسائل الی سیف الدولة عدة، عمل شعر دیک الجن و صفه، الدیارات الکبیر، اخبار ابی تمام و المختار من شعره، المثلث الصحیح، العلم.

شمشاطی در کتابش النزه و الابتهاج گفته است: از دست ابوعدنان محمد بن نصر بن حمدان، اناری گرفتم و آن را گشودم و دانه دانه به هر یک از شاعران و ادیبان حاضر در مجلس دادم و چنین سرودم:

یا حُسْنَ رَمَانَةٍ تَقاسَمَها کُلُّ أَدِيبٍ بِالظَّرْفِ مَنعوتِ
کانتها قَبْلَ کسرها کُرَّةً و بَعْدَ کسْرِ حَباتِ یاقوتِ

(چه نیکوست اناری که تقسیمش کنی و هر ادیبی بهره‌ای ببرد. گویا پیش از شکستنش تویی بود و پس از آن حبه‌های یاقوت.)
وی معاصر ابن ندیم، صاحب الفهرست، (م ۳۸۵) بود. ابن ندیم از او و کتاب الانوار در الفهرست خود یاد کرده است. اگرچه تاریخ وفات او را به دقت نمی‌دانیم، اما ابن ندیم گفته است: در سال ۳۷۷ زنده بوده است.

منابع

- تاریخ طبری ۲۰۷-۹ / الفهرست. ابن ندیم، ۱۷۱ و ۲۲۶ / رجال النجاشی. ج ۲، ص ۹۳ ش ۶۸۷ /
الانساب، ج ۳، ص ۴۵۶ / معجم الادباء، ج ۱۴، ص ۲۴۰، ش ۳۹ / معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۶۲ /
اللیاب، ج ۲، ص ۳۳۰ / رجال ابن داود، ص ۲۵۰ ش ۱۰۶۱ / الرجال، حلی، ص ۱۰۱ ش ۴۹ / نقد
الرجال، ص ۲۴۳، ش ۲۱۸ / مجمع الرجال، ج ۴ و ص ۲۱۹ و ۲۲۰ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۰۰ /
وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۲۶۹، ش ۸۲۵ / ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۱۲ / بهجة الآمال، ج ۵، ص ۵۲۴ /
تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۰۶، ش ۸۴۸۹ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۵۶ / اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۷ /
طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۳ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۴۱۲ / الأعلام، ج ۴،
ص ۳۲۵ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۵۳، ش ۸۴۴۱ / معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۲۱۴ / موسوعة
طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۱۶.

علی بن محمد کسائی مروزی (۳۴۱-زنده در ۳۹۱)

ابوالحسن، مجدالدین علی بن محمد کسائی، معروف به «نعمت»، حکیم و شاعر ایرانی اهل مرو، در سال ۳۴۱ به دنیا آمد. کنیه او «ابواسحاق» نیز گفته شده است. زندگی اش مقارن با اواخر عهد سامانیان و ابتدای دوره غزنویان بود. وی تاریخ تولد خود را در قالب شعر چنین بیان می کند:

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال چهارشنبه و سه روز باقی از سؤال
بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال
صاحب مجمع الفصحاء وی را چنین توصیف می کند: ابواسحاق، ملقب به مجدالدین،
از شعرای بزرگ فارسی است که وسعت فکر و ظرافت خیال او در اشعارش هویداست.
بلاغت نیکو و ذوق سرشار او در لطافت و دقت تشبیه، چنان ممتاز است که تعداد کمی
از شعرا به حد او می رسند.

آنچه از اشارات دانشمندان و نویسندگان قدیم شیعه و نیز از سخنان خود کسائی
برمی آید، حاکی از تشیع اوست.

وی در ابتدا، ثناگوی کسائی همچون عبیدالله بن احمد عتبی وزیر نوح بن منصور و
شاهانی همچون سلطان محمود غزنوی بود، ولی در اواخر عمر خود، از این امر پشیمان
گردید. دو بیت ذیل، از زبان خودش، گویای حال اوست:

جوانی رفت و پنداری بخواهد کرد بدرودم بخوادم سوختن دانم که هم آنجا پیر هودم
به مدحت کردن مخلوق روح خویش بشخوادم نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم.
عتبی نیز به او نیکی می کرد؛ چنان که سوزنی شاعر در وصف این بده، بستان چنین
می سراید:

کرد عتبی با کسائی همچنین کردار خوب ماند عتبی از کسائی تا قیامت زنده نام
او در مدح پیامبر خدا ﷺ و حضرت علی ﷺ نیز اشعاری دارد؛ از جمله:
مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست بدین حال، کہ بوده است و کہ باشد
 این دین ہذا را بہ مثل دایرہای دان
 علم ہمہ عالم بہ علی داد پیمبر
 گویند: کسائی تلخیص شاعرانہ اش را از حدیث «کساء» برگرفته است و در مدح مولا
 علیؑ قصیدہ بلندی دارد کہ این گونه شروع می شود:

فہم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین
 فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضل تر اوست
 و در ادامہ می گوید:

ای نواصب، گر ندانی فضل سرّ ذوالجلال
 «قل تعالوا ندع» بر خوان و ندانی گوش دار
 «لافتی الآ علی» برخوان و تفسیرش بدان
 آن نبی و ز انبیا کس نی بہ علم او را نظیر
 آن چراغ عالم آمد، وز ہمہ عالم بدیع
 کسائی گذشتہ از توصیفات و مداحی‌های شیوا، در موعظہ و حکمت نیز نخستین
 شاعری است کہ توانست تا مراحل مهمی پیشرفت کند. وی این نوع شعر را در اواخر
 قرن چہارم بہ اوج رساند و مقدمہٴ پیدایش شاعرانی از قبیل ناصر خسرو شد.

بعدها ناصر خسرو در اشعارش، چندین بار بہ نام کسائی اشارہ کرد کہ از آنها معلوم
 می شود علت ذکر نام این شاعر در پایان قصیدہ‌های حکمی، اشتہار کسائی در وعظ و
 نصیحت، و شہرت آن قصیدہ‌ها میان اہل مرو بوده است. حتی در بعضی از
 قصیدہ‌هایش، قصاید کسائی را استقبال کردہ، جواب گفته است؛ مانند:

این گنبد پیروزہ بی‌روزن گردان
 چون است گلستان گہ و گاہی جو بیابان
 کہ استقبال از یک قصیدہٴ کسائی است و ناصر خسرو خود در آخر شعرش بہ آن
 اشارہ کردہ است:

پژمرد بدین شعر من این شعر کسائی
 این گنبد گردان کہ برآورد بدین سان؟

گفته‌اند: کسائی بعضی از اشعارش را برای ناصر خسرو فرستاد و ناصر خسرو نیز چند جا از وی یاد کرده و به پیری و فرسودگی او اشاره نموده است. گویا اواخر عمر کسائی با اوایل عمر ناصر خسرو (ت ۳۹۴) همزمان بوده است. برخی کسائی را از صوفیان دانسته‌اند، ولی آنچه از شعر او اکنون در دست است، حاکی از این موضوع نیست.

در تراجم، او را از شاعران هم‌دوره رودکی شمرده‌اند؛ اما از مقایسه سال مرگ رودکی (ح ۳۲۹) و سال تولد کسائی، چنین برمی‌آید که کسائی پس از مرگ وی به دنیا آمده است. او در مقایسه بین خود و رودکی چنین می‌سراید:

رودکی استاد شاعران جهان بود صد یک از وی تویی کسائی؟ پرگست
 خاک کف پای رودکی نسزی تو گر بشوی گاو هم بخایی برغست
 جای دیگر هم خود را افتخار مرو، اما در مقابل، رودکی را افتخار همه جهان
 می‌شناسد:

زیبا بود از مرو بنازد به کسائی چونان که جهان جمله به استاد سمرقند
 از آثار وی، دیوان شعر حاوی سه هزار بیت است، ولی اشعارش چندان برجای نمانده،
 جز آنچه در تذکره‌ها و کتب لغت و ادب آمده است. ابیات پراکنده‌ای که از او رسیده
 معمولاً بازمانده از قصیده‌های اوست. بیت زیر می‌رساند که او یک مثنوی به «بحر
 خفیف» داشته است:

اندر آن ناحیت به معدن کوچ کوچگه داشتند کوچ و بلوچ
 مجدالدین چون در سال ۳۹۱ به سن پنجاه سالگی رسید، چنین می‌سرود:
 آیا کسائی پنجاه بر تو پنجه گذاشت بکند بال تو را به پنجه و چنگال
 از این رو، سن وی را بیش از پنجاه سال ذکر کرده‌اند. نیز در برخی منابع گفته شده
 که وی تا سال‌های پس از ۴۱۹ زنده بوده است.

منابع

لباب الالباب، ج ۲، ص ۳۳-۳۹ / مجمع النصحاء، ج ۳، ص ۱۱۳۴-۱۱۳۹ / اعیان الشیعه، ج ۶،
 ص ۱۲۱۶ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۹، ص ۹۱۰ / تاریخ ادبیات در ایران،
 ص ۴۴۱-۴۴۵.

علی بن محمد بن جعفر بن عنبسه حداد عسکری

ابوالحسن از جمله راویانی است که وثاقتش مورد اختلاف است و بلکه در قدح او و حدیثش سخن‌ها گفته‌اند، اما با این وجود - به دلیل نقل و اجازه بعضی از بزرگان از وی - در فن حدیث و دانش‌های مربوط به آن فردی حایز اهمیت است.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، او را مضطرب الحدیث (دارای منقولات آشفته) می‌داند. علامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، وی را نه تنها ضعیف دانسته، بلکه گفته است: چون از ضعف نقل می‌کند، به حدیث وی نباید توجه شود.

او از مشایخ ابوعبدالله احمد بن محمد بن عیاش جوهری بود و جوهری از او مصنفات پدرش، محمد بن جعفر، را روایت می‌کرد.

وی کتاب‌های فضل بن شاذان را در اختیار داشت و خود نیز صاحب کتاب *الکامل* در فقه و کتاب *من روی من نشأ (نساء) آل ابی طالب* بود. نجاشی گفته است: له «*الکامل فی معنی کتب الحسین بن سعید*». احمد بن علی بن نوح از طریق ابوعلی حسین بن احمد بن محمد بن منصور صانع کتاب‌های او را به نجاشی خبر داده است.

درباره کتاب *الکامل* حسین بن سعید دو نظر مطرح شده است:

- اینکه این کتاب هم مثل سی کتاب حسین بن سعید، فقهی و در همان موضوعات و به ترتیب موجود در کتب او باشد.

- اینکه در اعتبار و صحت و در شمار اصول بودن، مثل دیگر کتب حسین بن سعید باشد. مقدس اعرجی در ردّ مقدمات حدایق این احتمال را مطرح کرده است.

ابومحمد هارون بن موسی تلعبیری، محدث معروف و پر کار سده چهارم (م ۳۸۵)، از او اجازه روایت داشته است.

منابع

رجال النجاشی، ج ۲، ص ۹۱، ش ۶۸۴ و ۲۶۲ و ۳۷۶ / الرجال، طوسی، ص ۴۸۳، ش ۴۰ و ۴۳۳ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۴۸۵، ش ۳۴۱ و ۲۴۲ و ۱۰۲۲ / خلاصة الاقوال، ص ۲۳۵، ش ۲۱ (ذیل ترجمه علی بن ابی‌صالح) / ایضاح الاستنباه، ص ۲۱۵، ش ۳۷۹ / نقد الرجال، ص ۲۴۱، ش ۲۰۴ / مجمع

الرجال، ج ۴، ص ۲۱۵ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۹۶ / الوجیزه، ص ۱۵۹ / ضد الايضاح، ص ۲۲۷ / بهجة الآمال، ج ۵، ص ۵۱۲ / تنقيح المقال، ج ۲، ص ۳۰۳، ش ۸۴۵۶ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ / الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۱۷، ص ۲۵۱، ش ۱۲۹ / معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۳۲، ش ۸۴۰۱ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۴ و ۴۶.

علی بن محمد بن عبید بن زبیر کوفی قرشی (۲۵۴-۳۴۸)

ابوالحسن عالمی محدث و ادیبی لغت‌شناس بود. سال تولد او را ۲۵۴ گفته‌اند. گفته‌اند: پدرش برای او بیش از پانصد هزار دینار میراث باقی گذاشت که وی در احیای علم و استنساخ کتب و کمک به طلبان نیازمند صرف کرد. بیشتر اصول حدیثی را بر مذهب اهل بیت علیهم السلام روایت کرده و به روایت و کثرت استنساخ و جمع کتب مشهور است.

وثاقت او محل بحث است. گاه می‌گویند: او ثقه است، و بر این مدعا چنین استدلال می‌کنند:

اولاً: او از مشایخ اجازه است و شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، بیشتر اصول حدیثی را به واسطه احمد بن عبدالواحد، معروف به «ابن عبدون»، از او روایت کرده است.

ثانیاً: نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، در شرح حال ابن عبدون، آنگاه که می‌گوید ابوالحسن علی بن محمد قرشی را ملاقات کرده، در خصوص او عبارت «کان علواً فی الوقت» را به کار برده است که بر وثاقتش دلالت دارد:

«أبو عبدالله شیخنا المعروف بابن عبدون... و کان قد لقی أبا الحسن علی بن محمد القرشی المعروف بابن الزبیر و کان علواً فی الوقت.»

از سید داماد نقل شده که معنای این جمله آن است که او در غایت فضل و علم و وثاقت و جلالت در زمان خود بوده است.

رجالی معاصر، محقق خوبی، در این باره تحقیقی ارائه کرده که خلاصه آن چنین است:

دلیل اول قابل قبول نیست؛ چون دلیلی وجود ندارد که هر که از مشایخ اجازه داشته باشد نقه است؛ زیرا فرقی بین این نیست که کسی از دیگری یک روایت نقل کند یا دو تا، و اینکه اصل از او روایت کند یا کتاب.

دلیل دوم هم قابل قبول نیست؛ چون معنای عبارت نجاشی آن‌گونه نیست که برداشت شد. نجاشی این عبارت را درباره اسحاق بن حسن بن بکران هم به کار برده است. با اینکه درباره وی به سبب ضعف مذهبش، طعن وارد ساخته و او را در کوفه دیده - «و کان فی هذا الوقت غلوّاً» - اما از او روایتی نشنیده است.

پس صحیح آن است که عبارت موجود «علوّاً» نیست و «غلوّاً» است و «غلو» به ابن عبدون برمی‌گردد و معنایش این است که ابن عبدون او را در عنفوان جوانی‌اش دیده است. حتی اگر بپذیریم که کلمه با «عین» و نه با «غین» باشد و ضمیر در «کان غلوّاً فی الوقت» به علی بن محمد بن زبیر برگردد، این عبارت جز بر اینکه او در زمان خودش شخصی برجسته و از سرشناسان بوده است، دلالت ندارد و نمی‌توان از آن وثاقت وی را برداشت نمود.

سپس نتیجه گرفته است که برای تفسیر سید داماد از عبارت مزبور، قرینه‌ای وجود ندارد و بنابراین، وثاقت علی بن محمد اثبات نمی‌شود.

صاحب‌الذریعه، شیخ آقا بزرگ طهرانی (م ۱۳۸۹)، احتمال دیگری درباره عبارت مزبور مطرح می‌کند و آن اینکه اگر واژه «علو» درست باشد به این معناست که احمد بن عبدالواحد وی را در زمان پیری‌اش ملاقات کرده و آن هنگام نزد وی شاگردی نموده است.

اگرچه احراز وثاقت صاحب شرح حال - تنها از روی دو دلیل پیش گفته - چندان واضح نیست، اما پذیرش کلیت کلام سیدخوئی هم - مبنی بر اینکه اجازه، حتی اگر همراه با کثرت نقل اعلامی همچون شیخ طوسی باشد، نقشی در اثبات وثاقت ندارد - آسان نیست.

لازم به ذکر است که صاحب شرح حال غیر از «علی بن محمد قرشی»، از مشایخ شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه، (م ۴۱۳) است؛ زیرا شیخ مفید که متولد سال ۳۳۸ بوده، در زمان وفات او تنها ده سال داشته است.

او، که راوی بسیاری از اصول است، همه کتاب‌های علی بن حسن بن فضال را نیز از او روایت کرده است. احمد بن عمر بن کیسبه، احمد بن حسین بن عبدالملک اودی، عبدالرحمان بن ابراهیم مستملی، و علی بن عباس مقانعی از دیگر کسانی‌اند که او از ایشان روایت کرده است. از او تلعبری و ابن عبدون روایت کرده‌اند.

از جمله مصنفات اوست: معانی الشعر و اختلاف العلماء فيه، القلائد و الفرائد در لغت، کتاب الهمز، و منازل مکه. از این کتاب نسخه مصوری به خط وی در کتاب‌خانه مشهد محفوظ است؛ چنان که در فهرست کتاب‌خانه «دکتر محفوظ» در کاظمین هم آمده است. البته در این نسبت تردیدهایی وجود دارد.

او پس از قریب یکصد سال زندگی، سرانجام در سال ۳۴۸ در بغداد وفات یافت. بیکرش را به نجف اشرف منتقل در جوار امیرالمؤمنین علیه السلام دفن کردند.

منابع

- الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۲۳ / رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۲۸، ش ۲۰۹ (ذیل ترجمه ابن عبدون) و ج ۱، ص ۸۷ / الرجال، طوسی، ص ۴۸۰، ش ۲۲ و ۴۳۱ / تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۸۱ ش ۱۶۴۸۹ / المنتظم، ج ۱۴، ص ۱۲۰، ش ۲۵۹۱ / معجم الادباء، ج ۱۴، ص ۱۵۳ / تاریخ الإسلام (سنة ۳۵۰)، ص ۳۳۱-۴۰۲، ش ۱۶۶۷ / سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۷ ش ۳۴۰ / العبر، ج ۲، ص ۷۹ / نقد الرجال، ص ۲۴۲، ش ۲۱۰ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۱۷ و ج ۱۲، ص ۱۳۸-۱۴۱ و ج ۱۳، ص ۱۵۰-۱۵۱ / شذرات الذهب، ج ۲، ص ۳۷۹ / جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۹۸ / ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۰۷ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۰۴، ش ۸۴۷۲ / اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۳۱ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۲ و ۲۰۳ / الذریعة إلی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۱۷ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۴۴۷، ش ۱۰۳۸۰ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۴۰، ش ۸۴۱۷ / ص ۱۳۸، ش ۸۴۱۶ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۸ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۹۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۱۰.

علی بن محمد بن یعقوب بن اسحاق صیرفی (۳۳۲)

وی از راویان و مشایخ اجازه بود. پدر جدش، اسحاق بن عمار صیرفی، از شیوخ محدثان و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود. شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه، (م ۴۶۰)،

علی بن محمد را عجلی و نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، اسحاق بن عمار را از بنی تغلب دانسته و به همین دلیل، بعضی از دانشمندان یکی از دو نسبت مذکور - عجلی و بنی تغلب - را نادرست می‌دانند. علی از نسل اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی است. آل حیان خاندانی بزرگ از خاندان‌های تأثیرگذار و مهم شیعه بودند.

او از محمد بن زید رطاب کتاب‌های زیادی از طریق ابراهیم بن محمد ثقفی در مباحث گوناگونی از جمله تاریخ و فقه و نیز از علی بن حسن بن فضال روایت کرده است.

از او جعفر بن محمد بن قولویه، محمد بن احمد بن داود قمی، محمد بن علی بن فضل بن تمام، محمد بن علی بن فضل و تلعبیری روایت نموده‌اند.

تلعبیری، محدث معروف و پر کار شیعه (م ۳۸۵)، در سال ۳۲۵ از او حدیث شنیده است و از او اجازه دارد.

علی بن محمد در سال ۳۳۲ چشم از جهان فروبست.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۷ و ۱۸ و ۷۱/الرجال، طوسی، ص ۴۸۱، ش ۲۵ و ۱۶۲ و ۳۱۴ و ۳۳۱ و ۴۳۱/تقد الرجال، ص ۲۴۴، ش ۲۳۲/مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۲۴/جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۶۰۲/اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۳۱/طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۸/مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۴۷۶/معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۶۶، ش ۸۴۷۴/قاموس الرجال، ج ۷۳، ۷۴.

علی بن نعمان قاضی القضاة مغربی (۳۲۹-۳۷۴)

ابو الحسن، از فقیهان و مدرّسان فقه شیعه، عالم به ادبیات عرب و قاضی دیار مصر بود. او، که شاعری بزرگوار از طبقه بالای اجتماع به شمار می‌رفت، فرزند قاضی نعمان مصری، صاحب کتاب حدیثی مهم دعائم الاسلام، است. سال تولّد او را ۳۲۹ گفته‌اند. لقب «مغربی» او به این دلیل است که وی مصری بود و مصر در آن زمان، تقریباً

غربی‌ترین ناحیه در میان سرزمین‌های اسلامی بوده است. گفته‌اند وی با وقار و سکینه بسیار به امر قضاوت می‌پرداخت.

او اولین کسی بود که در جامع «الازهر» حلقه‌های درسی تشکیل می‌داد. در صفر سال ۳۶۵ در جمع دانشمندان و بزرگان در جامع «الازهر»، کتاب *الاقتصار* پدرش را، که دربارهٔ فقه اهل بیت علیهم‌السلام نگاشته بود، قرائت نمود. بدین گونه بود که اولین دورهٔ درسی شکل گرفت و پس از او، بزرگانی از خاندانش - از جمله فرزندش ابو عبدالله حسین که او نیز از فقیهان بود - این دوره‌های درسی را ادامه دادند. او در اواخر دوران المعز لدین الله عهده‌دار قضاوت مصر شد و تا زمان وفاتش، یعنی سال ۳۷۴ در این منصب باقی ماند.

خاندان

خاندان علی بن نعمان اهل فقه و قضاوت بودند. پدرش، قاضی نعمان، شخصیتی دانشمند و دارای تألیفات فراوان بود. بخش قابل توجهی از روایات ما توسط او در کتاب *دعائم الاسلام* گردآوری شده است؛ روایاتی که بعضاً در منابع دیگر وجود ندارد. به او «ابوحنیفهٔ مغربی» گفته می‌شود. فیروزآبادی می‌گوید: «ابوحنیفه» کنیهٔ بیست نفر از فقها بوده که مشهورتر از همه امام الفقهاء، نعمان، است. حکایت شده است که پدر قاضی نعمان، که کنیه‌اش «ابو عبدالله» و نامش «محمد» بود، ۱۴۰ سال عمر کرد و اخبار کثیر و نفیسی را که حفظ کرده بود، حکایت می‌نمود. گفته‌اند: قاضی نعمان از مؤسسان فرقهٔ «اسماعیلیه» و قانون‌گذار آنان بود و بنابر گفتهٔ راویان فاطمی، بدون مراجعه به امامان خود (یعنی خلفای فاطمی) چیزی ننوشته است. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می‌گویند. او نه سال به المهدی بالله، اولین خلیفهٔ فاطمی، خدمت کرد. در دوران القائم بامر الله، خلیفهٔ دوم، عهده‌دار قضاوت طرابلس شد و در زمان المنصور بالله، خلیفهٔ سوم، قاضی منصوریه گردید. وی در دوران فخرالدین، خلیفهٔ چهارم، به بالاترین مقام خود رسید و آن مقام «قاضی القضاة» و «داعی الدعاء» بود.

برادرش ابو عبدالله محمد نیز مردی فاضل بود و پس از وی به امر قضاوت قیام کرد. ابن زولاق، ابومحمد حسن بن ابراهیم، تاریخ نویس مصری (م ۳۸۶ یا ۳۸۷)، می‌گوید:

آنچه را که ما در مصر از منصب قضاوت و ریاست محمد بن نعمان مشاهده کردیم، از دیگر قاضیان مصر ندیدیم و از قاضیان عراق هم به ما نرسید. او لیاقت و استحقاق این مقام را داشت؛ زیرا داری علم و دوراندیشی، به پادارنده حق و صاحب هبیت بود. فرزندش ابوعبدالله حسین نیز از فقیهان بود. در زمان الحاکم بامر الله، بر کرسی تدریس فقه در دانشگاه «عمرو» نشست. او پس از عمویش محمد بن نعمان - که در سال ۳۹۸ به مرض نفرس از دنیا رفت متولی قضاوت فاطمیان و صاحب حشمت و جاه شد. پنج سال و نیم در این مسند بود و سر انجام، در اثر اختلاف شدیدی که میان او و الحاکم بامرالله پیدا شد، در سال ۳۹۳ - یا به قولی ۳۹۵ - به دستور او گردنش را زدند. بعضی گفته‌اند: قاضی حسین بن علی بن نعمان و قاضی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان - دو عموزاده - در زمان الحاکم بامرالله در دانشگاه «عمرو» متولی تدریس علوم شیعی بودند. اینان از شیعیان غالی بودند؛ یعنی کسانی که در اعتقادات، نسبت به شئون معصومان علیهم‌السلام زیاده‌روی می‌کنند و درباره ایشان به فضایل و مقاماتی معتقدند که خود آن بزرگواران به آنها راضی نیستند.

حسین بن علی بن نعمان نزد حاکم منزلی شایسته داشت و حاکم او را بسیار عزیز و گرامی می‌داشت. اما پس از اختلافی که میان او و عموزاده‌اش قاضی عبدالعزیز پدید آمد، در رمضان سال ۳۹۴ از منصب قضاوت کناره گرفت و حاکم در اوایل سال ۳۹۵ دستور قتل او را صادر کرد. خلاصه آنکه دانش و قضاوت، در این خاندان امری شایع بود.

تشیع

صاحب شرح حال را در شمار دانشمندان شیعه آوردند. البته شاید چون پدرش شیعه امامی نبوده و اسماعیلی بوده، او هم به همین فرقه منسوب باشد. اما خود این نسبت در خصوص قاضی نعمان قطعی نیست و دانشمندان در آن درنگ دارند.

عَلَّامه مجلسی درباره او می‌نویسد: ابوحنیفه، نعمان بن محمد بن منصور، قاضی مصر در ایام دولت اسماعیلیه بود. او در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود، سپس هدایت یافت و

پیرو مذهب امامیه گشت. او از ترس خلفای اسماعیلی، از ائمه بعد از امام جعفر صادق ع روایت نکرده، ولی در پوشش تقیه، حرف حق را بیان داشته است.

ابن خلکان در *وفیات الأعیان* می‌نویسد: قاضی نعمان یکی از دانشمندان بود. او در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود، ولی بعد پیرو مذهب امامیه گشت.

ابن زولاق درباره او می‌گوید: «نعمان بن محمد قاضی در نهایت فضل و دانش و اهل قرآن و آگاه به معنای آن و عالم به فقه و دیدگاه‌های مختلف فقهی و لغت و شعر و تاریخ بود و همواره با عقل و انصاف قدم برمی‌داشت. او هزاران صفحه در مدح اهل بیت ع از خود به یادگار گذاشت.

ابن شهر آشوب، صاحب کتاب *معالم العلماء* (م ۵۸۸) می‌نویسد: قاضی نعمان بن محمد امامی نبود، ولی کتابهایش نیکو و خوب است.

منابع

معالم العلماء، ص ۱۲۶ / *وفیات الاعیان*، ج ۵، ص ۴۱۷ / *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۶، ص ۳۶۷، ش ۲۶۳ / *تاریخ الاسلام للذهبی*، ص ۳۷۴ / *العبر*، ج ۲، ص ۲۳۷ / *شذرات الذهب*، ج ۳، ص ۸۴ / *طبقات اعلام الشیعه*، ج ۱، ص ۲۱۰ / *الازهر فی ألف عام*، ج ۱، ص ۳۶ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۳۱۹.

علی بن هارون بن یحیی

از منجمان و ادیبان شیعی سده چهارم بود. او - چنان که در کتاب *مقتضب الاثر فی النص علی ائمة الاثنی عشر*، اثر ابو عبدالله احمد بن محمد بن عبدالله یا عبیدالله بن عیاش جوهری (م ۴۰۱)، که علامه مجلسی آن را از اصول معتبر نزد شیعه دانسته، آمده است - از منجمان بود و برای صاحب *مقتضب*، قصیده «یا ارض طوس سقاک الله» را در مرثیه حضرت رضای ع از علی بن ابی عبد خوافی انشاد کرد. بخشی از این قصیده چنین است:

یا ارض طوس! سقاک الله رحمته ماذا حویت من الخیرات، یا طوس؟
 طابت بقاعک فی الدنیا و طیبتها شخص ثوی بسناباد مرموس

شخص عزیز علی الإسلام مصرعه
 یا قبره، أنت قبر قد تضمنه
 فافخر فانك مغبوط بجنته
 فی کل عصر لنا منکم إمام هدی
 فی رحمة الله مغمور و مغموس
 حلم و علم و تطهیر و تقدیس
 و بالملائكة الأبرار محروس
 فربعه أهل منکم و مانوس.
 (ای سرزمین طوس، خداوند تو را از باران رحمتش سیراب کند که چه قدر از خیر و برکت و خوبی دربر داری! ای طوس، در دنیا قطعات زمینت پاک و پاکیزه باد! ای طوس، این پاکی و طهارت به سبب وجود آن شخصیتی است که در سناباد اقامت گزیده و به خاک سپرده شده است. کسی که مرگش برای اسلام بسیار گران بود و اکنون او غرق در رحمت الهی و در آن غوطه‌ور است. ای آرامگاهی که او را دربر گرفته‌ای، بدان که در میان تو حلم و علم و طهارات و قداست دفن شده است. بناز ای قبر! زیرا همه سرزمین‌ها برای آن کس که تو دربر داری به تو رشک می‌برند و فرشتگان مقرب درگاه الهی از تو نگهداری می‌کنند....)

منابع

بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۷ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۱۱ / اعیان‌الشیعه، ج ۲، ص ۳۰ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۴۵۶.

فارس بن سلیمان ارجانی (زنده در ۳۲۰)

ابوشجاع، از ادیبان و محدثان بزرگ شیعه «ارجان» - نزدیکی بهبهان امروزی - در نیمه دوم قرن سوم بود. وی مصنف کتاب مسند ابی نواس و جحی و اشعب و بهلول و جعفران و مارووا من الحدیث است. ابوالعباس نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، این کتاب را نزد قاضی ابوالحسین محمد بن عثمان نصیبی خوانده و از اصل آن نسخه برداشته و نصیبی هم به نوبه خود، آن را در ارجان نزد ابوشجاع خوانده و اجازه روایتش را از او گرفته است.

«ارجان» یا «ارگان» شهر قدیم فارس بود که بر روی رود «طاب» - آب کردستان یا «مارون» کنونی است - قرار دارد. نزدیک شهر بهبهان واقع بود. گویند: قباد ساسانی آن را برای منزل دادن زندانیان جنگی «آمد» و «میافارقین» بنا کرد و «آمد قباد» نامید به هر حال. نام «ارجان» از شهر قدیمی‌تری گرفته شده و تا پایان قرن هفتم، مرکز ایالتی به همین نام بوده که مرکز غربی‌ترین ایالات پنج‌گانه فارس بوده است این شهر بسیار وسیع و آباد بود و در قرن هفتم، مورد حمله و تاراج اسماعیلیان واقع شد و سرانجام، به دست آنها افتاد و دیگر رونقی نگرفت و ساکنانش به شهر مجاور (بهبهان) کوچ کردند.

درباره ابونواس حسن بن هانی (م ۱۹۸) باید دانست وی یکی از بزرگ‌ترین شاعران روزگار عباسی بود. برجسته‌ترین بخش اشعار او «خمریات» است که در آن کمتر قطعه‌ای را می‌توان یافت که شعر را با هرزه‌درایی‌های شرم‌آور درنیامیخته باشد. از همین جاست که او را نخستین کسی می‌دانند که در وصف خمر، راه مبالغه پیموده است. درباره عقاید وی، باید گفت: برخی از دانشمندان امامی او را شیعه پنداشته‌اند. ظاهراً منشأ این پندار اشعاری است که در ستایش امام هشتم علیه السلام به او نسبت داده‌اند.

منابع

رجال النجاشی، ص ۳۱۰ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۶ / اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۸۶ / دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۸۸

فاطمه بنت حسین بن احمد

فاطمه دختر ابومحمّد، حسین بن احمد بن محمّد ناصر کبیر، مادر سیدمرتضی و سیدرضی بود. شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه (م ۴۱۳)، در کتاب احکام النساء می‌گوید: این کتاب را به درخواست سیده جلیله‌ای نگاشته است. گفته‌اند: شیخ مفید این کتاب را برای او نوشته و به این اعتبار، وی از زنان دانش‌دوست و تأثیرگذار در علوم بوده است. با توجه به اینکه فرزندانش در سال‌های ۳۵۵ و ۳۵۹ متولد شده‌اند، می‌توان وی را از شخصیت‌های نیمه دوم سده چهارم دانست. نسب او به امام زین العابدین علیه السلام می‌رسد.

همسرش ابواحمد حسین، از نوادگان امام موسی کاظم علیه السلام، ملقب به «طاهر» و «ذوالمنقبین»، از شخصیت‌های برجسته و مورد توجه حکومت و نقیب سادات و مسئول رسیدگی به شکایات مردم و امیر حج بود.

فرزند بزرگ وی، ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سیدمرتضی «علم الهدی»، که علامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، او را معلم شیعه امامیه خواند، در سال ۳۵۵ به دنیا آمد.

فرزند دیگرش، ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی، معروف به «سید رضی» در سال ۳۵۹ هجری در شهر بغداد به دنیا آمد که با تبخّر ادبی، به جمع‌آوری سخنان فصیح و بلیغ حضرت علی علیه السلام و گردآوری آن کتابی موسوم به نهج البلاغه پرداخته.

گویند: شیخ مفید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در خواب دید که دست امام حسن و امام حسین علیهم السلام را، در حالی که دو کودک خردسال بودند، گرفته و نزد او آورده و فرموده بود: «ای شیخ، به این دو کودک من علم فقه بیاموز.» صبح همان روز، مادر سیدمرتضی و سیدمرتضی دست دو کودک خود را گرفته و نزد او آورده و گفته بود: «ای شیخ، به این دو کودک من علم فقه بیاموز. شیخ مفید از این حادثه منقلب و گریان گشت و خواب خود را برای آنان تعریف کرده و مسئولیت تربیت و تعلیم این دو سید بزرگوار را عهده‌دار گردیده بود.

منابع

احکام النساء، ص ۴ / خاتمة المستدرک، ج ۳، ص ۲۱۴ و ۲۱۷.

فرات بن ابراهیم کوفی (۲۸۶-۹)

ابوالقاسم، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از شخصیت‌های دوران غیبت صغرا بود. وی از راویان حدیث به شمار می‌آید و روایات فراوانی از مشایخ بزرگ شیعه روایت کرده و

از معاصران شیخ کلینی، صاحب کتاب *الکافی* (م ۳۲۹)، است. فرات بن ابراهیم در کوفه به دنیا آمد و شاید به همین دلیل هم نام او را «فرات» گذاشته‌اند. کوفه در آن زمان، مرکز علم و دانش بود و شخصیت‌های علمی فراوانی تحویل جهان اسلام داد که فرات بن ابراهیم یکی از آنهاست.

وی، که شخصیتی فاضل و اندیشمند بود، از علوم اجتماعی و فرهنگی فراوانی نیز بهره‌مند بود و همان‌گونه که شاگردش ابوالقاسم علوی می‌گوید، وی استاد محدثان دوران خود بود. او را معلم و مؤدب ابوغالب زراری، محدث و رجالی معروف (م ۳۶۸)، دانسته‌اند.

مذهب

با توجه به تنها کتابی که از ایشان به دست ما رسیده - یعنی *تفسیر فرات* - به نظر می‌رسد وی شخصیتی زیدی مذهب و یا دست کم علاقه‌مند به آنها بوده است. وی در کتاب خود، از بسیاری از شخصیت‌های زیدی روایت نقل کرده و روایاتش بیشتر شبیه روایات زیدیه است و در کتابش روایتی مبنی بر امامت دوازده امام نقل نکرده، اگرچه روایتی دال بر امامت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام نیز در آن فراوان است؛ ولی در مقابل، روایتی نیز از زید دارد که عصمت را از غیر پنج تن از اهل بیت علیهم السلام نفی می‌کند. شاید دلیل اینکه در کتاب‌های رجالی نامی از وی برده نشده نیز همین بوده که امامیه وی را از خود نمی‌دانسته‌اند و اهل تسنن هم همین‌گونه با او برخورد کرده‌اند. به همین دلیل، مانند دیگر شخصیت‌های زیدیه به فراموشی سپرده شده است. البته شاید بتوان گفت: با توجه به روایات فراوانی که فرات از حسین بن سعید اهوازی، از یاران امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام نقل می‌کند و با توجه به روایات فراوانی که ابن بابویه، محدث بزرگ شیعه (م ۳۲۹)، پدر شیخ صدوق، و نیز خود شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، از فرات نقل می‌کنند و مضمون روایاتی که در کتاب‌های شیخ صدوق از فرات آمده، وی شخصیتی شیعه دوازده امامی باشد. گرچه با تحقیق در کتاب

تفسیر وی، احتمال زیدی بودن او تقویت می‌گردد. احتمال هم دارد بگوییم: وی در آغاز زیدی بوده و سپس شیعه شده و یا اینکه از آن گروه از زیدیه است که به شیعه بسیار نزدیکند و با علما و راویان شیعه رفت و آمد فراوان داشته‌اند.

فرات بن ابراهیم در تفسیر خود، به مناسبت‌های گوناگون، مراتب فضل و دانش خود را به خوبی اثبات کرده است. اما نکته جالب توجه در تفسیر، کثرت روایات زیدی در آن است. این موضوع منجر شده است به اینکه وی زیدی تلقی شود. البته ممکن است این امر به سبب فضای فکری جامعه آن روز و یا محدوده سکونت وی بوده باشد. در هر صورت، این تفسیر با اندک غفلتی به سرعت، در دامان تفاسیر زیدی قرار گرفت.

برخی همین مسلک خاص اعتقادی او و یا دست کم اعتنا و اهتمام وی به نقل این‌گونه اخبار را دلیل مهجوریت کتاب وی برشمرده‌اند؛ زیرا امامیه و اهل سنت از این‌گونه اقوال به شدت پرهیز دارند. گذشته از این، آراء و اقوال زیدیه در جهان اسلام، به کمی طرف‌دار دچار شده است.

قلت شرح حال و روایات فرات بن ابراهیم در میان امامیه، با کثرت اخبار وی در کتاب‌های زیدیه جبران شده و به وفور، در مجامع روایی آن‌ها از «ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی» سخن به میان آمده است؛ همانند کتاب *نسمات الاسحار* که فرهنگ رجالی زیدیه است و نیز کتاب *فضل زیارة الحسین*، تألیف ابو عبد الله علوی شجری زیدی کوفی (م ۴۴۵). جز این نظریه، وجود روایات ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی در کتاب‌های معتبر امامیه، برخی را متقاعد کرده است که وی امامی مسلک بوده و یا دست کم در برهه‌ای از زندگی‌اش، امامی و زیدی بوده است.

توثیق

علامه مجلسی، محدث نام‌دار شیعه (م ۱۱۱۰)، در فصل دوم از مقدمه *بحار الانوار*، به بیان علت اطمینان خود به کتاب‌هایی که از آنها در این مجموعه روایت گرفته، پرداخته است و درباره تفسیر *فرات بن ابراهیم* می‌گوید: هر چند اصحاب مدح و قدحی برای مؤلف این

کتاب بیان نکرده‌اند. اما موافقت روایات این کتاب با احادیث معتبری که به دست ما رسیده و نیز دقت فراوانی که در نقل آنها وجود داشته، سبب اطمینان به مؤلف و حسن ظن به کتاب اوس شده است.

وی آنگاه اشاره می‌کند که شیخ صدوق از طریق حسن بن محمد بن سعید هاشمی و نیز حاکم ابوالقاسم حسکانی در *شواهد التنزیل* از او روایت نقل کرده‌اند.

میرزا عبدالله افندی، صاحب *ریاض العلماء*، نیز می‌گوید: شیخ فرات بن ابراهیم از قدمای اصحاب و از راویان شیعه به شمار می‌آید.

استادان و شاگردان او

فرات از بیش از یکصد تن از مشایخ روایی روایت نقل می‌کند؛ افرادی مانند: حسین بن سعید اهوازی، ابراهیم بن احمد بن عمر همدانی، ابراهیم بن بنان خثعمی، جعفر بن محمد ازدی، جعفر بن محمد بن هشام، و حسین بن حکم حبری.

شخصیت‌های فراوانی نیز از فرات روایت نقل کرده‌اند؛ مانند: ابوالقاسم علوی، عبدالرحمان بن محمد حسینی، ابوالحسن محمد بن احمد بن ولید، حسین بن محمد بن فرزدق فزاری، و محمد بن حسن بن سعید هاشمی.

تفسیر

تفسیر او با مقدمه کوتاهی آغاز می‌شود. سپس با جمله «اما بعد، هذا تفسیر آیات القرآن مروی عن الأئمة» به نه روایت در معرفی قرآن می‌پردازد. کتاب در مجموع، دارای ۷۷۷ روایت است و با اندکی آشفته‌گی بر اساس ترتیب کنونی سوره‌ها تنظیم گردیده، بدون اینکه در تفسیر آیات، ترتیبی رعایت شده باشد. برخی از سوره‌ها هم تفسیر نشده است: الدخان، التغابن، نوح، المزمل، الانفطار، البروج، الطارق، الاعلی، العلق، القارعة، الهمزة، الفیل، قریش، الماعون و المسد. بیشتر روایات نقل شده در تفسیر، ناظر به مقام والای اهل بیت است و در این میان، ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از دیگران مورد توجه قرار گرفته است. البته این اهتمام بیشتر به پنج تن آل عبا منعطف است و گرایش

مؤلف به زبیده، تا امام سجّاد علیه السلام نیز کاملاً مشهود است. حجم روایات نقل شده از سایر امامان علیهم السلام بسیار اندک می‌نماید.

این تفسیر به علل پیش گفته، کمتر در مجامع روایی و تفسیری امامیه مطرح بوده است. تا پیش از مرحوم مجلسی در کتاب *بحار الانوار*، چندان اعتنایی به این تفسیر نبود. ابوالقاسم، عبیدالله بن عبدالله بن احمد حسکانی، معروف به «حاکم حسکانی»، و مؤلف کتاب *شواهد التنزیل*، تنها کسی است که فراوان از تفسیر *فرات* نقل کرده است.

غیر از مرحوم مجلسی، شیخ حرّ عاملی، محدّث نام‌دار شیعه در سده یازدهم، در *وسائل الشیعه*؛ شیخ صدوق در *علل الشرائع و عیون اخبار الرضا* و فضایل الأشهر الثلاثة و کمال‌الدین (اکمال‌الدین) و معانی الاخبار؛ سیدعبدالکریم بن طاووس، دانشمند نامی شیعه (م ۶۹۳)، در *فرحة الغری*، قطب‌الدین راوندی، محدّث بزرگ شیعه (م ۵۷۳)، در *قصص الانبیاء*؛ و سید بن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، در *مهج الدعوات و الیقین* از ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی و یا تفسیرش نقل کرده‌اند.

کتاب وی را ابوالخیر مقداد بن علی حجازی مدنی از ابوالقاسم عبدالرحمان بن محمّد بن عبدالرحمان حسینی (با حسنی) از فرات نقل کرده است. مشکل حذف اسانید کتاب و ذکر آن در برخی نسخ، از معضلات تصحیح آن به شمار می‌رود، تا آنجا که می‌بایست دو کتاب را به نام «تفسیر *فرات*» پنداشت؛ یکی اصل کتاب با اسانید و راویان، و دیگری گزیده‌ای از تفسیر!

چاپ‌های تفسیر

این تفسیر چندین بار با تصحیحات گوناگون به چاپ رسیده است؛ از جمله:

- با تصحیح محمّد کاظم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۷۲۰؛
- با تصحیح محمّد علی اردوبادی، نجف اشرف، مطبعة حیدریه، ۱۳۵۴، ص ۲۲۴؛
- قم، مکتبة داوری، بی‌تا؛
- نشر ضیاء القرآن؛
- لاهور پاکستان، بی‌تا (شیخ محمّد حسین بکائی، ج ۶، ص ۲۳۹۳)

منابع

تفسیر فرات الکوفی. المقدّمة. ص ۱۱ / بحار الانوار. ج ۱. ص ۳۷ / کشف الحجب. ص ۱۳۰ / اعیان الشیعه. ج ۸ ص ۳۹۶ / الذریعة الی تصانیف الشیعه. ج ۴. ص ۲۹۸ / فهرس التراث. ج ۱. ص ۳۰۰.

عضدالدوله فناخسرو نیلمی (۳۲۴-۳۷۱)

ابوشجاع، کاتب، ادیب و شاعر شیعی یکی از امرای خاندان آل بویه در ایران و عراق بود. گفته‌اند: عضدالدوله مشهورترین فرمانروای آل بویه و با عظمت‌ترین و عالم‌ترین و ادیب‌ترین و با تدبیرترین و بلندمرتبه‌ترین ایشان بود.

وی در ذی‌قعدة سال ۳۲۴ در اصفهان متولد شد.

او نخستین کسی بود که «شاهنشاه» نامیده شد و نخستین کسی بود که با وجود خلفا، برایش روی منابر خطبه خواندند و اولین کسی بود که در زمان نمازهای پنج‌گانه، در باب وی طبل زده می‌شد. او مشهد علوی در نجف و حرم حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا و حرم امام هفتم و نهم علیهم السلام در کاظمین و حرم عسکریین علیهم السلام در سامراء را بنا کرد و فرمان داد نامش را بر در حرم حضرت علی علیه السلام نوشتند و افزودند: «کلبهم باسط ذراعیه بالوصید». وی در موسم عاشورا و عید غدیر و زمان‌های دیگر در مشاهد مشرف حاضر می‌شد و مراسمی را که امروز شیعیان برپا می‌کنند، اقامه می‌نمود.

سلسله آل بویه

«آل بویه» یا «بویهیان» یا «بویگان» (۳۲۰ تا ۴۴۷) از دودمان‌های دیلمیان از زبیدیة ایرانی پس از اسلام بودند که در بخش مرکزی و غربی و جنوبی ایران و عراق فرمان‌روایی می‌کردند و از دیلم در لاهیجان گیلان برخاسته بودند.

در باختر و مرکز ایران، دو دودمان از دیلمیان به نام «آل زیار» (۳۲۰ ق) و «آل بویه»، که هر دو از سرزمین‌های شمالی برخاستند، مناطق مرکزی و باختری ایران و

فارس را از دست خلفا آزاد کردند. «دیلمیان» نام قوم و «دیلمی» نام گویشی در منطقه کوهستانی گیلان به نام دیلمستان بود. دیلمیان سخت نیرو گرفتند و مدت ۱۲۷ سال حکومت راندند و چون خلفا در برابر آنها چاره‌ای جز تسلیم ندیدند، حکومت بغداد را به آنها واگذاشتند و خود به عنوان خلیفگی و احترامات ظاهری بسنده کردند. این سلسله در سال ۴۴۷ ق به دست سلجوقیان و به سبب اختلاف همیشگی که با آل‌زیار و دیگر امیران محلی ایرانی داشتند، از میان رفت.

در سال‌های ناتوانی و انحطاط بغداد، فرماندهان ترک و کرد و گیل و دیلم خلیفه را هم در تختگاهش دست‌نشانده قدرت و غلبه خویش ساخته بودند. با این حال، در ایران اندیشه ایجاد یک قدرت پایدار همراه با زنده ساختن حکومتی مانند حکومت ساسانیان در خاطر بسیاری از داعیه‌داران این دوره، از گیل و دیلم و طبری شکفته بود. به بار نشستن این آرزو، آن هم در یک مدت کوتاه، تا اندازه‌ای فقط برای آل‌بویه ممکن شد که آن نیز به سبب اختلافات خانگی، تقید به وجود از دعوت زیدیان، و برخورد با آشوب‌های خراسان به نتیجه نرسید. با وجود این، بنیانگذار این سلسله، علی بن بویه دیلمی، ملقب به «عمادالدوله»، و برادر زاده‌اش فناخسرو بن حسن، معروف به «عضدالدوله»، با وجود محدود بودن قلمرو خویش و با آنکه در زمان آنها فرصتی برای زنده ساختن فرهنگ باستانی در قلمروشان پیدا نشد، باز استعداد خود را برای بازسازی وحدت و یکپارچگی از دست رفته قرن‌های دور نشان دادند. هرچند دولت آنها با وجود پایبندی به رسم دوره، با تکیه بر یک پادشاه باستانی مانند بهرام گور هم موفق به ایجاد تعادل پایدار عصر از یاد رفته بهرام در قلمرو یزدگرد نشد، اما طی چندین دهه فرمان‌روایی‌شان، قدرت خلفای عباسی را ناتوان ساخت؛ قدرتی که پیش از آن نقش فعالی در تعیین سرنوشت مردم ایران داشت و بدین‌سان، نژادها و اقوام گوناگون مردم ایران بار دیگر آنچه را ایران با پیمودن سال‌ها، به اعراب و ترکان اهل سنت واگذاشته بودند، این بار همراه آیین شیعه و گرچه برای مدتی کوتاه، به دست آوردند. دولت شیعی آل‌بویه در بخش مهمی از سرزمین ایران حضور داشت.

سه تن از فرزندان بویه، که گویا در گیلان شغل ماهی‌گیری داشتند، به خدمت فرماندهان آل زیار درآمدند. البته ماکان کاکي، یکی از سرداران دیلمی حاکم بر شمال ایران (م ۳۲۹)، هم از آنان حمایت می‌کرد. همچنین علی، احمد و حسن مورد حمایت مردآویچ نیز قرار گرفتند. فتح اصفهان برای مردآویچ ظاهراً توسط علی، که برادر بزرگ‌تر بود، صورت گرفت. پس از قتل مردآویچ، غلامان ترک از ترس غلامان دیلمی، بخصوص ابوالحسن علی بن بویه به اطراف گریختند و میدان تنها برای دیلمیان خالی ماند. علی بن بویه به همراه برادر خود، احمد، که کنیه «ابوالحسین» داشت، در سال ۳۲۶ ق به گشایش اهواز توفیق یافت. وی غلامان ترک را، که به سرداری «بجکم» در آنجا پناه گرفته بودند، تاراند.

علی بن بویه پس از فتح خوزستان، راهی فارس شد و احمد نیز به کرمان روی آورد و در سال ۳۳۴ آن سرزمین را به دست آورد. سپس به بغداد رفت و المستکفی بالله، خلیفه عباسی، را مطیع خود ساخت. خلافت بغداد که پیشرفت‌های برادران بویه را با چشم خود می‌نگریست، به خاطر دیدگاه برخی از وزیران خود، از جمله «ابن مقله» با آنان از در سازش درآمد و لقب ویژه برای آنان فرستاد؛ علی را «عمادالدوله» و حسن را «رکن الدوله» و احمد را «معزالدوله» نامید.

معزالدوله بود که در بغداد دستور داد سبّ آل علی علیه السلام موقوف شود و مراسم عزاداری ماه محرم را برپا داشت. به ویژه، در ایام عاشورای سال ۳۵۲ ق، که جمع کثیری در بغداد گرد آمدند و بازارها بسته شد، مردم آن روز آب نوشیدند و در بازارها خیمه برپا کردند و بر آن خیمه‌ها پلاس آویختند و زنان بر سر و روی خود می‌کوفتند. از این زمان، رسم زیارت قبور ائمه - علیهم السلام - رایج گردید و در سال ۳۶۳ ق بغداد به دو قسمت مهم شیعه‌نشین «کرخ» و سنی‌نشین تقسیم شد. همچنین مقام نقابت علویان هم در زمان آل‌بویه تأسیس شد. در زمان رکن‌الدوله، مذهب شیعه رسمیت کامل یافت. امرای حمدانی، که با حمایت خلیفه به بغداد تاختند، از معزالدوله شکست خوردند. معزالدوله در سال ۳۳۶ بصره را تصرف کرد. همچنین در سال ۳۳۷ به موصل تاخت و ناصرالدوله حمدانی را فراری داد. اقامت معزالدوله تا سال ۳۵۶ در بغداد ادامه داشت.

عمادالدوله، برادر بزرگ‌تر (م ۳۳۸)، از آنجا که پسری نداشت، از رکن‌الدوله برادرش، که در عراق و ری بود، در خواست کرد تا پناه خسرو پسرش را به شیراز بفرستد که جانشین او شود. پناه خسرو، لقب «عضدالدوله» یافت و در شیراز، به حکمرانی فارس و بنادر و سواحل خلیج فارس پرداخت. رکن‌الدوله مردی با تدبیر بود. او در سال ۳۵۹ به کردستان لشکر کشید و حسنویه را وادار به مصالحه کرد. وزیر او، ابوالفتح، که فرزند ابن عمید بود، قرارداد مصالحه را امضا کرد.

رکن‌الدوله با امرای سامانی، بخصوص ابوالحسن سیمجور، که از جانب سامانیان حاکم خراسان بود، غالباً در حال کشمکش بود. تنها وقتی صلح میان این دو خانواده رخ داد که امیر نوح سامانی از دختر عضدالدوله خواستگاری کرد و این ازدواج در سال ۳۶۱ صورت گرفت. تا وقتی معزالدوله زنده بود، میان برادران و خانواده بویه اختلافی نبود. پس از مرگ معزالدوله در سال ۳۵۶، که عزالدوله بختیار، پسر معزالدوله، جانشین پدر شد، اختلاف‌ها بالا گرفت. این مرد بیشتر نواحی شرق کرمان را در تصرف داشت و به همین دلیل هم، عضدالدوله در سال ۳۵۷ به کرمان لشکر کشید. عضدالدوله پسر رکن‌الدوله با عزالدوله پسر معزالدوله چندین بار به جنگ پرداخت. یکی از آن جنگ‌ها در حوالی بغداد بود که طی آن، عزالدوله شکست خورد و به موصل فرار کرد. معروف است وقتی این خبر را به رکن‌الدوله رساندند، از شدت خشم خود را از تخت به زیر انداخت و چند روز از خوردن بازماند.

نسب و تبار آل بویه

در خصوص تبار خاندان بویه در میان دانشمندان و تاریخ‌نگاران دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. ابواسحاق صابی در کتاب خود تاجی آورده است: نسب بویه به بهرام گور منتهی می‌گردد و بعضی گفته‌اند: بویه از نسل دیلم بن ضبه بوده است. ابوعلی مسکویه در کتاب تجارب الامم آورده است که پادشاهان آل‌بویه خود را از فرزندان یزدگرد پسر شهریار آخرین پادشاه ساسانی می‌دانند و می‌گویند: در آغاز تهاجم اعراب مسلمان، بعضی از اولاد یزدگرد به گیلان رفته، در آنجا ساکن شدند.

ابوشجاع بویه، جدّ آل بویه، مردی متوسط الحال بود و سه پسر داشت: علی و حسن و احمد. گذشت که اینان به خدمت فرماندهان آل‌زیار درآمدند و ماکان کاکي نیز از ایشان حمایت می‌کرد. هنگامی که ماکان کاکي بر طبرستان استیلا یافت بویه جزو خدام او درآمد و پسرانش نیز با اسفار بن شیرویه و مداویج و وشمگیر پسران زیار، که خود را از نژاد «ارغش»، پادشاه گیلان در عهد کیخسرو می‌دانستند، ملازم ماکان کاکي بودند تا آنکه اسفار بن شیرویه بر ماکان کاکي خروج کرد و بر دیلمستان مستولی گردید. اسفار پس از یک سال کشته شد و مرداویج به جای او نشست.

وی رستم‌دار، ری، مازندران، قزوین، ابهر، زنجان و طارم را گرفت و در همدان، تعداد زیادی از اهالی را کشت. مرداویج، علی پسر بویه را با برادران به کرج ابودلف (کهرود) فرستاد و خود عازم اصفهان گردید. در آن زمان، مظفر بن یاقوت از جانب المقتدر عباسی حاکم اصفهان بود و به دفع مرداویج پرداخت، ولی شکست خورد و به فارس نزد پدرش گریخت. یاقوت پدر مظفر با لشکریان فارس متوجه مرداویج گردید، ولی از وی هم کاری برنیاید و تارومار گردید. در این هنگام، علی پسر بویه با برادران خود در ارجان بود که یاقوت دوهزار تن از دلاورترین مردان لشکر خود را به جنگ ایشان گسیل داشت تا بتواند شکست‌های پی در پی خود و پسرش را جبران کند. در این پیکار نیز بخت با یاقوت یاری نکرد و آنها نیز از پسران بویه شکست خورده، فرار کردند. پس از این رویداد، علی برادرش حسن را به کازرون فرستاد و حسن پس از تصرف کازرون، سپاهی را که یاقوت به جنگ او فرستاده بود، بار دیگر شکست داد. در سال ۳۲۲ جنگی سخت میان یاقوت و علی پسر بویه در گرفت. نخست گروهی از سربازان علی به یاقوت پناه بردند، ولی یاقوت همه را سر برید. این عمل زشت یاقوت باعث توانمندتر شدن علی گردید؛ زیرا یاران او وقتی چنین دیدند در وفاداری به وی استوارتر گردیدند. یاقوت در این جنگ نیز شکست خورد و برادر کوچکش احمد، که نوزده سال داشت، در این جنگ کشته شد. علی پس از شکست دادن یاقوت، وارد شیراز شد و بر فارس مستولی گردید و بدین‌سان، کار خاندان بویه بالا گرفت و بویه‌ییان روی کار آمدند. علی پسر بویه در

شیراز در سرای مربوط به یاقوت نزول کرد. گویند: سپاهیان موجب خود را از وی می‌خواستند و او سخت گرفتار بی‌پولی بود. روزی در سرای خویش، در اندیشه و پریشان نشسته بود که دید ماری از موضعی در سقف خانه بیرون آمد و به سوراخی رفت. علی فراشان را خواست و فرمان داد تا مار را بیرون آورند. چون نیک بگشتند از آن سوراخ، راه به اتافی دیگر یافتند که در آن صندوق‌های پر از مال بود که ارزش پانصد هزار دینار داشت. علی این مال را بی‌درنگ در موجب سربازان مصرف کرد. پس از آن، نامه به الراضی بالله عباسی فرستاد و از وی خواست که مقاطعه شهرهایی که در دست دارد به وی واگذارد و الراضی نیز پذیرفت. در این وقت، مرداوچ آماده حمله به شیراز بود که به دست غلامش کشته شد. دیگر کسی در میدان نبود که با پسران بویه رقابت کند. علی از سوی خلیفه بغداد «عمادالدوله» و حسن «رکن الدوله» و احمد به «معزالدوله» ملقب گردیدند.

مذهب آل بویه

آل بویه با اینکه احتمالاً در آغاز شیعه زیدی بودند، هنگامی که به حکومت رسیدند به شیعه دوازده امامی گرایش یافتند. آل بویه چون از نسل پیامبر مسلمانان نبودند، طبق آموزه‌های مذهب زیدی، باید امامی زیدی از نسل پیامبر را برای اطاعت کامل به امامت می‌رساندند. بنابراین، احتمالاً به همین دلیل، آنان پس از رسیدن به حکومت، به شیعه دوازده امامی متمایل شدند؛ زیرا اندیشه یک امام غایب از نظر سیاسی برای بویه‌یان مطلوب‌تر بود.

به هر روی، آنان به طور مستمر، مذهب شیعه را تبلیغ نموده، مراسمی مانند محرم و عید غدیر را پاس می‌داشتند. با این حال، آل بویه معمولاً سیاست مدارا با سایر مذاهب مانند اهل سنت را در پیش داشتند؛ مثلاً، بزرگ‌ترین تکریم‌ها را از عبدالله بن خفیف شیخ کبیر، عالم بزرگ اهل سنت پایتخت (شیراز) بجا می‌آوردند، یا برای اهل تصوف خانقاه می‌ساختند. با وجود این، از لحاظ سیاسی، چنان قدرتمند بودند که در تصمیم‌گیری‌های خلفای عباسی دخالت می‌کردند.

در شیراز زمان آل‌بویه، برخلاف سنت رایج آن زمان، غیر مسلمانان مانند زرتشتی‌ها مجبور نبودند علامت مشخص کننده به تن داشته باشند و یا در محله‌های خاصی زندگی کنند. در زمان آل‌بویه، بازار شهر شیراز هنگام جشن مهرگان و نوروز نورانی می‌شد و هنگامی که در سال ۳۶۹ هجری مصادف با ۹۸۰ میلادی مسلمانان شیراز علیه زرتشتیان به اغتشاش پرداختند، عضدالدوله لشکری برای تنبیه اغتشاش کنندگان به شیراز فرستاد.

فرمان‌روایی عضدالدوله

فناخسرو (پناه خسرو) در سال ۳۳۸ ق پس از درگذشت عمویش عمادالدوله علی، طبق وصیت او، در حالی که سیزده سال سن داشت، در شیراز به تخت نشست. در این هنگام، پدرش رکن‌الدوله حسن هنوز زنده بود. رکن‌الدوله وارث لقب «امیرالامرای» آل‌بویه گردید و فناخسرو عملاً تا مدت‌ها نایب و عامل پدرش بود. به گواهی سکه‌ای که تاریخ سال ۳۴۰ را دارد، به زودی فناخسرو لقب «عضدالدوله» را از خلیفه بغداد دریافت کرد. به نظر می‌رسد که در ابتدا قرار بر این بود که لقب «تاج‌الدوله» به فناخسرو داده شود، اما ظاهراً عموی فناخسرو یعنی معزالدوله احمد، امیر آل‌بویه در بغداد، لقب «تاج‌الدوله» (تاج حکومت) را برای برادرزاده‌اش زیاد دانست و به ناچار خلیفه به لقب «عضدالدوله» (بازوی حکومت) برای او اکتفا کرد.

در بیشتر این دوران، که بیش از ۲۵ سال به طول انجامید - بجز چند سال پایانی - وظیفه کشورداری و کشورگشایی عملاً بر دوش رکن‌الدوله بود و عضدالدوله در آرامش بانبات فارس پرورش می‌یافت تا به پادشاهی بزرگ تبدیل گردد که می‌بایست بعدها نقش مهمی در تاریخ ایران ایفا کند. در حالی که امرای بزرگ اولیه آل‌بویه، عمادالدوله علی و رکن‌الدوله حسن خزانه اندکی از دانش داشتند و شاید حتی با خواندن و نوشتن نیز آشنا نبودند، عضدالدوله کاتبی زبردست بود و شعر گفتن می‌دانست. یکی از استادان عضدالدوله، وزیر او، ابوالفضل بن عمید بود.

دوران استقلال عضدالدوله

در سال ۳۶۶ رکن‌الدوله حسن درگذشت و با وجود مقاومت‌هایی از سوی دیگر امرای آل بویه، ابوشجاع عضدالدوله وارث لقب «امیرالامرای» گردید. وی در سال ۳۶۷ عزالدوله فرزند معزالدوله را در خوزستان و سپس در سامراء شکست داد و به قتل رساند. سپس در رشته‌ای از جنگ‌ها، که تا سال ۳۶۹ ادامه یافت، چیرگی خود را بر بین‌النهرین و خراسان مسلم ساخت و پادشاه بی‌رقیب امپراتوری آل‌بویه گردید که وسعت آن به مراتب از مرزهای دوران عمادالدوله علی فراتر رفته بود.

محدوده جغرافیایی امپراتوری آل‌بویه در زمان عضدالدوله، از عمان تا دریای خزر و از کرمان تا سرحدات شمالی سوریه می‌رسید. عضدالدوله پس از فراغت از جنگ‌ها، به بغداد نقل مکان کرد. هرچند شیراز، تختگاه اولیه عضدالدوله، همچنان موقعیت سنتی پایتخت آل‌بویه را برای خود حفظ کرد.

در این زمان، عضدالدوله علاوه بر القاب «امیرالامراء»، «امیر عادل» و «الملک العادل»، رسماً عنوان «شاهنشا» را برگزیده بود؛ عنوانی که از سال ۳۶۹ بر روی سکه‌های عضدالدوله نیز یافت می‌شود و نشان از گرایش او به اتصال با سنت ایرانی پیش از اسلام دارد. چنین گرایشی را در این دوران، نه تنها در عضدالدوله، بلکه در امرای مقدم آل بویه و همچنین آل زیار می‌توان یافت.

حضور مقتدرانه عضدالدوله در بغداد، موجب کشمکش‌های زیادی میان وی و خلیفه عباسی گردید، اما در عمل، عضدالدوله موفق شد قدرت خلیفه را به تشریفات مذهبی محدود کند و شکل اولیه جدایی مذهب از حکومت را به وجود آورد. در سال ۳۶۷ پس از شکست عزالدوله، مراسم مفصلی در بغداد برگزار گردید که طی آن عضدالدوله از خلیفه، تاج و عَلم و لقب «تاج‌المَلّه» را دریافت کرد. تکلف و پیچیدگی مراسم تاج‌گذاری عضدالدوله یادآور سنت‌های تاج‌گذاری برخی پادشاهان سده‌های میانه در اروپا در حضور پاپ است.

عضدالدوله، که ظاهراً در اواخر عمر گرفتار نوعی مالیخولیای مزمن شده بود، در سال ۳۷۲ در بغداد درگذشت.

عمران و شهرسازی در دوران عضالدوله

آرامش نسبی و توجه عضالدوله به آبادانی ملک موجب رونق کشور و ساخت بناهای بسیاری در این دوران گردید. عضالدوله، در شیراز ارگی ساخت. در پی رونق اقتصادی و رشد شهر شیراز، محله‌ای جدید به نام «فناخسرو گرد» در شمال یا شمال شرق شیراز قدیم به این شهر اضافه کرد. کاخ عضالدوله در شیراز دو طبقه داشت و با کتابخانه شامل ۳۶۰ اتاق می‌گشت. همچنین «بند امیر»، که برای مهار آب رود کُر برای مصارف کشاورزی ساخته شده، از یادگارهای عضالدوله است.

عضالدوله شهر ساسانی «گور» را بازسازی کرد و نام آن را به «فیروزآباد» تغییر داد.

فعالیت‌های شهرسازی عضالدوله از مرزهای فارس فراتر می‌رفت. مناره‌ای در سیرجان، که خرابه‌های آن در هشت کیلومتری شرق سعیدآباد باقی است، از یادگارهای دیگر اوست. توسعه جاده‌ها در خوزستان و ساختن آبراه‌های میان کارون و فرات نمونه‌هایی از تلاش‌های عضالدوله برای رونق تجارت در عصر آل بویه به شمار می‌رود. عضالدوله در بغداد نیز کاخ باشکوهی ساخت و طرح جاه‌طلبانه‌ای برای بازسازی بغداد فراهم کرد. برای این مقصود، به مالکان خانه‌های بغداد وام داد و ته‌هایی به آنها داد که شباهت زیادی با اسکناس‌های امروزی داشت. عضالدوله همچنین در بغداد، بیمارستان بزرگی ساخت که بیمارستان «عضدی» نام گرفت.

وی در روز دوشنبه هشتم شوال سال ۳۷۱، در حالی که ۴۷ سال و یازده ماه و سه روز داشت، در بغداد از دنیا رفت و به مقبره خود در نجف منتقل و در آنجا دفن شد.

منابع

- الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۰۷ و ۳۹۰ و ۴۷۷ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۵۴۴ و ۶۵۱ و ۶۵۴ و ۶۹۱ / المنتظم، ج ۷، ص ۷۵ و ۸۳ و ۱۱۷ / وفيات الأعیان، ج ۴، ص ۵۱ و ۵۲ / شذرات الذهب، ج ۳، ص ۷۸ / تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۹۹ و ۲۹۶-۲ / اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۱۶ و ۴۱۵ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۷ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۶۲۹-۶۳۵

قاسم بن علاء آذربایجانی (ح ۳۰۵)

ابومحمّد، یکی از شیوخ والامقام شیعه بود که او را در شمار وکلای امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - آورده‌اند. وی از استادان شیخ کلینی، محدّث معروف شیعه (م ۳۲۹)، بود. کلینی در کتاب *الکافی* برای وی از خداوند طلب رحمت نموده است.

قاسم بن علاء مدتی در «ران»، که شهری میان مراغه و زنجان بود، زندگی می‌کرد و عمری به بلندای ۱۱۷ سال داشت. او افتخار دیدار و ارادت و همراهی دهمین و یازدهمین امامان، حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - را داشت و گفته‌اند: از کسانی است که به افتخار دریافت توقیع به واسطهٔ محمّد بن عثمان از امام عصر ع نایل آمده است.

طبق نقل‌ها، قاسم زندگی پرماجرایی داشت؛ در هشتاد سالگی از دو چشم نابینا شد و پس از سال‌های طولانی، درست هفت روز پیش از رحلتش، بار دیگر بینا شد و خود با آگاهی کامل، روز وفات خویش را، که از توقیع مبارک دریافت شده بود، اعلان کرد و این پیش‌بینی چنان دقیق بود که موجب هدایت یکی از دشمنان اهل‌بیت ع شد.

داستان او را مرحوم شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، این‌گونه روایت کرده است: محمّد بن احمد صفوانی از افراد مورد اعتماد است. او آورده است: چند ماهی بود که به قاسم بن علاء از سوی محمّد بن عثمان، دومین نایب خاص امام عصر ع پیامی نرسیده بود. به همین دلیل، او نگران و بی‌قرار به نظر می‌رسید. روزی در خدمت او بودم که ناگهان دربان او وارد شد و ما در حال خوردن غذا بودیم که گفت: «سرورم، سفیر و پیام‌رسانی از عراق آمده است.» قاسم شادمان شد و سجدهٔ سپاس بجا آورد و به استقبال او شتافت. مردی سال‌خورده در حالی که خورجینی به دوش داشت، وارد شد. قاسم بن علاء او را به گرمی در آغوش گرفت. خورجین را از دوشش برداشت و طشت آب طلبید تا او دست و صورت بشوید و آنگاه او را در کنار خود جای داد و به خوردن غذا دعوت کرد.

غذا صرف شد. پس از غذا، مرد پیام‌رسان نامه‌ای را بیرون آورد و به جناب قاسم تقدیم داشت. او نامه را گرفت و بوسه‌باران کرد. آنگاه به منشی خویش، ابن ابی سلمه داد تا برای او قرائت کند.

منشی او مهر نامه را برداشت و شروع به خواندن نامه کرد تا به نقطه‌ای رسید و ساکت شد. قاسم پرسید: «چرا نمی‌خوانی؟» گفت: «احساس کردم مطلب حزن‌انگیزی است، اگر می‌خواهید نخوانم؟» گفت: «نه، بگو! مگر چیست؟» منشی گفت: «مرقوم شده است که شما تا چهل روز دیگر جهان را بدرود خواهی گفت و هفت قطعه پارچه برای کفن شما ارسال شده است.» پرسید: «آیا در آن حال، دین من سالم است؟» پاسخ داد: «آری! با ایمان سالم و راسخ، جهان را بدرود خواهی گفت.»

جناب قاسم تبسم کرد و گفت: «دیگر پس از این عمر طولانی و نوید رفتن با ایمان کامل، چه آرزویی می‌توانم داشته باشم؟ در این حال، پیام‌رسان برخاست و سه طاقه پارچه و لباس سرخ رنگ یمنی و یک عمامه و دو دست لباس و دستمالی از خورجین خود بیرون آورد و به قاسم تقدیم کرد.

قاسم پیش از این، پیراهنی از امام رضا^ع دریافت داشته بود که به عنوان خلعت نزد خود داشت. اینها را نیز در کنار آن قرار داد.

او دوستی به نام «عبدالرحمان بن محمد» داشت که سنی مذهب و از سرسخت‌ترین دشمنان خاندان وحی و رسالت بود. اتفاقاً همان روز آن مرد برای اصلاح میان پسر قاسم بن علاء و مردی به نام «ابوجعفر بن حمدون همدانی» به خانه قاسم آمده بود.

قاسم به دو نفر از مشایخ ما، یعنی ابوحامد عمران بن مقلّس و ابوعلی بن جحدر، که آنجا حضور داشتند، گفت: «بیاید این نامه را برای عبدالرحمان بن محمد بخوانید؛ چرا که من همواره در اندیشه هدایت او بوده‌ام و باز هم بدان امید هستم که خداوند به برکت این نامه، او را هدایت می‌نماید.» آن دو گفتند: «از این امید درگذر؛ چراکه محتوای نامه برای بسیاری از شیعیان قابل تحمّل نیست، چه رسد به عبدالرحمان که به خاندان رسالت و دوازدهمین امام ایمان ندارد.» قاسم گفت: «می‌دانم که نباید اسرار آل

محمد ﷺ را فاش کنم، اما من به خاطر دوستی با او و شور و شوقی که به هدایت او دارم، می‌خواهم به دلایلی نامه را برای او بخوانم. بنابراین، بگیرید و برایش بخوانید.»
 به هر حال، آن روز گذشت. روز پنج‌شنبه‌ای که سیزده روز از ماه رجب سپری شده بود، عبدالرحمان نزد قاسم بن علاء آمد و پس از سلام و تعارفات معمولی، قاسم گفت:
 «این نامه را بخوان و درباره آن خوب و منصفانه بیندیش.»

عبدالرحمان نامه را گرفت و خواند. وقتی به خبر مرگ قاسم رسید، آن را پرت کرد و گفت: «ابومحمد! به خدا پناه ببر. تو در دینت فاضلی و از عقل برخورداری. خدا در قرآن می‌فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» (لقمان: ۱۴)؛ و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. و نیز می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» (جن: ۲۶)؛ او دانای نهران است و نهران خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد. قاسم تبسمی کرد و گفت: آیه را تا آخر بخوان: «إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ»؛ مگر بر پیام‌آوری که از او خشنود باشد و بخواهد. و افزود: «مولای من پیام‌آوری است که خداوند از او خشنود است.» آنگاه گفت: «می‌دانستم که تو چنین خواهی کرد، اما تاریخ امروز را به خاطر بسپار. اگر پس از این تاریخ زنده بودم، بدان که عقیده‌ام درست نیست. اما اگر در این روز مرگم فرارسید، در نفس خود تأمل کن.» عبدالرحمان تاریخ و روز مورد نظر را در آن نامه، یادداشت کرد و از یکدیگر جدا شدند.

پس از هفت روز، قاسم بن علاء بیمار شد. پسرش حسن بن قاسم، که شراب می‌نوشید، در حالی که ردایش را بر روی خود کشیده بود، در گوشه‌ای از خانه نشسته بود. من، ابوحامد، ابوعلی جحدر و جمعی از اهل شهر گریه می‌کردیم. ناگهان قاسم بر دست خود تکیه زد و سه بار گفت: «يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ يَا مَوَالِيَّ كُونُوا سُفْعَائِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

در سومین مرتبه، که به «یا محمد یا علی» رسید، مژگان دیدگان نابینایش به حرکت آمد و حدقه چشم او ورم کرد. آستین خود را بالا آورد و روی دیدگان کشید. آبی زرد

بسان آبگوشت از دیدگانش فروریخت. رو به پسرش حسن و دوستانش ابوحامد و ابوعلی کرد و آنان را نزد خویش فراخواند. همه به او نزدیک‌تر شدیم و با تعجب بسیار دیدیم هر دو چشم او پس از سال‌ها کوری بینا شده است. او را آزمودیم، هریک از ما را تشخیص می‌داد.

ماجرای او در همه شهر پیچید. مردم دسته دسته به دیدار او می‌آمدند. ابوسائب عتبه بن عبیدالله مسعودی، قاضی القضاة بغداد، نیز به دیدار او آمد و در حالی که انگشتر خویش را که نگینی از فیروزه داشت به او نزدیک می‌کرد، پرسید: قاسم بن علاء، چه در دست دارم؟ گفت: «سه خط بر روی آن نوشته شده است»، اما نتوانست آن را بخواند. مردم شگفت زده در حالی که درباره این خبر با هم گفت‌گو و آن را نقل می‌کردند، از خانه‌اش خارج شدند.

آنگاه رو به پسرش حسن کرد و گفت: خداوند به تو منزلت و درجه‌ای داده است، آن را شاکرانه بپذیر. حسن گفت: پذیرفتم. قاسم به او گفت: برچه چیز؟ و پاسخ شنید: پدر جان، بر هر چه که مرا به آن امر کنی. قاسم گفت: «بر اینکه نوشیدن شراب را ترک کنی». حسن گفت: «هرچند در شراب منافی هست که نمی‌دانی. اما سوگند می‌خورم که نوشیدنش را ترک کردم.» قاسم دستان خورد را به سوی آسمان بالا برد و سه بار با این کلمات دعا نمود: «خداوندا، به حسن طاعت و دوری از معصیت خود را الهام نما.» آنگاه کاغذی خواست و وصیتش را به دست خود نوشت.

وی زمینی داشت که پدرش آن را وقف مولایمان کرده بود. نیز از جمله وصیتی‌هایی که به پسرش نمود این بود که اگر شایستگی وکالت مولایمان را داشته باشی روزی‌ات از نصف زمین معروف به «فرجیذه» است و بقیه آن ملک مولایم است؛ اما اگر این شایستگی را نداشتی، پس خیر خود را از جای دیگر طلب کن. حسن این وصیت را پذیرفت.

با طلوع فجر چهلمین روز، قاسم بن علاء از دنیا رفت. دوستش عبدالرحمان از راه رسید و با سرو پای برهنه دنبال جنازه قاسم حرکت کرد و فریاد می‌کشید: واسیده! این

کار او برای مردم عجیب بود. به او گفتند: چرا این گونه می کنی؟ گفت: «ساکت باشید! من چیزی از قاسم بن علاء دیدم که شما ندیده اید.» آنگاه جنازه او را مشایعت نمود و از عقیده‌ای که داشت بازگشت و بسیاری از املاک خود را وقف نمود. ابوعلی بن جحدر عهده‌دار غسل قاسم شد؛ او را غسل می داد، در حالی که ابوحامد بر پیکرش آب می ریخت. او را در هشت تکه لباسی که بر تن داشت و امام رضا علیه السلام به او داده بودند و هفت تکه‌ای که آن پیام‌رسان برایش آورده بود، کفن کردند.

پس از مدت کوتاهی، نامه‌ای که در بردارنده تسلیت از ناحیه مقدسه بود، به نام پسرش حسن صادر گشت که در پایان آن، این عبارت آمده بود: «خداوند فرمان برداری خویش را بر تو الهام فرماید و تو را از نافرمانی‌اش بازدارد.» این همان کلماتی بود که پدرش او را به آن دعا کرده بود. در پایان نامه آمده بود: ما پدرت را پیشوای تو قرار دادیم و رفتار او باید الگوی تو باشد.

منابع

رجال النجاشی، ج ۱، ص ۹۵، ش ۲۰ (ضمن ترجمه ابراهیم بن اسحاق)، ص ۴۵۷، ش ۵۵۱ / ج ۲، ص ۲۳۶، ش ۹۳۹ / الغیبه، طوسی، ص ۳۱۰-۳۱۵ / رجال ابن داود، ص ۲۷۷، ش ۱۱۹۹ / خلاصة الاقوال، ص ۱۳۴، ش ۶ / تنقیح المقال (الخاتمة) ج ۲، ص ۲۵، ش ۹۶۰۷ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۲۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

قدامة بن جعفر کاتب بغدادی (۲۳۷-۳۲۰)

ابوالفرج، از مشاهیر شعرا و ادبا و فصحا و بلغا و مورخان و اقتصاددانان و فضیای فلاسفه اوایل قرن چهارم هجری و بخصوص در منطق، زبانزد و در بلاغت، بی‌بدل و وحید زمان خود بود. او ابتدا نصرانی مذهب بود و به دست هفدهمین خلیفه عباسی، المکتفی بالله (حک ۲۸۹ تا ۲۹۵). به شرف اسلام داخل شد و در زمان دولت عباسی به مقامات عالی رسید. گفته شده که او واضع علم حساب است. مسعودی، دانشمند نامی شیعه (م ۳۵۶).

در مقدمه کتاب تاریخی خود، مروج الذهب، او را در شمار مورخان آورده و گفته است: او خوش تألیف و برجسته تصنیف و گزیده‌گوی بود و معانی بلند را در الفاظی مختصر می‌گنجاند، و گفته است: اگر می‌خواهی این مطلب را تحقیق کنی به کتابش درباره اخبار که به زهر الربیع معروف است، نگاه کن و نیز کتابش که گزارش شده است؛ یعنی الخراج. آنگاه صحت آنچه گفتیم بر تو معلوم خواهد شد.

بعضی از عالمان اهل سنت گفته‌اند: تشیع او از کتابش در النثر آشکار است. از تألیفات اوست:

- تاریخ قدامه؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، با این عنوان از کتاب او نقل می‌کند. گذشت که مسعودی در مروج الذهب گفته است: کتاب زهر الربیع او درباره اخبار است. بنابراین، احتمال دارد که مراد ابن عساکر از تاریخ قدامه همان زهر الربیع باشد.

- تفسیر السماع الطبیعی؛ آن‌گونه که ابن ندیم، فهرست‌نگار معروف (م ۳۸۵)، گفته است: او بخشی از اولین مقاله «سماع طبیعی» نوشته ارسطاطالیس را تفسیر نموده است.

- تریاق الفکر (به نقل از کشف الظنون) یا دریاق الفکر (به نقل معجم الادباء)؛ «تریاق» یا «دریاق» دواپی است دافع سموم که از اجزای بسیاری - که گویند ۷۲ جزء است - ترکیب شده است.

- الخراج؛ کتابی نیکوست و هرچه یک نویسنده به آن نیاز دارد در آن آمده است. این کتاب در لیدن به سال ۱۸۹۲ چاپ شده است.

به نقل ابن ابی الحدید، قدامة بن جعفر در کتاب الخراج این مضمون را آورده است: فقیهان درباره زمینی که به غلبه و زور گرفته شده باشد (ارض مفتوح العنوة) اختلاف کرده‌اند. برخی گفته‌اند: باید بر پنج سهم تقسیم گردد و چهار سهم از آن در میان کسانی که آن را فتح کرده‌اند، تقسیم شود. برخی گفته‌اند: اختیار این کار با امام است؛ اگر خواهد آن را غنیمت به شمار می‌آورد و سپس خمس آن را می‌گیرد و چهار پنجم دیگر را تقسیم می‌کند؛ چنانکه پیغمبر ﷺ درباره زمین «خیبر» چنین کرد. و اگر بخواهد آن را فیء به شمار می‌آورد که در این صورت، خمس به آن تعلق نمی‌گیرد و آن را

قسمت نمی‌کند، بلکه بر همه اهل اسلام موقوف است و به همه ایشان متعلق و مربوط می‌ماند؛ چنان که عمر درباره «ارض سواد» - کوفه و نواحی آن - و «ارض مصر» و دیگر زمین‌هایی که در زمان او فتح شده، همین کار انجام داده است.

از هر یک از این دو وجه می‌توان پی‌روی کرد؛ چراکه پیغمبر ﷺ خبیر را غنیمت قرار داد و آن را تقسیم کرد. زبیر بن عوام درباره مصر و بلاد شام چنین رأی داشت و به عمر گفت: مالک بن انس همین مذهب را اختیار و از آن پی‌روی کرد، اما عمر سواد و سایر آن‌گونه اراضی را فیه می‌دانست و آنها را بر عامه اهل اسلام تا روز رستاخیز، وقف کرد، و این رأی علی بن ابی‌طالب و معاذ بن جبل بود که به او گفتند و او به کار بست. سفیان سعید همین مذهب را اختیار کرده و این رأی کسی است که اختیار این‌گونه اراضی را با امام می‌داند تا اگر بخواهد آن را غنیمت قرار دهد، وگرنه آن را فیه می‌داند تا در هر سال، منافع آنان به عموم مسلمانان برگردد.

- رساله أسرار القرآن؛ او در کتاب نقد النثر خود، در بحث از حروف مقطعه، که در ابتدای بعضی از سوره‌ها آمده و اینکه آنها اسرار آل محمد ﷺ و حضرت علی ﷺ این رموز را می‌دانست، تفصیل مسئله را به این کتاب ارجاع داده است.

صابون الغم؛ معجم الادباء این کتاب را به همین نام، و کشف الظنون آن را صابون الغم ذکر کرده است.

- کتاب الألفاظ؛ آن‌گونه که قدامة بن جعفر خود در مقدمه کتاب گفته، الفاظ شامل لفظ‌های گوناگونی هستند که معانی یکسان و متفق دارند. مطرزی در شرح خود بر المقامات الحریریة، این کتاب را به قدامة بن جعفر نسبت داده است. این کتاب در سال ۱۳۵۰ در مصر با عنوان جواهر الالفاظ چاپ شده، اما این عنوان در خود کتاب نیامده است.

نقد الشعر؛ این کتاب در علم بدیع و مشتمل بر بیست باب از قبیل تشبیه و مبالغه و طباق و جناس است. قدامة بن جعفر هم‌دوران با عبدالله بن معتمر (م ۲۹۶) بود که او نیز به سال ۲۷۴ کتابی با نام البدیع نوشت. آن‌گونه که صفی‌الدین حلبی در شرح البدیعه

گفته، این دو کتاب با هم شامل سی نوع از انواع بدیع هستند که از میان آنها، سیزده نوع را تنها قدامة بن جعفر و ده نوع را تنها ابن معتز و هفت نوع را هر دو ذکر کرده‌اند. ادبا در گردآوری محسنات بدیع، از این دو تبعیت کرده‌اند. نقد الشعر در آستانه، به سال ۱۳۰۲ در ۸۹ صفحه به چاپ رسید.

- نقد النثر؛ یک نسخه خطی این کتاب، در اسکوریال موجود است. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد گفته است: تشیع قدامة از کتابش نقد النثر آشکار است. نیز در مقدمه این کتاب، که به سال ۱۳۵۱ ق در قاهره چاپ شده، در شرح حال قدامة آمده است: در این کتابش چیزی از تشیع معتدل غیر افراطی وجود دارد.

- جلاء الحزن، زهر الربیع فی الاخبار، السیاسة، صرف الهم، صناعة الجدل، نزهة القلوب، و زاد المسافر از دیگر کتاب‌های اویند.

آن‌گونه که در کشف الظنون آمده، وفات قدامة به سال ۳۱۰ بوده، اما یاقوت حموی در معجم الادباء از ابوحیان نقل کرده که وی در سال ۳۲۰ هنوز در قید حیات بوده است. نیز از ابن جوزی نقل کرده که وفات قدامة به سال ۳۳۷ اتفاق افتاده است؛ اما پس از این نقل می‌گوید: ابن جوزی کثیر التخلیط بوده و اعتمادی به متفردات او ندارم.

در معجم الادباء از بعض اهل ادب نقل شده که قدامة کاتب آل‌بویه بوده؛ اما از آنجا که قدامة قدیم العهد بوده و زمان ثعلب و مبرّد و ابن قتیبه و نظایر ایشان را درک کرده، یاقوت حموی این قول را جاهلانه دانسته است. اما مؤلف ریحانة الادب قول ابن بعض را بعید ندانسته و گفته است: به تصدیق خود یاقوت حموی، قدامة در سال ۳۲۰ زنده بوده و شاید چند سال دیگر پس از آن نیز عمر کرده و کاتب آل‌بویه بوده؛ چرا که اول سلطنت ایشان را سال ۳۲۱ نوشته‌اند و این قول، سخن ابن جوزی را، که به نقل خود از یاقوت حموی وفات قدامة را سال ۳۳۷ دانسته است، تأیید می‌نماید.

منابع

- معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۱۲ / اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۶ و ج ۸، ص ۴۴۹ / طبقات اعلام الشیعه؛ ج ۱، ص ۲۲۱ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۵ ش ۱۰۱۸ و ج ۲، ص ۲۹۱ ش ۱۱۷۶ و ج ۲۴، ص ۲۷۶ ش ۱۴۲۲ و ج ۱۱، ص ۷۰ ش ۴۳۰ و ج ۴، ص ۳۴۹ ش ۱۵۳۵ / الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۷۹۲ / ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۳۱ / ادوار فقه (شهابی)، ج ۱، ص ۵۰۸.

محسن بن علی بن محمد، قاضی تنوخی (۳۲۷-۳۸۴)

ابوعلی، معروف به «قاضی تنوخی»، دانشمند، ادیب و شاعر بصری و بغدادی، در سال ۳۲۷ در بصره متولد و همان‌جا بزرگ شد. پدرش علی بن محمد نیز قاضی و شاعر بود؛ همو که پاسخ ابن معتز ناصبی را در قصیده «بائیه» داد. ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، وی را از شاعرانی می‌داند که آشکارا مدح اهل بیت علیهم‌السلام می‌گفتند. گفته‌اند: ابوعلی نخستین حدیث خود را در هفت سالگی شنید. در بصره از ابوعباس اثرم، ابوبکر صولی و ابوبکر بن داسه و واهب بن یحیی مازنی استفاده کرد. آنگاه به بغداد رفت و در آنجا اقامت گزید.

بعضی وی را شاگرد ابوالفرج اصفهانی نیز می‌دانند، هرچند او را در آغاز کار خود ندیده و شاید هرگز نزد او درس نخوانده باشد، ولی از قول او روایت نقل کرده است. تنوخی ابتدا نزد قاضی اهواز شاهد بود، سپس به سوی مهلبی، دوست دیرین پدرش و وزیر احمد دیلمی، رفت. وزیر از او خواست که در بغداد پیش او برود. چون رفت، مهلبی از قاضی القضاة ابوسائب درخواست کرد قاضی جوان را به امری بگمارد. از این رو، ابوعلی قاضی تنوخی، در سال ۳۴۹ قضاوت مناطق قصر و بابل را به عهده گرفت. سپس به فرمان خلیفه، المطیع‌الله، قاضی بخش‌هایی از ایران (ایذه، رامهرمز و مکرّم) شد. نیز در سال ۳۶۳ بر واسط قضاوت کرده است. خود او گفته است که نزد ابوعباس قاضی القضاة بغداد، دبیری «الحکم و الوقوف» را علاوه بر سرپرستی قضائی هشت منطقه بین‌النهرین بر عهده داشته است.

اندکی پس از سال ۳۶۳، میان او و ابن بقیه، وزیر بختیار دیلمی، دشمنی پدید آمد و وی ناچار به بطیحه گریخت. این دشمنی، دوستی عضدالدوله و ارجمندی در دستگاه وی را برایش به ارمغان آورد. آنگاه با او بر ضد ابوتغلب بن حمدان به جنگ رفت و تصدی مناطق فتح شده را علاوه بر حوزه اداره پیشین به دست آورد.

دوران خوش احوالی تنوخی در دربار شاهنشاه دیلمی، چند سالی پایید. احتمالاً در دسرهای او با ماجرای زناشویی خلیفه الطائع لله و دختر عضدالدوله دیلمی، که

ازدواجی سیاسی بود، آغاز شد. او بود که در سال ۳۶۹ خطبه ازدواج را میان آن دو خواند.

در سال ۳۷۱، تنوخی همراه عضدالدوله در همدان بود که در کشمکش‌ها و سخن‌چینی‌های دربار، بی‌احتیاطی کرد و خشم امیر را برانگیخت. امیر اگرچه در حق او تندی روا نداشت، اما همچنان دل چرکین باقی ماند تا به بغداد بازگشتند. امیر، که چشم به راه نوزادی از نسل خلیفه عباسی و شاهزاده دیلمی بود، نظر به آشنایی دیرین میان تنوخی و خلیفه، از او خواست به دربار برود و خلیفه را به داشتن فرزندی از خاندان دیلمی تشویق کند. تنوخی، که بی‌حاصلی چنین اقدامی را حدس می‌زد، به بیماری تظاهر کرد. امیر نیز که به کمک جاسوس خود از واقعیت امر آگاه شد، چنان به خشم آمد که قاضی را در خانه خود زندانی کرد. تنوخی تا مرگ عضدالدوله در ۳۷۲ از خانه بیرون نیامد. معلوم نیست که تنوخی پس از آزادی از زندان خانه، طی ۱۲ سال، که از عمرش مانده بود، چه کرد. تنها خبری که از منابع به دست می‌آید، آن است که او جز تألیف یا تکمیل آثار ناتمام گذشته، به کاری دست نزد.

وی کتاب‌هایی نیز از خود بر جای گذاشته است؛ از جمله *دیوان شعر*، *نشوار* *المحاضرة و اخبار المذاکره*، *المستجد من فعلات الجواد*، و *الفرج بعد الشده*.

از آنجا که پدر و پسر ابوعلی نیز شاعر بودند، هر سه دیوان شعری از خود بر جای گذاشتند؛ از پدر با نام *دیوان تنوخی کبیر*، از ابوعلی با عنوان *دیوان تنوخی صغیر* و از پسرش علی با نام *دیوان تنوخی حفید*. سهل بن مرزبان دیوان شعر ابوعلی را در بغداد دیده است. به گفته او، این دیوان بزرگ‌تر از دیوان شعر پدرش بوده است.

صاحب شرح حال در مقدمه *نشوار* می‌گوید: چون در سال ۳۶۰ به بغداد بازگشت، آن را چنان ویرانه یافت که به تألیف *نشوار* دست زد.

کتاب *الفرج بعد الشده* را، که حاوی داستان‌هایی با مضمون آسایش پس از سختی است، حسین بن اسعد دهستانی به فارسی ترجمه کرده، در چند بخش تنظیم کرده و در هر بخش تعدادی از اشعار وی را آورده است.

پسر قاضی تنوخی، ابوالقاسم علی، نیز قاضی و شاگرد سیدمرتضی بود که تعداد کتاب‌های سید را هشتاد هزار نسخه نقل کرده است.
وفات ابوعلی محسن بن علی، شب دوشنبه، ۲۵ محرم سال ۳۸۴ در بغداد گزارش شده است.

منابع

نسوار المحاضرة، ج ۱، ص ۲۳، ج ۴، ص ۲۶۲ / وفيات الأعيان، ج ۴، ص ۱۶۰ / تجارب الامم، ج ۷، ص ۲۸-۳۱ / معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶-۱۱۶ / مفتاح الكرامه، ج ۱۲، ص ۲۴۳ / اعيان الشيعة، ج ۶، ص ۴۰۸ / الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۱۶، ص ۱۵۵ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۳۴ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۶۱۳۲.

محمد بن ابراهیم نعمانی (۳۶۰)

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر، کاتب نعمانی، مشهور به ابن ابی زینب - و بنابر بعضی گزارش‌ها ابن زینب - از رویان بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری به شمار می‌آید. او محدثی مورد اعتماد، والامقام، دارای اعتقادات صحیح، پرروایت و شیخ اصحاب در بغداد بود. وزیر ابوالقاسم حسین بن علی مغربی نوه دختری وی - یعنی پسر دخترش فاطمه - بود.

مقام علمی

وی علاوه بر اینکه نویسنده‌ای خوش نظر و دارای قدرت استنباط بود، اطلاعات وسیعی دربارهٔ رجال و احادیث داشت. او از شاگردان بزرگ ثقة الاسلام کلینی، محدث نام‌دار شیعه (م ۳۲۹)، به شمار می‌آید که بیشتر معلومات خود را از او فرا گرفته است. همچنین کاتب و نویسندهٔ او نیز به شمار می‌آمد و به همین دلیل، از شهرت، احترام و اعتبار خاصی نزد علما و فقهای شیعه بهره‌مند شده است.

سفرهای علمی

نعمانی، که برای شنیدن احادیث از یک راوی معتبر، به شهرهای گوناگون سفر می‌کرد، در سال ۳۱۳ به شیراز رفت تا از عالم بزرگوار، ابوالقاسم موسی بن محمد اشعری، نوه سعد بن عبدالله قمی، بدون واسطه روایت بشنود و راوی روایات او باشد.

در سال ۳۲۷ به بغداد سفر کرد تا از ستارگان درخشان روات شیعه در آن شهر نیز بهره‌مند گردد. در بغداد از بزرگانی مانند احمد بن محمد بن سعید بن عقده کوفی و محمد بن همام بن سهیل روایت شنید.

وی در سال ۳۳۳ به اردن سفر کرد تا از محمد بن عبدالله بن معمر طبرانی و ابو حارث عبدالله بن عبدالملک بن سهل طبرانی روایت بشنود.

پس از آن به سوی دمشق رفت و در آنجا از محمد بن عثمان بن علان دهنی بغدادی روایت شنید.

وی بعد از آن، به سوی حلب رفت. مردم و علمای شهر بسیار از او استقبال کردند و از او خواستند در آنجا بماند تا از نور وجودش، که مملو از روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بود، بهره ببرند. او نیز پذیرفت و تا آخر عمر در آن شهر ماند و همانند شمع درخشید و به دیگران روشنی بخشید.

کتاب *الغیبه* از دستاوردهای اقامت نعمانی در شهر حلب است. او با نگارش این کتاب گام بزرگی برای آشنایی مردم آن سامان با امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - برداشت. به ویژه در آن زمان که اوایل عصر غیبت کبرا بود.

سخن نجاشی

نجاشی، فهرست‌نگار نامی شیعه در سده پنجم، درباره نعمانی می‌گوید: نعمانی، معروف به «ابن زینب»، از مشایخ بزرگ شیعه است. وی از مقام و منزلتی بزرگ برخوردار بوده و دارای شخصیتی شریف و عقیده‌ای صحیح و روایاتی فراوان است.

استادان و شاگردان

نعمانی از محضر شخصیت‌های بزرگی از راویان حدیث بهره‌مند شد؛ مانند: محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، ابوعلی محمد بن همام بن سهیل بن

بیزان کاتب اسکافی، ابوالقاسم موسی بن محمد قمی، محمد بن عثمان بن علان دهنی بغدادی، احمد بن محمد بن سعید کوفی معروف به «ابن عقده».

ابوالحسین محمد بن علی شجاعی از او اجازه روایت داشته و ابوغالب احمد بن محمد زراری (م ۳۶۸) و ابورجاء محمد بن علی بن طایب بلدی از او حدیث شنیده‌اند.

تالیفات

کتاب الغیبه کتاب مورد اعتماد و مشهور اوست. وی این کتاب را بر محمد بن علی شجاعی قرائت کرد. محمد بن علی نیز این کتاب و سایر کتب استادش را بر پسرش ابوعبدالله حسین بن محمد شجاعی وصیت کرده است.

او در کتابش از جماعتی از محدثان با عبارت «حدثنا محمد بن عبدالله بن المعمر الطبرانی بطبریة سنة ...» حدیث نقل کرده است.

وی به نقل از نجاشی، از نسخه‌ای که بر او خوانده شده بوده، روایت آورده است. بعضی از سایر مؤلفات او عبارت است از: الفرائض، الدلائل، الردع علی الاسماعیلیه، تفسیر القرآن، التسلی، و نثر اللثالی فی الحدیث.

از بعضی از آثار وی، اطلاعاتی به قرار ذیل در دست است:

۱. التسلی؛ مجلسی، محدث نام‌دار شیعه (م ۱۱۱۰)، از سیدمرتضی، خبری از نعمانی در کتاب التسلی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.
۲. الدلائل؛ سید بن طاووس (م ۶۶۴) در فرج المهموم، روایتی از نعمانی از جزء نهم کتاب الدلائل نقل کرده و مجلسی در بحارالانوار آن را آورده است.
۳. رساله فی اصناف القرآن، معروف به تفسیر نعمانی؛ این کتاب، رساله‌ای در علوم قرآنی با نگاه شیعی است که در قرون اخیر، با نام تفسیر نعمانی شهرت یافته است. این رساله را علامه مجلسی در بحارالانوار آورده و در آغاز آن گفته است: «باب ما ورد عن امیرالمؤمنین - علیه السلام - فی اصناف آیات القرآن، و هی رساله مفردة مدونة، کثیرة الفوائد، نذکرها من فاتحتها إلى خاتمتها: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله العدل ذی العظمة و الجبروت و العز و الملکوت ...»

چنان که مجلسی گفته، این رساله‌ای بسیار مهم و پر فایده در طبقه‌بندی آیات قرآن از نظر امیرمؤمنان علیه السلام است که می‌تواند منشأ تحقیقات سودمندی در علوم قرآنی باشد، اما قرآن‌پژوهان بعضاً از آن آگاهی ندارند. این رساله بعدها چند بار با همین عنوان یا با عنوان «المحکم و المتشابہ سیدمرتضی» به چاپ رسیده است. برخلاف نام تفسیر، که بر این رساله نهاده شده، مباحث مطرح شده در آن بیشتر شامل موضوعات علوم قرآنی، اصول فقه و برخی مباحث کلامی است.

در کتاب‌های رجالی و فهرست‌ها تا زمان ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) اثری از کتاب تفسیر در میان آثار و تألیفات نعمانی به چشم نمی‌خورد و تنها ابن شهر آشوب در بخش مشهوران به کنیه، در ذیل نام «ابوعبدالله محمد بن ابراهیم» از کتابی با عنوان تفسیر القرآن لاهل البيت عليهم السلام یاد کرده است. در تبیین این امر، می‌توان به این موضوع اشاره کرد که نعمانی سال‌های پایانی عمر را در شامات گذرانده و در آنجا در گذشته است و ابن شهر آشوب، که ظاهراً تألیف خود را در حله به پایان رسانیده، به آثاری از نعمانی که در اواخر حیات در شام تألیف نموده، دسترسی نداشته است. ذکر روایتی به نقل از کتاب نعمانی در رساله مشهور به «تفسیر نعمانی» نیز می‌تواند قرینه دیگری بر وجود این کتاب باشد، به ویژه آنکه نعمانی این روایت را از ابن عقده (م ۳۶۸) نقل نموده که استاد وی بوده و در کتاب الغیبه نیز از وی بسیار نقل روایت کرده است. به هر روی، حتی اگر بتوان وجود کتاب تفسیر نعمانی را اثبات کرد، اما رساله موجود با آن تفسیر متفاوت است و تنها یک روایت از آن کتاب در این رساله نقل شده و همین امر موجب انتساب همه رساله به نعمانی گشته است.

رساله فی اصناف القرآن با مقدمه‌ای در فضیلت و جایگاه قرآن کریم و ضرورت رجوع به اهل بیت علیهم السلام برای فهم و تفسیر صحیح آیات الهی آغاز می‌شود. پس از این مقدمه، روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر می‌کند که آیات قرآن را به هفت قسم تقسیم می‌نماید و به دنبال این روایت، اقسام دیگری می‌آید که تقریباً فهرست مطالب مطرح شده در متن رساله است و به شصت مبحث می‌رسد. از جمله این مباحث، می‌توان به

موضوعاتی همچون ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، تحریف، ردّ برخی نظرات در باب ایمان و کفر و زیادت و نقصان آن، ردّ بر ثنویان و زندیقان، ردّ بر یهود و نصارا و ردّ بر قایلان به رأی و قیاس اشاره کرد. پس از ذکر این فهرست، بیان می‌شود که شیعیان در هنگام فراغت، به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آمدند و درباره این موضوعات از ایشان پرسش می‌کردند. این رساله در واقع، پاسخ‌های آن حضرت به این پرسش‌هاست. در جای جای رساله نیز به موضوع پرسش و پاسخ اشاره می‌شود. با وجود تلاش مؤلف برای انتساب متن به امیرالمؤمنین علیه السلام و بازگو نمودن آن از زبان ایشان، وجود مباحث بسیاری در این رساله، که به دوره‌های بعدی بازمی‌گردد، این انتساب را با تردید مواجه می‌سازد؛ از جمله: موضوعاتی همچون زیادت و نقصان ایمان و کفر، نقد اجتهاد و قیاس، و نقد آراء معتزله.

درباره دوران رواج این رساله باید گفت: تا پیش از سده ۱۱ ق گزارشی از آن در دست نیست و نخستین آگاهی ما از این رساله به دورانی بازمی‌گردد که فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) و سپس شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴) از طریق رساله *المحکم و المتشابه* به نقل از آن می‌پردازند و مجلسی (م ۱۱۱۰) آن را به طور کامل در *بحارالانوار* درج نموده است. پس از آن فاضل هندی (۱۱۳۷)، یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶)، محقق نراقی (م ۱۲۴۵)، محمدحسن نجفی، صاحب جواهر (م ۱۲۶۶)، حاجی نوری (م ۱۳۲۰) و دیگر علمای شیعه از این رساله بهره برده‌اند. علّامه مجلسی هنگام نقل این رساله، سلسله سندی برای آن ذکر نکرده، جز آنکه بیان داشته که از طریق و جاده به نسخه‌ای از آن دست یافته است. اجازات نقل شده به این کتاب نیز از تلیف چند اجازه به دست آمده است و به شکل متصل، وجود خارجی ندارد.

این رساله با نام *المحکم و المتشابه* به سیدمرتضی (م ۴۳۶) نیز انتساب دارد، اما در میان آثار وی چنین کتابی ثبت نشده و محتوا و سبک نگارش این رساله نیز با آراء و آثار سیدمرتضی متفاوت است.

موضوع دیگری که دربارهٔ تفسیر نعمانی مطرح است، مشابهت فراوان آن با مقدمهٔ تفسیر علی بن ابراهیم قمی و رساله‌های از سعد بن عبدالله اشعری است که علامه مجلسی بخش‌هایی از آن را در اختیار گذاشته. پس از مقایسهٔ میان این سه متن، در توضیح شباهت میان آنها، می‌توان چنین گفت که مقدمهٔ تفسیر قمی و رسالهٔ سعد بن عبدالله اشعری دو تحریر از متنی واحد است، اما شاکلهٔ اصلی رسالهٔ تفسیر نعمانی با توجه به مقدمهٔ تفسیر قمی سامان یافته، و توضیحات و مثال‌های بیشتر، از متن تفسیر به آن افزوده شده و با استفاده از منابعی دیگر، مباحث دیگری نیز به آن اضافه گردیده است.

اگرچه مؤلف این رساله جز تفسیر نعمانی به هیچ‌یک از منابع خود اشاره نمی‌کند، اما با کاوش در دیگر کتاب‌ها، می‌توان به برخی از این منابع دست یافت. افزون بر تفسیر علی بن ابراهیم قمی، که مؤلف احتمالاً به عنوان اصلی‌ترین منبع خود از آن بهره‌جسته، در مباحث مربوط به ضرورت وجود امام و شرایط و ویژگی‌های وی، به اندیشه‌ها و آثار هشام بن حکم نظر داشته است. همچنین بخش عمده‌ای از مطالب این رساله در ردّ بر قایلان به رأی و قیاس، در پاسخ به آراء مطرح شده از سوی شافعی (م ۲۰۴) در کتاب رساله فی اصناف القرآن بیان شده است.

با توجه به استفادهٔ مؤلف این رساله از تفسیر نعمانی، که در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم حیات داشته است، کهن‌ترین تاریخی که می‌توان برای زمان تألیف این رساله در نظر گرفت، همان نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم است. دربارهٔ مؤلف این رساله نیز باید گفت: اگرچه نام وی برای ما آشکار نیست، اما با بررسی ویژگی‌های محتوایی رساله، می‌توان به برخی از خصوصیات وی پی برد.

مباحث کلامی بسیاری در این رساله مطرح شده است و نگاه متکلمان در جای جای آن به چشم می‌خورد. بدین روی، می‌توان مؤلف این رساله را یک متکلم دانست. وی اگرچه در نقل روایات از روش محدثان در ذکر اسانید پی‌روی نمی‌کند، اما در مواردی اندیشه‌های او به حدیث‌گرایان نزدیک می‌شود که برای نمونه، می‌توان به دفاع از نظریهٔ «تحریف قرآن» و روش وی در نقد اصحاب قیاس و اجتهاد اشاره نمود.

دربارهٔ نسخ خطی موجود در این رساله نیز باید گفت که دوران کتابت همهٔ این نسخه‌ها به دوران تداول رساله، یعنی سدهٔ یازدهم و ادوار بعدی بازمی‌گردد.
حسن فرید گلپایگانی تفسیر نعمانی را شرح کرده و به نام *بینات الفرید* به چاپ رسانده است.

۴. الغیبه؛ این کتاب دربردارندهٔ روایاتی از ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، دربارهٔ غیبت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و خصوصیات آن حضرت و عصر ظهور و ویژگی‌های آن دوران است. کتاب مزبور ۲۶ باب و ۴۷۸ روایت دارد.

نعمانی دربارهٔ انگیزهٔ نگارش این کتاب، می‌گوید: «من در جامعه می‌دیدم که شیعیان و علاقه‌مندان به محمد و آل محمد علیهم‌السلام به گروه‌های مختلفی تقسیم شده و نسبت به امام زمان و ولی امر و حجت پروردگار خود سرگردان گشته‌اند. پس از بررسی، دلیل آن را غیبت آن حضرت یافتیم؛ چنان‌که رسول خدا و حضرت علی و ائمهٔ معصومین نیز به آن اشاره نموده‌اند. لذا، به یاری خداوند بر آن شدم تا روایاتی را که مشایخ بزرگ روایی، از امیرالمؤمنین و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، دربارهٔ غیبت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - روایت کرده‌اند، جمع‌آوری کنم.

بسیاری از روایاتی را که اکنون در اختیار من است، علمای اهل تسنن نیز روایت کرده‌اند. البته روایات آنان در این باره، بسیار گسترده‌تر از روایاتی است که اکنون در اختیار من قرار دارد.»

این کتاب در سال ۳۴۲، در اوایل غیبت کبرا، در شهر حلب به نگارش درآمده است. چنان‌که گذشت، این کتاب توسط ابوالحسین محمد بن علی شجاعی کاتب از آغاز تا پایان بر مؤلف آن، محمد بن ابراهیم، قرائت شده و مؤلف نیز اجازهٔ روایت آن را به وی داده است. دیگر روات نیز آن را نزد شجاعی قرائت می‌کردند. سپس فرزند او، حسین بن محمد شجاعی، نسخهٔ قرائت شده نزد مؤلف و دیگر کتاب‌های پدرش را در اختیار نجاشی، که از مشایخ بزرگ شیعه است، قرار داده و از این طریق، کتاب به دست ما رسیده است.

برخی از موضوعات کتاب الغیبه، عبارت است از: وجوب حفظ اسرار آل محمد علیهم السلام، الهی بودن مسئله امامت، تعداد ائمه معصوم علیهم السلام، کسی که به دروغ ادعای امامت کند، روایات مربوط به غیبت امام زمان علیه السلام، درباره صبر و انتظار فرج، درباره امتحان، صفات امام منتظر، و صفات لشکر آن حضرت. نسخه‌های کتاب:

۱. نسخه‌ای در کتابخانه «ملک» تهران قرار دارد که تاریخ نگارش آن ۱۰۷۷ ق است.

۲. نسخه‌ای در کتابخانه «آستان قدس رضوی» در مشهد مقدس قرار دارد که تاریخ نگارش آن ۷۲۰ ق و به خط حسین بن علی بن یحیی است. این نسخه توسط آیه‌الله شبیری زنجانی مقابله شده و خط ایشان و همچنین خط محدث نوری در آخر آن وجود دارد.

کتاب به رعایت کتاب‌فروشی صابری در تبریز، به سال ۱۳۸۳ چاپ شده و مکتبه الصدوق تهران آن را در سال ۱۳۹۷ هـ با تحقیق آقای علی اکبر غفاری به چاپ رسانده است.

وفات نعمانی در شام، قریب سال ۳۶۰ بوده است.

منابع

- الغیبه، محمدنعمانی، المقدمة / کمال الدین، ص ۲۰۷-۲۰۹ / معانی الاخبار، ص ۱۳۳ / علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۵ / الارشاد، ص ۳۵۰ / رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۰۲، ش ۱۰۴۴ / معالم العلماء، ص ۱۱۸، ش ۷۸۳ / فرج المهموم، ص ۹۵ / خلاصة الاقوال، ص ۱۶۲، ش ۱۱۶۰ / ایضاح الاشتباه، ص ۲۸۹، ش ۶۷۰ / الرجال، ابن داود حلّی، ص ۲۹۰، ش ۱۲۵۶ / نقد الرجال، ص ۲۸۱، ش ۱۸ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۱۹۷ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۳ / أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۳۲، ش ۶۹۱ / بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳ و ج ۵۸، ص ۱۶۲ و ج ۸۹، ص ۶۰-۷۳ و ج ۸۰، ص ۴۷ و ج ۸۱، ص ۷۱، ۳۸۲ و ج ۹۰، ص ۹۷ و ج ۹۳، ص ۱ / مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۵۱ / روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۲۷، ش ۵۷۲ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۲۱۶ / هدية العارفين، ج ۲، ص ۴۶ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۵۵، ش ۸۰۲۱۰ / الفوائد الرضویه، ص ۳۷۷ / الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۱۹۵ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۳۰ / الذريعة إلى

تصانیف الشیعه، ج ۱۶، ص ۷۹، ش ۳۹۸ / ص ۱۴۷ ش ۳۶۶ و ج ۱۰، ص ۱۸۳، ش ۴۰۹ و ج ۴، ص ۳۱۸ / معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۱۹۵ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۲۱، ش ۹۹۳۸ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۷۸ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۳۵ و ۳۳۶ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۵ مقاله ۶۰۱۹.

محمد بن ابی القاسم

ابوبکر بغدادی از متکلمان مشهور شیعه در سده چهارم بود. نجاشی، فهرست نگار نام دار شیعه (م ۴۵۰)، نام او را ذکر نموده و وی را هم دوره با ابن همام (م ۳۳۲) معرفی کرده است. به خاطر این هم دورانی، می توان او را در شمار دانشمندان سده چهارم دانست. در بعضی از نسخه ها، نام او به جای محمد بن ابوالقاسم، «محمد بن قاسم» آمده است. وی کتابی در موضوع غیبت دارد.

«ابوبکر بغدادی» لقب مشترک - دست کم - بین محمد بن قاسم یا ابوالقاسم و محمد بن احمد بن عثمان است که گاه ممکن است بین این دو اشتباه شود. محمد بن احمد بن عثمان برادرزاده محمد بن عثمان عمری است که در زمان غیبت، ادعای بابیت نمود و ملعون گردید. شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، در کتاب الغیبه، وی را ذیل عنوان «سفیران سرزنش شده که ادعای بابیت کرده اند» نام برده است.

منابع

الرجال احمد نجاشی، ۳۸۱ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۳۰۷ و ج ۱۸، ص ۲۷۹.

محمد بن ابی بکر همام اسکافی بغدادی (۲۵۸-۳۳۶)

ابوعلی محمد بن همام بن سهیل اسکافی از چهره های درخشان فقها و محدثان شیعه و از اصحاب سفرای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بود. برای وی لقب «کاتب» ذکر شده که نشان دهنده اشتغال وی به حرفه نویسندگی و نسخه برداری است.

نشو و نما

اسکافی در سال ۲۵۸ در اسکاف به دنیا آمد. «اسکاف» نام محلی میان بصره و کوفه است. کوفه و اطراف آن به عنوان سرزمین علاقه‌مندان به اهل بیت رسول خدا ﷺ شناخته می‌شد.

محمد در خانواده‌ای تازه مسلمان. که اسلام را از شیعیان و علاقه‌مندان به عترت پیامبر ﷺ پذیرفته بودند، چشم گشود. به گزارش نجاشی، احمد بن مابنداذ می‌گوید: پدرم اولین فرد از اهل خود بود که از دین مجوس خارج شد و به اسلام گروید و خداوند او را به سوی حق هدایت نمود. او بردارش سهیل را به مذهب خود دعوت می‌کرد و این‌گونه پاسخ می‌شنید: برادرم، می‌دانم که در خیرخواهی من کوتاهی نمی‌کنی، اما هریک از مردم ادعا دارد که بر راه حق است و من نمی‌خواهم بدون یقین به مذهبی وارد شوم. مدتی گذشت و سهیل به حج رفت و وقتی از حج بازگشت، به برادرش گفت: آنچه تو به سوی دعوت می‌کنی حق است. برادرش از او پرسید: چگونه این را دانستی؟ پاسخ داد: در حج، عبدالرزاق بن همام صنعانی را دیدم، و تا کنون کسی چون او ندیده بودم. در خلوتی به او گفتم: ما قومی عجم هستیم و بر آنیم که اسلام آوریم؛ اما اهل اسلام را بر مذاهب مختلف می‌یابیم. خداوند به تو علمی بی‌نظیر داده است. می‌خواهم تو را حجتی قرار دهم در آنچه بین من و خداوند - عزوجل - است. اگر دینی را برای خود می‌پسندی برای من تبیین کنی حتماً از تو تبعیت خواهم کرد. پس او محبت آل رسول خدا ﷺ و بزرگ‌داشت آنها و برائت از دشمنان ایشان و قول به امامتشان را برای من بیان نمود.

محمد بن همام نیز خود می‌گوید: پدرم به واسطه پدرش از طریق عمویش به این مذهب درآمده است و من نیز این مذهب را از پدرم گرفته‌ام.

او از کودکی با عشق به خاندان رسول خدا ﷺ بزرگ شد. او خود این‌گونه بیان می‌کند: «پیش از آنکه من به دنیا بیایم، پدرم نامه‌ای برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از آن حضرت خواست تا دعا بفرماید خداوند فرزند صالحی به ایشان عطا فرماید. امام

در ذیل نامه نوشتند: «قد فعل الله ذلك»؛ یعنی خداوند خواسته‌ات را برآورده نمود.» و بدین‌سان، اسکافی در دوشنبه، بیست و چهارم ماه ذی‌حجه پا به جهان خاکی گذاشت. شهر بغداد در آن زمان، مرکز علم و دانش بود و بسیاری از دانشمندان جهان برای فراگیری علوم به آن شهر می‌رفتند. محمد بن همام نیز عزم آن شهر کرد تا هم از علمای بزرگ آن زمان، که در بغداد به سر می‌بردند، استفاده نماید و هم بهتر بتواند با نایب خاص امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ارتباط برقرار کند و دستورات آن حضرت را اجرا کند.

به گزارش شیخ طوسی، او از جمله معروفان شیعه بود که هنگام احتضار محمد بن عثمان نزد او رفت و از وی پرسید: اگر برای شما اتفاقی افتاد جانشین شما کیست؟ محمد بن عثمان گفت: این ابوالقاسم حسین بن نوح (بن) ابی بحر نوبختی جانشین من است و میان شما و حضرت صاحب الامر^{علیه السلام}، سفیر، وکیل، و نقه و محل اعتماد اوست. پس شما در امور خود به وی مراجعه کنید و در کارهای مهم خود، به او اعتماد داشته باشید. من این مأموریت را داشتم و آن را ابلاغ کردم.

ارتباط با نواب خاص

محمد بن همام یکی از شخصیت‌های بزرگ شیعه در آن دوران به شمار می‌آمد و یکی از یاران نزدیک نواب خاص امام زمان^{علیه السلام} بود. او گاهی نزد آنان می‌رفت و آنان نیز سخنان امام زمان^{علیه السلام} یا روایات دیگر ائمه معصوم^{علیهم السلام} را بر او املا می‌کردند. برخی از دستورات و توقیعات امام زمان^{علیه السلام} از طریق اسکافی به دست ما رسیده است. نمونه‌ای از این دستورات عبارت است از:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَلِيٍّ مُحَمَّدَ بْنَ هَمَّامٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْقُمْرِي - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - يَقُولُ: خَرَجَ تَوْقِيْعُ بَحْطِ أَغْرَفُهُ: «مَنْ سَمَّانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ بِاسْمِي فَقَلْبِي لَعْنَةُ اللَّهِ.» قَالَ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ كَتَبْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الْفَرَجِ مَتَى يَكُونُ؟ فَخَرَجَ إِلَيَّ: «كَذَبَ الْوَقَاتُونُ»

محمد بن همام می‌گوید: از محمد بن عثمان عمری شنیدم که توقیعی به خطی که می‌شناسم خارج شد: لعنت خدا بر آنکه مرا در جایی که ناس - یعنی عامه - هستند با اسم نام ببرد محمد بن همام می‌گوید: با مکاتبه از ایشان پرسیدم: فرج چه زمانی است؟ برایم پاسخ آمد که تعیین کنندگان وقت دروغ می‌گویند.

نیز ابن همام می‌گوید: محمد بن عثمان دعایی را که در زمان غیبت امام زمان ع خوانده می‌شود، برای او املا کرده و او را به خواندن آن سفارش نموده است:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَذَكَرَ أَنَّ الشَّيْخَ الْعَمْرِيَّ - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ - أَمَلَهُ عَلَيْهِ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَدْعُو بِهِ وَ هُوَ الدُّعَاءُ فِي غَيْبَةِ الْقَائِمِ ع: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي، اللَّهُمَّ لَا تُمَيِّنِي مَيْتَةَ جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا تُزِعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي. اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي بَوْلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَيَّ مِنْ وُلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَ حَتَّى وَالَيْتُ وُلَاةَ أَمْرِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ جَعْفَرًا وَ مُوسَى وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ...»

ابن همان دعایی است که به «دعا در زمان غیبت» مشهور است.

وثاقت

رجال نویسان او را با عبارات گوناگون ستوده‌اند: شیخ طوسی درباره او می‌گوید: ابوعلی محمد بن همام اسکافی شخصیتی جلیل‌القدر و مورد اطمینان بوده و روایات فراوانی نقل کرده است.

نجاشی نیز چنین می‌گوید: محمد بن همام اسکافی شیخ اصحاب ما و از بزرگان قدمای شیعه است. او مقام و منزلتی بزرگ دارد و احادیث فراوانی روایت کرده است.

استادان و شاگردان

اسکافی علاوه بر محضر نواب خاص امام زمان ع مانند عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن روح، از شخصیت‌های فراوان دیگری نیز روایت نقل کرده که از آن جمله‌اند: پدرش همام بن سهیل، ابراهیم بن هاشم، جعفر بن محمد حمیری، عبدالله بن جعفر حمیری، محمد بن عبدالله حمیری، علی بن محمد بن ریاح و علی بن محمد رازی. شخصیت‌های فراوانی نیز از او روایت نقل کرده‌اند، مانند احمد بن محمد برقی، جعفر بن محمد بن قولویه، علی بن ابراهیم، هارون بن موسی تلعبیری، ابراهیم بن محمد بن معروف، احمد بن ابراهیم.

تالیفات

تالیفات او عبارت است از:

۱. کتاب «التمحیص»: این کتاب، که جزو مصادر بحارالانوار است، نسخه‌های متعددی از آن در کتاب‌خانه‌ها وجود دارد. به دلیل اهمیت کتاب، نگاهی تفصیلی به آن می‌اندازیم: نام کتاب: نام کتاب از آیه شریفه «وَلْيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» (آل عمران: ۱۴۱) گرفته شده و به معنای خالص کردن و جلادادن است. مراد مؤلف هم خالص کردن ایمان مؤمنان و جلا دادن آن است.

اعتبار کتاب: علامه مجلسی درباره این کتاب می‌فرماید: کتاب التمحیص از تالیفات شیخ ثقه و شخصیت مورد اطمینان، محمد بن همام، است. متانت و دقت کتاب بر فضل و دانش مؤلف آن گواهی دارد؛ اگرچه فضل و دانش مؤلف آن امری واضح و روشن است. نظر بزرگان: شیخ ابراهیم قطیفی، قاضی نورالله شوشتری، شیخ حرّ عاملی، میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلماء، سیدحسن صدر، سیدمحسن امین و شیخ آقابزرگ تهرانی این کتاب را تالیف محمد بن همام نمی‌دانند، بلکه آن را تالیف ابومحمد حسن بن علی بن شعبه حرّانی صاحب کتاب تحف العقول می‌دانند و دلایلشان نیز چنین است:

۱. شیخ قطیفی، که بر علامه مجلسی تقدّم زمانی دارد، معتقد است که انتساب کتاب مزبور به اسکافی صحیح نیست.

۲. شیخ قطیفی از علامه مجلسی نسبت به این کتاب آگاه‌تر بوده است.
 ۳. این کتاب در میان تألیفات محمد بن همام در منابع رجالی ذکر شده است.
 ۴. علاوه بر شیخ قطیفی، جمعی دیگر از علما نیز مطلب مزبور را مطرح کرده‌اند.
 ۵. در آغاز کتاب این‌گونه آمده است: «حدّثی ابوعلی محمد بن همام» و ظاهر آن این است که مؤلف غیر از محمد بن همام است.
- در مقابل، علامه مجلسی، سیدمحمدباقر خوانساری و محدّث نوری این کتاب را تألیف محمد بن همام می‌دانند و دلایل آنها چنین است:
۱. شیخ قطیفی در سال ۹۴۵ هجری بوده و علامه مجلسی در ۱۱۱۱ هجری فوت نموده است و این مقدار تقدّم زمانی در ارجحیت قول او بر علامه مجلسی کفایت نمی‌کند.
 ۲. آگاه‌تر بودن قطیفی از علامه مجلسی نسبت به احوال کتاب معلوم نیست.
 ۳. این کتاب در میان تألیفات ابن شعبه حرّانی در کتاب‌های رجالی نیز نیامده است.
 ۴. شیخ قطیفی اولین کسی بوده که این مطلب را مطرح کرده و بقیه به تبع وی، ذکر نموده‌اند.
 ۵. شیوه کتاب‌های روایی قدما بر این بوده که روایت نام مؤلف را در آغاز کتاب به عنوان اولین راوی می‌آورده‌اند؛ مانند کتب کلینی، صدوق، مفید و ابن قولویه در *کامل‌الزیارات*. در *التمحیص* هم این مسئله رعایت شده است.
- بنابراین، به نظر می‌رسد این کتاب از ابوعلی محمد بن همام اسکافی باشد و نقل روایات کتاب از طریق ایشان یقینی است.
- ساختار: کتاب دربارهٔ صفات و ویژگی‌های انسان‌های مؤمن است که در این دنیا با چه سختی‌ها و مشکلاتی مواجه خواهند شد و چگونه باید عمل کنند و چه اجر و پاداشی در انتظارشان است. *التمحیص* افق‌های جدیدی فراروی انسان می‌گشاید و ایمان و اطمینان وی را به جهان آخرت می‌افزاید. مؤلف این کتاب از چشمه‌ای صاف و گوارا بهره برده و آن چشمهٔ زلال معارف محمد و آل محمد علیهم‌السلام است.

کتاب ۱۷۱ حدیث دارد که در ۹ باب مطرح شده است. احادیث این کتاب از حضرت رسول خدا ﷺ و دیگر ائمه تا امام رضا علیه السلام است. در آغاز کتاب، تمام سند آمده و در دیگر جاهای کتاب، فقط نام آخرین راوی ذکر شده است.
محتوا: کتاب حاوی مطالبی از قبیل ذیل است:

سرعت بلا به سوی انسان مؤمن؛ سرعت مجازات مؤمن در این دنیا؛ پاک شدن گناهان مؤمن به وسیله بیماری، غم و اندوه، از دست دادن مال و قاتلان؛ ستایش فقر؛ رزق و روزی و بزرگواری در طلب آن؛ نظر لطف و محبت خداوند با مؤمنان؛ ستایش صبر و یقین و رضایت در برابر سختی‌ها؛ اخلاق مؤمنان و مطالب آموزنده و مفید دیگر.
نسخه‌های خطی:

۱. نسخه‌ای به خط سیدمحمد بن مصطفی موحد محمدی اصفهانی که تاریخ نگارش آن ۱۳۸۲ ق در نجف اشرف است.

۲. نسخه‌ای به خط آیه‌الله صفایی خوانساری که تاریخ نگارش آن ۱۳۶۷ ق است. این نسخه با نسخه‌ای که آخر آن به خط محدث نوری در ۱۲۸۰ ق نوشته شده، مقابله گردیده است.

۲. «کتاب الأنوار فی تاریخ الأئمة علیهم السلام»: از اسکافی روایات فراوانی در کتاب‌های معتبر روایی نقل شده است؛ مانند:

مَحْمَدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ الْحُسَيْنِ بْنِ طَرِيفٍ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي خَالٍ لَا يَكُونُ فِيهَا إِمَامٌ هُدَى وَ لَا عَلَمٌ يُرَى، فَلَا يَنْجُو مِنْ تِلْكَ الْخَيْرَةِ إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْحَرِيقِ.» فَقَالَ أَبِي: هَذَا، وَ اللَّهُ الْبَلَاءُ! فَكَيْفَ نَصْنَعُ، جُعِلَتْ فِدَاكَ حِينَئِذٍ؟ قَالَ: «إِذَا كَانَ ذَلِكَ وَ لَنْ تُدْرِكَهُ فَتَمَسَّكُوا بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ حَتَّى يَبْصَحَ لَكُمْ الْأَمْرُ.»

(عبدالله بن سنان می‌گوید: با پدرم نزد ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام رفتیم. ایشان پرسیدند: چگونه خواهید بود زمانی که نه امامی هدایت کننده باشد و نه علمی باشد؟ از

حیرت نجات نیابد، مگر آنکه به دعای حریق دعا کند. پدرم گفت: سوگند به خدا که این بلاست! فدایت شوم، در این شرایط چه کنیم؟ امام علیه السلام فرمودند: آنگاه که چنین شد و امامی را درک نکردید، به آنچه در دست دارید تمسک جوید تا امر برای شما اصلاح گردد.)

این عالم بزرگوار شیعه پس از یک عمر با برکت، در سن قریب هشتاد سالگی و در پنجشنبه یازدهم جمادی الاخری سال ۳۳۶ به سوی معشوق خویش پر کشید و به سرای باقی شتافت. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، سال وفات او را ۳۳۲ گزارش کرده و گفته است: در «مقابر قریش» - کاظمین - به خاک سپرده شد.

منابع

کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳-۵۱۲ / تحف العقول، ص ۹ / رجال النجاشی، ص ۳۷۹-۳۸۰ / الفهرست، طوسی، ص ۲۱۷ / الرجال، طوسی، ص ۴۹۴ / الغیبه، الطوسی، ص ۳۷۱ / تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۶۵ / خلاصة الاقوال، ص ۱۴۶ / بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۳ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۴۳۱ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۴۹.

محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبای (۳۲۲-۴)

ابوالحسن، ادیبی زبردست، شاعری سرآمد و قوی و یکی از بزرگان ادبیات و از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. نام و نسب وی چنین است: محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبای، فرزند اسماعیل بن ابراهیم بن حسن، فرزند امام، سبط پیغمبر، حسن بن علی بن ابی‌طالب (ص). ابوالحسن یکی از چهار نفری است که به «ابن طباطبای» مشهورند.

«طباطبای» خاندان شیعی امامی و زیدی هستند که در طول سیزده سده - از سده دوم تا چهاردهم هـ. ق - در حجاز، عراق، یمن، هند، مصر، شام و ایران می‌زیسته و اکنون نیز شماری از شاخه‌های آن در جهان اسلام پراکنده‌اند.

نیای بزرگ آل طباطبای امام حسن بن علی علیه السلام است و از این رو، اینان به «سادات حسنی» نیز شهرت دارند. جدّ ایشان ابراهیم بن اسماعیل دیباج بن ابراهیم بن حسن بن

حسن علیه السلام است. نخستین بار همین ابراهیم بود که به «طباطبا» شهرت یافت. برخی گفته‌اند: وی به دلیل ناتوانی طبیعی در ادای برخی حروف و یا بر اثر گرفتگی زبان، حرف «قاف» را «طاء» تلفظ می‌کرد و از این‌رو «قبا» را «طبا» تلفظ می‌کرد و این کلمه را مکرر می‌ساخت و در نتیجه، به «ابراهیم طباطبا» معروف گشت و فرزندان او نیز به همین سبب، «ابن طباطبا» خوانده شده‌اند. اما سخن برخی دیگر که گفته‌اند «طباطبا» در زبان تبتی به معنای «سیدالسادات» است و هنگامی که ابراهیم از زندان ابوجعفر منصور دوانیقی (م ۱۵۸) آزاد و ناچار در عراق ساکن شد، نبطیان بومی بین‌النهرین او را به این نام خواندند، اعتبار بیشتری دارد. ابراهیم از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام و از راویان حدیث بود. علویان از همان آغاز، نظام خلافت را به انحراف از اصول اسلام و غضب امامت حضرت علی علیه السلام و فرزندانش متهم می‌ساختند، به‌ویژه پس از استیلای مطلق امویان بر جهان اسلام و شهادت امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هـ. ق. گه‌گاه به قیام مسلحانه روی می‌آوردند. ابراهیم خود یک شخصیت علوی معترض به خلافت عباسیان و از این‌رو، همواره تحت تعقیب و آزار دستگاه خلافت بود و مدت‌ها در زندان به سر برد. وی در کوفه درگذشت و قبرش در این شهر است. پدرش اسماعیل دیباج نیز به روزگار خلافت هادی عباسی (م ۱۷۰) همراه کسانی چون حسین بن علی بن حسن بن علی علیه السلام، یحیی، ادریس، علی و عمر آق‌طس در مدینه شورش کرد و حاکم عباسی را از این شهر بیرون راند. وی سرانجام همراه پسر دیگرش حسن (التج) در حادثه «فَحّ» کشته شد.

پس از ابراهیم، فرزندش محمد و بیشتر فرزندان و نوادگان او، که همچنان بر ضد خلفای عباسی شورش می‌کردند، به دلیل شرایط سخت سیاسی در عراق و حجاز، به نقاط دیگر کوچ کردند و پنهان و آشکار نیروهای مخالف دستگاه خلافت را سازمان دادند. محمدبن طباطبا، یکی از نوادگان ابراهیم، به سرزمین یمن رفت و در «صَعْدَه» فرمان‌روایی یافت. بعدها کسان دیگری از همین خاندان بر این شهر تسلط یافتند و حکومتی بنیاد نهادند که قلمرو آن گسترش یافت. کاملاً روشن نیست که اینان از چه زمانی به مذهب شیعی «زیدی» گراییدند، اما از اواخر سده سوم هجری قمری، که

فرمان‌روایی آنان در یمن آغاز شد. نسبت به آراء سیاسی و فقهی زیدیان پایبند بودند و در طول قرن‌ها، تحولاتی نیز در این مذهب پدید آوردند.

برخی از نوادگان دیگر ابراهیم طباطبا به ایران سفر کردند و در طبرستان و دیلم - مازندران و گیلان - اقامت گزیدند و همراه دیگر شیعیان زیدی، دست به کوشش‌هایی بر ضد عباسیان زدند و در تحقق حکومت شیعی کوشیدند. هنگامی که حکومت طباطبائی در صعدة پا گرفت، اینان، به‌ویژه به لحاظ سیاسی و عقیدتی، جانب آنان را گرفتند و حتی از دادن کمک‌های نظامی نیز دریغ نکردند. شاخه‌ای از این سلسله نیز، که «کیا» لقب داشت، در گیلان و مازندران می‌زیست و از نقش مذهبی، سیاسی و اجتماعی مهمی برخوردار بود. یکی از اینان «خرّم کیا» بود که مزارش در لاهیجان است و در سال ۶۷۴ هـ. ق به قتل رسیده و نامش بر کتیبه‌ای که در سال ۱۱۰۵ هـ. ق بر بخش عمده‌ای از گیلان و منطقه شرقی مازندران فرمان راندند.

در اواخر سده سوم، یکی دیگر از نوادگان ابراهیم به اصفهان سفر کرد و در این شهر ساکن شد. سادات طباطبائی ایران بیشتر از نسل اویند که از اصفهان به زواره و اردستان و پس از آن به دیگر جاها رفتند و در نقاط گوناگون پراکنده شدند. کسانی از اینان، که به تبریز کوچیدند، در سده نهم در روزگار فرمان‌روایی آق‌قویونلو، غالباً منصب شیخ الاسلامی آذربایجان را عهده‌دار بودند و پس از آن به خاندان‌های گوناگون با نام‌های متفاوتی مانند «وهایی»، «وکیلی»، «عدل»، «دبیا» و «قاضی» تقسیم شدند.

در روزگار دیلمیان، یکی از سادات طباطبائی به نام زید الاسود با «شاهان دخت» دختر عضدالدوله ازدواج کرد و به شیراز رفت و در آنجا ساکن شد. نسب سادات انجوی شیراز به او می‌رسد. از این خاندان، عالمان و امیران و قاضیان بسیاری پدید آمدند. طباطبائیان ایران تا آنجا که شناخته شده‌اند، شیعی امامی بوده‌اند.

در سده سوم و چهارم هـ. ق شماری از سادات طباطبائی به مصر رفتند و در آنجا به فعالیت‌های سیاسی، فکری و علمی خود ادامه دادند، اما در تأسیس حکومت توفیقی

نیافتند. برخی از اینان نیز از سده سوم در سرزمین شام ساکن شدند و یحیی فرزند قاسم بن ابراهیم طباطبا، معروف به رستی در رمله شام به فرمان‌روایی دست یافت. قاسم بن محمد بن احمد، قاضی شام، از ایشان بود. به نظر می‌رسد از روزگاری که قاسم رستی به هندوستان تبعید شد، گروهی از افراد این خاندان و نیز جمعی از دیگر سادات حسنی به آن سرزمین رفتند و در آنجا ماندگار شدند. با اینکه در سده‌های میانه و اخیر، سادات طباطبائی در شبه قاره هندوستان نقش سیاسی، دینی و اجتماعی مهمی داشتند، چندان چیزی از احوال ایشان معلوم نیست.

صاحب شرح حال در اصفهان متولد شد و ظاهراً از این شهر خارج نشد و همان‌جا نیز وفات یافت. او فرزند فراوانی داشت که در بین آنان، دانشمندان، ادبا، اشراف و نقبایی بودند؛ مانند ابوالحسن احمد شاعر اصفهانی و برادرش ابوعبدالله حسین متصدی نقابت در اصفهان، که هر دو فرزندان علی بن محمد شاعر معروف هستند. دیگری شریف ابوالحسن محمد، در بغداد بود که او را «ابن بنت خصبه» می‌گویند. او را به هشیاری و فطانت و قریحه صاف و سلامت ذهن، و نیکویی هدف و مقصد ستوده‌اند.

ابوعبدالله حمزه بن حسن اصفهانی می‌گوید: شنیدم گروهی از ناقلان اشعار در بغداد، از عبدالله بن معتز نقل می‌کردند که وقتی ابوالحسن «ابن طباطبا» را یاد می‌کرد، او را بر سایر اهل ادب، مقدم می‌داشت و می‌گفت: کسی در صفاتش جز محمد بن یزید بن مسلمه بن عبدالملک او را مانند نبود. با این حال، اشعار ابوالحسن «ابن طباطبا» بر اشعار او فزونی داشت و در اولاد حسن، کسی شبیه او نبود، ولی شبیه‌ترین کس نسبت به او، علی بن محمد الافوه بود.

حمزه اصفهانی می‌گوید: ابوعبدالله بن عامر برای من نقل کرده است که می‌گفت: ابوالحسن در تمام مدت زندگی‌اش، اشتیاق فراوانی به دیدار عبدالله بن معتز داشت و آرزو می‌کرد او را ببیند یا شعرش را بنگرد، اما دیدار او برایش اتفاق نیفتاد؛ زیرا ابن طباطبا هیچ‌گاه اصفهان را ترک نگفته بود؛ ولی در روزهای آخر عمرش، به شعر ابن معتز دست یافت و در این زمینه، داستان عجیبی دارد.

وقتی ابوالحسن به خانه معمر، که یک نسخه از شعر عبدالله معتر را از بغداد برایش آورده بودند، وارد شد و نسخه او را به عاریه خواست، معمر این کار را به آینده موکول کرد. در آن مجلس ابوالحسن موفق شد در میان جمع، نسخه او را از نظر بگذرانند. آنگاه از مجلس خارج شد و راه خود را به سوی من گردانید و در حالی که زبانش لکنت داشت و گویا بار سنگینی با خود برداشته بود، از من قلمدانی و کاغذی طلبید و شروع کرد از حفظ قطعاتی از شعر را در اوراق پراکنده‌های نوشت. من از او پرسیدم: این اشعار از کیست؟ پاسخی به من نداد تا از نوشتن باز ایستاد. او پنج برگ را، که هر کدام به اندازه نیمی از کاغذهای مأمونی بود، پر کرد. اشعارش را شماره کردم ۱۸۷ بیت بود که از اشعار ابن معتر در آن مجلس حفظ کرده و آنها را از بین سایر اشعارش برگزیده بود. در معجم البلدان حموی، بخش مهمی از اشعارش موجود است؛ از جمله قصیده‌ای در ۳۹ بیت که در آن از به کار بردن حرف «راء» و «کاف» خودداری کرده است.

ابن طباطبا در سال ۳۲۲ در اصفهان وفات یافت.

آثار زیر به او منسوب است: سنم المعالی، عیار الشعر، الشعر و الشعراء، نقد الشعر، تهذیب الطبع، العروض - که حموی آن را بی سابقه خوانده است - فرائد، المدخل فی معرفة المعنی من الشعر، تقریض الدفاتر، دیوان اشعار.

منابع

عمدة الطالب، ۱۶۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۵ و ۱۷۶ / الفصول الفخریه، ص ۱۳۰ / البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۹۹ / العبر، ج ۴، ص ۲۴۵ و ۲۴۶ / قاموس المحيط، ج ۱، ص ۹۷ / تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۴ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۷۲ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۳ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۶-۶۸.

محمد بن احمد صفوانی (زنده در ۳۵۲)

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عبدالله قضاة بن صفوان بن مهران جمال اسدی کوفی، معروف به صفوانی، فقیهی فاضل و مناظره‌گری دانشمند و خوش‌سخن در مباحث کلام و عقاید بود. جد او، صفوان بن مهران جمال، مصاحب و همنشین امام صادق علیه السلام بود.

شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، وی را دانشمندی حافظ و نیکوگفتار دانسته، در حالی که برخی او را بی‌سوادی دانسته‌اند که از حفظ، کتاب‌هایش را املا می‌کرد.

او استاد ابن نوح، شیخ نجاشی - فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰) - و شاگرد شیخ کلینی، محدث معروف شیعه (م ۳۲۹) بود.

نجاشی او را از موالی بنی‌اسد دانسته و وی را توثیق کرده و گفته است: نزد سلطان منزلتی داشت که ریشه‌اش داستان ذیل است:

صفوانی در مسئله امامت، با قاضی موصل نزد امیر ابن حمدان مناظره می‌کرد. کار بین آنها به اینجا کشید که قاضی گفت: با من مباحله کن. قرار شد فردای آن روز مباحله کنند. در روز و محل موعود، حاضر شدند و دست یکدیگر را برای مباحله گرفتند و سپس از مجلس خارج شدند. بعد از آن روز، قاضی - که هرروز در دارالاماره امیر حمدان حاضر می‌شد - دیگر آنجا دیده نشد. امیر فرستاده‌ای فرستاد تا از احوال وی خبری بیاورد. فرستاده پس از برگشت گفت: قاضی آنگاه که از موضع مباحله برخاسته، آن دستش که برای مباحله دراز کرده بوده، ملتهب و متورم و کبود شده و فردای آن روز مرده است. این خبر درباره صفوانی در محافل و نزد ملوک منتشر شد و موجب گردید وی نزد ایشان منزلتی عظیم بیابد.

از اینکه ابن نوح در سال ۳۵۲ در بصره با او ملاقات داشته و کتاب حسین بن سعید اهوازی را از او شنیده و کتابهایی را از او خبر داده است، معلوم می‌شود که تا این سال زنده بوده است.

او، که بسیار پر تصنیف بود - چنان که از کلام شیخ طوسی برمی‌آید - گویا ابتدا بی‌سواد بوده است. از ابن رو، دانشش را از حفظ برای دیگران املا می‌کرد. اما ابن ندیم، فهرست‌نگار شیعه (م ۳۸۰)، گفته که در سال ۳۴۶ با صفوانی، که مردی رشید، بلند آوازه و خوش لباس بوده، ملاقات کرده است و درباره او می‌پنداشته‌اند که نمی‌خواند و نمی‌نویسد، اما شخصی مورد اعتماد به ابن ندیم گفته است که او توانایی خواندن و نوشتن دارد، اما آن را کتمان می‌کند.

تلعبکبری، شیخ مفید، حسن بن قاسم علوی، و شریف ابومحمد حسن بن قاسم محمدی از وی روایت نموده و او از ابراهیم بن هاشم نقل کرده است.
 صفوانی کتاب‌های زیادی تصنیف کرده که نجاشی آنها را از او روایت کرده است؛ از جمله: *الجامع فی الفقه*، *معرفة الفروض*، *ثواب القرآن*، *یوم و لیلہ*، *غرر الاخبار و نوادر الآثار*، *کتاب فی الطلاق الثلاث*، *الرد علی الواقفة*، و *الغیبة*.
 صاحب *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، شیخ آقا بزرگ (م ۱۳۸۹)، تصنیفات زیادی در موضوعات کلامی و غیر آن به او نسبت داده است؛ از آن جمله می‌توان به کتاب‌های *الکشف و الحجه*، *انس العالم و تأدیب المتعلم*، *صحبة آل الرسول و ذکر إحن أعدائهم* اشاره کرد.

بعضی از آثار وی، که یا عین آنها و یا نقل‌هایی از آنها موجود است عبارتند از:
 ۱. *الإحن و المحن*: ابن شهر آشوب، *فهرست‌نگار معروف شیعه* (م ۵۸۸)، این کتاب را از او نقل کرده است؛ چنان که در *بحارالانوار* نیز آمده است.
 ۲. *انس العالم و تأدیب المتعلم*: ابن ادريس حلی (م ۵۹۸) در *مستطرفات سرائر*، چهار حدیث از این کتاب آورده است. سید بن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، در *اقبال* از آن نقل کرده و علامه مجلسی در مواردی از این کتاب حدیث آورده است.
 ۳. *کتاب التعریف*: سید بن طاووس در *الاقبال* با تعبیر «قال الشيخ محمد بن احمد الصفوانی فی کتاب التعریف، و هی رسالة منه الی ولده» از این کتاب نقل کرده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتاب‌خانه «آیة‌الله مرعشی نجفی» در مجموعه شماره ۷۵۲ موجود است که محدث نوری (م ۱۳۲۰) آن را از خط شهید ثانی (م ۹۵۶) در سه صفحه نقل کرده و تصویر و تحقیق دارد.

منابع

الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۹۲ / *رجال النجاشی*، ص ۳۹۳ / *رجال الطوسی*، ص ۵۰۲، ش ۱۶۸ / *الفهرست*، طوسی، ص ۱۵۹، ش ۶۰۰ و ۳۹۱ / *معالم العلماء*، ص ۹۶، ش ۱۶۶۳ / *السرائر*، ج ۳، ص ۱۶۳۹ / *الاقبال*، ص ۴۹۳ / *الرجال*، ابن داود حلی، ص ۴۹۷، ش ۴۰۷ / *خلاصة الاقوال*، ص ۱۴۴، ش ۳۳ / *نقد الرجال*،

ص ۲۸۸، ش ۸۲ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۱۳۸ / هداية المحدثين، ص ۲۲۶ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۶۱ / وسائل الشيعة، ج ۲۰، ص ۳۱۳، ش ۹۷۱ / بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۰۶ / ج ۲۲، ص ۵۲۴ / الوجيزه، ص ۱۶۲ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۲۵۸ / تنقيح المقال، ج ۲، ص ۷۱، ش ۱۳۲۵ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۳۸ / الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۵، ص ۳۰، ش ۱۳۸ / ج ۲، ص ۳۶۸ و ج ۱۸، ص ۶۸ و ج ۴، ص ۳۱۵ / معجم المؤلفين، ج ۸، ص ۲۸۲ / معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۹۸، ش ۱۰۱۱۴ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۵ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۴۰۳.

محمد بن احمد صقر موصلی (۳۷۵-۴)

ابوالعباس شاعر شیعی سده چهارم بود که برای پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان شعر می سرود. وی اهل موصل بود و در همین شهر، در سال ۳۷۵ چشم از جهان فرو بست. نام او در کتاب معالم العلماء ابن شهر آشوب، دانشمند شیعی (م ۵۸۸)، در شمار شاعران آشکارگوی اهل بیت ﷺ با عنوان «الصقر البصری» آمده است. ابن شهر آشوب در المناقب نیز با عنوان «الصقر البصری» از او اشعاری آورده است. صاحب اعیان الشيعة او را موصلی دانسته و گفته نام وی در کتاب معالم العلماء، ابن ابی الصقر و در کتاب المناقب - همان گونه که در معجم الادباء آمده - «الصقر» ذکر شده است؛ اما چون همان اشعاری را که ابن شهر آشوب به «الصقر البصری» منسوب کرده برای موصلی آورده است، می توان یکی بودن این دو نام را نتیجه گرفت.

از جمله اشعار وی درباره امیر مؤمنان ﷺ این است:

یا من به امتحن الاله عباده من كان منهم عاصيا أو طائعا
إني لأعجب من معاصر عصبة جعلوك في عدد الخلافة رابعا

(ای کسی که خداوند بندگانش را بدو آزموده است تا روشن شود کدام یک عاصی و

کدام فرمانبرند، من در شگفتم از گروهی که تو را چهارمین خلیفه قرار دادند!)

از جمله اشعار وی، که در خطاب به پیامبر اکرم ﷺ آن را سروده، شعری است که

این گونه شروع می شود:

لو أنّ عينك عاينت بعض الذي بينك حلّ لقد رأيت فظائعا
 أمّا ابنتك الحسن الزكي فإنّه لَمّا مضيت سقوه سما ناقعا
 (اگر دیدگانت می‌دید بعضی از آنچه را پس از تو روی داد، قطعاً زشتی‌های بسیاری
 مشاهده می‌کرد؛ اما پسرت حسن زکی را پس از تو زهری کشنده نوشاندند.)

منابع

معالم العلماء، ص ۱۴۹ / مناقب آل ابی طالب ع، ج ۳، ص ۲۶۹ / ج ۴، ص ۴۳ // اعیان الشیعه، ج ۱،
 ص ۱۷۳ و ج ۹، ص ۱۰۳.

محمد بن احمد بن ابراهیم جعفری (زنده در ۳۲۹)

ابوالفضل، کوفی مصری، معروف به «صابونی»، عالمی فاضل، از بزرگان فقها و مصنّفان امامیه، حدیث‌شناس، منجم و سیره‌شناس و از صاحبان فتاوی خاص بود. او در سال ۳۲۹ حیات داشت. بدین روی، غیبت صغرا و کبرا را درک کرده است. نام جدّ پدرش را «سلیمان» هم ضبط کرده‌اند. او در میان فقها، به «صاحب الفاخر» و «الجعفری» مشهور است.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، درباره‌اش گفته است: وی در مصر ساکن و زیدی بود. پس از آن به مذهب ما بازگشت و در مصر منزلتی داشت و صاحب کتاب‌هایی است. آنگاه برای او ۶۷ کتاب برشمرده و به او اسناد داده و گفته است: احمد بن علی بن نوح از قول جعفر بن محمد (م ۳۶۹) گفته است که محمد بن احمد بن ابراهیم بعضی از کتاب‌هایش را به ما خبر داده است. پس، از حیث طبقه، باید در طبقه مشایخ او، مثل کلینی، محدّث معروف شیعه (م ۳۲۹)، و علی بن بابویه باشد. شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه، (م ۴۶۰)، درباره‌اش گفته است: او کتاب‌های زیادی دارد و آنها را بدو اسناد داده است.

سید بن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، او را از جمله منجمان شیعه و کسانی دانسته که در این علم صاحب هستند.

عَلَّامَه حَلِّي، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، در خلاصه الاقوال، از او با عنوان «شیخ جلیل» یاد نموده است.

از شاگردان وی، می‌توان جعفر بن محمد بن قولویه (م ۳۶۸) و ابن ابی المصاف مغازی را نام برد.

شهید اول، محمد بن مکی عاملی، دانشمند معروف شیعه (م ۷۸۶)، در کتاب غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، بسیاری از اقوال صابونی را نقل کرده است و از آنجا می‌توان فتاوا و آراء فقهی او را دانست. او یکی از کسانی است که به وسعت وقت قضای نمازهای روزانه قایل بود. نیز دارای آرائی در فقه است که با اقوال مشهور بین فقهای امامیه مخالف - و به عبارتی شاذ - بود؛ مثلاً، وی یک شهادت را در تشهد اول نماز و سلام اول از سلام‌های واجب نماز را کافی می‌دانست. از فتاوی منقول از وی معلوم می‌شود که از کسانی بود که فتاوایشان قالب‌های خاص دارد و در فتوا ملتزم نبودند به نص روایات فتوا دهند. در حقیقت، منش فقهی ایشان را می‌توان امتداد خط فقهی یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان دانست که از فقهای عقل‌گرا بودند.

کتاب الفاخر، که کتابی بسیار بزرگ مشتمل بر اصول و فروع و خطبه‌هاست، منسوب به اوست. گذشت که نجاشی او را صاحب بیش از شصت کتاب دانسته که احمد بن علی بن نوح به وسیله جعفر بن محمد از آنها خبر داده است. بعضی از این کتاب را جعفر بن محمد بن قولویه روایت کرده است. وی در بسیاری از ابواب فقهی، نیز در تفسیر و کلام، تألیف داشت؛ از جمله مبتدأ الخلق، الطهارة، الصلاة، صلاة التطوع، صلاة الجمعة، صلاة المسافرين، صلاة الخوف، صلاة الكسوف، الشركة، المضاربة، الصلح، المتعة، الجهاد، الخطب، تفسیر معانی القرآن، المحتبر، و التحبیر.

بعضی از این کتاب را جعفر بن محمد بن قولویه نقل کرده است. برخی از کتاب‌های وی، که مورد استفاده و استناد دانشمندان واقع شده، عبارت است از:

۱. الفاخر: از این کتاب سید بن طاووس (م ۶۶۴) با تعبیر «مما رویته من کتاب الفاخر المختصر من کتاب تحبیر الأحكام، تألیف ابی‌الفضل محمد بن احمد بن سلیم» نقل کرده است.

۲. من فقه الجعفی: در این کتاب، همه مسائل فقهی او از مصادر گوناگون از جمله الذکری شهید اول (م ۷۸۶) جمع شده است. شیخ صفاءالدین خزرچی این مسائل را گردآورده و در پایان شماره ۱۶ مجله فقه اهل البیت سال چهارم به چاپ رسانده است.

منابع

- رجال النجاشی، ص ۳۷۴ و ۳۷۵ / الرجال، طوسی، ص ۴۲۲، ش ۸ / الفهرست، طوسی، ص ۲۲۴، ش ۸۹۸ / معالم العلماء، ص ۱۳۵، ش ۱۹۲۲ / فرج المهموم، ص ۱۴۴ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۲۹۱، ش ۱۲۶۳ / خلاصة الاقوال، ص ۱۶۰، ش ۱۴۷ / نقد الرجال، ص ۲۸۶، ش ۱۶۲ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۱۲۵ / ج ۷، ص ۸۲ / هدیة المحدثین، ص ۲۹۵ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۵۸ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۱۲ / ش ۹۶۲ / بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۳۲۷ / ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۹۰ / الفوائد الرجالیه، ج ۳، ص ۱۹۹ / منتهی المقال، ج ۵، ص ۳۱۰ / روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۲۵، ش ۵۷۱ / المستدرک، ج ۳، ص ۵۳۳ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۲۳۷ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۵، ش ۱۰۲۹۱ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۳ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۱۵، ش ۴۲ / ج ۳، ص ۱۹۶، ش ۷۱۲ / ج ۱۵، ص ۵۹، ش ۴۱۱ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۳۱۱، ش ۱۱۰۵۸ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۱ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۴۲ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۴۱۲.

محمد بن احمد بن تمیم سرخسی

ابونصر، محمد بن احمد بن ابراهیم بن تمیم، که نام وی را محمد بن اکمل بن تمیم نیز ضبط کرده‌اند، فقیه و محدث و از مشایخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، بود. وی به سرخس منسوب است که شهری قدیمی از نواحی خراسان بین مسیر نیشابور و مرو بوده. این شهر احتمالاً همان ناحیه‌ای است که شهر سرخس کنونی در آن واقع است.

شیخ صدوق در التوحید در باب «ثواب الموحّدین و العارفین» از وی روایت کرده است. نیز از او در کتاب‌های الخصال و معانی الاخبار روایاتی آورده است. از استادان او، به نام ابولیبید محمد بن ادريس شامی (سامی) دست یافتیم. از او در هیچ‌یک از

کتاب‌های تراجم و رجال دست اول نامی نیست و تنها از طریق بعضی اسناد روایات با نام ایشان آشناییم. منابعی که نام وی را در شمار اعلام آورده‌اند، مصدرشان همین اسناد بوده است و اگر - مثلاً - متذکر محدث یا فقیه بودن ایشان شده‌اند آن‌هم برگرفته از سند روایت است. اینکه بتوانیم چنین اشخاصی را در شمار عالمان شیعه بیاوریم جداً جای تأمل دارد. به ویژه اگر تعداد روایات منقول از ایشان کم - و یا حتی یک روایت - باشد. راهی برای احراز شیعه بودنشان هم - جز تمرکز بر متن روایات منقول از ایشان - نداریم. درباره صاحب شرح حال، متن روایات منقول مفید نکته دیده‌گشایی در مذهب و مشرب او نیست.

برای نمونه، شیخ صدوق در *الخصال*، روایتی از او با این مضمون آورده است: خداوند می‌آمرزد کسی را که در چهار حالت خرید و فروش و قضاوت و مورد قضاوت واقع شدن آسان گیر باشد.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ تَمِيمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ الرَّغْفَرَانِيِّ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ عَطَاءَ عَنْ إِسْرَائِيلَ بْنِ يُونُسَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَطَاءَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّدِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَفَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لِرَجُلٍ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانَ سَهْلًا إِذَا بَاعَ، سَهْلًا إِذَا اشْتَرَى، سَهْلًا إِذَا قَضَى سَهْلًا إِذَا اقْتَضَى».

یا در *التوحید*، روایت دیگری به واسطه او نقل کرده که آغاز سند آن چنین است: حدَّثنا ابونصر محمد بن احمد بن تمیم السرخسی، الفقیه بسرخس قال: حدَّثنا ابولبید محمد بن ادریس الشامی

ملاحظه می‌شود که محدث و فقیه و استاد سرخسی بودن همه از همین سند استفاده شده است.

منابع

التوحید، ص ۲۲-۶۰ / *معانی الاخبار*، ص ۱۳۹ و ۲۲۹ / *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۲۰۸ / *طبقات اعلام الشیعه*، ج ۱، ص ۲۳۴ / *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۶، ص ۴۰۶، ش ۱۲۴۵۰ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۴، ص ۳۱۰، ش ۱۰۰۵۷ و ج ۱۴، ص ۳۱۷، ش ۱۰۰۷۸ و ج ۱۵، ص ۱۱۴، ش ۱۰۲۸۲.

محمد بن احمد بن جنید کاتب اسکافی (ابن جنید) (ق ۳۰۰-۳۸۱)

ابوعلی، فقیه و متکلم بلند پایه، از مفاخر فقهای پیشین امامیه بود. او را شیخ امامیه، مورد اعتماد در نقل و دارای جایگاهی بلند و بسیار معتبر و صاحب تصنیفاتی نیکو دانسته‌اند که باید پس از ابن ابی‌عقیل، او را بنیان‌گذار فقه استدلالی دانست. وی علی‌رغم مکانت والایی که در دانش‌های شرعی و حتی در کلام دانشمندان دارد، به خاطر گشودن افق‌های تازه‌ای در فرایند استنباط و اجتهاد - افق‌هایی که نزد برخی دانشمندان دیگر مهجور ماند و مشهور نشد - از جانب هم‌روزگاران و حتی شاگردان خود متروک ماند و تا قرن‌ها مورد بی‌عنایتی واقع شد.

او از خاندان بنی جنید بود که در «اسکاف»، از نواحی نهروان، بین بغداد و واسط ریاست داشتند.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، بدون ذکر منبع، خبر داده که مقداری مال و یک شمشیر متعلق به امام غایب علیه السلام نزد ابن جنید بود. برخی از این گزارش چنین نتیجه گرفته‌اند که او وکیل امام علیه السلام بوده است. وی ضمن آنکه از یک حنفی مخالف ابن جنید نقل کرده که وی مدعی مکاتبه با امام بوده، به شدت ادعای هرگونه رابطه مستقیم وی با امام علیه السلام را رد کرده است.

تولد

از آنجا که قدیمی‌ترین استاد شناخته شده او، حمید بن زیاد، در ۳۱۰ هـ ق وفات یافته، وی می‌بایست مدتی پیش از سال ۳۰۰ متولد شده باشد.

سفرها

گفته‌اند که او در سال ۳۴۰ به نیشابور رفته و در همان سال، در محلی نامعلوم، با محمد بن حسین علوی دیدار کرده است. از قراین گوناگونی همچون بررسی مشایخ و راویان

وی، و نیز گفته‌های شیخ مفید می‌توان نتیجه گرفت که ابن جنید پیش از سفر به نیشابور و پس از آن، بیشتر در عراق، بخصوص بغداد، اقامت داشته است.

ابن جنید یکی از برجسته‌ترین عالمان امامی زمان خود به شمار می‌رفت. اینکه او فقه را از چه کسانی آموخته، معلوم نیست؛ تنها سبک او در کتاب *الافهام لاصول الاحکام* نشان می‌دهد که با آثار محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) پایه‌گذار مکتب «جریری»، مأنوس بوده است. شاید عدم استقبال از فقه ابن جنید در بغداد، موجب شد تا او آهنگ مشرق کند. وی در مسیر خود از بغداد به نیشابور، از ری، مقرّ حکومت رکن‌الدوله دیلمی گذر کرد، ولی شاید علت عدم اقامت او در آنجا نفوذ شدید فقیهان اخباری قم بوده است. طبق آنچه مقدسی، معاصر ابن جنید، از مذهب مردم نیشابور گزارش کرده، در آنجا اکثریت با حنفیان بود، ولی مذهب شیعه نیز رواج داشت. ابن جنید در آنجا با حنفیان مذاکراتی داشت. نفوذ تعالیم او در خراسان، به حدّی بود که حتی پس از بازگشت به بغداد، مردم آنجا ارتباط خود را با او حفظ کردند و به طور مستمر، به او کمک مالی می‌کردند. وی در بغداد، از جانب معزالدوله دیلمی (۳۳۴ تا ۳۵۶) و امیر او، سبکتکین حاجب، مورد توجه قرار گرفت و در بسیاری مسائل فقهی، محلّ رجوع آنان بود. آوازه ابن جنید از بغداد و نیشابور فراتر رفت؛ چنانکه از نقاط گوناگون، از جمله مصر با او مکاتبه می‌کردند. حجم پرسش‌ها و پاسخ‌های او را ۲/۵۰۰ برگ دانسته است. از برخی منابع برمی‌آید که اصطلاح «جنیدیه» برای پیروان ابن جنید در زمان حیات وی نیز به کار می‌رفته است.

آراء و اندیشه‌ها

ابن جنید گرچه به کلام و حدیث نیز اهتمام داشت، ولی جنبه بارز شخصیت علمی وی در فقه استدلالی اوست. در ذیل، برخی از ویژگی‌های فکری او در حوزه کلام و فقه به اجمال بیان می‌شود:

او به عنوان یک باور کلامی، اختلاف اقوال فقهی امامان را نه بر اساس نقل، بلکه مبتنی بر رأی می‌پنداشت و به همین دلیل، اختلاف در روایات فقهی را نیز ناشی از

اختلاف امامان در رأی می‌دانست. از این رو، برای ترجیح یک روایت بر دیگری، روشی کاملاً متفاوت با روش معمول بین فقیهان امامی زمان خود داشت. اگرچه شواهد زیادی در دست است که ابن جنید روایتی را بر دیگری ترجیح داده، لیکن مشکل می‌توان قاطعانه درباره ملاک‌های ترجیح او سخن گفت. با این همه، در مسائل مربوط به عبادات، بارها دیده شده که وی روایت احوط را برگزیده است؛ بدین معنا که گاه بر اساس روایت احوط فتوا داده و گاه آن را به همان صورت احتیاط مطرح کرده است.

اما در مقابل، در بحث احکام و سیاست - مثلاً - میان روایات مربوط به نصاب در قطع دست سارق، بین یک چهارم و یک پنجم دینار، نصاب دوم را ترجیح داده و برخلاف تمام فتاوی مشهور بین شیعه و اهل سنت، حکم کرده است که شاید این نشان‌دهنده تمایل او به سخت‌گیری باشد. از دیگر ترجیحات وی اینکه گاه معدودی روایات را بر انبوهی ترجیح داده و از حکم فقهای امامیه، که وجه تمایز آنان با اهل سنت شمرده شده، به حکم گروه اخیر گرویده است. گاه نیز چنین می‌نماید که وی به سبب موافقت روایتی با «قیاس» و «استحسان»، آن را بر روایت مشهورتر ترجیح داده است.

به دلیل آنکه ابن جنید اقوال امامان را رأی می‌داند، کاملاً طبیعی می‌نماید که به دلایل ظنی نظیر «ظاهر کتاب»، «خبر واحد»، «قیاس» و «استحسان» عمل کند. برای نمونه، در عمل به ظاهر کتاب، در موارد مصرف خمس در آیهٔ چهل و یکم سوره انفال، بر پایهٔ ظاهر آیه، فتوا داده و با نپذیرفتن تخصیصات موجود در حدیث، در مقابل اتفاق فقهای امامی قرار گرفته است.

دربارهٔ تمسک به خبر واحد، بر خلاف روش متکلمان امامیه و بر وفق نظر فقیهان اهل سنت و البته اخباریان امامی، به حجیت خبر واحد قایل بوده است و عمل به آن در بسیاری از استدلال‌های او به چشم می‌خورد و شیخ مفید هم از این بابت، بر او خرده گرفته است.

او نخستین کسی است که در کنار بحث و بررسی فقه شیعه، به فقه اصول عامه نیز نگرست و در طرح مسائل فقهی، آراء و استدلال‌های فقهای آنها را هم به کار برد؛ همان موضوعی که امروز به «فقه مقارن» معروف است.

ابن جنید در ایام تسلط معزالدوله دیلمی بر بغداد و عراق و آزادی نسبی شیعه در ایران و عراق می‌زیست و بدین روی، توجه او به فقه و اصول عامه و بخصوص به کار بردن «قیاس»، که به عامه اختصاص دارد و شیعه آن را باطل می‌داند، برایش چندان گران تمام شد که فقهای معاصر او و شاگردانش همچون شیخ مفید و شاگردان شیخ مفید، مانند شیخ طوسی و نجاشی و سایر فقها تا چند قرن، اقوال و کتاب‌هایش را نادیده گرفتند و با بی‌اعتنایی، از کنار آن گذشتند؛ ولی هر قدر زمان رو به جلو آمد، توجه به آراء وی فزونی یافته است.

درباره «قیاس»، در منابع تصریح شده که او قایل به حجیت قیاس به شیوه ابوحنیفه و دیگر فقهای اهل سنت بود و ظاهراً کتاب‌های کشف التمویه و الالباس علی اغمار الشیعه من امر القیاس و اظهار ما ستره اهل العناد من الروایة عن ائمة العترة من امر الاجتهاد را در دفاع از این موضوع تألیف کرده است. اگرچه قول به «حجیت قیاس» نزد امامیه در طول تاریخ کم نظیر بوده، ولی از جمعی از فقهای پیش از ابن جنید همچون یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان نقل شده است. عمل به قیاس در جای جای فقه ابن جنید، از جمله در موضوع «تعمیم زکات به اجناس غیرمنصوص»، به ویژه زیتون و عسل، دیده می‌شود.

استدلال‌های استحسانی را نیز می‌توان مکرّر در مباحث ابن جنید ملاحظه کرد؛ مانند موضوع «اجل در بیع سلف». اما در مواردی که مبنای امر علت تشریح حکم باشد، استدلالش کمتر سلیقه‌ای است؛ مانند قول او به عدم اشتراط ضیق وقت در تیمم.

بجز آنچه ذکر شد، یکی از ویژگی‌های فقه ابن جنید گرایش او به احتیاط، حتی در غیر موارد اختلاف روایت، است. تمایل غالب او به «حمل امر بر وجوب» و «نهی بر حرمت در عبادات» در موارد مردّد (مانند وجوب تطهیر شیء آلوده به شیر دختر نابالغ، نیز در وجوب سجده عزائم بر سامع علاوه بر مستمع، تحریم «تطبیق» در رکوع) و احتیاط او در مسائل معاملات - از جمله مسائل ربا - این گرایش را نشان می‌دهد.

از دیگر مشخصات بارز فقه ابن جنید، این است که او گاه برخی قضایا را ثابت شده انگاشته و آنها را به عنوان مقدمه‌ای در استنتاجات خود به کار بسته است؛ مثلاً، حدیث

نبوی «المؤدّن مؤتمن» را به عنوان اصلی پذیرفته و نتیجه گرفته است که چون فاسق نمی‌تواند مورد اطمینان باشد، بنابر این، بر اذان مؤدّن فاسق اثر فقهی مترتب نیست؛ یا اینکه با تکیه بر این قضیه که «بنده» با «آزاد» از نظر احکام مالی و حدود برابر نیست، شهادت «بنده» علیه «آزاد» را حتی اگر عادل باشد، نافذ ندانسته و آیات شهادت در قرآن را با این استدلال خود، مخصّص شمرده است.

از دیگر گرایش‌های ابن جنید، اصالت بخشیدن او به «عنوان» در تحقق موضوع است. قول به «تحقق» موضوع به مجرد «تحقق مسماً» را می‌توان در مباحث عبادات و معاملات از فقه او مشاهده کرد.

وجود این‌گونه ویژگی‌ها در فقه ابن جنید، آن را از فقه رایج امامیه دور و به فقه اهل سنت نزدیک ساخته است. اگرچه همان‌گونه که در برخی منابع گفته شده، نظرات او در بین فقهای اهل سنت به ابوحنیفه نزدیک‌تر است، ولی در برخی مسائل نیز از او دور و به مالک نزدیک شده است - مانند موضوع استدبار و استقبال قبله و موضوع «من تیقن الطهارة و شك فی الحدث» - و گاه از جمیع اقوال شیعه و اهل سنت دور شده است. اینکه ابن جنید قهقهه را ناقض وضو دانسته و در این مسئله در کنار ابوحنیفه، اباضیه و برخی از اصحاب حدیث اهل سنت قرار گرفته است، با در نظر گرفتن اینکه این مسئله در نیمه دوم سده چهارم متروک بوده، جای تعجب دارد. در مسئله «متعه»، عدم نقل چیزی از ابن جنید در این باب، در *مختلف الشیعه* علامه حلی و نبودن بخشی تحت عنوان «متعه» در عناوین *فصول تهذیب الشیعه لاحکام الشریعة* ابن جنید از یک سوء و آراء خاصی که عالمی حنفی از ابن جنید در این باب نقل کرده است از سوی دیگر، این سؤال را در ذهن مطرح می‌کند که او در کتاب *الحاسم للشیعة فی نکاح المتعه* چه نظراتی ارائه داده و چگونه از موضع امامیه دفاع کرده است. نیز در ضمن عناوین آثار ابن جنید، اثری تحت عنوان «الفسخ علی من اجاز النسخ لماتم شرعه و حل نفعه» دیده می‌شود که روشن‌کننده موضع مؤلف در موضوع «نسخ» است.

آراء برخی دانشمندان درباره ابن جنید

شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰) در الفهرست می‌نویسد: ابوعلی محمد بن احمد بن جنید دارای تصانیف مرغوب و نیکو بوده، جز اینکه به «قیاس» عمل می‌نموده و به همین دلیل هم کتاب‌هایش متروک شده و مورد توجه قرار نگرفته است. او تألیفات بسیاری دارد؛ از جمله کتاب تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه است که قریب بیست جلد بوده و مشتمل بر تعدادی کتاب فقه به روش فقهاست. نیز کتاب المختصر الاحمدی للفقہ المحمّدی که فقط در فقه است. سپس شیخ طوسی پانزده کتاب دیگر از ابن جنید نام برده، می‌نویسد: او فهرست کتاب‌هایش را به صورت باب باب تصنیف کرده که طولانی است و ما آن را ذکر نکردیم؛ چون فایده‌ای در ذکر آن نیست. شیخ مفید و ابن عدون تألیفاتش را به ما خبر داده‌اند.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، از او بدین‌گونه یاد می‌کند: محمد بن احمد بن جنید، ابوعلی کاتب اسکافی، فقیهی با چهره‌ای درخشان و دانشمندی موثق و جلیل‌القدر بود. او تصنیفات بسیاری دارد. من آنها را بر حسب فهرستی که این کتاب‌ها در آن ذکر شده است، ذکر می‌کنم.

از یکی از استادانم شنیدم که می‌گفت: مقداری از مال امام - علیه السلام - و شمشیری نیز متعلق به حضرت نزد وی بود و آن را به کنیزش سپرد، ولی از میان رفت. آنگاه نجاشی فهرست کتاب‌های تهذیب الشیعه او و سایر کتاب‌های مستقل دیگرش را به تفصیل نام برده است که در بخش تألیفات، بخشی از آنها را نقل می‌کنیم، و در پایان می‌گوید: او جز اینها مسائل بسیاری هم دارد، و از استادان موثق شنیدم که می‌گفتند: وی قابل به «قیاس» بود و همگی آنها با اجازه‌ای که از وی داشتند، تمامی کتاب‌ها و مصنفات او را به ما خبر داده‌اند.

ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، نیز به اختصار، مانند شیخ طوسی از وی یاد کرده و تعدادی از کتاب‌هایش را نام برده است.

علّامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، او را شیخ الامامیه دانسته، با نقل قسمتی از گفتار شیخ طوسی می‌گوید: من در کتاب‌هایم، موضوعات فقهی را که او نظر خاصی درباره آنها دارد، ذکر کرده‌ام.

شیخ حرّ عاملی، محدّث نام‌دار شیعه در سده یازدهم، در شرح حال ابن جنید، ابتدا گفتار ابن شهر آشوب را آورده، پس از آن سخن علّامه حلّی در خلاصه الاقوال را نقل کرده است. محدّث مزبور سپس می‌نویسد: علّامه حلّی در *ایضاح الاشتباه* او را ستایش کرده، می‌نویسد: موارد اختلاف نظر او و اقوالش را در کتاب *مختلف الشیعه* آورده‌ام و از حواشی شیخ محمّد، پسر شیخ حسن، صاحب *معالم* و نوّه شهید ثانی بر *رجال* کبیر میرزا محمّد استرآبادی، نقل می‌کند که از سخن علّامه تعجب نموده است؛ زیرا ابن جنید، که به گفته شیخ طوسی و نجاشی به «قیاس» عمل می‌کرده و به گفته فقهای ما عمل به «قیاس» متروک است، نمی‌تواند موثّق باشد و عدم توثیق او با نقل اقوالش در *مختلف الشیعه* مناسب ندارد.

میر مصطفی تفرشی، دانشمند فقیه رجالی (م ۱۰۱۵)، گزیده‌ای از سخنان شیخ و نجاشی و ابن شهر آشوب را نقل کرده، در پایان می‌نویسد: ابن داود بدون توثیق، از وی نام برده، ولی سزاوار است او را موثّق بدانیم؛ چنان‌که نجاشی و علّامه موثّق دانسته‌اند. چنان‌که پیداست، شیخ و نجاشی و به نقل از آنها، دانشمندان بعدی، ابن جنید این فقیه متقدّم را قابل و عامل به «قیاس» دانسته و گفته‌اند: به همین دلیل نیز کتاب‌هایش متروک ماند، ولی هر قدر زمانه روبه جلو آمده، قدر وی بیشتر آشکار گشته است. چنان‌که دیدیم، علّامه حلّی او را موثّق دانسته و اقوالش را در کتاب‌هایش نقل کرده است.

علّامه بحر العلوم در *فوائد الرجالیه*، حق مطلب را چنان‌که درخور او بوده، ادا کرده است و درباره شخصیت والای این فقیه عظیم الشان، که باید او را سرآمد فقهای شیعه دانست، داد سخن داده و به تفصیل، بحث و بررسی نموده، چنین آورده است:

محمّد بن احمد بن جنید، ابوعلی اسکافی، از مفاخر طایفه و اعظم فرقه شیعه و افاضل قدمای امامیه است، و از نظر علم و فقه و ادب و تصنیف و نیکویی تحریر و دقت نظر، بر همه آنها فزونی دارد. او دانشمند، متکلم، فقیه، محدّث، ادیب و دارای دانشی وسیع بوده و در فقه و کلام و اصول و ادب و کتابت و غیر اینها، کتاب‌هایی تصنیف کرده است.

مصنّفات او غیر از پاسخ مسائلی که از وی پرسیده شد، قریب پنجاه کتاب است. یکی از آنها کتاب تهذیب الشیعه لأحكام الشریعه بوده که قریب بیست جلد و مشتمل بر تمامی کتب فقه و تعداد کتاب‌های آن زاید بر ۱۳۰ کتاب است، و دیگری کتاب المختصر الاحمدی للفقہ المحمّدی بوده که مختصر کتاب تهذیب الشیعه وی و همان است که به دست علمای بعدی رسیده و از آن راه، مسلک و اقوال او انتشار یافته است. وی پس از شمارش دیگر تألیفات وی، می‌نویسد:

این شیخ بزرگوار با همه جلال و قدر و ریاست و مقام والایی که در میان طایفه شیعه داشته، از وی نقل کرده‌اند که قایل به «قیاس» بوده است. این موضوع را جماعتی از اعظم علما نقل کرده‌اند. با وجود این، علمای ما او را بسیار ستوده‌اند. درباره کتاب‌هایش نیز اختلاف نظر است؛ بعضی از علما بکلی آنها را از نظر انداخته‌اند و بعضی دیگر معتبر دانسته‌اند. ما نخست آنچه را از سخنان آنها یافته‌ایم نقل می‌کنیم و سپس نظر خود را ابراز می‌داریم.

علامه بحر العلوم آنگاه سخن شیخ مفید و نجاشی و علامه حلی را در خلاصه الاقوال و ایضاح الاشتباه نقل می‌کند و پس از نقل سخن شیخ مفید، می‌نویسد: شیخ مفید در کتاب المسائل السرویه نوشته است: ... اما کتاب‌های ابوعلی بن جنید، او آنها را پر از احکامی نموده که در آنها عمل به ظن کرده و روش مخالفان را در استناد به قیاس رذل به کار برده و احادیث نقل شده از ائمه اطهار علیهم‌السلام را با نظر خودش مخلوط کرده است.

سپس در فصل بعد می‌گوید: ... من به مسائلی که ابن جنید جمع‌آوری نموده و به اهل مصر نوشته و المسائل المصریه نامیده، جواب داده‌ام. ابن جنید در آن کتاب، اخبار را در چند باب گرد آورده و گمان کرده که آنها از نظر معانی با هم اختلاف دارند و این اختلاف معانی را به رأی ائمه اطهار علیهم‌السلام منسوب کرده است، و حال آنکه ظن و تخیل او مردود است. من میان معانی اخبار مزبور قدر جامعی پدید آورده‌ام تا در آنها اختلافی حاصل نگردد.

علامه حلی در ایضاح الاشتباه نوشته است: به خط سیدسعید صفی‌الدین بن معدّ - صفی‌الدین محمّد بن معدّ برادر سیدفخّار موسوی - دیدم که نوشته بود: یک جلد از

کتاب تهذیب الشیعه تصنیف ابن جنید را به دست آوردم که اوراقی از اول آن افتاده بود. این جلد «کتاب نکاح» است. من آن را ورق زدم و به مطالعه آن پرداختم. دیدم تاکنون کتابی از این بهتر و رساتر و از لحاظ عبارت، نیکوتر و از نظر معنا دقیق تر را از فقهای شیعه سراع ندارم. ابن جنید در این جلد، موارد اختلاف در مسائل اصول و فروع احکام را به تفصیل بررسی کرده، سپس آنها را تحریر نموده و به روش شیعه و مخالفان استدلال کرده است. اگر در این کتاب درست امعان نظر شود و به معانی آن پی ببرند و درباره آن غور گردد ارزش و مقام والای آن شناخته می شود و چیزهای بسیاری از آن به دست می آید که در غیر آن نیست. کتبه محمد بن معدّ الموسوی.

سپس علامه حلی خود می گوید: من هم از مصنفات این شیخ عظیم الشان کتاب المختصر الاحمدی للفقہ المحمّدی را، که مختصر تهذیب الشیعه اوست، به دست آوردم و دیدم کتابی نیکوست و بر دانش و کمال ابن جنید و نیل به مرحله نهایی فقه و نظر پسندیده او دلالت دارد. من موارد اختلاف نظر و اقوال او را در کتاب مختلف الشیعه فی احکام الشریعه آورده‌ام.

پیش از علامه حلی، استادش، محقق اول، ابن جنید را مورد توجه قرار داده است؛ زیرا او اقوال ابن جنید را در کتب خود زیاد نقل کرده و در مقدمات کتاب معتبر، او را از فضلی معروف در نقد اخبار و صحت انتخاب و جودت اعتبار از اصحاب کتب و فتاوا دانسته است که باید نظرات آنها را نقل کرد.

همچنین شیخ فاضل ابن ادریس در کتاب السرائر اقوال ابن جنید و نظرات خاص او را زیاد بازگو می کرد؛ از جمله، در بحث از «سقوط زکات از غلات اطفال و دیوانگان»، که رأی خود اوست، می گوید: ابوعلی محمد بن احمد بن جنید کاتب اسکافی هم در کتابش المختصر الاحمدی للفقہ المحمّدی همین نظر را دارد. این مرد فقیهی جلیل القدر و دارای جایگاهی بزرگ بوده و کتابهای بسیاری تصنیف کرده است.

نیز در مسئله «جواز تفاضل در گندم و جو و عدم تحقق ربا در آنها به خاطر اختلاف جنس»، که آن را از بزرگان فقهای پیشین و رؤسای مشایخ مصنفین حکایت می کند،

می‌نویسد: ابوعلی ابن جنید، از بزرگان فقهای ما، مسئله را تحقیق نموده و در کتابش *المختصر الاحمدی للفقہ المحمّدی* روشن ساخته است.

از جمله دانشمندان پیشین، که اقوال ابن جنید را نقل نموده و در مسئله «اجماع» و مسائل مورد اختلاف، معتبر دانسته، سیداجل مرتضی است؛ وی از او بسیار نقل می‌کند و از مخالفت با وی در بعضی از مسائل عذر خواسته است.

این موضوع با توجه به ویژگی‌های شخصیتی سیدمرتضی و روشی که وی در برخورد با اخبار آحاد دارد - تا چه رسد به قیاس - برای شناخت ابن جنید کافی است. اما فقهای متأخر ما، همچون شهید اول و شهید ثانی و فاضل مقداد و ابن فهد و صیمری و محقق کرکی و دیگران همگی اقوال ابن جنید را معتبر دانسته و در مسائل خلاف و وفاق مورد استناد قرار داده‌اند.

عَلَّامه بحرالعلوم درباره اصل مسئله «قیاس» می‌نویسد: در اینجا، سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه منع از قیاس از ضروریات مذهب شیعه امامیه است و از ائمه اطهار - علیهم السلام - هم به تواتر رسیده است. بنابر این، مخالف آن خارج از مذهب شیعه است و به قول او نمی‌توان اعتنا نمود، بلکه موثق دانستن وی درست نیست، مگر منظور این باشد که وی از لحاظ مذهب موثق است؛ چنان‌که در امثال فطحیه و واقفیه و برخی از عامّه گفته می‌شود.

بالاخر از این مطلبی است که از شیخ مفید نقل شده که گفته است: ابن جنید ائمه معصومین را اهل «عمل به رأی» دانسته است. این نسبت نظری زشت و قولی شنیع است. این سخن چگونه با اعتقاد به عصمت ائمه اطهارین و عدم تجویز خطا از آنها، که جزو مسلمات مذهب شیعه است، موافقت دارد؟

اگرچه این نظر از ابن جنید شهرت نیافته، ولی نظر وی نسبت به «قیاس» مشهور است. شیخ مفید در کتاب *المسائل السرویه* و ابن شهر آشوب در *المعلماء* و نجاشی هم از استادان موثقش این موضوع را نقل کرده‌اند.

این مطلب از گفتار سیدمرتضی در نقل اقوال ابن جنید و جوابی که به آنها می‌دهد نیز استفاده می‌شود. همچنین تألیف کتابی به نام *کشف التمویه و الإلباس علی اغمار*

الشیعة فی امر القیاس و کتاب دیگرش موسوم به اظهار ما ستره اهل العناد من الروایة عن العترة فی امر الاجتهاد نیز اشاره به همین معنا دارد.

نجاشی این دو کتاب را در فهرست کتابها و تزییفات ابن جنید ذکر کرده؛ نیز در ترجمه شیخ مفید گفته است که خود کتابی دارد به نام الردّ علی ابن الجنید فی اجتهاد الرأی.

اگر کسانی که گفته‌اند ابن جنید قایل به «قیاس» بوده مانند ابن فقهای شناخته شده نبودند، جا داشت که به خاطر شخصیت ابن شیخ بزرگوار، «قیاس» را در اعتقاد او، به بهترین محمل آن حمل کنیم؛ مانند «قیاس اولویت» و «قیاس منصوص العلة» و «تعدّی از نص به خاطر دلیل قطعی» که نزد فقهای متأخر به «تنقیح مناط» معروف است؛ زیرا همه اینها شبهه قیاس هستند، و حال آنکه قیاس ممنوع نیستند. اما چنین احتمالی بر شیخ مفید و شیخ طوسی و سایر فقها مشتبه نبوده است و نیازی به ردّ و نقض ندارد. این تکلف درباره گفتار دیگری که شیخ مفید به وی نسبت داده است (نسبت اظهار رأی به ائمة اظهار) جاری نمی‌شود؛ زیرا ظاهراً در این موضوع، ابن جنید دچار لغزش شده و اختلاف اخبار رسیده از ائمة معصومین را بدان‌گونه توجیه کرده است.

در یک جمع بندی، می‌توان گفت: چون فقهای ما بر جلال و خلوص ابن جنید اتفاق نظر دارند، باید عقیده او درباره «قیاس» را بر شبهه‌ای حمل کنیم که در آن زمان در این باره وجود داشته است؛ تا آن زمان، حرمت قیاس به صورت یک امر ضروری مذهب شیعه در نیامده بود. گاهی مسائل از لحاظ وضوح و خفا، با اختلاف ازمنه و اوقات تفاوت پیدا می‌کند؛ چه بسا امری نزد قدما روشن و آشکار بوده، ولی اکنون به واسطه بُعد زمان و فقدان ادله در پرده خفا فرو رفته باشد، و چه بسا اموری که در آن زمانها پنهان بوده، اما به خاطر اجتماع ادله منتشره در صدر اول، لباس وضوح و جلا پوشیده، یا در زمان متأخر، اجماع بر آن قائم گشته است. شاید امر «قیاس» هم از این قبیل بوده است.

گواه بر این مدعا این است که سیدمرتضی در مسئله‌ای که درباره «خبر واحد» دارد، می‌گوید: در میان راویان و ناقلان احادیث ما، کسانی بوده‌اند که به «قیاس» اعتقاد داشته‌اند؛ مانند فضل بن شاذان و یونس بن عبدالرحمان و جماعت دیگری از معروفان.

همچنین شیخ صدوق در *من لا یحضره الفقیه* به این موضوع اشاره می‌کند و در باب «ابوین با وجود نوهٔ پسری» می‌گوید: فضل بن شاذان در این مسئله، نظری بر خلاف قول ما دارد... و این از مواردی است که قدم وی دچار لغزش شده‌اند. این راهی است که هر کس معتقد به قیاس باشد در آن گرفتار می‌شود.

از اینجا معلوم می‌شود که قول به «قیاس» در میان شیعه، چیزی نیست که تنها از ابن جنید نقل شده باشد، بلکه پیش از وی از بزرگان فضلا، مانند یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان و دیگران هم نقل شده است. بنابراین، نمی‌توان بطلان «قیاس» را در آن زمان‌ها از ضروریات مذهب شیعه به شمار آورد.

نسبت دادن «قول به رأی» به ائمهٔ اطهار^{علیهم‌السلام} هم مانع از این نیست که بگوییم در اعصار پیشین، چنین اعتقادی رایج بوده است.

از جمله اموری که دلالت دارد بر اینکه در این مقوله شبهه‌ای وجود داشته و ابن جنید معذور بوده است، علاوه بر اینکه علمای ما اتفاق دارند که اعتقاد وی به «قیاس» موجب خروج او از مذهب شیعه نمی‌شود، با وجود تصریح آنها بر جلالت قدر و وثاقت و عدالت وی، این است که شیخ بزرگوار در ایام معزالدوله دیلمی آل‌بویه می‌زیسته که شیعه و دانشمند بوده است و کار شیعیان در زمان او بالا گرفته بود، تا جایی که مردم بغداد را ملزم ساخت تا در روز عاشورا در محلات بازار، بر امام حسین^{علیه‌السلام} گریه و زاری کنند و مراسم عزاداری به پا دارند و در روز عید غدیر، به هم تبریک و تهنیت بگویند و شادی نمایند و برای برگزاری نماز عید به بیابان بروند و در آخر حکومت وی، کارهایی از اینها هم بزرگ‌تر روی داد.

بنابراین، چگونه می‌توان تصور کرد که ابن جنید در چنان اوقاتی، منکر یکی از ضروریات مذهب شیعه شود و در این باره کتابی بنویسد و چیزی را که نزد تمامی شیعیان مسلم بوده است، باطل بداند و به این هم اکتفا نکند، مخالفان خود را اغمار و جهال بداند و با این وصف، سلطان شیعه (معزالدوله) از وی مسائل علمی بپرسد و با او مکاتبه نماید و او را توثیق کند؟! اگر شبهه و عذری در کار نباشد چنین واقعه‌ای بر حسب عادت، محال به نظر می‌رسد.

نیز آنچه نجاشی و علامه درباره شمشیر و مال امام زمان علیه السلام که نزد وی بوده نقل کرده‌اند، مشعر بر این است که وی از وکلای امام زمان علیه السلام بوده و با وجود این، از ناحیه مقدسه حضرت از وی نکوهشی نرسیده است.

بنابراین، اشتباه ابن جنید در امر «قیاس» و مانند آن در آن زمان‌ها همچون اشتباه در مسائل عرفی بوده که خطا کار معذور است و موجب خروج وی از مذهب نمی‌شود. از آنچه نقل کردیم، معلوم می‌شود که راه صواب و درست، معتبر دانستن اقوال ابن جنید و روش‌های او در تحقیق مسائل مورد وفاق و خلاف است، چنان‌که بیشتر فقها هم بر آنند. پس اعتقاد به «قیاس» و مانند آن باعث اسقاط کتب او نمی‌شود، و نمی‌توان به گفته شیخ طوسی، آنها را نامعتبر دانست؛ زیرا اختلاف نظر فقها در مبانی احکام، موجب نمی‌شود که اقوال آنها را به شمار نیاوریم. فقها از گذشته تاکنون درباره اصولی که مسائل فرعی بر آنها استوار است مانند خبر واحد و استصحاب و برخی مفاهیم و مسائل اصول فقه نظریاتی مختلف داشته‌اند. با این وصف، علمای ما درباره اعتبار اقوال آنها اتفاق نظر دارند. با وجود آنکه روش‌های آنان را در تفریح اصول باطل دانسته و با آن مخالفت نموده‌اند.

پس اگر اختلاف نظر در اصول فقه موجب متروک ماندن کتبی شود که فروع فقهی بر اساس آنها استوار است، لازم می‌آید که تمامی کتاب‌ها اعتبار خود را از دست بدهد و به هیچ وجه، مورد استناد قرار نگیرد که البته فساد چنین پنداری روشن است و نیازی به ذکر ندارد. مگر اینکه بگوییم: «قیاس» نزد آنها با معذور بودن معتقد به آن، خصوصیتی است که مقتضی عدم تأویل بر آن می‌گردد، که با وجود شبهه و عذر، وجهی برای آن نمی‌بینیم. دور نیست که منظور شیخ طوسی و موافقان او درباره ابن جنید و کتاب‌های وی، به خاطر جلوگیری از خودمحوری فقیه و استصلاح امر شیعه باشد تا دیگری در آن ورطه قدم نگذارد. این مقصد مطلوبی است که امکان دارد منشأ و سبب اصلی در این خصوص بوده باشد.

در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان نظر علمای متأخر او را در دو دسته مخالف و موافق به این صورت ذکر کرد:

مخالفان نظریات ابن جنید: مهم‌ترین جناح‌های مخالف ابن جنید را باید فقیهان اخباری قم و فقیهان متکلم بغداد دانست. ابن بابویه قمی، فقیه اخباری، از مخالفان معاصر ابن جنید بود و رساله‌ای در ردّ جنیدیه نوشت. همو در *الخصال*، ابن جنید را بدون ذکر نام، در شمار ضعفاى شیعه قرار داده است. احتمالاً چندین سفر ابن بابویه به نیشابور و در مجموع، به خراسان، از سال ۳۵۲ به بعد، اثر بسزایی در تضعیف نفوذ ابن جنید در آنجا داشته است.

از مخالفان هم‌طبقه ابن جنید، از متکلمان بغداد، کسی به نام شناخته شده نیست، ولی شیخ مفید، از فقیهان متکلم طبقه پس از او، از مهم‌ترین مخالفان او به شمار آمده که دو ردیه نیز علیه وی نوشته است. شیخ مفید در *اجوبه المسائل السرویه و المسائل الصاغانیه* به ردّ تعالیم ابن جنید پرداخته و در *الاعلام* بدون اعتنا به نظر او، در بسیاری از مسائل، ادعای اجماع امامیه را مطرح کرده است.

سید مرتضی، دیگر فقیه متکلم بغداد، گرچه در مواردی همراه یافتن، به نقد به ابن جنید پرداخته، ولی گاه همچون شیخ مفید، به اختلاف او با دیگر امامیه اعتنا نکرده است. در مواردی هم تصریح کرده است که مخالفت وی اجماع را بر هم نمی‌زند.

شیخ طوسی نیز در *سراسر الخلاف*، بدون اعتنا به خلاف او، اجماع را ثابت دانسته و تنها گاهی با عناوینی مبهم همچون «قوم من اصحابنا» از آراء او یاد کرده است.

ابن براج، از فقهای همان مکتب، نیز در دو جا به نقل و نقد آراء وی پرداخته است. با صراحت نمی‌توان ابراز کرد که چه کسانی از فقه ابن جنید تأثیر پذیرفته‌اند، ولی شریف رضی، از فقیهان متکلم بغداد، از نظر مسلک فقهی، قرابت زیادی با ابن جنید دارد و در بسیاری موارد، از جمله «حجّیت خبر واحد» و «قیاس مستنبط» با وی همراه است. موافقان نظریات ابن جنید: از اواخر سده ششم، فقه ابن جنید در مکتب «حلّه» مورد توجه قرار گرفت. ابن ادریس با دیدی مثبت، در سطحی وسیع، آراء او را در *السرائر* مطرح کرده است. به دنبال وی، در سده‌های هفتم و هشتم هـ.ق، محقق حلّی در *المعتبر*، یحیی بن سعید حلّی در *نزهة الناظر* و علامه حلّی در *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، محمّد بن حسن حلّی در *ایضاح الاشباه* و شهید اول در *ذکری الشیعه*، *الدروس و البیان* به نظرات فقهی او پرداخته‌اند. ابن ادریس، صفی‌الدین محمّد بن معدّ موسوی و علامه حلّی به شکل‌های گوناگون او را ستوده‌اند.

اصطلاح «قدیمین» برای ابن جنید و همتایش ابن ابی عقیل، اول بار توسط ابن فهد حلی از همین مکتب به کار رفت. از سده نهم تا امروز، همواره فتاوی ابن جنید در کتب استدلالی فقه مطرح بوده است. اگرچه علامه حلی و برخی دیگر از متأخران، همچون بغدادیان، خلاف ابن جنید را مغلّ اجماع نمی‌دانسته‌اند، ولی بسیاری از متأخران به آراء وی استناد کرده‌اند.

ابن جنید و کلام

اینکه ابن جنید کلام را از چه کسانی فرا گرفته و اینکه رابطه او با متکلمان امامی آن دوره بغداد همچون بنی نوبخت و محمد بن بحر رهنی (م ق ۳۳۰) و نیز متکلمان دیگر مذاهب همچون معتزله چگونه بوده، به درستی روشن نیست. تنها می‌دانیم که وی به عنوان یک متکلم شناخته می‌شده و تألیفاتی نیز در کلام داشته است. از جمله نظرات کلامی او - چنان که گذشت - یکی این است که اقوال فقهی امامان را حاصل اجتهاد و رأی ایشان می‌دانست. وی همچنین از آن دسته متکلمان است که معتقدند: حکم امامان همواره بر اساس ظواهر است، نه بر اساس علم ایشان به بواطن امور.

تألیفات کلامی

ابن جنید در زمینه‌های حسّاس کلام امامیه آثاری تألیف کرده است؛ مانند:

- *ازالة الران عن قلوب الاخوان*، در مسئله غیبت؛

- *کتاب الظّامة لفاطمة*، ظاهراً درباره مسائل پیش آمده بین حضرت فاطمه -

سلام الله علیها - ابوبکر؛

- *ایضاح خطأ من شنع علی الشیعه فی امر القرآن*؛ احتمالاً در دفاع و توجیه موضع

امامیه در خصوص تحریف یا خلق قرآن؛

- *الاسفار*؛ ردیه‌ای بر مرتدان؛

- *اللعن الشهب المحرقة للابالیس المسترقه*؛ نقضی بر زجاجی نیشابوری در دفاع از

فضل بن شاذان و ردیه‌ای بر ابوالقاسم بن بقال.

ابن جنید و حدیث

با تفحص در اسناد ثبت شده در *الفهرست طوسی* و نجاشی آشکار می‌شود که ابن جنید در روایت آثار سلف امامیه، اهتمام ویژه‌ای داشته است. متأسفانه به خاطر تعدد نامی که در ترک روایات ابن جنید بوده، تعداد اندکی از این روایات در مصادر ثبت شده است.

با اطلاعات اندک موجود، می‌توان از مشایخ روایی او، حمید بن زیاد واقفی، عبدالواحد بن عبدالله بن یونس موصلی، احمد بن محمد عاصمی، محمد بن علی بن معمر کوفی از امامیه، ابوالعباس محمد بن حسین بن احمد بن عبدالله علوی از زیدیه - احتمالاً فرزند علی بن حسن بن زید بن علی بن حسین (ع) - و ابوعثمان بن عثمان بن احمد ذهبی احتمالاً از اهل سنت - و شاید محمد بن عثمان ذهبی - را نام برد.

از روایان وی نیز حسین بن عبیدالله غضائری، شیخ مفید و ابن عبدون را می‌شناسیم. ظاهراً جمعی دیگر از مشایخ نجاشی و شیخ طوسی نیز از وی روایت کرده‌اند. با اطلاعات موجود، نمی‌توان ابن جنید را با قاطعیت از طبقه کلینی یا تلعبری شمرد. آنچه احتمال دوم را تقویت می‌کند از یک سو، روایت ابن جنید از عبدالواحد بن عبدالله است که خود در طبقه کلینی قرار دارد، و از سوی دیگر، روایت با واسطه او از علی بن محمد بن ربیع است که رجال طبقه کلینی همچون ابن همّام مستقیماً از او روایت می‌کنند.

نسبت ابن جنید با ابن ابی عقیل

درست معلوم نیست که وی ابن ابی عقیل را دیده و از کتاب‌های او اطلاع داشته و احياناً شاگرد او بوده است، یا نه؛ ولی با حدس صائب، از کار و مکتب ابن ابی عقیل آگاه بوده و راه او را دنبال کرده و بر توسعه مکتب وی، که استنباط احکام فقهی بر اساس علم اصول فقه بوده، افزوده است.

وسعت نظر و توجه ابن جنید به دگرگون ساختن فقه شیعه و قرار دادن آن بر پایه قواعد اصولی - در حالی که قبلاً بر متون و مفاهیم کتاب و سنت مبتنی بود - و تنوع مباحث فقهی وی، بخصوص تعداد کتاب‌هایش، که بیش از ابن ابی عقیل عمّانی بوده، قابل توجه است.

توثیقات

از بغدادیان، نجاشی ابن جنید را توثیق کرده، اما شیخ طوسی ضمن سکوت در این باره، در *الفهرست* و در *عدّة الاصول*، به اشاره، روایت او را متروک دانسته و در *التهدیب و الاستبصار* حدیثی از او نیاورده است. با این همه، وی در *المبسوط*، شهادت امثال ابن جنید را نافذ دانسته است.

از مکتب «حله»، ابن ادریس او را مدح کرده، ابن داود حلی او را در *زمره ممدوحان* آورده و علامه حلی او را توثیق نموده است. شهید اول نه تنها او را ثقه دانسته، بلکه حدیث «مرسل» او را در مرتبه «مسند» دانسته است. در میان متأخران، تنها کسی که به تضعیف او میل کرده، شیخ محمد، نواده شهید ثانی، است.

شیوه نقل روایات

ابن جنید روایاتی را ثبت کرده است که در هیچ یک از مصادر موجود حدیث شیعه دیده نمی شود. ابن جنید در مقام روایت، در بیان نحوه نقل حدیث، از شیوخ خود، الفاظ «حدّثنا»، «حدّثنی» و «اخبرنا» را به کار برده و سند را به طور کامل نقل کرده است، اما در مقام استناد به حدیث در مسائل فقهی، غالباً کل سند را حذف نموده و در مواردی تنها طریق خود به اصل مورد استناد را نادیده گرفته است.

آثار

ابن ندیم، شیخ طوسی و نجاشی آثار متعددی را در فقه و کلام به ابن جنید نسبت داده اند که در حال حاضر، اثری از هیچ یک از آنها در دست نیست. اما برخی از مهم ترین آثار وی عبارت است از:

۱. *تهدیب الشیعه لاحکام الشریعه*: شیخ طوسی آن را در بیست مجلد دانسته، و نجاشی فهرستی از فصول آن را به دست داده است. ظاهراً نجاشی و شاید شیخ طوسی این کتاب را دیده اند. صفی الدین محمد بن معدّ موسوی در سده هفتم، مدعی شده که

- مجلد «نکاح» از این کتاب را دیده، ولی با توجه به عبارات وی در وصف نسخه و اینکه کسی قبل و بعد از او نشانی از این کتاب نداشته است، می‌توان در سخن وی تردید کرد.
۲. *المختصر الاحمدی للفقہ المحمّدی*: شیخ طوسی و نجاشی از این کتاب یاد کرده‌اند. علامه حلی آن را *مختصر تهذیب الشیعه* دانسته است. این کتاب مورد استفاده سیدمرتضی و ابن ادریس واقع شده و علامه حلی آن را در اختیار داشته و عمده مطالب آن را در *مختلف الشیعه* به صورت پراکنده آورده است. کثرت نقل قول‌های شهید اول از این اثر و برخی عبارات وی، این احتمال را تقویت می‌کند که او نیز این کتاب را در اختیار داشته، ولی سرنوشت آن پس از شهید اول چندان روشن نیست. نسبت «*لاحمدی*» در عنوان این کتاب، شاید اشعاری به هدیه آن به احمد معزالدوله دیلمی و به احتمالی ضعیف‌تر، به نوح بن نصر سامانی ملقب به «امیر احمد» باشد.
۳. *الارتیاع فی تحریم الفقاع*: شیخ طوسی در *الفهرست* از آن نام برده، ولی ابن ندیم و نجاشی از ذکر آن فروگذار کرده‌اند. نقل قطعاتی از ابن جنید در رساله *تحریم الفقاع* نشان می‌دهد که شیخ طوسی ظاهراً این کتاب را در اختیار داشته است.
۴. *الفهرست*: به تصریح شیخ طوسی، ابن جنید *فهرستی مفصل و مبوبّ تألیف کرده* که در اختیار شیخ طوسی است. عبارت شیخ طوسی درباره موضوع این *فهرست*، قدری ابهام دارد، ولی با قراین خارجی باید موضوع آن را همچون دیگر *فهارس* مشابه، ذکر مصنّفات مؤلفان گوناگون و احتمالاً با ثبت طریق روایت آنها دانست. بنابراین، می‌توان احتمال داد که آنچه شیخ طوسی در *الفهرست* و نجاشی در *رجال النجاشی* از ابن جنید نقل کرده‌اند، برگرفته از *الفهرست* او باشد.
۵. *الافصاح و الايضاح للفرائض و الموارث*: ابن اثر را ابن شهر آشوب به *فهرست* ارائه شده از آثار ابن جنید توسط ابن ندیم، شیخ طوسی و نجاشی افزوده است، و این احتمال وجود دارد که ابن شهر آشوب نسخه‌ای از آن را دیده باشد.

وفات

درباره وفات وی، در منابع به نقل از مأخذی نامعلوم، گفته شده که او در ۳۸۱ هـ ق در ری درگذشته است. ولی بعضی گفته‌اند: با توجه به اینکه ابن ندیم در *الفهرست* - که آن

را در سال ۳۷۷ به پایان رسانده - از ابن جنید با عبارت «قریب العهد» یاد کرده است، وی باید مدتی پیش از ۳۷۷ وفات یافته باشد.

منابع

- سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۰-۵۱ / من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۰-۱۹۷ / الخصال، ص ۵۳۱ / المسائل الصاغانیه، ص ۲۴۹-۲۵۴ / اجوبه المسائل السروییه، ص ۲۲۲-۲۲۵ / الافصح، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۴ / ج ۲، ص ۴۱۴ / اوائل المقالات، ص ۵۳ و ۵۸ و ۷۶-۷۵ و ۹۸-۹۵ و ۱۳۹ / احسن التقاسیم، ص ۴۰ و ۳۲۳ / الفهرست ابن ندیم، ص ۲۴۶ / رجال النجاشی، ص ۳۱ و ۵۱ و ۱۳۲ و ۱۳۹ و ۱۴۶ و ۱۷۳ و ۲۰۲ و ۳۸۸-۳۸۵ و ۳۹۲ و ۴۰۰ و ۴۰۲ / الفهرست، طوسی، ص ۱۲ و ۲۸ و ۱۳۴ تا ۱۳۵ و ۲۰۹ / الرجال، طوسی، ص ۴۵۴ و ۵۱۱ / عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۳۹ / تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۴۱۰ / ج ۶، ص ۴۵ / المبسوط، ج ۸، ص ۲۲۱ / الخلاف، ج ۱، ص ۱۹-۲۰ و ۲۵ و ۶۸۷ / تحریم الفقاع، ص ۲۵۹-۲۶۰ و ۲۶۵ / الغیبه، ص ۷۴ / شرح جمل العلم و العمل، ص ۲۴۴-۲۵۱ / معالم العلماء، ص ۹۸ / السرائر، ص ۹۹-۲۱۵ / معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۵۲ / رجال، حلی، ص ۱۴۵-۲۹۲ / ایضاح الاشتباه، ص ۸۸-۸۹ / المعتمد، ص ۷ / مختلف الشیعه، ج ۱، ص ۱۷-۱۹ و ۴۷ و ۵۶ و ۹۰ و ۹۶ و ۱۰۰ و ۱۷۸ و ۳۵۷ و ۷۲۱ / ج ۲، ص ۳۴ و ۱۷۴ و ۱۸۶ / ج ۴، ص ۲۲۰ / ذکرى الشیعه، ص ۲۵۴-۲۵۵ / المهذب البارع، ج ۱، ص ۶۹ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۵۹ / الاعلام، ص ۳۲۶-۳۲۹ / الانتصار، ص ۷۵ و ۸۷ و ۲۴۷ و ۲۱۷-۲۱۸ و ۲۳۷ تا ۲۴۴ / الجامع، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۵۹۵ / الفوائد الرجالیه، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۱۵ و ۲۲۱-۲۲۲ / وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۶ و ۶۱۸-۴ تا ۶۱۹ و ج ۵، ص ۱۹۱ / ج ۶، ص ۷۲ تا ۷۵ و ۱۸-۴۸۲ تا ۴۸۷ / امل الامل، ج ۲، ص ۲۳۷ / جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۲۱۰ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۷ / الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۵۱۷ / ج ۲۰، ص ۱۷۶ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۴۱۷ / مفاخر اسلام، ص ۲۰۰-۲۲۲ / دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۵۸-۲۶۲.

محمد بن احمد بن داود بن علی قمی (۹-۳۶۸)

ابوالحسن، از فقیهان و محدثان قم و در زمان خود، شیخ و عالم ایشان و ملقب به «شیخ الطائفه» بود. ابن غضائری، رجالی معروف شیعه در سده پنجم، می گوید: از او فقیه تر و حافظ تر و متخصص تر در امر احادیث ندیدم.

مادرش خواهر سلامه بن محمد ارزنی، از روایان و محدثان مشهور، بود. وی از قم وارد بغداد شد، در آنجا اقامت گزید و به بیان و تصنیف احادیث پرداخت.

به نظر می‌رسد اینکه نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، وی را توثیق کرده و ابن غضائری - که به تضعیف شهرت دارد - او را ستوده است، در اثبات وثاقتش کافی باشد. در مجموع، در اسناد ۹۷ روایت و در بیش از ۷۸ سند با عنوان «احمد بن محمد بن داود» واقع شده است.

شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه (م ۴۱۳)، از شاگردان برجسته او بود؛ اما فقط یک بار از او روایت کرده است و در سایر موارد، در صدر سند ذکر شده و طریقی به او وجود ندارد. ابوالعباس بن نوح، حسین بن عبدالله غضائری، احمد بن عبدون، و محمد بن محمد از وی حدیث شنیده‌اند.

از محضر استادانی همچون ابوطالب انباری، ابن عقده، احمد بن محمد بن عمار، حسین بن احمد بن ادریس اشعری، حسین بن علی بن سفیان بزوفری، دای‌اش سلامه بن محمد ارزنی، علی بن حبشی بن قونی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید، و محمد بن همام استفاده کرده است.

بعضی از آثار او عبارت است از: *البيان في حقيقة الصيام، الرد على مظهر الرخصة في المسكر، الرسالة في عمل السلطان، صلوات الفرج و ادعيته، العلل، الممدوحين و المذمومين، المزار، و الذخائر.*

او در سال ۳۶۸ در بغداد از دنیا رفت و در آرامگاه قریش به خاک سپرده شد. اکنون قبر شریفش در رواق روضه کاظمین مقابل قبر شیخ مفید واقع شده و بر آن ضریحی است که زیارتگاه زوار است.

صاحب الذریعه، شیخ آقا بزرگ طهرانی (م ۱۳۸۹)، درباره کتاب *الزيارات (المزار)* وی گفته: کتاب بزرگ و نیکویی است که سیدعبدالکریم بن طاووس در *فرحة الفری* از آن نقل کرده است. از گفته سیدرضی‌الدین بن طاووس معلوم می‌شود که این کتاب دو جزء بوده و در *اقبال* از آن به *الزيارات و الفضائل* تعبیر شده است. کفعمی (م ۹۰۵) نیز آن را از *مآخذ کتاب البلد الأمين* خود دانسته است.

سید بن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴) در کتاب *اقبال خود*، در مواردی از این کتاب نقل کرده؛ از جمله در صفحه ۵۶۷ چنین گفته است: «باسنادنا إلى محمد بن داود القمی من کتابه کتاب الزیارات و الفضائل».

علّامه مجلسی، محدّث نام‌دار شیعه (م ۱۱۱۰) در *بحار الانوار* با عنوان *زیارات* از آن نقل کرده است.

نسخه‌ای از این کتاب به خط محمد معصوم رضوی به سال ۱۰۹۵ در «کتاب‌خانه آستان قدس رضوی» با شماره ۳۲۷۱ موجود است.

منابع

رسالة ابی غالب زراری، ص ۱۹۳ و ۱۹۴ / رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۰۴، ش ۱۰۴۶ / رجال الطوسی، ص ۵۱۱، ش ۱۰۹ / الفهرست، طوسی، ص ۱۶۲، ش ۱۶۰۴ / رجال ابن داود، ص ۲۹۲ / خلاصة الاقوال، ص ۱۶۲ / مجمع الرجال، ج ۳، ص ۱۳۸ / هداية المحدثین، ص ۲۲۵ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۶۴ / بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۵۶ / روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۲۴ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۲۵۳ / هدية العارفين، ج ۲، ص ۴۸ / تنقيح المقال، ج ۲، ص ۱۷۰ / فوائد الرضوية، ص ۳۸۸ / اعيان الشيعة، ج ۹، ص ۱۶۵ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۳۶ / الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۱۷، ص ۲۸۰، ش ۳۲۰ / ج ۱۲، ص ۷۸ / ج ۲۰، ص ۲۸۹ / معجم المؤلفين، ج ۸، ص ۲۵۹ / معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۳۳۱ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۲۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۵۱-۳۵۲ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۴۱۵.

محمد بن احمد بن عبدالله کاتب بصری (مفجع) (۳۲۷-۹)

ابوعبدالله مفجع، از دانشمندان برجسته شعر و ادب و لغت و حدیث شیعه امامیه در سده چهارم هجری، در زمان خویش از چهره‌های درخشان و مردان نامور بود. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۶۰)، وی را دارای مذهبی صحیح و اعتقادی درست دانسته و کتاب‌های او را نام برده و از طریق خود، کتاب‌های او را خبر داده است. او در عصری می‌زیست که در محیط وی، یعنی بصره و واسط و اهواز و بغداد و مانند آن افراد

گونگونگی از امرا، وزرا، شعرا و ادبا، فقها و محدثان گرد هم آمده و به مذاکرات علمی و ادبی و مبادله اندوخته‌های خویش می‌پرداختند. و مفعج یکی از مشهورترین آنها بود. او در ذکر اهل بیت علیهم‌السلام اشعار بسیاری سروده و بر مصایب ایشان ناله و ندبه کرده تا جایی که وی را «مفعج» (زاری کننده) نامیده‌اند. وی خود، در بیتی گفته است:

إِنْ يَكُنْ قِيلَ لِي الْمَفْعَجُ نَبْزًا فَلَعَمْرِي أَنَا الْمَفْعَجُ هَمًّا

یعنی: اگر مرا به زشتی مفعج نگویند، به جان خودم سوگند، کسی که از غم و اندوه می‌نالد، منم.

اشعار وی را قریب دویست ورق، اما با وجود اندکی، بسیار شیرین دانسته‌اند.

مفعج در کلام دانشمندان

تعالی، تراجم‌نگار نام‌دار (م ۴۲۹)، گفته است: «شعر وی اندک، ولی بسیار شیرین است؛ چنان که گویی آب طرب از آن می‌ترواد. سپس قطعاتی از اشعار او را در به عنوان گواه آورده است.»

شیخ طوسی، دانشمند بزرگ امامی (م ۴۶۰)، اشعار وی را از ابن عبدون شنیده است. وی می‌گوید: محمد بن احمد بن عبدالله مفعج صاحب کتاب *المنقذ*، و کتاب قصیده‌ای در مدح اهل بیت علیهم‌السلام است؛ احمد بن عبدون از ابوبکر دوری از وی و کتاب‌هایش به ما خبر داده و گفته است: این را در اهواز از وی شنیدم.

ابن شهر آشوب مازندرانی در باب «لقب» نوشته است: مفعج، محمد بن احمد بن عبدالله، صاحب کتاب *المنقذ*، و یا *المنقذة*، و نیز قصیده‌ای درباره اهل بیت علیهم‌السلام است. یاقوت حموی، دانشمند معروف عامه (م ۶۲۶)، در کتاب *گران قدرش معجم الأدباء*، به تفصیل درباره وی، که شاعر و ادیب و نحوی و لغت‌دان بوده، سخن گفته است. خلاصه کلام او چنین است:

محمد بن احمد بن عبیدالله عبدالله کاتب، معروف به «مفعج»، شاگرد ثعلب است... ابومحمد عبدالله بن ابی‌القاسم بن بشران در تاریخ خود نوشته است: در این سال

(۳۲۷هـ.) ابو عبدالله محمد بن عبدالله مفتح کاتب شاعر وفات یافت. او شاعر بصره و ادیب آنجا بود. وی در مسجد جامع بصره می‌نشست و از او شعر و لغت و مصنفات دانشمندان را می‌نوشتند، یا بر او می‌خواندند. اشعار او مشهور است؛ از جمله... ابو عبدالله اکفانی می‌گفت: من با وی اشعار روایت می‌کردیم، و او به خط خود، بسیاری از اشعار نمکین خود را برایم نوشت. یک بار ابوالقاسم تنوخی را مدح نمود و چون از وی نسبت به خود نامهربانی دید اشعاری گفت و برای او فرستاد. ترجمه آنها چنین است:

اگر همه مردم از من روی برتابند و نامهربانی نشان دهند، نمی‌توانند چیزی از روزی مرا، که از جانب خداوند تقسیم شده است، بکاهند.

ما در عصر خود مردمی را دیده‌ایم، و پیش از آنها نیز مردمی را پشت سر نهاده‌ایم. پس نه از تهی‌دستی و ناداری تلف شده‌ایم و نه زمین ما را فرو برده و نه از آسمان خون باریده است.

دستم از کار بیفتد که تن به این مدح بی‌جا دادم و ناچار شدم که قلم به دست گیرم و چیزی از تهی‌دستی خود بنویسم.

کاش قبل از آن لال شده بودم و جلوی زبانم را گرفته و دهان باز نکرده بودم. ای وای بر این لغزشی که جلوی پیامد آن را نگرفتم که باید درد آن بر قلب و جگرم باقی بماند.

او قصیده‌ای به نام «ذات الأشباه» دارد و سبب اینکه آن را «ذات الأشباه» نامیده‌اند خبری بوده که عبدالرزاق از معمر از زهری از سعید بن مسیب از ابوهریره روایت گفته است: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در مجلسی که انصار حضور داشتند، فرمودند: اگر می‌خواهید آدم را در عملش، و نوح را در اندوهش، و ابراهیم را در اخلاقی، و موسی را در مناجاتش، و عیسی را در سنتش، و محمد را در راهنمایی و بردباری‌اش ببینید، به این شخص که می‌آید، نگاه کنید! مردم چشم به در دوختند و دیدند که علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - است که می‌آید. مفتح این روایت را، که مناقب بسیاری در آن است، در قصیده‌اش آورده... سپس یاقوت ۱۸ بیت از ابتدای این قصیده را نقل کرده که مطلع آن این است:

آبِهَا اللَّائِمَى لِحُبِّي عَلِيًّا قُمْ ذَمِيمًا إِلَى الْجَحِيمِ خَرِيًّا

آن‌گاه می‌گوید: اشعار ابو عبدالله مفعج بسیار و نیکوست.

ابومحمد عبدالله بن ابی‌القاسم عبدالمجید بن بشران در تاریخ خود گفته است: ابو عبدالله مفعج دربارهٔ جماعتی از بزرگان مردم اهواز مدایح و نکوهش‌هایی دارد و توصیف‌های بسیاری دربارهٔ آنها کرده است.

مفعج زیاد به نزد پدرم می‌آمد و مدتی طولانی نزد وی می‌نشست. من او را نزد پدرم می‌دیدم. در آن زمان، من کودکی ساکن اهواز بودم. او با پدرم زیاد مکاتبه می‌کرد و در آنها از پدرم زیاد ستایش می‌کرد. من آنها را گردآورده بودم، اما در ایام ورود ابن ابی‌لیلی به اهواز و غارتِ «روزنامه‌های آن زمان‌ها»^۱ گم شد.

از جمله قصیده‌ای که به خط وی نزد من است این است که در آن می‌گوید:

لَوْ قِيلَ لِلجُودِ: مَنْ مَوْلَاكَ؟ قَالَ: نَعَمَ
عبدالمجید المَغِيرَة بن بشران

اگر به جود و بخشش بگویند: دارندهٔ تو کیست؟ می‌گوید: عبدالمجید مغیره بن بشران است.

وفات او چند روز قبل از وفات پدرم بود. پدرم در روز شنبه، پنج روز از ماه شعبان گذشته، به سال ۳۲۷ هـ ق وفات یافت. (پایان سخن یاقوت حموی)
عَلَّامَة امینی (م ۱۳۹۲) ترجمهٔ ابو عبدالله مفعج و اشعار زیبا و پربارش را در اثر ارزنده‌اش *الغدیر ذیل عنوان «حدیث الأشباه»* آورده، سپس می‌نویسد: این حدیث را، که یاقوت حموی در *معجم الأدباء* از تاریخ ابن بشران روایت نموده، شیعه و سنی با الفاظ گوناگون روایت کرده‌اند. سپس پانزده نفر از علمای اهل سنت را نام می‌برد که حدیث مزبور را با مضامین گوناگون در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند.

۱. در متن عربی آمده است: «روزناماتها» که جمع روزنامه بوده و منظور یادداشت‌های روزانهٔ آن ایام بوده است.

استادان

او را شاگرد ثعلب، نحوی معروف، و جمعی از معاصران او دانسته‌اند. مفتح علوم نحو و لغت و به طور کلی، ادبیات عربی را، که رشته تخصصی او بود، نزد بسیاری از دانشمندان نامی آن فنون تحصیل کرده است. همچنین او از محدثان هم بوده و در علم حدیث نیز استادان بسیاری داشته است. برخی از این بزرگواران عبارتند از: محمد بن یونس کریمی، ابوالحسن علی بن محمد وراق از محمد بن رقاد، ابوجعفر محمد بن سلمة بن ولید طویل طیالسی، علی بن داود قنطری، محمد بن حسن بن مکرم بزّاز، محمد بن غالب بن حرب بن تمام ضَبّی، احمد بن عبدالعزیز جوهری، (با اجازه) از ابوزید عمر بن شبیه، ابوبکر احمد بن عمر بن عبدالخالق بزّاز از عبّاد بن - یعقوب - رواجنی (م ۲۵۰)، ابویحیی زکریّا بن یحیی سبحی، محمد بن سلمان قَطّان، محمد بن یحیی بن جعفر بن ابی طالب، جعفر بن محمد بن احمد، که با ثعلب ۱۳ نفرند.

شاگردان

ابوبکر دوری (م ۳۷۹)، نجاشی، ابوعبدالله حسین بن خالویه (م ۳۷۰)، و ابوالقاسم حسن بن بشر بن یحیی از شاگردان اویند. همچنین مفتح با ابوالقاسم نصر بن احمد بصری خبز آذری، شاعر برازنده (م ۳۲۷)، و ابوالحسین محمد بن محمد، معروف به «ابن لنگک» نحوی بصری و ابوعبدالله اکفانی شاعر بصری منادمت و معاشرت داشت.

تألیفات

ابن ندیم آثار وی را چنین گزارش کرده است: فسیده الأشیاه در مدح حضرت علی علیه السلام، کتاب الترجمان فی معانی الشعر که مشتمل بر سیزده حد بوده است: (حدّ اعراب، حدّ مدح، حدّ نجل، حدّ حلم و رأی، حدّ هجو، حدّ لغز، حدّ مال، حدّ اغتراب، حدّ مطایا، حدّ خطوب، حدّ نبات، حدّ حیوان، حدّ غزل)، کتاب المنقذ در ایمان، کتاب اشعار جوارى (زنان) ناتمام، کتاب عرائس المجالس، کتاب غریب شعر زید الخیل (طائی) و در منابع دیگر، کتاب سعادة العرب و کتاب اشعار ابوبکر خوارزمی نیز اضافه شده است.

از این میان، در الفهرست ابن ندیم، به جای اشعار جواری از آثار او، اشعار حرب آمده است که باید غلط باشد و نیز در الغدیر، کتاب اعراب را، که همان «حدّ اعراب» بوده، مکرّر نموده و کتاب مستقلی دانسته است. نیز به جای زید الخلیل، زید الخلیل آمده که احتمالاً اشتباه چاپی است.

یکی از متأخران - یعنی محمد بن طاهر بن حبيب بن حسين بن محسن - از آل فضل (م ۱۲۹۴) قصیده «ذات الأشباه» را تخمیس کرده و آن را «الانتباه إلى فضل الأشباه» نامیده است. این تخمیس این گونه شروع می‌شود:

أ تری إن تبعت نصاً جليّاً و اتخذت المولى عليّاً وليّاً
أستحق الملام منك مليّاً أيها اللائمى بحبى عليّاً
قم ذميماً إلى الجحيم خزيّاً

ترجمه: آیا می‌پنداری اگر نص جلی را متابعت کنم و مولا علی را ولیّ خود بگیرم مستحق آن هستم که از جانب تو زیاد ملامت شوم؟ ای کسی که مرا به خاطر محبتم نسبت به علی علیه السلام سرزنش می‌کنی، برخیز و با بدبختی و رسوائی به جهنم برو.

وفات

یاقوت حموی در معجم الادباء، به نقل از تاریخ ابن بشران، وفات او را در سال ۳۲۷ هـ دانسته است. مرزبانی پیش از ۳۳۰ هـ و صفدی ۳۲۰ هـ ضبط نموده است. ولی صحیح همان نقل ابن بشران است که خود او را دیده و می‌گوید: وفات او چند روز پس از رحلت پدرم در سال ۳۲۷ هـ بوده است.

منابع

- الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۲۹ و ۲۴۵ / رجال النجاشی، ص ۲۶۴ و ۲۷۴ / الفهرست، طوسی، ص ۱۵۰ /
یتیمه الدهر، ج ۲، ص ۳۳۴ / معالم العلماء، ص ۱۴۵ / معجم الأدباء، ج ۱۷، ص ۱۹۰-۲۰۵ / الغدیر،
ج ۳، ص ۳۵۳-۳۶۶ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۰ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲،
ص ۳۵۷-۳۵۶ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۱۴ / مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۵۲۴-۵۳۰ / فهرس التراث،
ج ۱، ص ۳۴۹.

محمد بن احمد بن محمد بن ابی ثلج (۲۳۸-۲۲۵)

ابوبکر، محمد بن احمد بغدادی راوی، معروف به «ابن ابی الثلج، کاتب و فقیه و مورخ، از اجلة اصحاب و پر حدیث بود و روایاتی بسیار از اهل سنت بیان کرده است. با وجود این باید وی را در شمار فضایل نگاران و تاریخ نویسان مکتب تشیع دانست.

وی در سال ۲۳۸ متولد شد. هارون بن موسی تلعبری، محدث معروف و پرکار سده چهارم (م ۳۸۵)، در سال ۳۲۲ از او حدیث شنیده و اجازه روایت گرفته است.

خطیب بغدادی (م ۴۶۳) گفته است: او از جدش محمد و عمر بن شبة و محمد بن حماد المقرئ و قاسم بن محمد المرزوی حدیث شنیده است.

ابن ندیم، فهرست نگار شیعه (م ۳۸۰)، وی را در شمار اصحاب حدیث ذکر کرده و سپس در زمره اصحاب ابوجعفر طبری می‌شمرد که در تفقه دنباله‌رو شیوه اویند.

ابومفضل شیبانی و سلامة بن محمد ارزنی از او حدیث شنیده‌اند و احمد بن عبدون تمام کتاب‌های او را روایت کرده است.

ابوالحسن دارقطنی و ابوحفص بن شاهین و یوسف بن خمر قواس نیز از وی روایت آورده‌اند.

او کتاب‌های متعددی در فضایل و تاریخ ائمه علیهم‌السلام و نیز فضایل پیروان آنها و موضوعاتی از این دست تألیف کرده است. بعضی از آنها عبارتند از: ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام، البشری و الزلفی فی فضائل الشیعة، تاریخ الائمه علیهم السلام، اخبار النساء الممدوحات و اخبار فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام و من قال بالتفضیل من الصحابة.

ابن ندیم برای وی کتاب‌های السنن و الآداب، فضائل الصحابه، و الاختیار فی الاسانید را ذکر می‌کند.

سال وفاتش را ۳۲۵ و بنا به قول ضعیفی ۳۲۲ دانسته‌اند، اما صاحب اعیان الشیعه، این سال را به غلط، ۳۰۱ گزارش کرده است.

از جمله آثار او، که محل مراجعه یا در دسترس قرار دارند، عبارتند از:

۱. تاریخ الأئمة: این کتاب در مجموعه‌ای نفیس با مقدمه آیه‌الله مرعشی نجفی، از که نسخه‌ای به خط حاج عبدالرحیم افشاری زنجانی در سال ۱۳۹۲ در ۳۶ صفحه تهیه شده، در سال ۱۴۰۶ افست شده است. همچنین با عنوان تاریخ اهل البيت با تحقیق، در مؤسسه آل البيت قم در سال ۱۴۱۰ چاپ شده است.
۲. التنزیل فی النص علی امیرالمؤمنین علیه السلام: سید بن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، در باب ۵۷ کتاب الیقین از آن نقل کرده است.
۳. موالید الأئمة: این کتاب در چاپخانه حیدریه نجف اشرف در سال ۱۳۷۰ هـ / ۱۹۵۱ م از نسخه‌ای به خط شیخ شیر محمد همدانی در سال ۱۳۶۱ چاپ شده است. سیدمحمدرضا حسینی جلالی با اعتماد به این نسخه، این اثر را در کتاب نصوص الدراسة، چاپ بیروت به ۱۴۰۸ وارد ساخته است.

منابع

- الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۴۰-۳۴۲ / رجال، النجاشی، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۸۲ / الفهرست، طوسی، ص ۲۳۰ / رجال الطوسی، ص ۴۴۳ / تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۳۸ / رجال ابن داود، ص ۲۹۶، ش ۱۲۸۲ / خلاصة الاقوال، ص ۱۶۱، ش ۱۵۵ / تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۰ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۵۸ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۲۶۶ / تأسیس الشیعه، ص ۲۶۱ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۰۱ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۹، ش ۴۰۵ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۴ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۳۱۳-۳۱۴ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۲ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۶۳-۳۶۴ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۵۶.

محمد بن اسحاق بن محمد کاتب بغدادی (ابن ندیم) (۲۹۷-۳۸۵)

ابوالفرج ابن ندیم، که گاهی با عنوان «ابن ابی یعقوب» هم از او یاد شده، کتاب‌شناس، فهرست‌نگار، محقق، مورخ و منجم بغدادی سده چهارم هـ ق و نویسنده اثر معروف «الفهرست» است. کتاب دیگری به نام «الأوصاف و التشییحات» نیز به وی نسبت داده‌اند. به سبب بی‌توجهی نویسندگان و تذکره‌نویسان سده‌های بعدی نسبت به ابن ندیم،

دربارهٔ احوال و فعالیت‌های علمی او، آگاهی اندکی در دست است. حتی خطیب بغدادی (م ۴۶۳)، که تراجم بسیاری از رجال بغداد را در کتاب معروف خود، *تاریخ بغداد* آورده، ابن ندیم را مورد توجه قرار نداده و شرح حالی برایش ننوشته است. بعضی این عدم توجه را اختلاف نظر خطیب بغدادی با ابن ندیم در مسائل اعتقادی احتمال داده‌اند. اما اینکه خطیب بغدادی در کتابش شمار قابل توجهی از عالمان شیعه را، که بعضی از ایشان متعصب نیز بوده‌اند، شرح حال نگاری کرده است، می‌تواند دلیلی بر نادرستی این احتمال باشد.

ابن ندیم در منابع

قدیمی‌ترین منبع دربارهٔ احوال ابن ندیم، گزارش موجز ابن شهر آشوب، *فهرست‌نگار* معروف شیعه (م ۵۸۸)، در *معالم العلماء* است. پس از وی، یاقوت حموی (م ۶۲۶) در شرح حالی مختصر و برگرفته از *الفهرست*، به ستایش از ابن ندیم پرداخته است و اثر او دانش مؤلف را در کتاب‌شناسی و علوم گوناگون نشان می‌دهد. ابن نجّار (م ۶۴۳) تقریباً در همان دوره، دربارهٔ احوال ابن ندیم در ذیل *تاریخ بغداد*، مطالبی نگاشته که ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲) بخشی از آن را نقل کرده است.

قفطی (م ۶۴۹) با ذکر نام او، تبخّرش را در کتاب‌شناسی می‌ستاید. پس از این دوره، ذهبی، *رجال‌نویس سنی* (م ۷۴۸)، در *تاریخ الاسلام* شرح حال مختصری دربارهٔ وی آورده و صفدی (م ۷۶۴) هم تنها دربارهٔ تاریخ درگذشت ابن ندیم، مطالبی افزون بر منابع یاد شده ارائه کرده است.

در میان منابع متأخرتر، علاوه بر حواشی منسوب به مقریزی، در پاورقی نسخهٔ خطی *الفهرست* موجود در کتابخانهٔ «جسترییتی»، باید از *لسان‌المیزان* ابن حجر یاد کرد که شرح حال نسبتاً مفصّل‌تری از ابن ندیم بر مبنای گفته‌های ابن نجّار، ذهبی و بررسی انتقادی *الفهرست* ارائه کرده است. انتقاد تند از شخصیت ابن ندیم و ویژگی کار ابن حجر محسوب می‌شود. بررسی این مآخذ نشان می‌دهد که اطلاعات آنها دربارهٔ ابن ندیم،

بیشتر برگرفته از *الفهرست* و گاه مشتمل بر برخی اطلاعات نادرست و مغرضانه است. به هر روی، با توجه به فقدان منابع، باید برای تشریح زندگی و فعالیت‌های علمی ابن‌ندیم، از اثر او کمک گرفت و در استنتاج، جانب احتیاط را نگاه داشت.

نسب و خاندان

درباره خاستگاه ابن‌ندیم، نمی‌توان به قطع سخن گفت، اما با توجه به اینکه وی در نسبت یا وابستگی خود به قبیله‌ای از قبایل عرب، در *الفهرست* مطلبی نیاورد است، می‌توان گفت که احتمالاً وی عرب نبوده است. همچنین شواهدی همچون نپرداختن ابن‌ندیم به ادیان ایرانی در بخش مربوط به مذاهب و ادیان *الفهرست* و نیز به کار بردن تعبیر «*دینهم الذی هو المجوسیه*» برای دولت فارس، می‌تواند احتمال ایرانی نبودن وی را تقویت کند. از سوی دیگر، علاقه ابن‌ندیم به علوم «*اوایل*» و دوستی وی با عالمان مسیحی بغداد و شناخت درخور ستایش او از وضعیت بین‌النهرین پیش از اسلام، شاید بتواند شاهی برای انتساب او به اقوامی باشد که پیش از ظهور اسلام در بین‌النهرین ساکن بودند؛ چنان‌که نام پدر و نیایش (اسحاق) و کنیه‌های خود او و پدرش (ابوالفرج و ابویعقوب) به این احتمال قوت می‌بخشد. گرچه در سرآغاز نسخه «*چستر بیٹی*»، به جای «ابن‌الندیم» از وی با عنوان «الندیم» نام برده شده است، اما با توجه به اینکه در خود *الفهرست*، همواره از وی با عنوان «محمد بن اسحاق الندیم» یاد می‌شود و همچنین منابع رجالی و تاریخی غالباً نام او را به همین صورت یا به صورت «ابن‌الندیم» ضبط کرده‌اند، می‌توان گفت که «ندیم» لقب پدر او بوده، اما وجه تسمیه آن معلوم نیست.

یکی از نویسندگان تحقیق مفصلی درباره خاندان ابن‌ندیم ارائه کرده است که در ذیل، نقل می‌شود: آنچه سررشته بحث را به دست می‌دهد، نام اجداد ابن‌ندیم است تا چهار پشت که در مصادر گوناگون آمده است.

زرکلی (م ۱۴۱۰) از او چنین یاد می‌کند: «محمد بن اسحاق بن محمد بن اسحاق، ابوالفرج بن ابی‌یعقوب الندیم.» در *معجم المؤلفین* ذیل عنوان «محمد الندیم» آمده است:

«محمد بن اسحاق بن محمد بن اسحاق الندیم الوراق البغدادی ابوالفرج...» نظیر همین عبارت در نوشته مقریزی از حاشیه نسخه خطی الفهرست قبلاً نقل گردید. مأخذ این نسبت‌نامه مسلماً الفهرست ابن ندیم است که در ترجمه طبری (م ۳۱۰) می‌گوید: «قال لی ابواسحاق بن محمد بن اسحاق: اخبرنی النقة انه رأى اباجعفر الطبری بمصر يُقرأ عليه شعر الطرماح او الحطيئة - الشک منی - ...» همچنین کتبه و شغل پدر او در الفهرست آمده است: «قال محمد بن اسحاق الندیم المعروف بابن ابی یعقوب الوراق...». از اینجا به دست می‌آید که ابن ندیم در عصر خود، به «ابن ابی یعقوب الوراق» معروف بوده؛ کما اینکه بعداً خواهیم گفت: پدرش هم به «ابویعقوب وراق» معروف بوده است.

در قرن دوم و سوم، شخصی به نام «اسحاق بن ابراهیم بن میمون التیمی الموصلی ابومحمد ابن الندیم» وجود داشته است. زرکلی (م ۱۴۱۰) درباره وی می‌گوید: «من اشهر ندماء الخلفاء تفرّد بصناعة الغناء و كان عالماً باللغة و الموسيقى و التاريخ و علوم الدين و علم الکلام، روابياً للشعر، حافظاً للاخبار، شاعراً و له تصانیف، نادم الرشید و المأمون و الواثق العباسیین.»

یاقوت حموی نیز شرح حال مبسوطی از او آورده و جامعیت او را ستوده؛ از جمله وی را در «غنا» مبرّر دانسته است. ولی می‌گوید: «و كان اكره الناس للغناء»؛ خود او به شدت از صنعت غنا و نسبت دادن «معنی» به خود بیزار بود، و دوست داشت جزو فقها باشد و از مأمون، خلیفه عباسی، خواست که او را در زمره ادبا به شمار آورد و او قبول کرد. سپس طلب کرد که روز جمعه جامه سیاه بپوشد و با او در مقصوره به نماز بایستد که مأمون نپذیرفت. مأمون می‌گفت: اگر اسحاق به غنا شهرت نداشت او را قاضی می‌کردم. اسحاق از مالک بن انس و سفیان بن عیینه و دیگر علمای عراق و حجاز حدیث آموخت.

داستانی درباره همین بیزاری او از غنا نقل می‌کنند که کسی با او بحث کرد و گفت: اگر فقها را ذکر کنند تو اعلم آنان آن هستی؟ گفت: نه. همین سؤال را درباره شعر، ادب و دیگر علوم کرد و او جواب نفی داد، تا اینکه پرسید: چه کسی اعلم مردم به غناست؟ او گفت: بلی، من هستم. گفت: به همین خاطر، تو به «معنی» شهرت داری.

به هر روی، مسلّم است که اسحاق بزرگ‌ترین خواننده و موسیقی‌دان زمان، پس از پدرش بود و این هنر را از پدرش ابراهیم موصلی به ارث برده بود؛ چنان که در کتاب *الاغانی و معجم الادباء* آمده است. نیز ذهبی ذیل عنوان «اسحاق النذیم» می‌گوید: «الامام العلامه الحافظ ذوالفنون، ابومحمّد اسحاق بن ابراهیم بن میمون، التمیمی الموصلی الاخباری، صاحب الموسیقی و الشعر...»

در *الاغانی* و دیگر مآخذ، درباره پدر اسحاق، «ابراهیم بن میمون»، آمده است که او بزرگ‌ترین مغنی زمان خود بود و برای چند تن از خلفای بنی عباس، یعنی مهدی و هادی و رشید، خوانندگی می‌کرد و داستان‌های فراوانی از او نقل کرده و او را چنین معرفی نموده‌اند: «ابراهیم بن ماهان بن بهمن بن نسک التمیمی بالولاء، الارجانی الاصل». این سابقه در *الاغانی* به تفصیل آمده که او اصلاً اهل ارجان بوده و در کوفه متولّد و در همان جا یتیم شده و در کودکی به بصره رفته و در آنجا موسیقی آموخته و بدین‌روی، خود را «ابراهیم بن میمون» - به جای «ماهان» - نامیده و شهرت او «موصلی» بوده است؛ زیرا مدتی در موصل به سر برده، و نظر به اینکه از موالی بنی تمیم بوده، «تمیمی» خوانده می‌شده است. ظاهراً این خاندان تا مدت‌ها به «موصلی» شهرت داشتند. ابن جوزی می‌گوید: «اسحاق بن ابراهیم بن میمون ابومحمّد التمیمی المعروف ولده بالموصلی». خود اسحاق بارها در کتاب‌ها به «اسحاق الموصلی» نام برده شده، ضمن اینکه کینه پدرش ابواسحاق بوده است.

زندگی و سفرها

از موطن ابن‌نذیم نیز اطلاعی در دست نیست، تنها می‌دانیم که در بغداد می‌زیسته و مدتی در موصل اقامت داشته است.

درخصوص تاریخ تولد ابن‌نذیم، گزارشی که خود او در *الفهرست* درباره ملاقاتش با فقیه خارجی، ابوبکر بردعی، در سال ۳۴۰ هـ. ق به دست داده، تا حدی راه‌گشاست. با توجه به اطلاعاتی که ابن‌نذیم از آثار و عقاید بردعی در این دیدار گردآورده است، می‌توان دریافت که وی در زمان ملاقات، از بلوغ علمی برخوردار بوده است. دیدار ابن‌نذیم از کتاب‌خانه علی بن احمد عمرانی (م ۳۴۴) نیز در این‌باره قابل تأمل است.

شغل

گرچه یاقوت حموی (م ۶۲۶) احتمال داده که ابن‌ندیم وراق بوده و برخی منابع دیگر ظاهراً او را به عنوان وراق می‌شناخته‌اند، اما در خود کتاب *الفهرست* در این باره ناهمگونی به چشم می‌خورد؛ در بسیاری از موارد، می‌توان «وراق» را مربوط به پدر و در برخی از موارد، مربوط به خود ابن‌ندیم دانست. به هر روی، دلیل قاطعی بر وراق بودن ابن‌ندیم در دست نیست، هرچند برخی از خاورشناسان همچون داج و کرم احتمال داده‌اند که پدر و فرزند هر دو وراق بوده‌اند. با این‌همه، ابن‌ندیم با فن وراقی آشنا بوده است؛ چنان که بخشی از کتاب *الأوصاف و التّشبیهاًت* وی به کتابت و ادوات آن اختصاص داشته است. ظاهراً اطلاعات او را در این زمینه باید مأخوذ از پدرش دانست. برخی از تراجم‌نگاران اطلاعات و دانش وسیع ابن‌ندیم نسبت به تألیفات را به دلیل همین حرفه وراقی و کتابت او دانسته‌اند. ابن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴) در *فرج المهموم* وی را منجمّ علوی مصری دانسته است.

تحصیلات و استادان

از تحصیلات و استادان ابن‌ندیم اطلاعات اندکی در دست است؛ زیرا بعید نیست مشایخی که ابن‌ندیم سخنانشان را بدون واسطه در *الفهرست* نقل کرده، به واقع استاد وی نباشند و وی تنها برای تکمیل کتاب خود از گفته‌های آنان بهره برده باشد. در میان این مشایخ، می‌توان از سرّی بن احمد کندی، ابوعلی بن سوار کاتب، ابوالحسن علی بن هارون بن علی بن هارون بن علی بن یحیی از «آل منجمّ»، ابوالفتح بن نحوی، ابودلف ینبوعی، ابوالخیر بن خمار و مهم‌تر از همه، ابوسعید سیرافی، ابوسلیمان منطقی سجستانی، ابوعبیدالله مرزبانی و احتمالاً یحیی بن عدی نام برد. ابن حجر نیز در میان مشایخ وی، اسماعیل صفّار، از محدّثان مشهور بغداد، را نام برده که مأخذ آن مشخص نیست.

دانش‌ها

با دقت در *الفهرست*، می‌توان استنباط کرد که ابن‌ندیم با علوم گوناگون آشنایی نسبی داشته و احتمالاً در برخی زمینه‌ها صاحب نظر بوده است؛ از آن جمله: ادبیات عرب و

علوم اوائل، به ویژه فلسفه و تاریخ فلسفه. در واقع، اگر او نزد ابوسلیمان سجستانی فلسفه خوانده باشد، باید برای او در این علم مقامی بلند فرض نمود. صاحب نظران وی را به سبب دقت کم نظیرش بسیار ستوده‌اند؛ زیرا اطلاع گسترده‌اش بر همه تألیفاتی که در هر فن دینی و فلسفی به زبان عربی نگاشته شده، چنان دقیق است که هر گاه اثری را دیده باشد می‌گوید آن را دیده، و درباره آنچه فقط شنیده است تصریح می‌کند که آن را ندیده‌ام و بدین‌سان، از خود رفع مسئولیت می‌کند. با این وصف، نباید درباره دانش ابن‌ندیم مبالغه کرد؛ زیرا *الفهرست* بیشتر به مثابه دانش‌نامه‌ای است که به جای بحث و بررسی عمیق در علوم گوناگون، به ذکر فهرست آثار پرداخته است، به ویژه اینکه بسیاری از مطالب کتاب مذکور پس نقل قول دیگران است. از ویژگی‌های ابن‌ندیم، که با مطالعه *الفهرست* می‌توان به آنها پی برد، آزاداندیشی و تسامح، دقت در ضبط، ذوق سلیم، و ابتکار در مسائل علمی است که از مصاحبتش با افرادی همچون ابوسلیمان سجستانی و نیز مشرب معتزلی و خردگرایان او و همچنین از مطالعاتش در باب ادیان و مذاهب نشأت می‌گیرد.

مذهب و آراء

شیخ عباس قمی، محدث بزرگ امامی، در کتاب *الکنی و الألقاب*، ابن‌ندیم را کاتب فاضل خبیر متبحر ماهر شیعی امامی دانسته و وی را به خاطر فراگیری تألیفش، که از نظر او، دلیل خبرگی در فنون و علوم گوناگون است، بسیار ستوده. اما برخی علمای امامیه همچون شیخ طوسی و نجاشی، با اینکه از *الفهرست* بهره گرفته‌اند، شاید به سبب آنچه در باب مذهب ابن‌ندیم گفته شد، او را از جمله رجال امامیه ندانسته‌اند. اختلاف نظری که درباره مذهب ابن‌ندیم دیده می‌شود از تشتت آراء وی در *الفهرست* ریشه می‌گیرد. با توجه به تسامح وی، می‌توان محملی برای گفته‌های به ظاهر متناقض او و راهی برای روشن‌تر شدن برخی گزارش‌ها، به ویژه در بخش فقه و کلام، ارائه نمود. قراین موجود در *الفهرست*، بر میل او به اعتزال دلالت دارد. از آن جمله است: نقل اظهارات معتزلی در باب پیامبر ﷺ به عنوان سرچشمه اندیشه اعتزال؛ ذکر و مدح ابن ابی دؤاد معتزلی

که از مؤلفان نبود، تنها به دلیل دفاعش از اعتزال و معتزله؛ تقسیم معتزله به دو گروه «مخلص» و «بدعت‌گذار»؛ اطلاق عنوان «اهل العدل و التوحید» بر معتزله و در مقابل، «حشویه» بر اهل سنت؛ و ذکر ابوالحسن اشعری در بخش متکلمان «مجبره» و «حشویه».

گرچه از عبارتی که سبکی دربارهٔ ابن‌ندیم آورده است چنین برمی‌آید که آشنایی وی با علم کلام چندان عمیق نبوده، ولی مسلم است که او در باب اعتزال و معتزله، اطلاعات کافی داشته است. نظر به اینکه او از برخی امامان شیعه و فرزندانشان با جملهٔ «علیه السلام» یاد کرده، و اهل‌بیت پیامبر ﷺ را همچون شیعه می‌ستاید و برای شیخین، دیگر خلفا و کسانی همچون طلحه، زبیر و عایشه، تعبیر «رضی الله عنه» را به کار نمی‌برد، می‌توان گفت؛ شیعه مذهب بوده است. نیز باید افزود؛ عبارت «ترضیه»، که در برخی موارد در کتاب الفهرست چاپی برای عمر بن خطاب و دیگران دیده می‌شود، در نسخه‌های اصلی آن اثری نیست. از این‌رو، می‌توان دریافت که این تعبیر توسط ناسخان اضافه شده است. قراین دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند بر تشیع وی دلالت کند؛ ذکر تعبیر «خاصه» برای شیعیان و «عامه» برای اهل سنت؛ نقل روایتی از واقدی مبنی بر آنکه علی ﷺ معجزهٔ پیامبر بوده است؛ حسن المذهب خواندن واقدی که خود، او را شیعی می‌داند و ستایش از هشام بن حکم که به امامت امام صادق ﷺ گروید.

با این‌همه، با دقت در روش ابن‌ندیم در الفهرست و نیز اطلاعات نسبتاً محدود و گاه مغلوط وی از تشیع و تعبیرش نسبت به شیخ مفید که گفته است: «او را دیدم و بسیار دانشمند یافتم»، می‌توان چنین استنباط کرد که ابن‌ندیم گرچه شیعی مذهب و از لحاظ فکری، معتزلی بوده، از لحاظ فقهی ارتباط زیادی با جامعهٔ امامیه بغداد نداشته است. با دقت در بخش مربوط به «ابوحنیفه» در الفهرست، می‌توان چنین استنباط کرد که ابن‌ندیم به او و مذهب حنفی هم علاقه داشته است؛ زیرا در شرح حال ابوحنیفه، از وی مدح بلیغی کرده است. در جای دیگر، مناظرهٔ معروف میان ابوحنیفه و مؤمن طاق را، که ناظر بر قدح ابوحنیفه بود، ظاهراً به گونه‌ای تحریف شده نقل کرده است. شاید علاقهٔ ابن‌ندیم به ابوحنیفه متأثر از عقاید استادش ابوسعید سیرافی در این باب بوده باشد. به

هر روی، کسی همچون ابن‌ندیم با گرایش‌های معتزلی و اندیشه خردگرا و فلسفی خود، نمی‌توانست با ابوحنیفه بیگانه باشد؛ چنان که فلاسفه‌ای مانند ابوالحسن عامری نیز به ابوحنیفه و فقه او گرایش داشتند. ابن‌ندیم را با همه گرایش‌های شیعی، معتزلی و حنفی نمی‌توان زیدی دانست؛ چنان که عبارت وی «و زعم بعض الزیدیه» و نیز دیدگاه او درباره ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} می‌تواند مؤید این نظر باشد. رجال‌نویسان اهل سنت نیز همواره بر گرایش ابن‌ندیم به تشیع و اعتزال او تصریح و گاه از او به سختی انتقاد کرده‌اند.

محتوای «الفهرست»

این کتاب، که برخی دانشوران آن را «فوز العلوم» نامیده‌اند، نه تنها به مثابه دانش‌نامه‌ای است که تاریخ، فرهنگ، ادبیات و مذهب را از ادوار پیش از اسلام تا عصر نویسنده - یعنی سده چهارم - به شکل بدیعی به تصویر می‌کشد، بلکه ویژگی‌های کتاب‌شناسی نیز دارد و چنان‌که از مقدمه کوتاه آن بر می‌آید، ابن‌ندیم مصمم بوده است تا فهرستی از تمام آثار را که به زبان عربی توسط نویسندگان عرب و غیرعرب تألیف شده بوده، با تراجم مؤلفان آنها به دست دهد. اما مطالعه الفهرست نشان می‌دهد که محتوای این کتاب گسترده‌تر از آن است که مؤلف خود در مقدمه وعده داده است. گرچه پیش از تألیف الفهرست، آثاری معدود و مختصر با عنوان «فهرست» تألیف شده بوده، ولی شیوه تدوین آن آثار با روش ابن‌ندیم بسیار متفاوت است، به گونه‌ای که می‌توان الفهرست را یگانه کتاب‌شناسی عمومی چهار سده نخستین اسلامی و حتی مدت‌ها پس از آن به شمار آورد. با وجود اینکه در سده چهارم، دانش‌نامه‌هایی همچون *احصاء العلوم فارابی*، *رسائل اخوان الصفا*، *مفاتیح العلوم خوارزمی* و *جوامع العلوم ابن فریعون* تألیف شد، هیچ‌یک نه تنها از لحاظ وسعت و دقت، بلکه از نظر روش نیز با الفهرست قابل مقایسه نیست.

الفهرست شامل ده مقاله است: ۱. کتب مقدس مسلمانان، یهودیان و مسیحیان - البته با عنایت بیشتری به علوم قرآنی، همراه با مقدمه‌ای در باب خط و زبان‌های ملل گوناگون؛ ۲. نحو و لغت؛ ۳. تاریخ، انساب و موضوعات وابسته به آن؛ ۴. شعر و شاعران؛

۵. علم کلام و متکلمان؛ ۶ فقه، حدیث، فقها و محدثان؛ ۷. فلسفه و علوم قدیم؛ ۸. افسانه، سحر، جادو و مانند آن...؛ ۹. مذاهب و ادیان غیرالهی؛ ۱۰. کیمیا.

تاریخ تألیف *الفهرست* - چنان که در موارد متعدد بدان تصریح شده - سال ۳۷۷ هـ ق است و ظاهراً ابن‌ندیم پس از این تاریخ نیز برخی اطلاعات را بر آن افزوده است. به احتمال قوی، سال ۳۷۷ تاریخ تنظیم اطلاعاتی است که پیش‌تر ضبط شده بوده. ابن‌ندیم - همان‌گونه که در مقدمه کتابش متذکر می‌شود - *الفهرست* را به کسی که از وی تنها با عنوان «السید الفاضل» یاد می‌کند، تقدیم کرده است. بعید نیست که مراد ابن‌ندیم، عیسی بن علی بن جراح بوده باشد؛ زیرا تنها از وی با عنوان «سیدنا» یاد کرده است.

ابن‌ندیم در *الفهرست* به بررسی و نقد اقوال پیشینیان خود همت گماشته و گاهی نیز درباره انتساب کتاب‌ها به نویسندگان، به بحث پرداخته، یا کتابی را خوانده و درباره آن اظهار نظر کرده است. وی گاه دربارهٔ راویان و محدثان از اصطلاحات حدیثی همچون «ثقة فی الحدیث» استفاده کرده و در برخی مواضع، به روش محدثان، به راویان کتاب‌ها نیز اشاره نموده است. گاه به تحریرهای گوناگون یک کتاب پرداخته و در برخی موارد، به مشهور یا متروک بودن کتابی اشاره کرده است. ابن‌ندیم گرچه در مقدمه کتاب وعده داده است که تنها از مؤلفان و آثار آنان یاد کند، اما در موارد بسیاری، از دانشمندانی نام برده که صاحب تألیف نبوده‌اند؛ مثلاً، وی به نقل آنچه پیشینیان ذکر کرده بودند، چندان رغبتی نداشته؛ چنان‌که در بخش مربوط به طبقات شعرا، خود به این مطلب اشاره کرده است. ابن‌ندیم از ذکر احوال و آثار معاصران خود غافل نبوده است، گرچه گاهی دیده می‌شود که به افرادی همچون یعقوبی اشاره نکرده است. ابن‌ندیم در تألیف *الفهرست*، از طیف وسیعی از مآخذ گوناگون استفاده کرده است. وی در کنار تألیفاتی مانند تفسیر *تئودورس بر تورات* و *بیناکس جالینوس*، از اطلاعات شفاهی افراد آگاه، از مسلمان و غیرمسلمان، سبان اماد موبد و یونس القس، و اطلاعات بومیان مناطق مورد بحث، یا کسانی که در آن مناطق زندگی کرده بودند، بهره برده است و ضمن معاشرت با روحانیان ادیان و فرق و شرکت در جلسات آنان، مصاحبت با منجمان و کیمیاگران و

بهره گرفتن از کتاب‌خانه‌های خصوصی بغداد و موصل، بر معلومات خود افزوده است. ابن‌ندیم خود در موارد متعدد، تصریح می‌کند که اطلاعاتش را از نسخه‌ی دست‌خط مؤلف یا از فردی «نقه» اخذ کرده است.

با آنکه اطلاعات ارائه شده در بخش‌هایی از *الفهرست* را در آثار متقدم او نیز می‌توان یافت، ولی بسیاری از مطالب آن منحصر به فرد است. همچنین نظر به اینکه بسیاری از منابع ابن‌ندیم اکنون در دسترس نیست، کتاب *الفهرست* مشتمل بر اطلاعاتی است که در جای دیگر نمی‌توان یافت؛ مثلاً، در بخش مربوط به شعرا، اطلاعاتی در خصوص میزان اشعار بسیاری از شعرا ارائه داده است که در مآخذ دیگر به آن صورت یافت نمی‌شود. همچنین است اطلاعاتی که ابن‌ندیم درباره‌ی خوارج و فقهای آنان ارائه داده است. در بخش مربوط به معتزله، ابن‌ندیم بر اساس منابع خود، اطلاعاتی عرضه داشته که در مقایسه با مطالب کتاب‌های مربوط به طبقات معتزله قابل توجه است. همین‌گونه است بخش‌های مربوط به فلاسفه، اطبا و تاریخ نهضت ترجمه که از لحاظ کمیت و کیفیت، بر آنچه به صورت پراکنده در آثار قدیم‌تر و حتی متأخرتر آمده است، برتری دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که مطلب کتاب *طبقات الاطباء و الحكماء* ابن جلیجل، که در سال ۳۷۷ هـ ق تألیف شده، به هیچ روی، به گستردگی مطالب ارائه شده در *الفهرست* نیست. همچنین کتاب *صوان الحکمه*، که از لحاظ ارائه اطلاعات در باب فلاسفه با *الفهرست* تفاوتی چشمگیر دارد، ظاهراً پس از *الفهرست* تألیف شده است؛ زیرا ابن‌ندیم در شرح حال استاد خود، ابوسلیمان سجستانی، به *صوان الحکمه* او اشاره‌ای نکرده است.

ابن‌ندیم در تألیف بخش مربوط به اطبا و حکما، از آثار کسانی همچون اسحاق بن حنین، در کنار اطلاعات معاصران خود، همچون ابوسلیمان سجستانی، عیسی بن علی بن جراح، یحیی بن عدی و ابوالخیر ابن خمار بهره برده است. درباره‌ی استفاده ابن‌ندیم از نوشته‌های ابن زبیر، در بخش مربوط به «مانویه»، از میان مذاهب و ادیان غیرتوحیدی،

اطلاعات ابن‌ندیم حایز اهمیت بسیار است و به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع برای شناخت این آیین به شمار می‌رود. اطلاعات ابن‌ندیم در باب دیگر مذاهب، گرچه در مقایسه با آثار برخی از معاصرانش اهمیت بسیار دارد، با این وصف، در بعضی از موارد همتای کتب ویژه ملل و نحل نیست.

نسخه‌های خطی «الفهرست»

نسخه‌های موجود *الفهرست* دارای اختلافات بسیار و اساسی است. تفاوت نسخه‌های چستربیتی و شهید علی پاشا با نسخه‌های دیگر - که برخی از آنها اساس چاپ «فلوگل» بوده - قابل توجه است، خاصه آنکه در بعضی نسخه‌ها، بخش‌هایی وجود دارد که در نسخه‌های دیگر اصلاً از آنها نشانی نیست. درباره این اختلافات، به‌طور قطع، نمی‌توان چیزی گفت، اما باید احتمال افتادگی بخش‌هایی از *الفهرست* در نسخه‌های ناقص و نیز اضافات ناسخان را همواره در نظر داشت. از متن کتاب نیز این مطلب مسلم می‌شود که ابن‌ندیم پس از تحریر *الفهرست* در سال ۳۷۷ هـ ق، مطالبی به نسخه دست‌نویس خود اضافه کرده است. از این‌رو، بعید نیست نسخه‌هایی که از دست‌نوشته‌هایی غیر از نسخه نهایی استنساخ شده، فاقد برخی بخش‌های آن باشد. همچنین با توجه به آشفتگی‌های بخش مربوط به معتزله در نسخ گوناگون، احتمال دارد این آشفتگی‌ها حاصل روحیه اعتزال‌ستیزی ناسخان باشد.

لازم به ذکر است که نسخه کوپریلی (شماره ۱۱۳۵) با دیگر نسخه‌های *الفهرست* این تفاوت را دارد که تنها شامل فن اول از مقاله اول و چهار مقاله پایانی کتاب است و در مقدمه آن، که به سال ۳۷۷ هـ ق تحریر شده و با سایر نسخ فرق دارد، چنین آمده است: «این کتاب فهرست کتاب‌های علوم قدیمه است، از تصانیف یونان، فرس و هند که به لغت عرب موجود است.» از این‌رو، محققانی همچون هلموت ریترو و یوهان فوک معتقدند که ابن‌ندیم در سال ۳۷۷ هـ ق دو تحریر از کتاب خود، یکی شامل ۱۰ مقاله و دیگری ۴ مقاله فراهم ساخته است. حاجی خلیفه (م ۱۰۶۷) نیز در *کشف الظنون*، ذیل

عنوان «فهرس العلوم»، همین نسخه را معرفی کرده است. فوک نیز با توجه به تفاوت روش و محتوای چهار مقاله آخر و شش مقاله اول *الفهرست*، به بیان اختلاف این دو تحریر پرداخته است. اما قراین مذکور برای اثبات نظر این محققان کافی به نظر نمی‌رسد و احتمال آن وجود دارد که ناسخ نسخه کوبریلی نسخه‌ای از *الفهرست* را، که تنها شامل فن اول از مقاله اول و چهار مقاله آخر کتاب بوده، اساس کار خود قرار داده است و با تغییر مقدمه و عناوین مقالات، آن نسخه را تهیه کرده باشد. به هر حال، به نظر می‌رسد که تا کشف منابع یا نسخه‌های جدیدی از *الفهرست*، درباره این موضوع باید با احتیاط سخن گفت.

چاپ‌های «الفهرست»

الفهرست این‌ندیم نخستین‌بار به وسیله فلوگل تصحیح و پس از مرگ وی، به کمک رودیگر و مولر در لایپزیک (۱۸۷۱-۱۸۷۲) به چاپ رسید. در چاپ فلوگل، بخش مربوط به معتزله ناقص است و افتادگی‌های این بخش چندین‌بار توسط دیگران به چاپ رسیده است. *الفهرست* بار دیگر در سال ۱۳۴۸ هـ ق در قاهره به چاپ رسید و پس از آن رضا تجدد در ۱۳۵۰ هـ ش در تهران چاپ کاملی از آن ارائه کرد که به سبب استفاده از نسخه‌های چستربیتی و شهید علی پاشا حایز اهمیت است. *الفهرست* در ۱۳۴۳ هـ ش در تهران به وسیله تجدد به فارسی ترجمه و منتشر شد و در ۱۹۷۰ میلادی در نیویورک توسط بایارد داج به انگلیسی ترجمه گردید و در دو مجلد به چاپ رسید. برخی از تحقیقاتی که درباره بخش‌های ویژه‌ای از *الفهرست* صورت گرفته، عبارت است از:

- در فلسفه: مولر، «فلاسفه یونانی در روایات عربی»، هاله، ۱۸۷۲ میلادی؛
- در ریاضیات: زوتر، مقاله «فهرست ریاضی‌دانان در *الفهرست*»؛
- در رساله‌هایی در تاریخ ریاضیات: زوریخ، ۱۸۹۲ میلادی، ج ۴۵؛
- در کیمیا: برتلو، «شیمی در قرون وسطا»، پاریس، ۱۸۹۳ میلادی و فوک، «ادبیات عربی درباره کیمیا بر اساس گفتار *الندیم*»، آمبیکس، ۱۹۵۱ میلادی، ج ۴؛

در ایران‌شناسی: گری، «مواد ایرانی در الفهرست»، موزئون، ۱۹۱۵ میلادی، ج ۳؛
 درباره مانیک: کسلر، مانی، برلین، ۱۸۸۹ میلادی و فلوگل، «تعالیم و آثار مانی بر
 اساس الفهرست»، لایپزیک، ۱۸۶۲ میلادی.
 برخی از تحقیقات دیگری که درباره ابن‌ندیم و الفهرست صورت گرفته است و
 می‌تواند مکمل این مقاله باشد، عبارت است از:
 ابراهیم ایاری، «الفهرست لابن‌الندیم»، *تراث الانسانیه*، ج ۳؛
 محمّدجواد مشکور، «کتاب الفهرست للندیم المعروف خطأ بابن‌الندیم»، *مجلة مجمع
 اللغة العربیة بدمشق*، ج ۵۲، جزء ۲؛
 یاباردجاج، «حیة ابن‌الندیم»، *مجلة مجمع اللغة العربیة بدمشق*، ج ۴۵، جزء ۳؛
 همو، «کتاب الفهرست لابن‌الندیم»، همان جا، ج ۴۵، جزء ۴.
 همچنین عبداللطیف محمّد العبد خلاصه‌ای از الفهرست را با عنوان *نوادر المعارف*
 (قاهره، ۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م) تهیه کرده است.
 به گزارش یاقوت حموی، ظاهراً حسین بن علی وزیر مغربی زیاداتی بر الفهرست
 نوشته بوده که این مطلب با توجه به سال درگذشت وزیر، یعنی ۴۱۸ هـ ق از اهمیت
 بسیاری برخوردار است. در خصوص تاریخچه بهره‌گیری از الفهرست، می‌دانیم که شیخ
 طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، در الفهرست، خود در موارد متعدد و پس از وی،
 نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، در *رجال النجاشی* از الفهرست ابن‌ندیم بهره
 گرفته‌اند. پس از آن، در سده‌های ششم و هفتم هجری قمری نیز کسانی همچون ابن
 شهر آشوب، یاقوت، ادیسی و ابن ابی‌اصیبه، از این کتاب در تألیفات خود نام برده یا
 استفاده کرده‌اند. برخی در همین دو سده ادعا کرده‌اند که الفهرست را به خط مؤلف در
 اختیار داشته‌اند. ابن‌ندیم علاوه بر الفهرست، کتابی با عنوان *الأوصاف و التشبیها* نیز
 داشته که اکنون نشانی از آن در دست نیست.

درگذشت

زمان درگذشت ابن‌ندیم محل اختلاف است. صفدی آن را ۳۸۰ هـ ق نوشته، و مقریزی
 چهارشنبه بیستم شعبان ۳۸۰ در بغداد ضبط کرده است. همچنین بر مبنای سخن ابن

نخار در یکجا، درگذشت ابن‌ندیم چهارشنبه بیستم شعبان ۳۸۵ و در جای دیگر، «شعبان سنة ثمان و ثلاثین» آمده است. برخی از معاصران باتوجه به تاریخ اخیر، زمان مرگ او را اوایل سده پنجم نوشته‌اند. در نقل اول، ظاهراً تصحیفی رخ داده است و دومی با توجه به آنچه دربارهٔ زمان تولد ابن‌ندیم ذکر شد، بعید به نظر می‌رسد. گفتنی است که تاریخ‌های پس از سال ۳۸۰، که در الفهرست دیده می‌شود، به گمان قریب به یقین، از اضافات ناسخان است. به ویژه آنکه مؤلف خود در کتابش از خوانندگان خواسته است که در تکمیل اثر او بکوشند. به هر روی، بیشتر تراجم‌نگاران متأخر سال ۳۸۵ هـ ق را به عنوان تاریخ وفات وی پذیرفته و قرآینی برای آن ارائه کرده‌اند.

منابع

الفهرست، ابن‌ندیم، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۹۵ و ۳۲۵ و ۳۴۱ / رجال النجاشی، ص ۱۱۴ / معالم العلماء، ص ۱۴۳ / أنباء الرواة، ج ۱، ص ۷ / سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۱۸ و ۱۲۰ / معجم الادباء، ج ۶ ص ۱۶؛ ج ۱۸، ص ۱۷ / الاغانی، ج ۱، ص ۲-۲۱۳؛ ج ۵، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۳ و ۲۸۶ و ۳۹۰ / تاریخ الاسلام، ص ۳۹۸-۳۹۹ / الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۱۹۷ / لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۲-۷۳ / عیون الانباء، ج ۱، ص ۵۷-۲۸۷ / معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۲۷ / المنتظم، ج ۸، ص ۱۰؛ ج ۹، ص ۵ / ص ۱۵۷؛ ج ۱۱، ص ۲۲۶ / کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۳۰۳ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۷۸-۷۷ / الأعلام، ج ۲، ص ۲۵۳ / الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۹۷-۴۹۸ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۳-۴۸ و ۳۷۵ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۷ / ریحانة الادب، ج ۸، ص ۲۵۲ / دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۴۳-۴۸

محمد بن اسماعیل بَندَفَر نیشابوری (۹-ح ۳۰۰)

ابوالحسن، متکلم برجسته و محدث و الامقام؛ بین دانشمندان متقدم امامی معروف بوده است. او را «بندفر» می‌خواندند. این لقب در برخی از روایات، «بندقی» ذکر شده که ظاهراً تصحیف همان «بندفر» است.

او اهل نیشابور بود و از خواص شاگردان دانشمند بزرگ امامی، فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰)، بود و از وی احادیث فراوانی نقل کرده است.

معروف‌ترین و مهم‌ترین محدث شیعی امامی، یعنی شیخ کلینی (م ۳۲۹)، در ابواب گوناگون فقه و حدیث، بالغ بر هفتاد روایت از امامان معصوم علیهم‌السلام از طریق «بندفر» نقل کرده است. ابوعمر و کشی، رجالی نام‌دار شیعه در قرن چهارم، نیز در موارد متعددی در کتابش، از او حدیث نقل کرده است.

از جمله روایات بندفر از فضل بن شاذان از امام صادق علیه‌السلام این است که وی دربارهٔ مرد جنبی که غسل می‌کند و قطرات آب از سر و بدنش به داخل ظرف آب می‌پاشد، سؤال کرد و ایشان فرمودند: «لا بأس به ما جعلَ عَلَيْنَا فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ یعنی اشکالی ندارد. خداوند بر شما در دین دشواری شدید قرار نداده است.

منابع

رجال الطوسی، ص ۴۵۲، ش ۴۱۶ / رجال الطوسی، ص ۴۹۶ ش ۳۰ / تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۸۶
 ج ۷۳ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۱۵۴ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۷۰-۶۷ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۰
 ش ۱۰۳۸۶ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۵۶ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۴۵۷
 ش ۱۲۶۸۲ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۸۴، ش ۱۰۲۳۵، ۱۰۲۳۸ / موسوعة طبقات الفقهاء،
 ج ۴، ص ۳۷۲-۳۷۳.

محمد بن بحر رهنی (۹- ۳۴۰)

ابوالحسین، محمد بن بحر رهنی، شیخ معمر شیبانی، که با عنوان «دُهنی» نیز از او یاد شده، از متکلمان و محدثان شیعه، فقیه، ادیب، مصنف و عالم به روایات اهل سنت و نیز دانشمندی در انساب و بسیار پرحدیث بود که روزگاری دراز زیست. او به «رهنه»، که یکی از روستاهای کرمان است، نسبت دارد. نجاشی، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۴۵۰)، او را غالی و ضعیف دانسته و شیخ صدوق، محدث نامی شیعه (م ۳۸۱)، بر او ترخم نموده و برخی از کتبش را روایت کرده است. وی را حافظ هشت هزار حدیث دانسته‌اند.

او در «نرماشین» و به گفته برخی، «ترماشیز» یا «نرماشیر» - از توابع کرمان - زیست و تا قریب سال ۳۴۰ حیات داشت و روزگاری در سجستان اقامت گزید و از احمد بن حارث عبدالرحمان بن احمد ذهلی و زکریا ترماشیری و محمد بن بحر رهنی حدیث آموخت.

وی برای زیارت امام حسین علیه السلام وارد کربلا شد، سپس مزار امامین علیهم السلام را در بغداد زیارت کرد و در آنجا، از ابن محتسب حدیث شنید.

از شاگردان او، می‌توان از ابوالعبّاس بن نوح سیرافی (م ۴۰۸)، که از مشایخ نجاشی بوده است، و از ابن محتسب ابوشجاع فارس بن سلیمان ارجانی نام برد. ابوشجاع با وی از طریق مکاتبه در تماس بود. ابوالفضل شیبانی حدیث بشر نخّاس را از او روایت کرده است.

وی بسیار پرتصنیف بود. تا آنجا که گفته شد: بالغ بر پانصد رساله و کتاب از او به یادگار مانده است که عمده آنها را در خراسان تصنیف کرده و از آن جمله می‌توان موارد ذیل را نام برد: البدع، البقاع، التقوی، الاتباع و ترک المرء فی القرآن، القلائد فی مسائل الخلاف، البرهان، الفروق بین الاباطیل و الحقوق، الفرق بین الآل و الأئمة، المتعة الاول، العشرة و نحل العرب، البرهان السدید من عون المدید، الطلاق، المبسوط فی الصلاة، التکلیف و التوظیف، إثبات الإمامة، الرد علی من أنکر الاثنی عشر و معجزاتهم، کتاب الحجّة فی إبطاء القائم علیه السلام، مجلس الرهنی، المساواة و المقابلة، التلخیص و التلخیص فی التفسیر، المثل و السیر و الخراج، القواعد، مرج البهاء و روض الضیاء، المناسک.

منابع

- رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۰۳، ش ۱۱۰۴۵ / رجال طوسی، ص ۵۱۰ ش ۱۰۶ / الفهرست، طوسی، ص ۱۵۸ ش ۵۹۹ / معالم العلماء، ص ۹۶، ش ۱۶۶۲ / معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۸ / معجم الأدباء، ج ۱۸، ص ۳۱ ش ۱۱ / رجال ابن داود، ص ۵۰۰، ش ۴۱۸ / خلاصة الاقوال، ص ۲۵۲ ش ۲۶ / ایضاح الاشتباه، ص ۲۹۰ ش ۱۶۷۱ / نقد الرجال، ص ۲۹۴ / معجم الرجال، ج ۵، ص ۱۶۲ و ۱۶۳ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۷۹ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۱۸ ش ۹۸۹ / الوجیزة، ص ۱۶۳ / بهجة الأمال، ج ۶،

ص ۳۱۲ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۵ ش ۱۰۴۳۴ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۹۰ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۸ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۶۰، ش ۸۴۴ / معجم مؤلفی الشیعه، ص ۲۳۲ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۲۲، ش ۱۰۲۹۷ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۷۳ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۷۳ تا ۳۷۴.

محمد بن جریر بن رستم طبری آملی (۳۲۶-۹۶)

ابوجعفر، متکلم امامی سده چهارم و صاحب کتاب «المسترشد» است که شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، به وی لقب «کبیر» داده است. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، وی را بزرگوار، از اصحاب ما، بسیار دانشمند و نیک‌بیان و مورد اعتماد در نقل احادیث دانسته و از کتابش «المسترشد» یاد کرده و طریق خود را به این کتاب و سایر کتاب‌های وی ذکر کرده است. برخی دیگر از شرح حال نویسان ضمن آنکه وی را به صفاتی همچون «فاضل» و «بسیار دین‌دار» ستوده‌اند، کتاب دیگری به نام «الفاضح» و گاه - به غلط - دلائل الإمامه را به او نسبت داده‌اند.

اشتراک در نام

بی‌تردید، وی غیر از محمد بن جریر طبری سنی صاحب تفسیر و تاریخ مشهور است. همچنین وی غیر از ابوجعفر، محمد بن جریر بن رستم طبری آملی مازندرانی، از چهره‌های برجسته فقهای شیعه در قرن پنجم هجری و از معاصران شیخ طوسی و نجاشی و مؤلف کتاب دلائل الإمامه است؛ زیرا:

اولاً، راوی کتاب «المسترشد» ابومحمد حسن بن حمزه (م ۳۵۸) است، در حالی که صاحب کتاب دلائل الإمامه معاصر شیخ طوسی (م ۴۶۰) و مشایخ وی همان مشایخ شیخ طوسی‌اند.

ثانیاً، صاحب کتاب دلائل الإمامه این کتاب را پس از سال ۴۱۱ هـ نگاشته است؛ زیرا در این کتاب می‌گوید: «من این روایت را در کتابی به خط شیخ ابوعبدالله حسین بن

غضائری - رحمه الله - دیدم» و غضائری متوفای ۴۱۱ هـ است. همچنین می‌توان حدس زد که وفات صاحب کتاب *دلائل الإمامة* بعد از این تاریخ بوده است.

ثالثاً، صاحب *دلائل الإمامة* با یک واسطه از شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، روایت نقل کرده و شیخ صدوق هم با یک واسطه از کتاب *المسترشد* روایت نموده است. پس فاصله میان صاحب *دلائل الإمامة* و صاحب *المسترشد* سه واسطه است. رابعاً، صاحب *دلائل الإمامة* معاصر نجاشی بوده، در حالی که نجاشی کتاب *المسترشد* را با دو واسطه روایت کرده است.

با این‌همه، سید هاشم بحرانی توبلی (م ۱۱۰۷) در *مدینه المعاجز و علماء مجلسی*، محدث نام‌دار شیعه (م ۱۱۱۰)، در *بحار الانوار* این دو را یک نفر دانسته‌اند.

آقابزرگ تهرانی (م ۱۳۸۹) می‌گوید: ابوجعفر، محمد بن جریر بن رستم طبری آملی مازندرانی، معاصر شیخ طوسی بوده و نامی از وی در کتب رجالی نیامده است. او غیر از محمد بن جریر طبری کبیر از دیگر علمای شیعه و صاحب کتاب «*المسترشد*» و متأخر از اوست.

بنا بر آنچه ذکر شد، مؤلف *دلائل الإمامة* طبری مشهور نیست؛ اما این هم روشن نیست که او چه کسی است و به نظر می‌رسد کتاب به چنین شخصی نسبت داده شده است.

زندگی

در باره جزئیات زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست. با در نظر گرفتن اینکه تنها راوی شناخته شده او حسن بن حمزه طبری در ۳۵۸ هـ ق وفات یافته است، حیات او را باید در نیمه دوم قرن سوم و شاید اوایل قرن چهارم دانست. قراین گوناگون این تصور را به وجود می‌آورد که وی در طبرستان اقامت داشته و در این صورت، در زمان حکومت علویان زیدی طبرستان - یعنی سال‌های ۲۵۰ تا ۳۱۶ - می‌زیسته است. منتجب‌الدین در *تاریخ ری*، از یک سفر او به ری اطلاع داده و شاید ابن رستم در این

سفر با برخی متکلمان آن شهر همچون محمد بن عبدالرحمان بن قبه امامی (م ق ۳۱۹) تماس داشته است.

تنها اثر موجود ابن رستم *المسترشد فی الإمامة* نام دارد که در نجف بدون تاریخ به چاپ رسیده است. نجاشی این کتاب را با همین عنوان به ابن رستم نسبت داده و آن را با دو واسطه از مؤلف روایت کرده است. در الفهرست شیخ طوسی نیز از کتابی با این نام از وی یاد شده است، ولی ابن ندیم بدون اینکه از ابن رستم نامی ببرد، *المسترشد* را به طبری مورخ نسبت داده است.

در سده‌های بعد، این کتاب مورد استفاده ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، در *المناقب* و ابن ابی الحدید (م ۶۵۶) در شرح *نهج البلاغه* قرار گرفت. نسخه چاپ شده *المسترشد* تنها مباحث مربوط به امام علی علیه السلام را دربردارد و به امامان دیگر نپرداخته است، ولی از منقولات ابن شهر آشوب از ابن رستم در *المناقب* در مباحث مربوط به امامان سجاد، صادق و رضا علیهم السلام، که در یک جا به اخذ آن از *المسترشد* نیز تصریح شده، چنین برمی‌آید که بخشی از *المسترشد* به مباحث مربوط به دیگر امامان اثناعشر اختصاص داشته که اکنون در دسترس نیست. این کتاب را از نظر روش، باید در زمره آن دسته از آثار کلامی امامیه قرار داد که برای اثبات حقانیت مذهب از روایات مخالفان بهره گرفته‌اند.

با مقایسه بین *المسترشد* و کتاب *الایضاح* منسوب به فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰)، روشن می‌گردد که این دو کتاب وجوه اشتراک بسیاری دارند و *المسترشد* مباحث *الایضاح* را در مواردی با بسط و تکمیل وارد کرده است.

درباره استفاده احتمالی آثار بعدی از *المسترشد*، باید گفت که برای نمونه، *الشافی* سیدمرتضی، دانشمند معروف شیعه (م ۴۳۶)، اشتراکات زیادی با آن دارد، ولی نزدیکی بیشتر لفظ *الشافی* به *الایضاح* نسبت به *المسترشد*، احتمال استفاده سیدمرتضی از آن را کاهش می‌دهد.

گذشته از جنبه کلامی، *المسترشد* از لحاظ منابع تاریخی بالارزشی که مؤلف از آن نقل کرده و امروزه از منابع مفقود به شمار می‌روند، کتابی پرمایه است. در این زمینه، می‌توان از روایات زیادی که ابن رستم از واقدی نقل کرده است، یاد کرد.

ابن رستم بجز *المسترشد*، آثار دیگری نیز داشته که نجاشی و طوسی از آنها نامی نبرده‌اند. ولی ابن شهر آشوب اثری با عنوان *الفاضح و ذهبی* (م ۷۴۸) کتابی به نام *الروایة عن اهل البيت* به او نسبت داده‌اند. قاضی نورالله شوشتری نیز کتابی با عنوان *الإيضاح* در امامت به او نسبت داده که محتوا و رابطه احتمالی آن با *الإيضاح* منسوب به ابن شاذان معلوم نیست.

اندک بودن اطلاعات، شباهت نام‌ها و در مواردی هم‌عصر بودن موجب گردیده است تا شخصیت صاحب *المسترشد* با چند تن دیگر خلط شود؛ از جمله برخی همچون ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲) او را با ابوجعفر احمد بن محمد بن یزدیار بن رستم طبری نحوی و مقری، ساکن بغداد (م ب ۳۰۴)، صاحب تألیفاتی در علوم قرآن و ادب، خلط کرده‌اند. ابن حجر همچنین با مستندی نامعلوم، ابن رستم را از متکلمان معتزله شمرده و نیز احتمال داده که آنچه درباره کفایت مسح پا در وضو به طبری فقیه و مورخ نسبت داده شده، مربوط به ابن رستم طبری باشد؛ ولی تصریح طبری در تفسیر به این حکم، بی‌اساس بودن احتمال ابن حجر را نشان می‌دهد. از سوی دیگر، ابن ابی الحدید تصور کرده یک دو بیته معروف، که در منابع دیگر به ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی نسبت داده و گفته شده که درباره طبری مورخ سروده شده، مربوط به صاحب *المسترشد* است. در این دو بیته، اطلاعاتی درباره وطن و مذهب طبری مورد نظر سراینده ارائه شده است.

نگاهی تفصیلی به کتاب «المسترشد»

این کتاب، که با عنوان «المسترشد فی الإمامة» شهرت دارد و نام دقیق‌تر آن «المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب» است، اثری کلامی - تاریخی به شمار می‌رود که در صدد اثبات امامت امام علی علیه السلام است و به بیان احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و مطاعن خلفا و عدم شایستگی آنان برای امامت می‌پردازد. مؤلف در آغاز کتاب، می‌نویسد: برخی دشمنان خدا و رسولش گفته‌اند: امامت پس از پیامبر جز شایسته

ابوبکر نیست، و او بهترین فرد پس از آن حضرت است. ما به نقد این سخن نشستیم، توضیح می‌دهیم که جانشینی پیامبر در نماز، دلالتی بر امامت او ندارد. طبری در این کتاب، به شیوه حدیثی، به ذکر سلسله اسناد اقدام کرده، گاه به نقد راویان می‌پردازد. کتاب نظم خاصی ندارد و کرامات ائمه اطهار علیهم‌السلام و مطاعن بنی امیه و موضوعات کلامی را در کنار هم آورده است. نجاشی و طوسی از این کتاب و مؤلف آن نام برده‌اند و در طول تاریخ شیعه، محل توجه علما و مؤلفان بوده است.

منابع

الإيضاح، ج ۱۳۵، ص ۱۳۹ / الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۹۲ / المسترشد، ج ۳۹ ص ۴۰ / رجال نجاشی، ص ۶۴ و ۳۷۶ / الفهرست، طوسی، ص ۱۵۸ و ۱۵۹ / الشافی، ص ۲۴۲ / المناقب، ج ۲، ص ۲۹۴، ج ۴، ص ۱۳۴ و ۲۶۲ و ۳۵۱ / معالم العلماء، ص ۱۰۶ / معجم البلدان، ج ۱، ص ۶۸ / شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶ / لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۰۳ / میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۹۹ / مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۸ و ۴۹۱ / معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۵۸ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۵۱ / ویکی فقه، ذیل عنوان محمد بن جریر طبری.

محمد بن جعفر بن محمد همدانی (۳۷۱-۶)

ابوالفتح همدانی وادعی مراغی ادیب و نحوی و محدث شیعی بود. وی در بغداد ساکن بود و آموزگار عزالدوله بویهی - فرزند معزالدوله از حاکمان آل بویه - بود. گفته‌اند: حافظه‌ای نیکو داشت و در نحو و لغت زبانزد بغدادیان بود. برخی وی را منسوب به قبیله «همدان» و گروهی همدانی می‌دانستند.

رجال‌شناسان و شرح‌حال‌نویسان وی را بسیار ستوده و توانمندی‌های علمی وی را ارج نهاد و در مرتبه بزرگ‌ترین نحویان و ادیبان شمرده‌اند. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، درباره وی گفته است: او در بغداد در نحو و لغت سرشناس و معتبر بود، دارای حافظه‌ای نیکو و در حوزه تخصصی خود، روایاتش صحیح بود و به کلام اشتغال

داشت. ابوالحسن سمسومی یکی از دست‌پروردگان وی بود. ابن ندیم، فهرست‌نگار نام‌دار (م ۳۸۵)، وی را حافظ و نحوی بلیغ و اخباری می‌دانست که در نهایت سروری و آزادی بود.

وی در بغداد از ابوجعفر احمد بن عبدالله بن مسلم بن قتیبه روایت کرده است. از شاگردان وی می‌توان عزالدوله ابومنصور بختیار بن معزالدوله بن بویه و قاضی ابوالحسین محمد بن احمد بن القاسم محاملی را - که در سال ۳۷۱ از وی حدیث شنید، نام برد. در رجال سید بحر العلوم آمده است که ظاهراً او از استادان نجاشی بوده و شاید وی همان محمد بن جعفر ادیب نحوی باشد. اما این احتمال را اختلاف کنیه تضعیف می‌کند.

سال وفات وی را ۳۷۱ نوشته‌اند، گرچه برخی احتمال داده‌اند این سال حدیث شنیدن محاملی از وی بوده که با سال وفات او اشتباه شده است. ابوحنیان در کتاب *المحاضرات* نوشته است: آنگاه که مراغی از دنیا رفت، با وجود جوانی و نازک طبعی‌اش، سرآمد دانشمندان در ادب و نحو بود و اگر بگویم در میان جوانان مثل او ندیدم گزاف نگفته‌ام. ابوسعید سیرافی هنگامی که خبر مرگ وی را شنید، گفت: «انالله و انالیه راجعون»، آنگاه سخت گریست و به تلخی و تأسف مرثیه‌ای سرود. بیت آغازین آن چنین است:

و من عاش لم یخل من هم و من حزن بین المصائب من دنیا و المحن
 (هر که زندگی کند زندگی‌اش از غم و اندوه و مصیبت‌ها و رنج‌های دنیا خالی نخواهد بود.)

آنگاه گفت: برخیزید، وی را تجهیز و تدفین کنیم؛ و ما چنان کردیم. وقتی جنازه را خارج کردند، او گریست و مرثیه‌ای دیگر سرود.

آثار وی عبارت است از:

- *استدراک لما اغفله الخلیل*؛ که ظاهراً در لغت بوده و برخی احتمال داده‌اند که متمم کتاب خلیل در امامت باشد؛ چون نجاشی از کتاب *الخلیلی فی الامامة* یاد کرده است:

- *البهجه*؛ نظیر کتاب *الکامل اثر میرد*؛

- مختار الاخبار؛

- کتاب الخلیلی فی الإمامه؛

- ذکر المجاز فی القرآن؛

- اسماء البلدان - جلد دوم آن به نام اخبار البلدان؛

- کتاب الجزء.

منابع

الفهرست. نجاشی، ص ۳۹۴ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۲۰۱ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۷.

محمد بن جعفر رزّاز (۲۳۶-۳۱۶)

ابوالعبّاس، راوی حدیث و از بزرگان شیعه، قریشی و از طایفه «بنی مخزوم» بود. تولّد او را سال ۲۳۶ گفته‌اند. از آن رو که وی در اسناد بعضی روایات، «ابو عبّاس کوفی» نامیده شده است، می‌توان گفت: وی بخشی از عمر خود را در کوفه بوده است.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، از او در چندین جا نام برده و در ترجمه «عبیدالله بن ولید»، او را با عنوان «رزّاز» توصیف کرده است. «رزّاز» به معنای «برنج فروش» وصف خانوادگی آنهاست؛ چراکه پدرش نیز جعفر بن محمد بن حسن قرشی «رزّاز» نام داشت. پدر بزرگش، محمد بن حسن، نیز راوی حدیث و حافظ قرآن بود که قرائتی از قرآن از وی منقول است. مادرش دختر محمد بن عیسی قیسی تستری است. برادر وی، حسن بن جعفر، نیز از راویان حدیث بود، ولی عمرش دراز نپایید.

پدر بزرگ مادری‌اش، محمد بن عیسی بن زیاد قیسی تستری، همان کسی است که با حضرت حجت علیه السلام از طریق ایوب بن نوح نامه‌نگاری کرد. وی درباره‌ی عبدالله بن جعفر پرسید و توقیعی در جوابش رسید. آنگاه که بار دیگر درباره‌ی این مسئله سؤال می‌شد، امام علیه السلام نوشتند: درباره‌ی این مسئله به تستری پاسخی دادیم که همان کافی است.

خواهر محمد، فاطمه، با ابوطاهر محمد بن سلیمان ازدواج کرد، فرزندشان محمد بن ابی‌طاهر - پدر ابوغالب زرّاری - است. بنابراین، محمد بن جعفر رزّاز، دایی پدر ابوغالب زرّاری است.

ابوعباس از مشایخ اجازه بوده، ولی کتابی نداشته است. اگر هم کتابی در دست داشته، به غرض نقل از کتاب‌های معتمد و اصول مجمع علیها بوده و ذکر اسامی کتب فقط برای اتصال سند بوده است. وی از مشیخه/تهذیب در طریق شیخ طوسی به یونس بن عبدالرحمان نیز هست.

او از محمد بن عیسی بن زیاد قیسی تستری، پدر بزرگ مادری‌اش، روایت نقل کرده. اسامی دیگر کسانی که وی از آنها حدیث نقل می‌کند عبارت است از: ایوب بن نوح، محمد بن عبدالحمید، یحیی بن زکریا، ابن عیسی، محمد بن حسین بن ابی‌خطاب، محمد بن عبدالحمید، محمد بن عیسی بن عبید.

شیخ کلینی، محدث بزرگ شیعه و صاحب کتاب ارزشمند *الکافی* (م ۳۲۹)، روایات بسیاری از طریق او نقل کرده و از وی با اسامی گوناگون یاد نموده است؛ محمد بن جعفر رزّاز، محمد بن جعفر ابوعباس، ابوعباس رزّاز، محمد بن جعفر ابوعباس رزّاز، محمد بن جعفر ابوعباس کوفی، محمد بن جعفر رزّاز کوفی، ابوعباس کوفی.

علاوه بر شیخ کلینی، افراد دیگری نیز از محمد بن جعفر رزّاز نقل روایت کرده‌اند؛ از جمله: ابوغالب زراری، جعفر بن محمد بن قولویه (در *کامل‌الزیارات*)، ابوالفضل شیبانی و علی بن ابراهیم. در تفسیر *علی بن ابراهیم*، ذیل آیه «ما أصاب من مُصيبةٍ فی الأرضِ و لا فی أنفسکمُ إلا فی کتابٍ من قبل أن نبرأها» (حدید: ۲۲) در ۲۱ جا، نام او در سند روایات ذکر شده است.

بعضی گفته‌اند: محمد بن جعفر رزّاز همان محمد بن جعفر اسدی رازی است؛ ولی شواهد بسیاری همچون اختلاف سال وفات و اختلاف قبیله در دست است که نادرستی این ادعا را نشان می‌دهد.

گفته شد: وی دایی پدر ابوغالب زراری بوده است. ابوغالب در نامه‌ای به پسرش، محمد بن عبیدالله بن احمد، چنین می‌نویسد:

مادربزرگ پدری‌ام فاطمه دختر جعفر بن حسن بن محمد است و برادرش، ابوعباس محمد بن جعفر رزّاز، راوی حدیث و از بزرگان شیعه است. جایگاه او بین شیعه چنان

بوده است که با شروع غیبت (سال ۲۶۰)، وی به مدینه فرستاده شد و در آنجا به اجرای سنت‌ها پرداخت. تولدش در سال ۲۳۶ و وفات او سال ۳۱۶ در هشتاد سالگی بود.

در بعضی گزارش‌ها از این نامه، وفات او به سال ۳۰۱ خبر داده شده است.

منابع

رسالة ابي غالب الزراري، ص ۱۴۱ / منتهی المقال، ج ۵، ص ۳۹۵ / طبقات اعلام الشيعة، ص ۲۵۶ / معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۸۳ / تاريخ الفقهاء والرواة (المنتخب)، ج ۱۴، ص ۴۳۲ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۸۳.

محمد بن جعفر بن احمد بن بطة قمی (ح ۳۲۰)

ابوجعفر، محدث شیعی سده چهارم و ملقب به «مؤدب»، او را بسیار دانشمند و دارای ادب و فضل و علم فراوان و یکی از شیوخ شیعه در قم دانسته‌اند که نزد اهل قم منزلت والاّیی داشت.

محدث نوری، محدث نام‌دار شیعه (م ۱۳۲۰)، در خاتمه مستدرک الوسائل نوشته است: ابن ابیطی، از علمای بزرگ شیعه مقیم حلب، گفته است: دانشمندان پیش از آمدن ابن شهر آشوب مازندرانی، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، به آن شهر، فرق بین ابن بطة حنبلی (عبیدالله بن محمد عکبری - م ۳۸۷) و ابن بطة شیعی را نمی‌دانستند. ولی ابن شهر آشوب پس از ورود به حلب، توضیح داد که ابن بطة حنبلی را به فتح باء - یعنی بطة - و ابن بطة شیعی را به ضم باء - یعنی بطة - باید خواند. نکته این است که رجالیان نگفته‌اند که این کلمه در هر دو صورت، به چه معنایی است.

دوانی در مفاخر اسلام می‌نویسد: چون محمد بن جعفر قمی ایرانی بود، مانند بسیاری از اسامی و القاب در قم قدیم - مانند عادت امروز بعضی از مردم قم که به همان

صورت عوامانه در علم رجال باقی‌مانده است - همچون ممله، قنبره و شیر، قمی‌ها وی را پسر «بُتّه» خوانده‌اند که خود یا پدرش را به علی به «بُتّه» تشبیه کرده‌اند. می‌دانیم که در گفتار و نوشتار عربی - در تعریب اسماء - «ت» به «ط» قلب می‌شود؛ مانند تهران به طهران. از این رو، علامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، که در ضبط اسامی و القاب در خلاصه الاقوال و توضیح الاشتباه خدمتی بسزا به علم رجال کرده و نیز ابن شهر آشوب، که خود ایرانی و آشنا به علت نام‌گذاری محمد بن جعفر قمی و ابن بطّه حنبلی بوده، در حلب این فرق را توضیح داده که «ابن بطّه قمی» با ضمّ باء است و «ابن بطّه حنبلی»، که عرب بوده، با فتح، و علت فتح کنیه حنبلی هم این است که او و یا پدرش را به علتی به بَطّ - یعنی مرغابی - تشبیه کرده‌اند. ولی چون راز نام‌گذاری آنها ناشناخته بوده، علمای حلب و شاید بیشتر دانشمندان در همه زمان‌ها، میان آن دو نام فرقی نمی‌گذاشتند.

از شناخت استادان و مشایخ و نیز شاگردان و روایت‌کنندگان از او، می‌توان حدس زد که وی احتمالاً در اواخر سده سوم هـ. ق متولد شده و در نیمه اول سده چهارم در گذشته است. وی در قم می‌زیست و به دانش و ادب معروف بود. گویا زمانی در بغداد زیسته؛ چراکه برخی در بغداد از او دانش آموخته و اجازه روایت دریافت کرده‌اند. تقریباً در تمام منابع رجالی شیعی، ابن بطّه به ایمان و پارسایی ستوده شده است. در عین حال، بیشتر رجال‌شناسان شیعی او را «ضعیف» دانسته و گفته‌اند که وی روایات را سهل‌انگارانه نقل کرده و سند روایات را معلق به اسانید می‌کرده است. به همین سبب، در احادیث منقول او اشتباهات بسیاری هست. اما برخی از رجال‌شناسان متأخر وی را به عنوان «نقه» یاد کرده‌اند. با این‌همه، ابن بطّه در سلسله راویان کسانی همچون شیخ صدوق (م ۳۸۱)، شیخ مفید (م ۴۱۳)، و شیخ طوسی (م ۴۶۰) قرار دارد.

او دارای استادان زیاد و شاگردان فراوانی بود. ابن بطّه از چند تن از راویان بنام شیعه روایت کرده که عبارتند از: احمد بن ابی عبدالله برقی، محمد بن حسن صفار، محمد بن علی بن محبوب، محمد بن عبدالله بن عمران، محمد بن احمد بن یحیی، حسن بن علی

بن شعیب صائغ، و حسین بن حسن بن ابان قمی. وی از محمد بن عبدالرحمان بن قبه متکلم شیعی نیز استفاده کرده است.

روایانی که از او روایت کرده‌اند عبارتند از: حسن بن حمزه علوی طبری (م ۳۵۸)، ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی - که گفته است ابن بطه برای ما روایت نقل کرد و ما نیز برای او احادیث را می‌خواندیم و در نوبختیه بغداد به ما اجازه داد و ساکن آنجا بود - سمع بن حاتم، جعفر بن حسین، احمد بن هارون فامی و جعفر بن محمد بن مسرور.

شیخ طوسی در کتاب‌های *التهذیب* و *الاستبصار* از وی روایت نقل کرده است. به ابن بطه آثاری نسبت داده شده که هیچ‌یک از آنها در دست نیست. این آثار عبارت است از:

- *تفسیر اسماء الله و ما یدعی به*: ابوالعباس بن نوح آن را توصیف کرده و گفته کتاب نیکویی است و غریب و استوار در آن بسیار است.
- *قرب الإسناد*:

- *فهرست ابن بطه* که به گمان قوی، همان کتاب *طبقات الرجال* اوست و دنباله کار استادش برقی است و گویا همین فهرست است که رجال‌شناسان گفته‌اند: دارای آشفنگی بسیار است.

افزون بر این‌ها، وی کتابی به سبک و سیاق *الخصال* شیخ صدوق و کتاب *المحاسن* برقی تدوین کرده که بر اساس اعداد بوده و این عناوین را داشته است: کتاب الواحد، کتاب الاثنین، کتاب الثلاثة، کتاب الاربعة، کتاب الخمسة، کتاب الستة، کتاب السبعة، کتاب الثمانية، کتاب التسعة، کتاب العشرة فصاعداً، کتاب العشرين فصاعداً، کتاب الثلاثین فصاعداً، کتاب الاربعین فصاعداً.

منابع

الخصال، ج ۱، ص ۳۳، ۶۹ و ۱۵۶ و ۱۹۵ و ۲۸۲ و ۲۸۵ و ۳۳۸ / *رجال النجاشی*، ص ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۵ / *الفهرست*، طوسی، ج ۹، ص ۴۰ و ۱۶۴ / *الاستبصار*، ج ۱، ص ۴۶۶ / *التهذیب*، ج ۳، ص ۶۶ و ۶۷ / ج ۶، ص ۷۵ / *الإختصاص*، ص ۶ و ۵۲ و ۶۴ و ۸۳ و ۸۸ / *تنقیح المقال*، ج ۲، ص ۹۲ / *الرجال*.

مجلسی، ص ۱۶۳ / خاتمه المستدرک، ج ۳، ص ۶۰ / الذریعة إلى تصانیف الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷۴؛
ج ۲۵، ص ۵ / مصفی المقال، ص ۳۹۹ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۴ / هدیة المحدثین،
ص ۲۳۱ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۷۹ و ۳۷۸ / مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۴۲-۴۳ /
دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۲۸.

محمد بن جعفر بن محمد، عون اسدی کوفی (۳۱۲-۶)

ابوالحسین، محدث نفه و صحیح الحدیث، مقیم ری بود. نامش «محمد بن ابوعبدالله» هم ضبط شده است. پدرش از وجوه شیعه و از وکلای امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در زمان غیبت صغرا بود و خدمت ایشان می‌رسید. توقیعاتی از حضرت برای او صادر شده است که این امر از فضل و جلالت قدر او حکایت دارد. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، او را توثیق کرده، اما گفته که از ضعف نقل می‌کرده و به جبر و تشبیه قابل بوده و به همین سبب، علامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، در پذیرش حدیث او توقف کرده است؛ یعنی نه آن را می‌پذیرد، نه رد می‌کند. اما با توجه به نصی که درباره وی وجود دارد، به نظر می‌رسد اعتقاد به «جبر» و «تشبیه» شایسته مقام جلیل او نیست و شاید این عقیده را در بعضی شرایط خاص، از روی تقیه اظهار کرده است.

وی با عناوین گوناگون، در اسناد بیش از ۸۲ روایت واقع شده است. در ۷۳ جا با عنوان «محمد بن ابی عبدالله»، در ۷ جا با عنوان «محمد بن جعفر اسدی ابوالحسین» و در ۵ جا با عناوین «محمد بن جعفر اسدی» و «محمد بن ابی عبدالله اسدی»، و «محمد بن ابی عبدالله کوفی» واسطه نقل روایات است.

رجالی معاصر، محقق خوئی، صاحب معجم رجال الحدیث، تحقیق جامعی دال بر اتحاد تمامی این عناوین ارائه کرده است.

وی از اسحاق بن محمد خثعمی و سعد بن عبدالله و سهل بن زیاد آدمی و صالح بن ابی حماد رازی و علی بن ابی‌القاسم، محمد بن ابی‌بشر، محمد بن اسماعیل برمکی - که

زیاد هم از او روایت نموده - محمد بن حستان رازی، محمد بن حسین بن ابی الخطاب، موسی بن عمران نخعی، و محمد بن عثمان عمری حدیث نقل کرده است.
 از او، شاگردش، شیخ کلینی، بسیار نقل کرده است. همچنین علی بن حاتم قزوینی، علی بن احمد بن موسی دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد کاتب از او روایت کرده‌اند.
 علی بن ابراهیم قمی از وی احادیثی به طور مرسل حدیث کرده است.
 وی کتابی کلامی با عنوان الجبر و الاستطاعة تصنیف کرده که احمد بن حمدان قزوینی آن را نقل کرده است.
 محمد بن جعفر در ربیع الآخر یا جمادی الأولى سال ۳۱۲ چشم از جهان فروبست.

منابع

مشيخة من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۶ رجال النجاشی، ص ۳۷۳ رجال طوسی، ص ۴۹۶، ش ۲۸ /
 الفهرست، طوسی، ص ۱۷۹ ش ۱۶۶۰ معالم العلماء، ص ۱۰۷، ش ۷۲۲ / الرجال، ابن داود حلی،
 ص ۳۰۲، ش ۱۳۱۰ / خلاصة الاقوال، ص ۱۶۰ ش ۱۴۵ / نقد الرجال، ص ۲۹۸ ش ۱۹۷ / مجمع الرجال،
 ج ۵، ص ۱۷۷ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۸۵-۸۶ و ۸۶ و ۴۹-۵۰۲ / هداية المحدثين، ص ۲۳۱ و ۳۱۰ /
 وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۳۲۰، ش ۱۰۰۳ و ص ۳۲۱ ش ۱۰۰۷ / الوجيزة، ص ۱۶۳ / بهجة الآمال،
 ج ۶ ص ۳۳۴ / تنقيح المقال، ج ۲، ص ۹۵ ش ۱۰۵۰۳ / اعيان الشیعة، ج ۹، ص ۱۲۰۰ / طبقات أعلام
 الشیعة، ج ۱، ص ۲۵۸ / الذريعة الى تصانيف الشیعة، ج ۵، ص ۸۳ ش ۳۲۸ / معجم رجال الحديث،
 ج ۱۴، ص ۲۶۷، ش ۱۰۰۰۲ و ۱۰۰۰۴ و ج ۱۵، ص ۱۵۳، ش ۱۰۳۶۵ و ص ۱۶۵ ش ۱۰۳۸۴ /
 قاموس الرجال، ج ۷، ص ۵۰۷ و ج ۸، ص ۹۹-۱۰۹ / تاريخ الفقهاء والرواة (المنتخب)، الوسائل، ج ۳۰،
 ص ۴۶۶.

محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی

از محدثان شیعه و پدر ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر، صاحب کامل الزیارات، محدث و اخباری معروف شیعه، بود. وی ملقب به «مسلمه» و از بهترین شاگردان سعد بن عبدالله قمی (م ۲۹۹ یا ۳۰۱) بود.

به دليل آنکه صاحب کامل الزيارات روايات متعددی از طريق پدرش نقل کرده، بر مبنای شهادتی که خود در مقدمه کتاب بر وناقت مشايخش داده است، می‌توان وی را نقه دانست.

چون وی از محضر سعد بن عبدالله قمی استفاده خاص کرده است، او را از دانشمندان سده چهارم می‌شمارند. وی تمام کتب سعد را در فقه و تفسیر و کلام روایت کرده و از حسن بن متیل در نقل حدیث استفاده نموده است.

پسرش ابوالقاسم و احمد بن داود قمی از او حدیث شنیده و کشی، دانشمند نام‌دار رجالی (م ۳۴۰)، با عنوان «محمد بن قولویه» از وی بسیار روایت کرده است. حدیث «قبول شهادت زن» به واسطه او، با سندی از امام باقر علیه السلام روایت شده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۲۳ / رجال الطوسی، ص ۴۹۴، ش ۱۲۲ / خلاصة الاقوال، ج ۱، ص ۳۱ / نقد الرجال، ص ۲۹۸، ش ۲۹۹ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۱۱۷۸ / الوجیزه، ص ۲۹۶، ش ۱۵۹۹ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۳۳۷ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۴، ص ۲۵۸ و ۲۵۹ / معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۱۶۷، ش ۱۱۶۲۱ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۵۰.

محمد بن حبیب ضبی

ابوالحسن از جمله شاعران گرانمایه قرن سوم و چهارم هجری بود که قصیده‌ای در ۵۶ بیت در ستایش و سوگواری امام هشتم علیه السلام سروده است.

مرزبانی، دانشمند شهیر اسلامی (م ۳۷۸)، درباره وی چنین آورده است: ابوالحسن محمد بن حبیب ضبی آشکارا به عقاید امامیه اقرار می‌کرد و در آن باره شعر سروده و هموست که در مدح محمد بن زید علوی ایبائی گفته و قصیده بلندی در ستایش امیرمؤمنان علی علیه السلام دارد که ضمن آن چنین آورده است:

وصی محمد حقاً علی و قتال الجبارة القروم

و خازن علم و ابو بنیه و وارثه علی رغم الملیم
شفاعته لمن والاه حتم اذا فرّ الحمیم من الحمیم

(جانشین و وصی بر حق محمد ﷺ، علی است که کشنده هموردان ستمگر است. آری، او گنجینه دانش پیامبر و پدر پسران اوست و بر خلاف میل سرزنش کننده، او وارث پیامبر است. به هنگام رستاخیز، که دوست از دوست می‌گریزد، شفاعت او برای هر کس که او را دوست بدارد، حتمی است.)

جمال‌الدین قفطی (م ۶۴۶)، همین مطالب را با افزودن این نکته، که محمد بن حبیب شیعه است، آورده. ابن‌شهر آشوب، دانشمند شیعی (م ۵۸۸)، در *معالم العلماء*، نام او را در زمره شاعران میانه‌رو آورده است.

با توجه به اینکه مدت حکومت محمد بن زید داعی در طبرستان از سال ۲۷۰ تا ۲۸۷ هجری بوده و محمد بن حبیب برای او مدیحه سروده است و از متن قصیده هم چنین استنباط می‌شود که در روزگار حکومت و زندگانی محمد بن زید سروده شده، محمد بن حبیب باید در ربع سوم قرن سوم شاعری کار آمده بوده باشد. اما اینکه مرحوم سید محسن امین سال وفات او را ۴۰۰ هجری می‌داند، بعید به نظر می‌رسد، که در آن صورت، باید قریب ۱۵۰ سال زندگی کرده باشد.

«ضبی» منصوب به «ضبه»، نام قبیله‌ای از قبایل عرب است. ابن‌منظور هم در *لسان العرب* این مطلب را آورده است، هرچند سمعانی در کتاب *الانساب* می‌گوید: «ضبه» نام دهکده‌ای در حجاز بر کرانه دریای سرخ و کنار راه شام است. یاقوت حموی هم در *معجم البلدان* همین نظر را دارد.

حکیم بزرگوار و شاعر آزاده، سنایی غزنوی، در قصیده ۳۸ بیتی معروف خود، که با

مطلع

دین را حرمی است در خراسان دشوار تو را به محشر آسان

سروده، بسیاری از مضامین قصیده ضبی را در نظر داشته است.

قصیدهٔ محمد بن حبيب در کتاب *عيون اخبار الرضا*، که شيخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، آن را تألیف کرده، به طور کامل آمده است. شيخ صدوق می‌گوید: در کتابی این اشعار را یافتم که به محمد بن حبيب ضبی نسبت داده بودند. این مرثیه طولانی است و بخش‌هایی از آن - همراه با تفسیر - چنین است:

قبر بطوس اقام به امام حتم الیه زیارة و لمام
 قبر تمثّل للعیون محمّداً و وصیه و المؤمنون قیام
 و تزوّدوا من العقاب و أومنوا من أن یحلّ علیهم الاعدام
 الله عنه به لهم متقبّل و بذاک عنهم جفت الاقلام
 ان یغن عن سقی الغمام فإِنَّه لولاه لم تسق البلاد غمام

(قبری است به طوس که امامی در آن مدفون است و واجب است فرود آمدن در طوس و زیارت کردن آن امام؛ قبری است که به نظر می‌رسد محمد و وصی او امیرالمؤمنین هستند، در حالی که - در برابر او - مؤمنان ایستاده‌اند؛ یعنی این قبر نمونه‌ای است از محمد و وصی او؛ چون صاحب قبر از نور ایشان است. پس در چشم‌ها چنین جلوه می‌کند که محمد و وصی او در این قبر مدفونند، و با وجود حضور همهٔ مؤمنان، این نوع در نظر جلوه می‌کند. قبری است که چون قدم گذارندگان بدان وارد شوند و گرد آن قبر منزل گزینند کوچ خواهند کرد، در حالی که جمیع گناهان آنها از شرافت این قبر ریخته شده است. آنان که به این بقعه قدم گذاشتند ایمنی از عذاب الهی را توشه برداشتند و ایمن شدند از اینکه فقر و فاقه به ایشان روی آورد و خدا از جانب صاحب قبر، به سبب صاحب این قبر، برای قدم گذارندگان و زائران امنیت را ضمانت کرده و بدین سبب، قلم از ایشان برداشته شده است و گناهان ایشان را ننویسند. و اگر مردم از باریدن ابر بی‌نیاز می‌شوند چنانچه صاحب این قبر نبود ابرها در شهرها نمی‌بارید.)

قبر علی بن موسی حله براه یزهو الحلّ و الاحرام

فرض الیه السعی کالبیت الذی من دونه حق له الإعظام
 من زاره فی الله عارف حقه فالمس منه علی الجحیم حرام
 (این قبری است که علی بن موسی در آن پنهان شده است و حلّ و حرم مکه به
 سبب تربت خود، از آن قبول بزرگی می‌کند؛ یعنی این قبر افتخار و بزرگی می‌کند بر
 مکه و مکه در برابر این قبر اظهار کوچکی می‌کند - و واجب است رفتن به سوی این
 قبر؛ مثل خانه خدا که هر کس نزد آن است سزاوار است آن را بزرگ شمارد و به آن
 تعظیم کند. و کسی که این قبر را خالصاً لله زیارت کند و حق صاحب این قبر را بشناسد
 رسیدن او به آتش جهنم حرام است.)

و مقامه لاشک یحمد فی غد	و له بیجنات الخلود مقام
و له بذاک الله أوفی ضامن	قسما الیه تنتهی الأقسام
صلی الاله علی النبی محمّد	و علّت علیاً نصره و سلام
و کذا صلی علی الزهراء سرمداً	ربّ بواجب حقّها علّام
صلی علیها نمّ بالحسن ابنها	و علی الحسین لوجه الإکرام
و علی علیّ ذی التقی و محمّد	صلی و کلّ سیّد و همام

(شکی نیست در اینکه مقام علی بن موسی علیه السلام در فردای قیامت پسندیده است و در
 بهشت‌های جاوید جایگاه دارد و خدا برای او این مقام را ضمانت نموده؛ چه اینکه او
 سوگند یاد کرده است؛ سوگندی را که همه سوگندها به آن منتهی خواهد شد - یعنی
 قسم به ذات پاک خود سوگند خورده است. خدا رحمت فرستد بر پیغمبری که
 محمّد است و بلند کند نصرت و درود علی علیه السلام را؛ و همچنین بر فاطمه زهرا پیوسته
 رحمت فرستد پروردگاری که داناست به حق واجب آن معصومه. رحمت فرستد بر
 آن معصومه و پس از او به فرزند دلبندش حضرت حسن و بر حسین علیهما السلام که بزرگواری
 از صورت او نمایان بود، و بر علی بن الحسین علیهما السلام که صاحب تقوا و پرهیزگاری بود و
 بر محمّد بن علی علیهما السلام درود و رحمت فرستد و هر یک از این‌ها بزرگوار و مهترند.)

علی المهدب و المطهر جعفر
 الصادق المأثور عنه علم ما
 کذا علی موسی ایبک و بعده
 علی محمد الزکی فضوعفت
 علی الرضی بن الرضا الحسن الذی
 علی خلیفته الذی لکم به
 ازکی الصلاة و ان ابی الاقزام
 فیکم به یتمسک الاقوام
 صلی علیک و للصلاة دوام
 و علی علی ما استمر کلام
 عم البلاد لفقده الاظلام
 تم النظام فکان فیه تمام

(بر پاک و پاکیزه و تطهیر شده، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، پاکیزه ترین رحمت باد، اگرچه ناکسان و فرومایگان از آن امتناع داشته باشند؛ حضرت صادق علیه السلام که تمام علم این قوم بر حق شیعه که بدان تمسک می جویند، از او مأثور است، [و او مروج شریعت سیدالمرسلین بود، و مذهب جعفری از آن جناب بود.] همچنین بر موسی، پدر بزرگوارت، و پس از او خدا بر تو رحمت فرستد؛ رحمتی با دوام و ثبات - یعنی ابد الدهر رحمت خدا بر تو باد. و بر محمد بن علی، که از هر رجس و نجسی پاک و پاکیزه بود رحمت خدا دو چندان شود. بر علی بن محمد مادام که سخن برقرار است - یعنی تا دنیا برپاست؛ زیرا تا دنیا هست، سخن در میان است. بر آن پسندیده، فرزند پسندیده، حسن بن علی که به سبب مفقود شدن او، تاریکی ها جمیع بلاد را فرا گرفت - یعنی شمع هدایت خاموش شد و مردم راه تاریک ضلالت را در پیش گرفتند. بر جانشین او، که به وسیله او، نظام عالم برای شما تمام می شود و در وجود او تمامیت آفریدگان خداست و اگر او نبود عالم ناقص بود.)

فهو المؤمل ان يعود به الهدی
 لو لا الائمة واحد عن واحد
 کلّ یقوم مقام صاحبه الی
 یابن النبی و حجة الله التی
 ما من امام غاب عنکم لم یقم
 إنّ الائمة تستوی فی فضلها
 غضاً و أن تستونق الاحکام
 درس الهدی و استسلم الاسلام
 أن ینتهی بالقائم الأیام
 هی للصلاة و للصیام قیام
 خلف له تشفی به الاوغام
 و العلم کهل منکم و غلام

پس او (حضرت صاحب الزمان) که امید است با بازگشت او هدایت و رهنمایی به گونه‌ای تازه بازگردد و احکام الهی با ظهور او مستحکم شود. اگر ائمه هدایت یکی پس از دیگری نبودند رهنمایی خلق از بین رفت می‌رفت و دین اسلام نابود می‌شد. هر یک از این امامان جانشین دیگری گردد، تا اینکه روزگار به ایام عارض حضرت قائم عج ختم شود - یعنی پس از او امامی نیست. ای فرزند پیغمبر و حجت خدا بر روی زمین که نماز و روزه به سبب وجود تو بر پاست، امامی از شما نیست که از روی زمین برود و جانشینی برای او نباشد و نفس‌ها به واسطه او شفا نیابد - یعنی همه امراض و مفسد و خلل به سبب وجود ایشان رفع می‌شود. پیر و جوان امامان در علم و فضل مساوی‌اند - یعنی عالمند و فاضل، و جوانی و پیری در زیادی و کمی فضل آنها دخالت ندارد).

اتم الی الله الوسیلة و الاولی علموا الهدی فهم له اعلام
 انتم ولاة الدین و الدنیا و من لله فیه حرمة و ذمام
 ما الناس إلا من اقرّ بفضلكم و الجاحدون بهائم و صوام
 بل هم اضل عن السبیل بكفرهم و المقتدی منهم بهم ازلام
 یدعون فی دنیاكم و كأنهم فی جحدهم انعامكم انعام
 یا نعمة الله التي یحبونها من یصطفی من خلقه المنعام

(شما باید وسیله به سوی خدا و شما باید آنان که هدایت و راه راست را دانستید. پس ایشان نشانه‌های هدایتند. شما باید صاحبان دین و دنیا و کسانی که به خاطر خدا حرمتی دارند. هیچ یک از مردم نیست، جز آنکه به به فضل شما اقرار کرده است و کسانی که منکر فضل شمایند حیواناتند - یعنی از دایره عقل خارجند - بلکه ایشان از حیوانات به سبب کفرشان، گم‌راه‌تر و بدترند، و هر کس از آنان پی‌روی کند است و کسانی که همچون حیواناتند دنیایی را که مخصوص شما خلق شده است طلب می‌کنند

و گویا ایشان در انکار فضل شما، نعمتی به شما داده‌اند - یعنی اگر انکار فضل شما لزوم داشت بیش از این انکار نمی‌کردند. ای نعمت خدا، علی بن موسی الرضا علیه السلام که خدا این نعمت بسیار را به کسانی از خلق که برگزیده‌اند - یعنی شیعیان - عطا نموده است.

من کان یغرم بامتداح ذوی الغنی	فبمدحکم لی صبوة و غرام
و الی ابی الحسن الرضا اهدیتها	مرضیة تلتذها الافهام
خذها عن الضبی عبدکم الذی	هانث علیه فیکم الالوام
ان اقض حق الله فیک فان لی	حق القری للضیف اذا یعتام

(اگر کسی از مدح بی‌نیازان ضرر ببیند من به مدح شما حرص و عشق دارم. و به سوی ابوالحسن الرضا - علیه السلام - هدیه دادم این قصیده را که پسندیده است و افهام از آن لذت می‌برند. یا علی بن موسی، بگیر این قصیده را از محمد بن حبیب ضبی، بنده شما که در محبت شما ملامت‌ها و خواری‌ها بر او وارد آمده است. اگر حق خدا را نسبت به تو ادا می‌کنم حق مهمان‌داری برای من لازم است؛ چرا که آن حق از برای مهمان است وقتی که احترام کرده می‌شود.)

فاجعله منک قبول قصدی انه	غنم الیه حد انی استغنام
من کان بالتعلیم ادرك حبکم	فمحبتی ایتاکم الهام

(این مهمان‌داری و احسان را قبول کن، که این قبول غنیمتی است که مرا به طلب کردن غنیمت واداشته است. اگر دیگران با آموختن دوستی شما را درک کرده‌اند، دوستی من به شما الهامی از خداوند است و به تعلیم حاصل نشده است.)

منابع

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۰۰ / معالم العلماء، ص ۱۳۹ / أعيان الشیعه، ج ۹، ص ۱۳۸.

محمد بن حسن بن درید (۲۲۳-۲۲۱)

ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی بن عتاهه بن خیشم ازدی بصری، مشهور به «ابن دُرید»، لغت‌شناس، نحوی، ادیب و شاعر عرب، نسبش را همگان از ابوطیب لغوی گرفته تا خطیب بغدادی و یاقوت حموی به قبیله «ازد» رسانده‌اند. این قبیله بزرگ یمنی پیش از ظهور اسلام، به عمان کوچید و به «ازد» عمان مشهور شد. خاندان ابن درید نیز از بزرگان قبیله بودند. بنا به روایتی، که از خود وی نقل شده است، او در کوی صالح بصره زاده شد؛ اما در اینکه چند سال زیست، اندکی اختلاف کرده‌اند و چون تاریخ وفات او مسلم است، ناچار تاریخ ولادت جا به جا شده و تاریخ‌های ۲۲۴، ۲۲۸ و ۲۲۳ هـ. ق، که صحیح‌ترین آنهاست، از قول خود او یا شاگردش ابوالحسین نقل شده است.

زندگی

درباره دوره‌های زندگی او اطلاعات مختصر، اما نسبتاً مفیدی در منابع گرد آمده است؛ ولی چون به سده هفتم و *وفیات الاعیان* ابن خلکان می‌رسیم، این اطلاعات بسیار گسترده و دقیق‌تر می‌گردد، اگرچه احساس می‌شود که ابن خلکان روایات خود را از آثار قالی، شاگرد ابن درید، برگرفته است، اما باز هم سایه تردید از ذهن پژوهنده پاک نمی‌گردد و نخستین شبهه از دوران کودکی او پدیدار می‌شود. گویند: وی دوران کودکی را در بصره گذراند و همان‌جا و یا در عمان پرورش یافت. ابن خلکان به پرورش او در بصره اشاره کرده، می‌افزاید: نزد ابوحاتم سجستانی (م ۲۵۵)، ریاشی (م ۲۵۷)، ابن اخی الاصمعی و اشنادانی (م ۲۸۸) درس خواند و تا قیام زنگیان و تاراج بصره و قتل ریاشی یا اندکی قبل از آن، در بصره ماند و چون احوال را پریشان دید، با عمویش حسین به عمان گریخت. این سخن بدان معناست که وی تا ۳۴ سالگی در بصره بوده و در این صورت، روایاتی که پرورش او را در عمان دانسته، بی‌اعتبار است.

به هر حال، وی که گویا پدر را از دست داده بود، تحت تکفل عمویش حسین بن درید قرار گرفت. وی ابوعثمان اشنادانی را به تربیت و تعلیم ابن درید گماشت و او از

همان کودکی، هوشمندی و قدرت حافظه خود را آشکار ساخت. داستانی که محسن تنوخى آورده بر این امر گواه است: حسین از برادرزاده خویش، که شعر حارث بن حله را نزد اشناندانی می‌خواند، خواست که معلقه آن شاعر را حفظ کند و کودک را وعده‌هایی نیز داد. سپس چون عمویش همراه معلم از غذا خوردن بازآمدند، وی نه معلقه، بلکه همه دیوان حارث را حفظ کرده بود. احتمالاً چند سال پس از این دوران آموزش بود که اشناندانی در گردشی بر رودخانه بصره شروع به املاى معانى الشعر بر او کرد. پس از آن، ابن درید روانه عمان شد و ۱۲ سال در آنجا ماند. از این دوران، تنها یک روایت عمده باقی مانده است، از این قرار که او خود گوید: در عمان با صلت بن مالک شاری، امام فرقه‌ای از خوارج، همراه بود. چون باران و سیل فراوان آمده بود و خانه‌ها ویران می‌شدند، مردم از صلت خواستند به درگاه خداوند نیایش کند تا باران بند آید. وی فردای آن روز چون به دعا می‌شد، ابن درید را نیز همراه خود برد. به گفته مسعودی، صلت بن مالک در ۲۸۰ هـ ق به دست مأموران خلیفه کشته شد و محمد بن نور به یاری مزدوران حبشی خویش، سپاه صلت، را که بیشتر ازدی بودند، در هم شکست.

ابن درید، که از کشته شدن افراد قبیله خویش دل‌تنگ بود، در قطعه شعری به مزدوران محمد بن نور تاخت و آن سپاه را «فرومایگان» و «سپاه بوستان کوتاه قد» خواند. ظاهراً اندکی پیش از این ماجرا بین قبایل مختلف عمان، از جمله شاخه‌ای که ابن درید از آن برخاسته بود، نزاع درگرفت و خون‌ها ریخته شد. ابن درید نیز در رثای افراد قبیله‌ای که در «روضه» کشته شده بودند، قصیده‌ای در ۴۷ بیت سرود و سپس در قصیده‌ای دیگر، که این بار بر ۶۰ بیت بالغ می‌شد، از مردان قبیله خواست که به خون‌خواهی برخیزند.

ابن درید در این دیار، خاطره‌های افسانه‌گون بسیاری از خود به جای گذاشته است. بخشی از آنها را عزالدین تنوخى از دوستی عمانی شنیده و در مقدمه وصف السحاب ابن درید نهاده است.

اگر در اقامت دوازده‌ساله او در عمان تردید نکنیم، باید چنین نتیجه بگیریم که وی در سال ۲۶۹ که ۴۶ ساله بود، دوباره به بصره بازآمد. شاید در همین سفر بود که بر

خرابه‌ای گذشت و شعری بر دیوار آن نوشت. نیز شاید در همین زمان بود که با ابوعبدالله مفتح شاعر شیعی مذهب، هجا رد و بدل کرد و یحیی بن عبدالوهاب و ابن یحیی از اعیان بصره را مدح گفت و یا کار نزاعش با ابونصر احمد بن حاتم باهلی به اقامه دعوا نزد ابوخلیفه، قاضی معروف بصره (م ۳۰۵)، انجامید و قاضی در حضور بزرگان بصره به نفع او حکم کرد. حسین عموی ابن درید نیز احتمالاً در همین هنگام در گذشته است. این بار وی بیش از سی سال در بصره ماند. بی‌گمان، وی در این فاصله، بارها به سفر رفته و شاید از عثمان نیز دیدن کرده باشد و شاید بخشی از روایات عثمانی در خلال این سفرها رخ داده باشد؛ اما هیچ سندی ما را در این باب راهنمایی نمی‌کند. تنها می‌گویند که وی از عثمان به سوی «جزائر البحر» روان شد و به جزیره ابن عماره^۲ رفت و از آنجا روی به فارس نهاد. این مسیر تلفیقی است از ابن خلکان و دیگر منابع. این منابع مسیر او را گاه «عثمان - جزائر البحر - فارس» نوشته‌اند و گاه «عثمان - جزائر - بصره - فارس».

چگونگی رفتن او به فارس و پیوندش به آل میکال در ایران و مکان و زمان این پیوند چندان روشن نیست؛ زیرا حکومت و احوال آن خاندان نیز گنگ مانده است. شاه بن میکال (م ۳۰۲) از فرماندهان سپاه طاهریان بود و در بغداد، کوفه، بصره و جاهای دیگر به نام ایشان می‌جنگید، ولی منابع ما دربارهٔ سی سال آخر زندگی او بکلی خاموشند. برادرزادهٔ او عبدالله بن محمد بن میکال (م ۳۰۸) پس از آن چندی نزد صفاریان وزارت کرد، به خلیفه مقتدر پیوست و شاید در آغاز، خلیفه او را بر فارس گمارده باشد. به هر حال، وی در اواخر عمر، ولایت اهواز را به عهده داشت. فرزند او، ابوالعباس اسماعیل (م ۳۶۲)، در نیشابور زاده شد و در فارس و اهواز دانش آموخت. همهٔ منابع ما تنها به سفر ابن درید به فارس و احیاناً پیوستن او به آل میکال اشاره می‌کنند، بجز حاکم نیشابوری و ابن خلکان که در این باره تصریح دارند. حاکم گوید: چون عبدالله ولایت بخش‌هایی از اهواز را یافت، ابن درید را به تربیت فرزند خواند.

۲. در نقلی «ابن عمر» آمده که بی‌گمان تحریف است.

با توجه به تاریخ وفات عبدالله و تولّد اسماعیل، این حادثه باید چند سال پیش از ۲۹۷ رخ داده باشد، اما ابن خلکان چنین آورده است: وی در فارس، هم صحبت دو پسر - محمّد (م ۲۵۰) و شاه - می‌کال شد. این دو در آن هنگام، ولایت فارس را به عهده داشتند. ابن درید *جمهرة اللغة* را برای آنان نگاشت و ایشان نیز دیوان فارس را به او سپردند و چنان شد که نامه‌های دولتی همه با نظر او صادر می‌شد و هیچ امری بدون امضای او انجام نمی‌گرفت. سپس در کنار آن دو، امیر مالی عظیم فراهم آورد، اما چون سخت بخشنده بود، چیزی برایش باقی نماند. چون آن دو را با *المقصوره* مدح گفت، ده هزار درهم صلّه ستانند، و چون فرزندان می‌کال عزل شدند و به خراسان انتقال یافتند، وی فارس را ترک گفت و در ۳۰۸ هـ ق وارد بغداد گردید.

ضعف و گنگی این روایت، که مورد استناد همه نویسندگان معاصر هم قرار گرفته، پوشیده نیست؛ زیرا:

اولاً، احتمالاً محمّد بن می‌کال پیش از آنکه ابن درید به ایران آید، در گذشته است. ثانیاً، هیچ نمی‌دانیم که آیا شاه بن می‌کال هرگز در فارس حکومت کرده است یا خیر. ثالثاً، به می‌کالی اصلی یعنی ابوالعبّاس اسماعیل، که شاگرد وی بوده، هیچ اشاره‌ای نشده است.

رابعاً این دو برادر هرگز عزل و به خراسان تبعید نشدند. آنچه کار را دشوارتر می‌کند، روایت دیگری است که یاقوت حموی در *معجم الأدباء* آورده است. وی در این روایت اشاره می‌کند که امیر ابونصر احمد می‌کالی، که رئیس نیشابور بود، همراه ابن درید به گردشگاه رفته است. اما ابن ابونصر در ۴۱۶ هـ ق، یعنی ۹۵ سال پس از ابن درید، وفات یافته و معلوم نیست چگونه می‌توانسته با وی به گردشگاه رود؟ بدین‌سان، ملاحظه می‌شود که به هیچ وجه، نمی‌توان مانند برخی از معاصران بر این روایات، به ویژه روایات ابن خلکان که درست نمی‌دانیم از کجا سرچشمه گرفته است، اعتماد کرد و سال‌های زندگی او را به مراحل دقیق تقسیم‌بندی نمود.

در هر حال، تردید نیست که وی زمانی به تربیت اسماعیل میکالی همّت گماشت که او نوجوانی برومند بود و بازار علم را گرم می‌کرد و می‌دانیم که این اسماعیل در ۲۷۰ هـ ق متولّد شده است. نیز دیدیم که به قول حاکم نیشابوری، عبدالله پدر اسماعیل در اواخر عمر، که والی بخش‌هایی از استان اهواز شده بود، ابن درید را نزد خود خواند، هر چند بنا به دیگر روایات، وی در فارس به ایشان پیوسته است. در این صورت، پیوستن او به آل میکال در آخرین سال‌های سده سوم معقول‌تر به نظر می‌رسد. سپس در اینکه وی چند سال در خدمت ایشان بوده نیز نمی‌توان به قطع سخن گفت. سخن ابن خلکان بر این تصریح دارد که وی در ۳۰۸ هـ ق به بغداد رفت. این تاریخ از آن نظر درست می‌تواند باشد که در همان سال، عبدالله درگذشت، و از آن نظر نادرست است که شاگرد و ممدوحش اسماعیل قریب ده سال پیش از این تاریخ به نیشابور و از آنجا به هرات نزد احمد سامانی (م ۳۰۱) رفت و سپس ریاست نیشابور به او محوّل شد. اما در این امر تردید نداریم که وی در کهن‌سالی آل میکال را ترک گفت و به بغداد رفت.

اینک روایات دیگری در دست داریم که کار را از نظر زمان و مکان اندکی آسان‌تر می‌کند: یاقوت از قول ابوعلی بیهقی تصریح می‌کند که ابن درید زمانی که اسماعیل در فارس بوده المقصوره را به او تقدیم کرد. همین روایت دربارهٔ جمهره نیز تکرار می‌شود: ابن ندیم می‌نویسد که وی آن کتاب را در فارس املا کرد. سپس یاقوت روایت جالب توجه دیگری را آورده است، از این قرار که ابوالعبّاس اسماعیل خود می‌گوید: ابن درید در ۲۹۷ هـ ق، جمهره اللّغة را از اول تا آخر بر من املا کرد. بدین‌سان، با آنکه مدارک و اسناد تاریخی به چگونگی احوال میکالیان در فارس اشاره نمی‌کنند، اما در اینکه ابن درید دیرزمانی در آن دیار بوده، تردیدی نیست. همان‌جا بود که وی حجر بن احمد جویمی (م ۳۲۴) را مدح گفت.

از مجموعهٔ این روایات چنین می‌توان استنباط کرد که ابن درید پیش از ۲۹۷ هـ ق، اندکی پس از هفتاد سالگی به ایران رسید و در ۳۰۸ هـ ق یا اندکی پیش از آن به بغداد رفت. به گفتهٔ ابن خلکان، وی چون به بغداد رسید، در منزل علی بن محمّد بن حواری

فرود آمد. در آن هنگام، دیگر مردی کهن‌سال - هشتاد و چند ساله - بود و آوازه دانشش در لغت و شعر، همه جا پیچیده بود. از این رو، خلیفه مقتدر او را بزرگ داشت و هر ماه پنجاه دینار برای او مقرر ساخت که تا پایان عمرش بر جا بود. چون به نود سالگی رسید، مفلوج شد. نخست او را به تریاق شفا دادند، اما چون از هیچ خوراکی پرهیز نمی‌کرد، دوباره آن بیماری گریبانش گرفت، چندان که نیمی از بدنش کاملاً بی‌حرکت شد و در دست‌هایش نیز دیگر توانی نماند. با این‌همه، حافظه و هوش خود را از دست نداد؛ آنچنان که شاگردش قالی هر چه از او می‌پرسید، پاسخ می‌داد و حتی به او گفت که چون درگذرد، قالی در کار علم بی‌پناه خواهد ماند. آخرین سخنی که قالی از او شنید، یک ضرب‌المثل جاهلی بود.

ابن درید چون درگذشت در گورستان «عباسیه» بغداد در جانب شرقی، پشت بازار «سلاح» یا گورستان خیزران به خاکش سپردند و جحظه شعری در رنایش سرود. حادثه‌ای که در آن روز رخ داد و نظر همه را جلب کرد آن بود که از در دیگر گورستان، جنازه جتایی، متکلم معروف، را به درون می‌آوردند و مردم گفتند: «لغت و کلام هر دو مردند.»

استادان و شاگردان

در میان استادان و شاگردان و روایان ابن درید، گروه بسیاری از دانشمندان لغت و نحو و ادب به چشم می‌خورد. از استادان او، پیش از این به اشنادانی، ابوحاتم، ریاشی و ابن الاخی الاصمعی اشاره کردیم، اما نام استادان او را تا ۲۳ تن رسانده‌اند که از آن میان، تَوَزی (م ۲۳۳) نیز شایسته ذکر است. شاگردان و روایان او نزدیک به ۶۴ تن بوده‌اند و بی‌گمان، هیچ استادی را نمی‌شناسیم که این‌همه نویسنده و دانشمند بزرگ از میان شاگردان و روایانش برخاسته باشد. از جمله آن گروه، اینان از همه مشهورترند: ابوعلی قالی که روایات بسیاری از او نقل کرده است، مرزبانی، سیرافی، ابن شاذان، ابوالفرج اصفهانی، ابن خالویه، رمثانی، حمزه اصفهانی، آمدی، ابوعلی فارسی، شمشاطی... و سرانجام،

ابوالحسین علی بن احمد که بیشتر با عنوان «غلام ابن درید» از او نام برده‌اند. وی در بغداد، از المقصوره استادش دفاع می‌کرد و انتقادها را پاسخ می‌گفت.

در بغداد بود که بیشتر این بزرگان بر ابن درید گرد آمدند، و اگر این دوره از زندگانی او نبود و قالی، مرزبانی، سیرافی، ابوالفرج و امثال آنان وی را ندیده و احوال و اقوالش را نقل نکرده بودند، شاید این همه اثر از وی باقی نمی‌ماند و اطلاع ما از زندگی او، از این هم کمتر می‌شد. وی در بغداد شهرت و اعتباری داشت؛ از ماهیانه‌ای که مقتدر برایش مقرر کرده بود، بهره می‌برد؛ گاه به مجالس قاضی معروف، عمر بن محمد بن یوسف، رفت و آمد داشت؛ یک بار وزیر علی بن جراح (م ۳۳۴) را مورد عتاب قرار داد، و حتی سلیمان بن مخلد را - که وزارتش ۳۱۸ تا ۳۱۹ بود - از آن نظر که مستمری علما را کاسته بود، هجا گفت. دانشمندانی که در آن روزگار به خدمت شیخ کهن‌سال می‌رفتند وی را سخت بزرگ می‌داشتند. شاید وصفی که خطیب بغدادی از او کرده، از همه کوتاه‌تر و جامع‌تر باشد: او «دانشمندترین شعرا و شاعرترین دانشمندان بود.» مسعودی نیز وی را - چون در لغت به نهایت رسیده و در آن باب نوآوری‌ها کرده است - جانشین خلیل می‌داند. ابوطیب لغوی هم، که درباره او نظر مشابهی داشت، از این اندوه می‌خورد که نتوانسته بود او را به سبب کهن‌سالی ببیند. در عوض، از بزرگانی که او را دیده‌اند اخذ علم کرده است. حافظه شگفت او - حتی در پیری - موجب اعجاب همگان بود. پیش از این دیدیم که او برخی آثار را از حفظ املا یا روایت می‌کرد. ابوطیب او را با «خلف احمر» قیاس کرده، می‌گوید: علم و شعر در سینه هیچ کس به اندازه سینه خلف و ابن درید جمع نیامده است.

ابوالحسن احمد بن یوسف ازرق می‌گوید: هرگز ندیده‌ام کسی دیوان شعری بخواند و او آن اشعار را حفظ نباشد.

اخلاق عمومی و علمی

ابن درید مردی سخت نیک‌نفس و خوش‌خوی و بخشنده بود. ظاهراً به سبب این بخشندگی، از اموال کلانی که میکالیان به وی بخشیده بودند، چیزی برایش باقی نماند. از

این رو، چون سائلی به در خانه وی آمد، چیزی جز خمره نبیدی در خانه نداشت که آن را هم به سائل بخشید و خرده گیری های غلام را به هیچ گرفت. نرم خوبی او در مجالس درسش بیشتر مشهور بود: با فقیهی نیشابوری، که به شوخ چشمی، او را در شرح کلمه های خطاکار خوانده بود، به نرمی رفتار کرد. غلط خوانی های شاگردی جوان و خوش روی و نیز انتقاد یکی از حاضران را با بردباری تحمل کرد، هر چند این ماجرا موجب شد که کسی در دو بیتی ظریفی، مجلس درس استاد را به شکارگاه آهوان زیبا تشبیه کند، اما آنچه بیش از همه اعجاب پژوهشگر را نسبت به گشاده دلی او برمی انگیزد، گفتاری است که در مقدمه جمهره اللغه درباره شیوه خود و پیش گامان علم آورده است: وی پس از آنکه به بی توجهی مردمان نسبت به کسب دانش و دشمنی ایشان با آنچه خود نمی دانند اشاره می کند، فروتنانه می گوید: این کتاب را به منظور خرده گیری از دانشمندان معاصر و گذشته ننگاشته است و او را نرسد که به چنین کاری دست بزند، بلکه باید به راه ایشان برود و از آنان تقلید کند. سپس چون می خواهد به دشواری استفاده از کتاب *العین* خلیل اشاره کند، نخست او را سخت می ستاید و بزرگ می دارد.

تنها نقطه سیاهی که در این زندگی پر بار حرمت آمیز پدیدار می شود، میل شدید او به باده خواری است. ابن شاهین و دیگر شاگردان هر بار به خانه او وارد می شدند، شرابی صاف می یافتند و عودهایی که بر دیوار آویخته بود، و از این حال، شرمسار می گشتند، و حال آنکه سن ابن درید از نود سال در گذشته بود. روایت ازهری از این نیز روشن تر و خشونت آمیز تر است. وی می گوید که به خانه او رفته و چنان مستش دیده که از سخن گفتن عاجز بوده است. در روایات دیگر آمده است که وی به همین سبب، دیگر به دیدن او نرفته است. به سبب همین عادت بود که دلجی در کتاب خود، *الفلاکه* و *المفلوکون*، او را در شمار «مفلوکان» نهاده است و باز شاید به همین سبب باشد که دارقطنی گفته است: «درباره او سخن بسیار است.» اما متأخران این عادت ناشایست را بر وی روا ندانسته و خواسته اند او را به نحوی تبرئه کنند. سیوطی اطمینان دارد که او پس از چندی باده نوشی، توبه کرده است. به روزگار ما، سنوسی نیز می خواهد با توجه به

سخنان حکمت‌آمیز ابن درید و دشمنی اهل زمانه با او، از این اتهام پیراسته‌اش سازد. اما به واقع، مردمان زمان با وی سرستیز نداشتند و دشمنی‌ها ظاهراً هرگز از حد چشم و هم‌چشمی و حسادت در نگذشته بود. تنها دو معارضهٔ خاص با وی در روایات آمده که هر دو نیز به کتاب *جمهرة* او مربوط است:

رقیبش *نفظویه نحوی* (م ۳۲۳) هنگامی که کتاب *جمهره* را دید، هجایی روان و کوتاه و ساده به این مضمون ساخت: «ابن درید گاوی است که کتابی به نام *جمهره* ساخته، اما این کتاب، همان *العین خلیل* است که وی دگرگون کرده است.» *بیهقی*، که ماجرای املای *جمهره* را نقل می‌کند، از اینکه مردی چون ابن درید هم از زخم زبان مردم در امان نمی‌ماند، اظهار تأسف می‌کند. ازهری می‌گوید: *نفظویه* به من گفته بود که ابن درید مورد اعتماد نیست. هجایی هم که ابن درید در حق *نفظویه* سروده، در نکته‌سنجی و ظرافت، چیزی از آن هجای نخست کم ندارد. اما سخن *نفظویه* بود که همه جا شهرت یافت.

دوم روایتی است که ازهری در *مقدمهٔ التهذیب* خود آورده و قبلاً به آن اشاره کردیم؛ نخست ابن درید را به جعل در لغت و ساختن الفاظ بی‌ریشه متهم می‌کند و سپس می‌گوید: بارها در بغداد به خانهٔ او می‌رفتم و به روایات او گوش فرامی‌دادم تا آن روز که وی را مست یافتم. به *تورق* کتاب *جمهره* پرداختم، اما در آن چیزی که بر دانش عظیم دلالت کند، نیافتم و بعکس، کلماتی در آن دیدم که یا از وجه درست خارج بود یا او ریشهٔ آنها را نمی‌شناخت. با این حال، او برخی را در کتاب خود آورده بود تا بعدها معلوم شود.

مذهب

ابن درید در کار دین تعصبی نداشت. او هیچ اشارتی به مذهب خویش نکرده است و لاجرم، همهٔ پژوهش‌ها به چند احتمال ختم می‌گردد: وی چون خود اهل *عمان* و در آن دیار، با پیشوای یکی از فرقه‌های خوارج *همنشین* بود. ممکن است *گمان رود* که خارجی

بوده است. همچنین می‌دانیم که بیشتر قبیلهٔ او «ازد» خارجی بودند و پیش از این هم گفتیم که او سپاهسانی را که با خوارج جنگیدند، نکوهش می‌کرد. اما لحن توهین‌آمیز او نسبت به «دزدی خارجی که میان ازدیان خواری می‌پراکند»، یا آنجا که می‌گوید: «سُرَات» صلت را «امیرالمؤمنین» می‌خواندند، این نظر را نقض می‌کند.

از سوی دیگر، این شهر آشوب نام او را در شمار شعرای آشکارگوی اهل بیت علیهم‌السلام آورده است. به همین دلیل، بیشتر نویسندگان معاصر شیعی او را پیرو مذهب خویش خوانده و گاه شعری را که در مدح اهل بیت علیهم‌السلام به وی منسوب است، دلیل آن دانسته‌اند. اگرچه هجوگویی او با شاعری شیعی به نام «مفجع» - همچنان که خوانساری اشاره کرده - ناقض این رأی است. نیز شاید بهتر بود این نویسندگان به یکی از کتاب‌های او به نام *المجتنی* و نقل قول‌هایی که از امام علی علیه‌السلام آورده است و آنجا که «علیه السلام» را به دنبال نام او نهاده، استناد می‌کردند. البته این سند نیز چندان استوار نیست؛ زیرا وی در جاهای دیگر، از عبارات «رضی الله عنه»، «کرم الله وجهه» و «رحمه الله» استفاده کرده است.

اما بر تشیع او قراین دیگری نیز وجود دارد که از جملهٔ آنها اشاره به برخی از اشعار او مانند شعر ذیل است که در آن، بر اعتقادش به فضل و ولایت و وصایت حضرت علی علیه‌السلام تصریح کرده است:

أهوی النبی محمداً و وصیّه و ابنیه و ابنته البتول الطاهره
 أهل الولاة و انتی بولائهم أرجو السلامة و النجا فی الآخرة
 و أری محبة من یقول بفضلهم سبباً یحیر من السبیل الجائره
 (نبی، محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و جانشین او و دو فرزندش و دخترش بتول پاکیزه را دوست دارم. اینان اهل ولایت و من به دوستی و ولایت ایشان امید سلامت و نجات در آخرت دارم، و می‌دانم که دوست داشتن کسانی که ایشان را برتر می‌دانند موجب نجات از راه انحراف است.)

همچنین او کتابی به نام الامالی دارد که در آن خطبه‌های امام علی علیه السلام را نقل کرده است. مجموعه‌های هم مشتمل بر کلمات حضرت علی علیه السلام دارد. بروکلیمان از این مجموعه در ضمن مجموعه‌های گردآمده از کلمات حضرت علی علیه السلام بدین سان یاد کرده است: «مجموعه حکم جمعها ابن درید.» بروکلیمان نسخه‌ای از آن را در «کتاب‌خانه ملی پاریس» نشان داده است.

شافعیان نیز کوشیده‌اند او را به مذهب خویش ملحق کنند؛ چنان‌که سبکی و اسنوی نام او را در طبقات الشافعیه آورده‌اند و ابن قاضی شبهه نیز او را شافعی دانسته است. اساس استناد ایشان چیزی نیست جز دو قصیده‌ای که وی در ستایش شافعی سروده است.

آثار

شخصیت علمی ابن درید را - که به قول ابوطیب شصت سال در علم، صدارت داشته و در سراسر زندگی جز به تألیف و تدریس مشغول نشده و از دایره کشاکش‌های سیاسی و مذهبی روزگار خود پای بیرون کشیده است - از چند جنبه باید بررسی کرد، هر چند که او را نباید با برخی دیگر که در زمینه همه معارف روزگار صاحب تألیف و نظر بودند، قیاس نمود؛ زیرا همه آثاری که از ابن درید می‌شناسیم، گرد لغت و شعر و روایت آن دور می‌زند و شیوه او در جمع‌آوری این آثار نیز همان شیوه راویان بزرگ بوده است. با آنکه در روزگار او، نگارش و ابزار آن در همه جا فراهم بود، باز هم به آیین سلف، بیشتر بر حافظه اعتماد می‌کرد و در این کار چندان نیرو یافته بود که لغت‌نامه عظیمی همچون جمهره را چند بار از حفظ املا کرد. راست است که وی گاه جزوهای هم در کنار داشت، اما او - اگر هم در آن می‌نگریست - باز آنچه را خود می‌خواست روایت می‌کرد. یا هنگامی که ابن مقله و ابوحفص بن شاهین کتاب مفضل بن سلمه در ردّ خلیل را بر وی می‌خواندند، او بی‌آنکه در کتابی نظر اندازد، به تأیید یا تکذیب روایات می‌پرداخت. از مجموعه همین اظهارنظرهای شفاهی بود که ابن شاهین کتابی در صد ورقه تألیف

کرد. ابن درید بیشتر شهرتِ عظیمِ خویش را مدیون نقشی است که در تاریخ لغت‌نویسی عرب به جا گذاشته است. همان‌گونه که پیداست، مایهٔ نخستین فرهنگ‌نویسی در زبان عربی، لغت‌نامه‌های تک موضوعی است که از قرن دوم روایت و نگارش آنها آغاز شد. انبوهی از این نوع کتاب به بزرگانی همچون اصمعی منسوب است و بسیاری از آنها نیز به دست ما رسیده. ابن درید هم از این آیین کهن عدول نکرد و چندین اثر به همین شیوه نگاشت که از آن جمله است کتاب‌های او دربارهٔ «اسب»، «سلاح»، «زین و لگام» و «ابر و باران». حتی شعر «مقصور و ممدود» او نیز از این غرض به دور نیست. در آن روزگار، در کنار این شیوهٔ لغت‌نویسی، نویسندگان به تهیهٔ کتاب‌های واقعهٔ لغت نیز روی می‌آوردند و در این کار، همه به گونه‌ای از خلیل (م ۱۷۵) تقلید می‌کردند.

خلیل برای نخستین بار - شاید تحت تأثیر قاموس‌های سانسکریت - کتابی تدوین کرد که می‌بایست شامل همهٔ کلمات عرب می‌گردید. شیوهٔ او در جمع‌آوری کلمات عرب، ترکیب دو حرف، سه حرف و چهار حرف، بر اساس «اشتقاق کبیر» است. ترتیبی هم که او اختیار کرده - گویا مانند برخی قاموس‌های هندی - بر مخارج حروف استوار است: حرفی که در دستگاه صوتی انسان از دورترین نقطه برمی‌خیزد، در آغاز قرار گرفته است. این شیوه را، هم اسماعیل قالی در *البارع* و هم ازهری در *التهدیب* تقلید کرده‌اند.

ابن درید هنگام تدوین *جمهره*، در جمع‌آوری واژگان عرب نیز از خلیل تقلید کرد، اما او دریافت که کتاب خلیل و ترتیب مخارج حروف چنان است که هیچ‌کس نمی‌تواند به آسانی واژهٔ مورد نظر خود را در آن بیابد. از این رو، کوشید ضمن ضبط اشتقاق کبیر، کتاب خویش را بر حسب ترتیب الفبایی - که در آن روزگار چندان هم غریب نبود - تنظیم کند. او خود در مقدمهٔ *جمهره*، با حفظ حرمت گذشتگان، به ویژه خلیل، به این موضوع اشاره کرده است. این شیوه هرچند به سبب مراعات اشتقاق کبیر، چیزی از غموض و پیچیدگی کار خلیل نکاست، اما بی‌گمان در پیدایش قاموس‌های الفبایی بعدی

بی تأثیر نبود. شاید در آغاز، همین عدم موفقیت در رفع غموض بود که ازهری و ابوعلی قالی را از تقلید او بازداشت.

ابن درید این کتاب را نخست در ۲۹۷ هـ ق در فارس، بر اسماعیل میکالی از حفظ املا کرد و سپس در بصره و عاقبت در بغداد. این املاهای سه‌گانه یا دو گانه - زیرا ابن ندیم به املائی بصره اشاره نکرده است - موجب اختلاف فراوان در نسخه‌ها شد و برای آنکه از هرگونه خلط جلوگیری شود، نسخه فارس را به علامتی مشخص کردند. اما بهترین نسخه‌ها آن بود که ابوالفتح عبیدالله بن احمد نحوی از روی چند نسخه تدارک دیده و بر مؤلف خوانده بود. با این‌همه، گویا مؤلف خود نیز نسخی به دست خود نوشته بود. سیوطی می‌گوید: که قالی نسخه‌ای به خط مؤلف داشته که به سبب مبالغه زر از وی می‌خریدند و او ابا می‌کرد. ولی عاقبت به سبب تنگ‌دستی ناچار شد آن را به چهل مثقال بفروشد.^۳ همچنین سیوطی نسخه‌ای از آن یافته که کاتب بر ابن خالویه خوانده و استدراکات او را در حاشیه افزوده است. بدین روی، ملاحظه می‌شود که جمهره، به رغم هجای نفطویه و خرده‌گیری‌های ازهری، شهرتی عظیم یافته بود.

کتاب *الاشتقاق* او اگرچه شبیه کتاب‌های لغت است، اما دانش او را در علم انسبب بازمی‌نماید. در این کتاب، وی انبوهی از نام‌های قبیله‌ها و انسان‌ها را همراه انسبب آنان و اشتقاق لغوی الفاظ گردآورده است.

چندین کتاب دیگر از آثار ابن درید بر اطلاع وسیع او از شعر و اخبار و امثال عرب دلالت دارد؛ امثال *علی بن ابی‌طالب علیه السلام*، *ذخائر الحکمه*، *شروح قصاید بزرگ عرب و به ویژه الفوائد و الاخبار و اخباری* که از قول او نقل شده است. در این میان، کتاب از دست *رفته اربعین* حدیثاً اهمیت خاصی یافته است. این کتاب، که گویا شامل چهل داستان از حکایات عرب بوده و مؤلف برای شاگردش اسماعیل تدارک دیده بوده، به نحوی نوشته شده بوده است که به قول حصری، بدیع‌الزمان همدانی را بر آن داشت

۳. البته بر این داستان، که سیوطی به خط فیروزآبادی خوانده، چندان اعتماد نیست.

که به تقلید از آن، چهارصد مقامه تدوین کند. این رأی نظر بسیاری از نویسندگان معاصر را جلب کرده و به آن استناد کرده‌اند و بدین‌سان، خواسته‌اند ابن درید را مبدع مقامه‌نویسی قلمداد کنند.

در کنار این‌همه آثار خشک لغوی، ابن درید به شعر نیز می‌پرداخت و در آن دستی قوی داشت. مسعودی هنر او را سخت می‌ستاید و می‌نویسد که شعرش بیش از آن است که در کتاب او بگنجد. باری، شعر او را ابن انباری هم تأیید می‌کند؛ اما سخن قفطی که می‌گوید دیوانش را کسی در پنج مجلد دیده است، اندکی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. دیوانی که اینک گردآوری شده، بسیار کوچک است و تقریباً در همه اشعار آن آثار لغت‌دانی آشکار است. با این همه، در برخی اشعار، همچون گلایه از زبان مردم روزگار یا رنای حسین بن درید، احساس شاعرانه بیشتر آشکار است. دو قطعه هجا نیز در دیوان آمده که از ظرافت به دور نیست؛ یکی در باب مردی نحوی سروده شده که «چون فعلی است که از دو جهت معتل است» و دیگری دربارهٔ نطفویه که از خداوند می‌خواهد او را به نیمهٔ اول اسمش - نفت - بسوزاند. اما در واقع، تنها شعری که او را به شاعری ناموری گردانیده، همان «مقصوره» معروف اوست.

«مقصوره» را وی - چنان که گذشت - در فارس، در مدح شاگردش اسماعیل میکالی و پدر او عبدالله و به منظور آموزش سرود. این شعر در زمان حیات ابن درید شهرتی شگفت یافت و همه جا پراکنده شد. سبکی طی داستانی روایت می‌کند که ابومنصور فقیه در ۳۳۹ هـ ق در شهر عدن بود. معلمی را دید که «مقصوره» را به شاگرد خود می‌آموزد. چون به مدح ابوالعباس میکالی رسید، از ابومنصور پرسید: «ای خراسانی، آیا ابوالعباس را زادگانی هم هست؟» سپس چون دانست که او هنوز زنده است، شگفت‌زده شد و گفت: «من این قصیده را از فلان سال تدریس می‌کنم.» باز در زمان حیات ابن درید و اندکی پس از او بود که گروهی به معارضه با آن پرداختند و از آن میان، مسعودی به ابوالقاسم علی نامی اشاره می‌کند. نیز می‌دانیم که ابوالعباس میکالی در ۳۴۶ هـ ق آن را از حفظ برای اطرافیان می‌خواند.

ابن درید از این قصیده ۲۵۶ بیت، بی‌گمان غرضی آموزشی داشته است؛ زیرا اولاً، آن را برای شاگردش اسماعیل سروده، و ثانیاً، انبوهی از کلمات مقصور عربی را - دست کم ۲۵۶ کلمه، یا به قول بغدادی، یک سوم مقصوره‌ها را به قصد معرفی این کلمات - در آن جای داده است. وی همین هدف را در قصاید دیگری به نام‌های «المذکر و المؤمن» و «مقصور و ممدود» دنبال کرده است. بدین‌سان، می‌توانیم مانند شوقی ضیف،^۴ به دنبال اشعار تعلیمی ابان بن عبدالحمید لاحقی و علی بن جهم - قریب یک قرن پیش از ابن درید - قصیده «مقصوره» را نیز از نخستین انواع شعر تعلیمی عربی به شمار آوریم.

با این‌همه، تسلط کم نظیر ابن درید بر واژگان عرب و خیال و احساس پرتوان او موجب شده است که خواننده کمتر احساس تکلف و تصنع کند. قصیده از آغاز تا پایان، چنان با زندگی و عاطفه شاعر درآمیخته که همه نویسندگان گذشته و حال، در آن، به عنوان اثری هنری نگریسته‌اند. وی قصیده را به شیوه قصاید کهن، با «نسیب» آغاز می‌کند و سپس از دست روزگار ناله سر می‌دهد و سرزنشش می‌کند. پس از آن به فخر و خودستایی می‌رسد و در ذیل آن، اشتراکی را که حاجیان را به مکه می‌برند، و اسبانی که دلاوران را بر پشت دارند، و مردان بخشنده عرب را وصف می‌کند و به اسب و شمشیر خویش می‌پردازد. در پس این معانی است که غرض اصلی قصیده، مدح دو امیر میکالی، پدیدار می‌شود. وی در مقدمه مدح، به یاد عراق و اهل آن دیار دل‌تنگی می‌کند و سپس میهمان‌داری و بخشنندگی آنان را می‌ستاید و به یاری این قرینه‌سازی، مضامین مدح و بزرگواری امیران را بارزتر می‌سازد. اما باید توجه داشت که ابیات مدح در این قصیده عظیم، از پانزده بیت در نمی‌گذرد. بخش آخر قصیده، وصف احوال روحی خویشتن و گله از روزگار و مردمان زمانه، و نیز انبوهی از معانی حکمت‌آمیز است.

آثار چاپی

۱. *الاشتقاق / اشتقاق اسماء القبائل*: این کتاب به کوشش ووستنفلد در گوتینگن در ۱۸۵۴ و نیز در قاهره به کوشش عبدالسلام محمد هارون در ۱۳۷۸ هـ ق به چاپ رسیده است.
۲. *تعلیق من امالی ابن درید*: این اثر به کوشش مصطفی سنوسی در کویت، ۱۴۰ هـ ق همراه با مقدمه‌ای مفصل در شرح حال ابن درید و شرح نسخ خطی کتاب چاپ شده است.
۳. *جمهرة اللغة*: این کتاب که از آثار ارزشمند ابن درید به شمار می‌رود، به کوشش شیخ محمد سورتی و سالم کرنکو در حیدرآباد دکن، ۱۳۴۴ هـ ق در سه جلد منتشر شده است. این کتاب مورد توجه بسیاری از دانشمندان قرار داشت؛ از جمله صاحب بن عبّاد که آن را مختصر کرد و *جوهره الجمهره* نام نهاد.
۴. *دیوان*: همان مجموعه اشعار ابن درید است که در منابع پراکنده بوده. این کتاب یک بار به کوشش محمد بدرالدین علوی گردآوری شد و در قاهره، ۱۳۶۶ هـ ق به چاپ رسید و بار دیگر، عمر بن سالم آن را به ترتیب موضوعات در تونس، ۱۹۷۳ چاپ و منتشر کرد. بسیاری از اشعار ابن درید، که به صورت خطی در برخی کتاب‌خانه‌ها موجود است، در این دیوان گرد آمده، اما هنوز بسیار ناقص است.
۵. *صفة السرج و اللجام*: این اثر ضمن مجموعه *جرزة الحاطب و تحفة الطالب* به کوشش ویلیام رایت، در لیدن، ۱۸۵۹ به چاپ رسیده است. سپس در *مجلة کلیه الآداب* بغداد، ش ۱۳ چاپ شده است؛ نیز در ۱۹۷۰ به کوشش ابراهیم سامرائی در بغداد چاپ و منتشر گردیده است.
۶. *صفة السحاب و الغیث و اخبار الرّواد و ما حمدوا من الکلام*: این کتاب نیز به کوشش ویلیام رایت در لیدن، ضمن مجموعه *جرزة الحاطب و* در ۱۸۵۹ چاپ شده است.
۷. *کتاب الفوائد و الاخبار*: به کوشش ابراهیم صالح در *مجلة مجمع اللغة العربية* دمشق، ۱۴۰۲ هـ ق (ش ۱۱۵(۱۱۵۷-۱۴۹) چاپ شده است. نیز به کوشش همو، در بیروت، ضمن *نوادر الرسائل*، در ۱۴۰۷ هـ ق به چاپ رسیده است.

۸. المجتبی؛ مجموعه اقوال حکمت‌آمیز پیامبر اکرم ﷺ و خلفای راشدین تا حسن بن علی علیه السلام است که که نخستین بار در حلب، ۱۳۲۷ هـ ق و سپس به کوشش کرنکو در حیدرآباد، ۱۳۴۲ هـ ق و نیز در دمشق، ۱۳۹۹ هـ ق و همچنین در حیدرآباد، ۱۴۰۰ هـ ق و در دمشق، ۱۴۰۲ هـ ق چاپ شده است.
۹. المقصور و الممدود / المقصورة الكبرى و المقصورة الصغرى؛ ضمن دیوان وی به چاپ رسیده است.
۱۰. المقصورة؛ در مدح امرای آل میکال سروده شده و نخستین بار به کوشش هینسما و با ترجمه لاتینی در ایتالیا، ۱۷۷۳ چاپ شده و ضمن دیوان او منتشر گردیده است.
۱۱. شروع المقصورة؛ یکی از شروح، شرح خود ابن درید است. نسخه‌ای از این کتاب در کتاب‌خانه «سید یزید بن صالح» در مغرب موجود است. بروکلمان از هجده شرح نام برده و به شروع المقصورة در برلین نیز اشاره کرده است.
۱۲. تخمیسات المقصورة؛ یکی از تخمیسات، به نام «تخمیس مقصورة ابن درید الازدی»، تألیف موفق‌الدین عبدالله بن عمر انصاری، به کوشش عبدالصاحب عمران دجیلی، در بیروت، ۱۹۷۷ چاپ شده است.
۱۳. الملاحن؛ این کتاب نخستین بار به کوشش رایت، در لیدن، ۱۸۵۹ و سپس به کوشش توربکه در هایدلبرگ، ۱۸۸۲ و پس از آن در مصر، ۱۳۲۳ هـ ق و سرانجام، به کوشش ابراهیم اطفیش الجزائری در قاهره، ۱۳۴۷ هـ ق به چاپ رسیده است.
۱۴. من اخبار ابی بکر بن درید؛ این کتاب، که ظاهراً توسط یکی از شاگردان ابن درید جمع‌آوری شده و شامل اقوال ابن درید است، به کوشش عبدالحسین مبارک در مجله المورد (ش ۷ (۱) / ۱۵۲-۱۷۰)، در بغداد، ۱۹۷۸ چاپ شده است.
۱۵. وصف المطر و السحاب و ما نعتته العرب الرواد من البقاع؛ این اثر نخست در مجموعه جزرة الحاطب و تحفة الطالب به کوشش ویلیام رایت در لیدن، ۱۸۵۹ و سپس به کوشش عزالدین تنوخی در مجله المجمع العلمی العربی (ش ۳۸)، دمشق، ۱۳۸۲ هـ ق و نیز مستقلاً در دمشق، ۱۹۶۳ چاپ شده است.

آثار خطی

۱. الاخبار المنثوره؛ اوراق پراکنده‌ای از اجزای ۴، ۵ و ۶ آن در کتاب‌خانه «خالدیه» بیت‌المقدس موجود است.
۲. «افعل و فعلت / فعلت و افعلت»؛ نسخه‌ای از آن در اسکوریال و نسخه عکسی آن در کتاب‌خانه عمومی «اوقاف» بغداد موجود است.
۳. امثال علی بن ابی طالب علیه السلام / مجموعه اقوال لعلی بن ابی طالب علیه السلام؛
۴. الامثال النبویه؛ نسخه‌ای از آن در فاس، کتابخانه کتانی موجود است.
۵. ذخائر الحکمه؛ ظاهراً تنها یک نسخه از آن نزد ملامحسن امین موجود بوده است.
۶. شرح بانث سعاد کعب بن زهیر؛
۷. شرح قصیده التذیر ابن سائب کلیبی؛
۸. شرح لامیه العرب شنفری؛
۹. قصاید؛
- الف. «قصائد فی الشطرنج»؛ نسخه‌ای از آن در لاله‌لی، موجود است.
- ب. «قصیده فی وصف الاسد»؛ در کتاب‌خانه کوپریلی، ضمن مجموعه شماره ۱۲۹۶ نگه‌داری می‌شود.
- ج. قصیده‌ای از وی ضمن مجموعه‌ای در برلین موجود است.
- د. قصیده‌ای در هجای ابونصر احمد بن حاتم باهلی و نیز شعری هجایی از ابن درید، در دانشگاه لیدن موجود است، اما روشن نشد که در هجای چه کسی سروده شده است.
۱۰. کتاب یشتمل علی الالفاظ المشتركة الواقعة بین العرب العرباء و معانیها؛
۱۱. المقتبس؛ نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانه برلین نگه‌داری می‌شود.
۱۲. منتخب من الاشعار؛ ابن درید خود می‌گوید: از آن رو که مردمان شعرخوانی در محافل و مجالس را دوست دارند و حفظ برخی ابیات قصاید برایشان دشوار است، این کتاب را فراهم نمودم و به ترتیب حروف هجا مرتب کردم و در هر حرف، ده بیت ذکر کردم. این نسخه در کتاب‌خانه «کوپریلی»، ضمن مجموعه شماره ۱۳۵۳ موجود است.

۱۳. الوشاح؛ این کتاب به قول یاقوت، به روش المحبّر بن حبیب نگاشته شده است. نسخه‌ای از آن در اسکوریال موجود است.

آثار یافت نشده

۱. الآداب و الامثال؛

۲. الاربعین؛

۳. الاستدراک علی الخلیل (فی العین)؛

۴. الامالی؛ تقریباً بیشتر منابع به این کتاب اشاره کرده‌اند؛ از جمله یاقوت حموی در معجم الادباء و صفدی در الوافی بالوفیات. اما تاکنون نشانی از آن به دست نیامده است. سنوسی در مقدمه تعلیق من امالی ابن درید، امالی او را جزو آثار مفقود وی گذارده است. با این حال، زرکلی می‌گوید: جزء هفتم آن را در خزانه رباط دیده است، اما بی‌شک این نسخه باید همان نسخه‌ای باشد که سنوسی به عنوان تعلیق چاپ کرده است. غریب آنکه حسن امین در موسوعه می‌گوید: دارالکتب مصر آن را چاپ کرده است.

۵. الانباز؛

۶. الانواء؛ تقریباً بیشتر منابع به این کتاب اشاره کرده‌اند. بخصوص بغدادی که آن را

نزد خود داشته است.

۷. البنون و البنات؛

۸. التوسط؛ این ندیم از قول ابوالحسین دریدی گوید: در مجلسی بودم که ابوعلی بن مقله و ابوحفص کتاب مفضل بن سلمه را، که در ردّ خلیل نگاشته شده بود، نزد ابن درید می‌خواندند. ابن درید به روایات کتاب مفضل گوش فرامی‌داد، برخی را تأیید و برخی را تکذیب می‌کرد. ابن حفص نیز مجموعه اقوال ابن درید را جمع‌آوری کرد و التوسط نام نهاد.

۹ و ۱۰. الخلیل الصغیر و الخلیل الکبیر؛ تمام منابع، از ابن ندیم به بعد، به این دو کتاب اشاره کرده‌اند و ظاهراً هر دو در سده هفتم هـ ق در یکی از کتابخانه‌های حلب موجود بوده است.

۱۱. *رواد العرب*: به صورت‌های گوناگون در منابع ذکر شده است: *زوار العرب*; *رواة العرب*; *دواب العرب*.
۱۲. *السلاح*: ظاهراً این کتاب نیز در سده هفتم هـ ق در یکی از کتاب‌خانه‌های حلب موجود بوده است.
۱۳. *غریب الحدیث*؛
۱۴. *اللغات*؛
۱۵. *ما سئل عنه لفظاً فأجابہ عنه حفظاً*؛
۱۶. *المتناهی*، در لغت؛
۱۷. *المطر*؛
۱۸. *المقتنی*،

آثار ناتمام

- در منابع، به چند کتاب دیگر نیز از ابن درید برمی‌خوریم که ظاهراً آنها را به پایان نرسانده است:
۱. *ادب الکتاب*: به شیوه *ادب الکاتب ابن قتیبه* نگاشته شده است.
 ۲. *تقویم اللسان*: ظاهراً این دو کتاب باید یکی باشد و به احتمال قوی، *تقویم اللسان* است که به شیوه *ادب الکاتب* نگاشته شده است.
 ۳. *غریب القرآن*.

منابع

- فهرست. ابن ندیم. ص ۶۷ و ۹۱ و ۹۶ / *دیوان*. ص ۶۳ و ۶۴ و ۸۹-۹۷ و ۱۱۰ و ۱۱۵-۱۴۴ / *مروج الذهب*. ج ۸، ص ۱۲۸-۱۳۴ و ۳۰۴ و ۳۰۶ / *تاریخ بغداد*. ج ۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ / *معالم العلماء*. ص ۱۴۸ / *معجم الأدباء*. ج ۷، ص ۸ و ۱۸، ص ۱۲۷-۱۴۳ / *المنتظم*. ج ۶، ص ۲۶۱ و ۲۶۲ / *وفیات الأعیان*. ج ۴، ص ۳۲۴-۳۲۸ / *معجم البلدان*. ج ۳، ص ۷۱۷ / *انبیاء الرواة*. ج ۳، ص ۹۶ و ۱۰۰ / *الوافی بالوفیات*. ج ۲، ص ۳۴۰ / *معجم الشعراء*. ص ۴۲۵ / *معانی الشعر*. ص ۳ / *الأنساب*. ج ۱۲، ص ۵۳۱ / *طبقات الشافعیه*. ج ۱، ص ۵۱۶ / *جامع التواریخ*. ص ۵۳ و ۲۱۰ و ۲۵۰ / *تحقیق و مقدمه بر*

تعلیق من امالی ابن درید. ص ۲۱-۳۴ / طبقات النحویین و اللغویین، ص ۱۶۲ و ۱۸۷ / الأغانی، ج ۱۷، ص ۱۰۶ / بغیة الوعاة، ج ۱، ص ۷۷-۸۰ / طبقات المفسرین، ج ۲، ص ۱۲۶ / أمل الأمل، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۵۹ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۵۵ / تأسیس الشیعه، ص ۱۵۸ / روضات الجنات، ج ۷، ص ۳۰۸ / مراتب النحویین، ص ۸۴ / الذریعة إلى تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۱ / ریحانة الأدب، ج ۷، ص ۵۱۹ / الأعلام، ج ۶، ص ۸۰ / الموسوعة الإسلامیه، ج ۱، ص ۳۹۵ / تاریخ الأدب العربی، ج ۱، ص ۱۷۹ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۵۱ / دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۴۴۹-۵۰۶.

محمد بن حسن بن ابی یزید احمد بن ولید (زنده در ۳۴۳)

ابوجعفر، محمد بن حسن بن احمد، محدث و فقیه والامقام امامی و از استادان مهم شیخ صدوق، محدث نام‌دار شیعه (م ۳۸۱)، بود.

رجالیان وی را در نقل احادیث بسیار مورد اعتماد می‌دانند و بر استادی و تبخّرش در حدیث‌شناسی، فقه و رجال تأکید کرده و نقل وی را موجب آرامش و اطمینان نسبت به روایت دانسته‌اند. وی مورد اعتماد و اتفاق همگان بود. تا آنجا که شیخ صدوق گفته است: هر خبری را که آن استاد قدس سرّه صحیح نداند و حکم به صحت آن نکرده باشد نزد من متروک و غیر صحیح است. گفته‌اند: این نهایت ستایش از ابن ولید است. شیخ صدوق بسیار تحت تأثیر آرا ابن ولید بود و در موارد فراوانی مقلّد وی شمرده می‌شود.

تاریخ ولادت وی معلوم نیست، ولی چون از یک سو، از محمد بن حسن صفّار، محدث شیعی (م ۲۹۰)، بسیار روایت کرده و از سوی دیگر، به قرینه عدم روایت مستقیم وی از احمد بن ابی عبدالله برقی، دانشمند شیعی (زنده در ۲۸۰)، و احمد بن محمد بن عیسی اشعری، محدث نام‌دار شیعه (زنده در ۲۸۰)، می‌توان ولادت او را حدود سال ۲۷۰ تخمین زد. از جزئیات زندگی وی نیز چیزی نمی‌دانیم، اما گفته‌اند: وی اگرچه اصلاً قمی نبود، اما در این شهر می‌زیست. با توجه به عبارت نجاشی، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۴۵۰)، که او را «شیخ القمیین» نامیده است و با بررسی مشایخ و شاگردان وی، می‌توان نتیجه گرفت که ابن ولید زندگی خود را عمدتاً در قم می‌گذراند.

سعد بن عبدالله اشعری، احمد بن ادریس قمی، عبدالله بن جعفر حمیری، محمد بن یحیی عطار، محمد بن ابی‌قاسم ماجیلویه و علی بن ابراهیم قمی از جمله استادان او بودند. از معروف‌ترین کسانی که از وی روایت کرده‌اند، محمد بن علی بن بابویه، ابن ابی‌جید، احمد بن شاذان، جعفر بن قولویه، ابن داود قمی و سلامه بن محمد ارزنی قابل ذکرند. هارون بن موسی تلعبری، محدث پرکار شیعه (م ۳۸۵)، گفته که وی را ملاقات نکرده، اما ابن ولید توسط شاگردش جعفر بن حسن مؤمن به وی اجازه نقل روایت داده است.

ظاهراً ابن ولید دارای روشی خاصی در تحقیقات رجالی و تعیین عدالت راویان یا عدم آن و نقد احادیث بوده است. او در روایت کردن از کتاب‌های روایی و نسخه‌های کتاب‌ها بسیار محتاط بود و از نقل بسیاری از آنها - به احتمال اینکه ساختگی یا غیر دقیق باشند - خودداری می‌کرد. ابن ولید درباره غلو اعتقادی، دارای آراء و نظرات خاصی بود. وی مفهوم «غلو» را تا آنجا گسترش می‌داد که اعتقاد به عدم وقوع سهو از نبی و امام را - یعنی اینکه کسی معتقد باشد پیامبر و امام ندانسته نیز خطا نمی‌کنند - از نخستین درجات آن می‌شمرد. البته سهو نبی ﷺ را مثل سهو ما نمی‌دانست که ریشه‌اش سلطه شیطان و غیر آن باشد؛ چون شیطان بر پیامبر تسلطی ندارد - بلکه معتقد بود: سهو وی از جانب خداوند است و خداوند پیامبر ﷺ را به سهو دچار می‌کند تا معلوم شود وی بشر و مخلوق است و به جای خدا، معبود قرار نگیرد و مردم به سهو وی آگاه باشند، در حالی که سهو دیگران از جانب شیطان است.

ابن ولید بعضی از روایات کتاب *نوادیر* / *الحکمه* نمی‌پذیرفت. بیشتر علما بر این استثنای وی اعتماد کرده‌اند. در کتب رجال، مشهور است که عدم استثنای ابن ولید را دلیل بر توثیق، و استثنای وی را دلیل بر تضعیف می‌دانند. ریشه این قول نیز نظر او بر «عدم اصالة العدالة راوی» ذکر شده است. اما در واقع، ابن ولید با استثنا، قصد تضعیف یا توثیق راوی را نداشت، بلکه به روایت و نسخه‌ای که از آن نقل شده نظر داشته و چون وی در نسخه‌شناسی استاد و متخصص است، با شناختی که از اختلاف نسخه‌ها داشت، این استنناها را قابل شده می‌شد.

ابن ولید فرزندی به نام «ابوالحسن احمد» داشت و چنان که در داستان ابوبکر بغدادی - که ادعای نیابت امام زمان علیه السلام داشت - نقل شده، وی از جانب پدر و جماعتی دیگر در بصره نیز حاضر می‌شد.

از ابن ولید سه اثر می‌شناسیم که هیچ‌یک در دست نیست:

۱. الجامع؛ شیخ صدوق در مقدمه کتاب من لا یحضره الفقیه، ضمن برشمردن الجامع در شمار منابع کتاب خود، آن را از مراجع اصلی حدیث نزد محدثان معروف می‌داند و اگرچه در آثار ابن بابویه نام این کتاب به تصریح - جز در موارد معدودی - نیامده، ولی بسیاری از روایات وی می‌تواند از این کتاب گرفته شده باشد. نسخه‌های الجامع تا سده هفتم و شاید مدت‌ها پس از آن نیز وجود داشت.

۲. تفسیر القرآن؛

۳. الفهرست؛ این کتاب مورد استفاده نجاشی، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۴۵۰)، در کتابش و شیخ طوسی، دانشمند برجسته شیعه (م ۴۶۰)، در کتاب الفهرست وی قرار گرفته است.

گفتنی است که دانشمند دیگری هم‌روزگار وی در قم می‌زیست که در بعضی از استادان و شاگردان با او مشترک بود. با اینکه او نیز از محدثان و فقه‌های قم بود، ولی به پایه وی نمی‌رسد. شیخ طوسی درباره این شخص نوشته است: محمد بن حسن قمی؛ ابن ولید نیست، ولی نظیر اوست و از تمامی استادان او روایت کرده است. وی از سعد بن عباد و حمیری و محمد بن احمد بن یحیی و دیگران روایت کرده و هارون بن موسی با اجازه او حدیث گفته است.

منابع

الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۸۳ / التوحید، ص ۲۲۶ / من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۶۰ / تصحیح الاعتقاد، ص ۶۳-۶۶ / رجال النجاشی، ص ۳۸۳، ش ۱۰۴۱ / الفهرست، طوسی، ص ۱۵۷، ش ۶۹۴ / رجال الطوسی، ص ۴۹۵ / الفقیه، طوسی، ص ۲۵۵ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۳۰۴، ش ۱۳۱۹ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۹ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۰۰ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۶۷، ش ۱۰۵۴۰ / مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۱۰۲ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۸۸

محمد بن حسن بن اسحاق (زنده در ۳۷۲)

ابوعبدالله، محمد بن حسن بن اسحاق بن حسن بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از سادات علوی موسوی مدینه، معروف به «نعمت»، جدش اسحاق، نوه امام موسی بن جعفر علیه السلام بود.

وی از استادان شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، بود. به سال ۳۶۸ در بلخ با شیخ صدوق دیدار کرد و با او بسیار همنشین بود؛ آن گونه که بین آن دو، دوستی پایدار و ارتباط عمیقی برقرار گردید و هر دو از همدیگر روایت نقل کرده‌اند. او همان کسی است که از شیخ صدوق درخواست می‌کرد تا کتابی به شیوه *من لایحضره الطیب*، نوشته محمد بن زکریا رازی بنویسد و نام *من لایحضره الفقیه* پیشنهاد هموست.

شیخ صدوق خود ماجرا را در مقدمه *من لایحضره الفقیه* این گونه شرح می‌دهد: آنگاه که دست قضا مرا به دیار غربت انداخت و تقدیر به شهر بلخ، روستای ایلاق راهی‌ام کرد، شریف الدین، معروف به «نعمت»، به آنجا آمد. همنشینی او به من شادی می‌داد و گفت‌وگوی او سینه‌ام را می‌گشود. اخلاقش چنان آراسته به پوشش، درستی، آرامش و وقار و سرشار از دین‌ورزی، عفاف، خداترسی و تواضع بود که به این دوستی شرافت بزرگی یافتم. او بود که کتاب *من لایحضره الطیب* را به من یادآوری کرد و خواست برایش کتابی در فقه، حلال و حرام، شرایع و احکام بنویسم. من که او را شایسته این یافتم خواسته‌اش را برآوردم.

نعمت در سال ۳۷۲ زنده بود و همان زمان - پس از نگارش کتاب - اجازه روایات این کتاب را از شیخ دریافت کرد. پیش‌تر نیز در همنشینی با شیخ از او اجازه گرفته و از نوشته‌هایش نسخه‌برداری کرده بود که شمار آنها ۲۴۵ کتاب است. شیخ صدوق نیز از او در باب پنجاه و سه کتاب *کمال‌الدین* روایات ابودنیا معمر مغربی را نقل کرده است. ظاهراً هر دو از یکدیگر اجازه روایت - شبیه اجازه مدبج - داشته‌اند.

اجازه‌ای که شیخ صدوق به خط خودش برای او نوشته به شرح ذیل است: محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی مصنف این کتاب می‌گوید: شریف فاضل ابوعبدالله محمد

بن حسن علوی موسوی مدنی، معروف به «نعمت» - خداوند تأیید و توفیق و تسدیدش را بیفزاید - این کتاب را از ابتدا تا انتها، در شهر بلخ، بخش ایلاق بر او خواندم و از استادان نامبردارم روایت کردم و در ذی‌قعدة سال ۳۷۲ برایش اجازه‌ای به قلم خود نوشتم، در حالی که خدا را شکر گزارم و بر محمد و آلش درود می‌فرستم.

منابع

منتهی المقال، ج ۶، ص ۱۰ / خاتمة المستدرک، ج ۹، ص ۳۱ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۲۲ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۹۲.

محمد بن حسن بن روزبه مدائنی

ابوبکر از راویان احادیث شیعه بود که چون در سند صحیفه سجّادیه واقع شده، در میان راویان شیعه حایز اهمیت است. وی در رحبه سکونت داشت و حرفه‌اش کتابت بود. «رحبه مالک بن طوق» یا «رحبه الشام» شهر سابق شام بر ساحل راست فرات - طبق نقشه‌های کنونی - بوده است. این شهر ظاهراً در زمان خلافت مأمون به وسیله مالک بن طوق بنا شد. بعدها این محل متروک گردید و در نیمه دوم قرن ششم هـ ق به فاصله پنج کیلومتری فرات، شهر جدید رحبه با نام «رحبه الجدیده» بنا گردید. ابوبکر نسخه کامل صحیفه سجّادیه را برای ابوالفضل شیبانی، محدث شیعی (م ۳۸۷)، نقل کرد و شواهد نشان می‌دهد او با بزرگانی همچون شیخ صدوق، محدث نام‌دار شیعی (م ۳۸۱)، هم‌طبقه بوده و بنابراین، از رجال سده چهارم محسوب شده است. صحیفه منسوب به امام سجّاد، که به «انجیل اهل بیت (ع)» و «زبور آل محمد» و «اخذ القرآن» معروف است، اگرچه در موضوع دعا و نیایش است، ولی بسیاری از حقایق علوم و معارف اسلامی و عرفانی و قوانین و احکام شرعی و مسائل حسّاس سیاسی و اجتماعی و تربیتی و اخلاقی در آن آمده که امام (ع) در قالب دعا بدان‌ها اشاره کرده است.

صحیفه سجّادیه کامله، مجموعه‌ای از ۷۵ دعا و نیایش است که حضرت سجّاد علیه السلام آن را املا کردند و امام باقر علیه السلام و برادرشان زید بن علی علیه السلام آن را در دو نسخه نوشتند. زید بن علی نسخه‌ای را که در اختیار داشت برای حفاظت، به متوکل بن هارون دارد. متوکل بن هارون از اصحاب امام صادق علیه السلام بود وی می‌گوید: «از من یازده دعا ساقط شده و من ۶۴ دعا را روایت می‌کنم.» متوکل مجموعه‌ای را که در اختیار داشته به امام صادق علیه السلام عرضه کرده و با نوشته امام باقر علیه السلام مقابله کرده و هیچ تفاوتی بین آنها نیافته است. او از مجموعه ۷۵ دعای صحیفه سجّادیه، ۶۴ دعا را نوشت که در مجموعه رایج تنها ۵۴ دعای آن موجود است. در سال‌های اخیر، نسخه‌های کامل‌تری از این کتاب ارزشمند تحقیق و منتشر شده است که از آن جمله، می‌توان به صحیفه کامله سجّادیه تحقیق «مؤسسه امام مهدی علیه السلام» اشاره کرد. صاحب شرح حال راوی نسخه کامل صحیفه سجّادیه است.

منابع

رجال الکشی، ج ۱، ص ۱۲۲ / الفهرست، طوسی، ص ۴۷۷ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۴۸ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۲ / ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۵۱۱ / عوالم العلوم و المعارف (مستدرک حضرت زهرا تا امام جواد علیهم السلام)، ج ۲۰، ص ۹۴۵ و ۱۲۲۸، قسم ۲ (الصادق علیه السلام) / دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۵۷۶ / اندیشه قم، بازیابی شده در ۱۵ دی ۱۳۸۶.

محمد بن حسن بن قاسم (۳۰۴-۳۵۹/۳۶۰)

ابوعبدالله دیلمی، ملقب به «المهدی لدین الله» از رجال سرشناس زیدی و متوالی نقابت سادات و مورد احترام و تقدیس مردم بود. وی از سادات بنی الحسن و نام و نسب کاملش چنین است: محمد بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمان شجری بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن مجتبی - علیه السلام - الهاشمی.

وی در سال ۳۰۴ هـ ق در بلاد دیلم متولد شد. محمد بن حسن به قصد فراگیری فقه و کلام، راهی بغداد شد و در زمان معزالدوله بن بویه، یکی از امرای دیلمیان (م ۳۵۶)، متولّی نقابت سادات گردید. آنگاه قومی از دیلم با وی بیعت کردند. این امر به گوش معزالدوله رسید، وی را دستگیر و حبس کرد، اما پس از آن آزادش نمود. محمد بن حسن چند سالی در بصره اقامت گردید، سپس عازم حج شد و به بغداد برگشت و به ابوالحسن کرخی فقه و به حسن بن علی بصری کلام آموخت. وی در آن زمان، به تدریس و افتا مشغول بود.

پس از آن معزالدوله بار دیگر با وی رابطه برقرار کرد و به اصرار، از وی خواست که نقابت سادات را بپذیرد. وی پس از تولّی نقابت، در رساندن اموال و ارزاق و باغات طالبیان به آنها گشاده‌دستی می‌کرد و جایگاه والایی نزد معزالدوله پیدا نمود. به گونه‌ای که دست وی را برای شفاطلبی می‌بوسیدند.

در این زمان، سیل نامه‌ها از سراسر بلاد دیلم به سمت او روانه بود و با وی پیمان می‌بستند و بیعت می‌کردند. آنگاه که در سال ۳۵۳ معزالدوله به جنگ با ناصرالدوله حمدانی، پایه‌گذار سلسله حمدانیان موصل (م ۳۵۸)، مشغول شد، ابوعبدالله فرصت یافت تا مخفیانه به همراه فرزند ارشدش از بغداد خارج شود. اهل دیلم با وی بیعت کردند و مطیع او شدند. وی در میان ایشان، به تبلیغ دین و اقامه حدود پرداخت.

از اقدامات بسیار مهم و مصلحانه‌ای که به دست وی انجام شد، می‌توان به ایجاد اتحاد و به رسمیت شناختن هم‌زمان هر دو شعبه زیدیه اشاره کرد. توضیح آنکه زمانی که زیدیان گیلان و مازندران به دو جماعت و مکتب رقیب تقسیم شدند، «قاسمیه» در طبرستان غربی، رویان و مرزهای دیلم با طبرستان غالب بودند و «ناصریه» در گیلان شرقی و دیلم مرکزی غالب بودند، قاسمیه ارتباطی نزدیک با خاندان قاسم داشتند. نوه او، یحیی بن حسین الهادی الی الحق، در طول حکومت محمد بن زید به آمل آمد. اما چون بعضی از همراهانش او را «امام» خطاب کردند، مورد سوء ظن محمد بن زید قرار گرفت و به همین دلیل، به سرعت آنجا را ترک کرد. پس از اینکه او حکومت زیدی را

در یمن تأسیس کرد. گروه‌هایی از زیدیان طبرستان و کلار داوطلبانه به او پیوستند. کتاب‌های فقهی *الهادی الی الحق* بلافاصله توسط «قاسمیه» انتخاب شد و دانشمندان علوی آن دیار آنها را شرح و نقد کردند. ارتباط نزدیکی میان «قاسمیه» و زیدیان یمن وجود داشته است. «ناصریه» در جست‌وجو و انتخاب فرزندان الناصر للحق برای رهبری تلاش می‌کردند. به همین سبب، به همه رهبران آنها لقب «الناصر» داده شد و آرامگاه الناصر للحق در آمل، به عنوان یک مکان زیارتی برای «ناصریه»، قرن‌ها باقی ماند. اما فقط یکی از فرزندان او به نام حسین بن جعفر الناصر، که در هوسم حکومت می‌کرد (۴۳۲-۴۷۲ق) به عنوان یک «امام» زیدی شناخته شده است. در اوایل، خصومت میان دو مکتب شدید بود، تا آنکه امام ابو عبدالله بن الداعی المهدی لدین الله (م ۳۶۰) با جدیت، به ترویج این عقیده پرداخت که مبانی و آراء هر دو مکتب به طور یکسان صحیح و معتبر است. در این منطقه، بیشتر علویان بدون داشتن صلاحیت کافی، برای امامت حاضر می‌شدند و گاهی دو یا چند نفر از آنها به طور همزمان حمایت محلی را به دست می‌آوردند. این شرایط سبب شده بود که زیدیان به تأیید و تصدیق یک مقام حاکم قانونی در مرتبهٔ پس از «امام» نیاز داشته باشند. آن مقام عموماً «داعی» خوانده می‌شد. آنها این لقب را بارها برای خود انتخاب کردند. حسن بن زید، برادرش محمد و حسن بن هاشم - جانشین الناصر للحق - همگی به لقب «الداعی الی الحق» دست یافتند. دیگران نیز لقب «الداعی الی الرضا» را اظهار می‌کردند. «الرضا» به امام منتظر از خاندان پیامبر اشاره داشت. بعضی از حاکمان علوی زیدی نیز لقب «امیر» را برگزیدند.

هرچند دو جماعت زیدی در این منطقه یکدیگر را به رسمیت شناختند، اما غالباً از حاکمان متفاوتی پی‌روی می‌کردند. پس از آخرین شکست حکومت زیدی در آمل، «هوسم» - که ناحیه‌ای کوهستانی پشت طبرستان و دیلم بود - مرکز تعلیم و تعلم «ناصریه» شد و جعفر بن محمد النائر فی الله، نوهٔ یکی از برادران الناصر للحق، محلی برای خاندان علوی بنا نهاد. هرچند حکومت آنها در هوسم غالباً توسط بازماندگان الناصر للحق و دیگران مورد تردید قرار می‌گرفت و به چالش کشیده می‌شد، اما آنها ادارهٔ شهر

را همواره در اختیار داشتند. هنگامی که لاهیجان به عنوان شهر اصلی گیلان شرقی در قرن ششم هجری جایگزین هوسم شد، فرزندان النائر فی الله برای حکومت به آنجا رفتند. در میان «قاسمیه»، «لنگه» که میان هوسم و چالوس قرار داشت، مقرّ چندین امام در اواخر قرن چهارم و پنجم بود.

المهدی لدین الله در سال ۳۵۹ - و بنا به قولی ۳۶۰ - در هوسم چشم از جهان فروبست. طبق برخی نقل‌ها، وی را مسموم کردند. نوشته‌اند که وی در اصول و فروع، دارای تألیفات زیادی بوده است.

منابع

معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۲۰ / الکامل فی التأریخ، ج ۸، ص ۵۵۵ / الشجرة المباركة، ص ۵۹ / سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۱۴ ش ۸۴ / عمدة الطالب، ص ۸۰ / الفخری، ص ۱۴۰ / الجواهر المضية، ج ۲، ص ۴۴ ش ۱۴۰ / تراجم الرجال، ص ۳۳ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۹، ش ۱۳۰۷۳ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۹۴ و ۳۹۳ / فصلنامه طلوع، ش ۱۵ (بایز ۱۳۸۴).

محمد بن حسن بن محمد بن جمهور

ابن جمهور، ابو عبدالله محمد بن جمهور عمّی عربی بصری (م ۲۱۰)، محدّث و ادیب شیعی بود. شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، او را از طایفه «بنی عمّ تمیم» دانسته است. مسلم است که او از یاران خاص حضرت رضا^ع بوده و از آن حضرت روایت کرده است. عمر او را ۱۱۰ سال گفته‌اند.

وی از استادان ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی بود که در کتاب معروف خود، الغیبه، از او روایت کرده است. جدّ او، محمد بن جمهور، به «ابن جمهور» معروف است.

شیخ طوسی در کتاب رجالش از طریق سند خود، از علی بن حسین مسعودی، دانشمند و تاریخ‌نگار معروف (م ۳۵۶)، از حسن بن محمد بن جمهور از پدرش محمد نقل کرده است.

صاحب ترجمه از ابو عبدالله محمد بن وهبان دیبلی و همچنین از پدرش حسن بن محمد بن جمهور و او نیز از پدرش محمد بن جمهور، روایت کرده‌اند.

منابع

الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۷۸ / رجال النجاشی، ص ۳۳۷ / الرجال الطوسی، ص ۳۷۸ و ۳۸۷ و ۵۱۲ / الفهرست، طوسی، ص ۲۸۴ / تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۹۵ / اختیار معرفة الرجال، ص ۴۱۶ / الکافی، ج ۱، ص ۶۲ و ج ۴، ص ۴۱۷ / کامل الزیارات، ص ۱۷۴ / الإيضاح، ج ۲، ص ۳۸۴ / الرجال حلی، ص ۵۰۲ / معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۸۸ / الخصال، ج ۱، ص ۱۲۴ / تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۴ / الذریعة إلى تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۳۸۷ و ج ۱۱، ص ۲۲۴ و ج ۲۲، ص ۱۸۹ و ج ۲۵، ص ۱ و ص ۱۳۴ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۵ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۸۰ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۵.

محمد بن حسین بن ابی بعره

محمد بن حسین صاحب مجموعه‌ای نفیس از کتب بود که شاید به ندرت، غیر صاحب علم بتواند مثل آن را گردآوری کند. اگرچه به درستی نمی‌دانیم وی از چه علومی برخوردار بوده، اما او را ساکن «الحدیثه» دانسته‌اند که شاید «حدیثه الفرات» باشد.

ابن ندیم، فهرست‌نگار نام‌دار (م ۳۸۵)، نوشته است: در شهر الحدیثه شخصی به نام محمد بن الحسین، معروف به «ابن ابی بعره»، کتاب‌خانه‌ای داشت که به بزرگی آن نزد کسی ندیده‌ام. او آن را از مردی کوفی - که شیعه و با او دوست و هم‌مذهب بود - دریافت کرده بود.

او آن کتاب‌خانه را بزرگ و بی‌نظیر و مجموعه‌ای بسیار نفیس به وزن سیصد رطل^۵ و مشتمل بر کتاب‌ها و خطوط بسیار نفیس توصیف کرده است.

۵ رطل یک واحد وزن است که امروزه هم در کشورهای عربی از آن استفاده می‌کنند و قریب ۳۴۰ گرم است.

گفته شده: زمانی که او از دنیا رفت آنچه در آن کتاب‌هایش را نگه‌داری می‌کرد به همراه کتاب‌هایش گم شد.

ابن ندیم نیز می‌گوید: پس از آن هرچه جست‌وجو کردم چیزی از آن نیافتم، مگر مصحفی که به خط خالد بن ابی‌هیاج از اصحاب امام علی علیه السلام بود. سپس این مصحف به ابو عبدالله بن حانی - رحمه الله - رسید و در آن خط دو امام بزرگوار حسن و حسین علیهما السلام و نیز شماری از تعهدات و امانت‌نامه‌ها را به خط امام علی علیه السلام دیدم. در این کتاب همچنین نوشته‌هایی به خط دیگر کاتبان پیامبر به چشم می‌خورد. علاوه بر ایشان، از خطوط علمای نحو و لغت، مثل ابو عمر بن تلال و ابی عمر شیبانی و اصمعی و ابن اعرابی و سیبویه و فرّاء و کفائی و نیز شماری از اصحاب حدیث، مثل سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و اوزاعی و دیگران، نمونه‌هایی وجود داشت. برخی نکات علمی از این کتاب به دست می‌آید؛ از جمله اینکه «نحو» از ابوالاسود دوئلی بوده است.

منابع

الفهرست، ابن ندیم، ص ۴۶ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۵ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۵.

محمد بن حسین بن حفص اششانی (۲۲۱-۳۱۵/۳۱۷)

ابوجعفر، از محدثان کوفی، در سال ۲۲۱ به دنیا آمد. وی کتاب قضایای امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته محمد بن قیس بجلی را از طریق عباد بن یعقوب رواجی نقل کرده است. نیز از محمد بن عبید، حسن بن علی بن بزیع، محمد بن هارون هاشمی و دیگران روایت دارد. ابومحمد هارون بن موسی تلعبیری، محدث معروف و پر کار سده چهارم (م ۳۸۵)، در سال ۳۱۵ و پس از آن، از وی روایت شنیده است. نیز اجازه نقل روایات او را دارد. شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، در کتاب الامالی و سید بن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، در کتاب الیقین، از وی نقل روایت کرده‌اند. وی در زمره کسانی است که شیخ صدوق در بلخ از آنها روایت شنیده است.

دیگر افرادی که از او روایت کرده‌اند عبارتند: ابوالفضل شیبانی و قاضی محمد بن عمر جعابی. نیز ابوالفرج اصفهانی در *مقاتل الطالبیین* از وی حدیث کرده است. خطیب بغدادی (م ۴۶۳) یادآور می‌شود که او به بغداد رفته، در آنجا از عباد بن یعقوب رواجی و ابوکریب و محمد بن عبید محاربی روایت کرده است. از بین رجالیان اهل سنت، خطیب بغدادی و دارقطنی، وی را توثیق کرده‌اند. سال وفات او را ۳۱۷ و بعضی ۳۱۵ ذکر کرده‌اند.

منابع

الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۵۵ / مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۲ / موسوعة طبقات الفقهاء، ص ۳۹۴-۳۹۶ و ۴۳۳.

محمد بن حسین بن حکم کوفی (زنده در ۳۱۳)

محمد بن حسین، معروف به «ابن حکم»، از راویان شیعه و ظاهراً کوفی بود. پدرش حسین بن حکم نیز راوی بود.

علی بن حسن بن منده در بغداد از وی روایت کرده است. نقل علی بن حسن بن منده از هارون بن موسی تلکبری، محدث معروف شیعه (م ۳۸۵)، قرینه‌ای بر هم‌طبقه بودن محمد بن حسین با تلکبری است.

ابن حکم علاوه بر پدرش، حسین بن حکم، از افراد دیگری نیز روایت کرده است؛ از جمله حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۴۶ / ۳۵۸)، اسماعیل بن موسی بن ابراهیم، علی بن عباس بن ولید بجلی - همو که ابوالفضل شیبانی از او نقل می‌کند - علی بن اسحاق قاضی، میسره بن عبدالله، محمد بن علی بن زکریا و علی بن عباس مقانعی. علی بن اسحاق قاضی اجازه نقل روایت‌هایش را در سال ۳۱۳ برای او نوشته و توسط محمد بن احمد بن سلیمان کوفی به او رسانده است.

منابع

طبقات اعلام الشیعه، ص ۲۶۷ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۸۹.

محمد بن حسین بن سفرجله

ابوالحسن، معروف به «خزّاز کوفی»، از راویان شیعه و اهل کوفه بود. شهرت او «خزّاز» و «خزّاز» نیز گفته شده است.

او از علی بن احمد بن عمران روایت نقل کرده و خود، استاد حسین بن عبیدالله غضائری (م ۴۱۱) است. محمد بن احمد بن داود نیز از او حدیث کرده است. استادی‌اش بر ابن غضائری قرینه‌ای است بر اینکه او را در شمار عالمان سده چهارم بدانیم.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، وی را شیعه می‌داند و ثقه، عین و واضح الروایه توصیف می‌کند. آنگاه دو کتاب *فضائل الشیعه* و *فضائل القرآن* را به وی نسبت می‌دهد که به واسطه حسین بن عبیدالله به او رسیده است.

علامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، وی را از بزرگان اصحاب توصیف کرده است.

یکی از روایاتی که شیخ طوسی از وی نقل کرده، در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام است:

محمّد بنُ أَحْمَدَ بنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَفَرَجَلَةَ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَرْبُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «كَمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؟» قَالَ: قُلْتُ: يَوْمٌ وَ شَيْءٌ. فَقَالَ لَهُ: «لَوْ كَانَ مِنَّا عَلَى مِثَالِ الَّذِي هُوَ مِنْكُمْ لَاتَّخَذْنَاهُ هِجْرَةً.»

از ابوجارود نقل کرده است که امام باقر علیه السلام پرسیدند: بین تو و قبر ابوعبدالله علیه السلام چه قدر فاصله است؟ پاسخ دادم: یک روز و اندی. فرمودند: اگر فاصله ما این قدر بود، قطعاً به آنجا هجرت می‌کردیم.

منابع

رجال النجاشی، ص ۳۸۸ / تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۴۶ / خلاصه الاقوال، ص ۱۶۳ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۱ / نقد الرجال، ج ۴، ص ۱۸۶.

محمد بن حسین بن سفیان بزوفری

ابوجعفر، محدث شیعی، از استادان شیخ مفید، دانشمند بزرگ شیعه (م ۴۱۳)، بود. وی از احمد بن ادریس و شیخ کلینی، محدث بزرگ امامیه (م ۳۲۹)، روایت کرده و شیخ مفید و حسین بن عبیدالله غضائری و احمد بن عبدون و - آن گونه که در کتاب کفایة الأثر آمده - محمد بن حسن بن حسین بن ایوب قمی از او روایت کرده‌اند.

ابوعلی فرزندی شیخ طوسی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۴۶۰)، از پدرش، از شیخ مفید و از صاحب شرح حال، بارها روایت نقل کرده است. این روایات در *الامالی* شیخ طوسی آمده است. از اسناد همین کتاب معلوم است که شیخ مفید برای وی از درگاه خداوند طلب رحمت نموده است که این بر صحت اعتقاد وی دلالت دارد و در بزرگی قدر و منزلتش همین را کافی دانسته‌اند که شیخ مفید بسیار از او روایت کرده است.

اهمیت چشمگیر محمد بن حسین بزوفری در نقل روایتی است مشتمل بر دعای «ندبه» که امروزه شیعیان در صبح‌های جمعه به خواندن آن اهتمام دارند. این دعا مشتمل بر عقاید شیعه و تأسف بر غیبت امام مهدی عج است که از امام ششم شیعیان نقل گردیده و به خواندن آن در چهار عید جمعه، عید فطر، عید، قربان و عید غدیر توصیه شده است.

علاوه بر ابوجعفر، شمار دیگری از رجال خاندانش نیز از دانشمندان امامی بودند. نگاهی تفصیلی‌تر به خاندان بزوفری، در اینجا سودمند به نظر می‌رسد.

«بَزَوْقَری»، شهرت چند تن از محدثان و علمای امامیه، منسوب به قریه «بَزَوْقَر» واقع در غرب دجله، نزدیک واسط است. مشهورترین آنان ابوعبدالله حسین بن علی بن سفیان، از مشایخ شیخ مفید، ابن غضائری، احمد بن عبدون، ابوالعباس سیرافی و تلّعکبری

است. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، حسین بن علی را با عنوان «نقه» و «جلیل» و «شیخ فاضل» وصف کرده و کتاب‌های او را نام برده است: *الرّد علی الواقفه*، *الحجّ*، *ثواب الاعمال*، *احکام العبید*، *سیره النبی*، و *الائمه فی المشرکین*؛ و می‌افزاید: این کتاب‌ها را نزد شیخ مفید و ابن عبدون خوانده و از او روایت کرده است. افندی در *ریاض العلماء*، ضمن نقل مطالب نجاشی، شهرت او را «بزوفری» ثبت کرده است. شیخ طوسی نیز در رجال خود، او را نام برده و افزوده که نام کتاب‌هایش را در *الفهرست* آورده است، ولی در این کتاب، اثری از نام او دیده نمی‌شود.

تستری بر اساس یکی از توقیعات امام زمان علیه السلام در دوران غیبت، که در آن از ابو عبدالله بزوفری نام برده شده، احتمال داده که او از سفیران آن حضرت نیز بوده است. از نامه ابوالعبّاس سیرافی به نجاشی معلوم می‌شود که بزوفری تا سال ۳۵۲ زنده بوده است. میرزای نوری علاوه بر ابو عبدالله بزوفری، فرزند او، ابو جعفر محمد بن حسین - صاحب شرح حال - را نیز از مشایخ مفید یاد کرده است و می‌گوید: این همان کسی است که دعای «ندبه»، که خواندن آن در میان شیعیان، به ویژه در روزهای جمعه متداول است، از کتاب او نقل شده. تستری به مناسبت بررسی سند این دعا، هر دو احتمال صدور آن از شخص امام زمان علیه السلام و انشای خود بزوفری را مطرح کرده است.

احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری، پسر عموی حسین بن علی، نیز در شمار مشایخ اجازات حدیثی نام برده شده است. به گفته شیخ طوسی، تلعبیری در ۳۶۵ از او استماع حدیث کرده و اجازه گرفته است.

منابع

- الکافی، ج ۱، ص ۷۱ / رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۲۰۲ و ۳۲۲ / رجال الطوسی، ص ۴۴۳-۴۴۴ و ۴۶۶ / الامالی، طوسی، ص ۵۶ و ۱۶۷ / معجم البلدان، ج ۱، ص ۶۰۷ / تقیح المقال، ج ۱، ص ۵۲ و ۳۳۸ / قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۰۹-۳۱۰ و ج ۱۰، ص ۱۱۹-۱۲۰ / ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۵۲ / معجم الرجال، ج ۲، ص ۱۹۰ / بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۴ / مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۲۱ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۶۵ / معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۱۲.

محمد بن حسین بن صالح سبیبی (زنده در ۳۵۶)

ابوبکر از راویان شیعه، اهل حلب بود. پدر بزرگش صالح سبیبی را به خاندانی شیعی در همدان نسبت داده‌اند. «سبیب» نیز بخشی از همدان بود.

پسر عمویش، حسن بن احمد بن صالح، نیز از راویان و از استادان شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه (م ۴۱۳)، بود.

اسد بن ابراهیم کتاب‌های حسین بن محمد بن علی ازدی را از طریق او نقل کرده است. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، هنگامی که حسین بن محمد بن علی ازدی را توصیف می‌کند، از اسد بن ابراهیم سامی و محمد بن عثمان نصیبی نقل می‌کند که در حلب، محمد بن حسین را دیده و او کتاب‌های حسین بن محمد ازدی را برایشان روایت کرده است.

حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل*، از محمد بن عثمان نقل کرده که در سال ۳۵۶ در حلب، از محمد بن حسین سبیبی روایت شنیده است. نیز در همان کتاب، روایاتی از وی نقل گردیده و تفسیری نیز به وی نسبت داده شده است. بسیاری از روایاتی که در این کتاب از طریق او نقل شده، در فضایل خاندان پیامبر ﷺ و اثبات فضل امیرالمؤمنین ﷺ از طریق آیات قرآن است. از آن جمله است:

از اصیغ بن نباته نقل شده است که می‌گوید: نزد علی ﷺ بودم که عبدالله بن کواء آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، مرا از آیه «و علی الاعراف رجال» (اعراف: ۴۶) آگاه کن. حضرت فرمودند: وای بر تو، ای پسر کواء! ما در قیامت، بین بهشت و دوزخ می‌ایستیم. آنگاه هر که ما را یاری کند او را به چهره شناخته، به بهشتش می‌بریم، و هر دشمنی ما را داشته باشد او را نیز به قیافه شناسایی کرده، به دوزخش می‌بریم.

نیز از طریق او نقل شده است که عبدالله بن عطاء می‌گوید: در مسجد نزد ابوجعفر نشسته بودم که یکی از فرزندان عبدالله بن سلام وارد مسجد شد. به ابوجعفر عرض کردم: [مردم] گمان می‌کنند که پدر این شخص - یعنی عبدالله بن سلام - علم کتاب

دارد. حضرت در پاسخ فرمودند: چنین نیست، بلکه او [صاحب علم کتاب] فقط علی بن ابی طالب است.

بعضی دیگر از کسانی که وی از آنها روایت کرده عبارتند از: علی بن عباس مقانعی، علی بن جعفر بن موسی، علی بن محمد دهقان، علی بن محمد بن عمرو، حسین بن ابراهیم جصاص، حسین بن علی بن محمد انصاری، اسماعیل بن محمد مزنی، محمد بن حسن بن مفلس انصاری، و منذر بن محمد بن منذر.

منابع

رجال النجاشی، ص ۶۶ / شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۹، ۲۶۳، ۴۰۲ و ج ۲، ص ۳۴۴ / أعيان الشیعه، ج ۵، ص ۶ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۵، ص ۶۵.

محمد بن حسین بن عبدالعزیز

از راویان شیعه بود. نیای او عبدالعزیز بن مهتدی نیز از راویان شیعه و وکیل امام رضا علیه السلام بود. او در نامه‌ای به امام جواد علیه السلام از تکلیفش نسبت به اموال امام علیه السلام که نزد او بوده است، پرسید: امام علیه السلام ضمن پاسخ، برایش دعا و طلب رحمت و استغفار کردند. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، عبدالعزیز را توثیق کرده و او را از راویان حدیث امام رضا علیه السلام دانسته و کتابی نیز به وی نسبت داده است. شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، وی را «اشعری قمی» می‌داند. او همان کسی است که از امام رضا علیه السلام پرسید: در اوقاتی که نمی‌توانم شما را ملاقات کنم، در معارف دینی به چه کسی مراجعه کنم و امام علیه السلام او را به یونس بن عبدالرحمان رهنمون گشتند. برادرش حسن بن حسین، به «ابن مهتدی» معروف است.

محمد بن حسین از احمد بن محمد بن عیسی روایتی در نفی جبر و تفویض دارد که شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، از طریق استادش ابن ولید و محمد بن علی بن محبوب، در کتاب توحید آن را نقل کرده است.

محمد بن عیسیٰ طلحی دعا‌هایی داشته که به ادعیه طلحی مشهور است. محمد بن حسین این ادعیه را از او نقل کرده است.

از سال وفات محمد بن حسین بن عبدالعزیز اطلاعی در دست نیست، ولی چون او از جمله کسانی است که ابن ولید (م ۳۴۳) از آنها روایت کرده، احتمالاً وفاتش در سده چهارم بوده است.

منابع

التوحید، ص ۱۳۶۰ رجال النجاشی، ص ۲۴۵ رجال الطوسی، ص ۴۳۷ الفهرست، طوسی، ص ۱۳۰ / رجال الکشی، ص ۵۰۷ الرجال، ابن داود حلی، ج ۱، ص ۳۸۱ / خلاصة الاقوال، ج ۱، ص ۱۸۵.

محمد بن حسین بن علی بن مهزیار

ابوجعفر، از راویان شیعه، اهل اهواز و از خاندان اهل علم بود. پدر و جدش نیز راوی حدیث بودند.

نام پدرش حسین بن علی بن مهزیار در بعضی اسناد «حسن» نیز آمده است. از این رو، صاحب شرح حال در بعضی اسناد، محمد بن حسن و در بعضی دیگر، محمد بن حسین نام برده شده است. مرحوم خوئی، رجال‌شناس معاصر (م ۱۴۱۳)، «محمد بن حسن» را صحیح دانسته است.

وی از پدر و جدش روایت کرده است.

ابوغالب زراری (م ۳۶۸) از ناقلان روایات محمد بن حسین است. وی در اجازه‌های که برای فرزندش نوشته است، هنگام نام بردن از بعضی کتاب‌ها، تصریح کرده که محمد بن حسین بن علی بن مهزیار اجازه روایت آن کتاب‌ها را داده است. او نیز این اجازه را به تمامی، به فرزندش منتقل کرده است.

ابن قولویه، صاحب کتاب *گران‌قدر کامل الزیارات* (م ۳۶۸)، و نیز سلامه بن محمد از او روایت کرده‌اند.

هرچند از سال تولّد و وفات ابوجعفر اطلاعی در دست نیست، اما به خاطر هم‌دورانی‌اش با ابن قولویه و ابوغالب زراری، احتمالاً در سدهٔ چهارم می‌زیسته است.

منابع

کامل‌الزیارات، ص ۱۱ / أعيان الشيعة، ج ۳، ص ۱۵۲ / الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۴ / معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۵۸ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۰۸.

محمد بن حسین بن عمید (۹-۳۶۰)

ابوالفضل کاتب، معروف به «ابن عمید»، فیلسوف، منجم و ادیب شیعه در سدهٔ چهارم بود. شهرت علمی او به حدّی است که او را «جاحظ ثانی» نامیده‌اند.

او در سال ۳۲۸ یا بعد از آن، در ری به وزارت رکن‌الدوله حسن بن بویه درآمد. در نامه‌نگاری و کتابت ماهر بود. شهرتش به «کاتب»، اشاره به همین موضوع دارد. معروف است که وی می‌گفت: «بدأت الكتابة بعبد الحمید، و ختمت باین العمید»؛ نگارش نامه را با عبدالحمید آغاز و به ابن العمید ختم کردم.

بنا به گفتهٔ نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، استاد او احمد بن اسماعیل بجلی بود.

گفته‌اند: پدر وی، ابوالفضل حسین بن حسن عمید، هموست که هنگام تولّد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به سامراء رفت و تولّد فرزندشان را به ایشان تبریک گفت.

صاحب بن عبّاد، وزیر ادب‌دوست بویه (م ۳۸۵)، از شاگردان و خصیصان وی را به خاطر مصاحبت و همراهی با ابن عمید، به «صاحب» ملقب کرده‌اند. گویند: صاحب بن عبّاد زمانی به بغداد سفر کرد. وقتی برگشت ابن عمید از او پرسید: بغداد را چگونه یافتی؟ پاسخ داد: بغداد در میان شهرها، همچون استادم در میان بندگان است.

او را وزیری علّامه و سیاست‌مداری زبردست در فرمان‌روایی دانسته‌اند. بسیاری از شعرا و مدیحه‌سرایان به مدح و منقبت وی می‌پرداختند که گاه ابن عمید پاسخ آنان را

می‌داد. از آن جمله‌اند: ابوالطیب، متنبی، و عبدالعزیز بن نباته سعدی که بسیار مدح ابن عمید گفت و تلاش مضاعفی در گرفتن صلّه نمود. نیز صاحب بن عبّاد بر وی مدح بسیار سروده است. برای نمونه، وقتی که صاحب بن عبّاد در اصفهان بود و ابن عمید برای اولین بار به آنجا رفت، قصیده‌ای سرود که با این بیت شروع می‌شود:

قالوا ربیعک قد قدم قلت البشارة إن سلم
 (گفتند: بهارت آمده است. گفتم: بشارت می‌گویم اگر پذیرا باشد).
 وفات او را به سال ۳۶۰ گفته‌اند.

منابع

رجال النجاشی، ص ۹۷ / سذرات الذهب، ج ۴، ص ۳۱۲-۳۱۶ / طبقات أعلام الشیعه، ص ۲۶۹ / الهدایة فی الاصول والفروع، ص ۱۳۴.

محمد بن زکریا رازی (۲۵۱-۳۱۳)

ابوبکر محمد زکریای رازی، پزشک، فیلسوف و شیمی‌دان ایرانی بود که آثار ماندگاری در زمینه پزشکی و شیمی و فلسفه نوشته و به عنوان کاشف الكل و جوهر گوگرد - اسید سولفوریک - مشهور است. او را پیش‌گام نظریه «ایمنی اکتسابی» و بینان‌گذار شیوه نوین در آموزش پزشکی و بزرگ‌ترین پزشک اسلام و قرون وسطا دانسته‌اند. مورخان شرقی در کتاب‌هایشان او را محمد بن زکریای رازی خوانده‌اند، اما اروپاییان و مورخان غربی از او به نام‌های رازس Rhazes=razes و الرازی Ali-Razi در کتاب‌های خود یاد کرده‌اند. به سبب آنکه وی کتاب‌های خود را به زبان عربی می‌نوشت، نزد غربیان به «جالینوس عرب» نیز مشهور است.

زندگی و اخلاق

مهم‌ترین سند تاریخی درباره تولّد و مرگ رازی کتاب فهرست کتب رازی، نوشته ابوریحان بیرونی است. در این کتاب، تولّد رازی در غره شعبان ۲۵۱ و درگذشت او در

پنجم شعبان ۳۱۳ هـ ق ثبت شده است. در این رساله، ابوریحان علاوه بر آنکه به صراحت تاریخ تولد و وفات رازی را متذکر شده، مدت عمر او را به سال قمری ۶۲ سال و پنج روز و به شمسی، شصت سال و دو ماه و یک روز به طور دقیق آورده است. اما در منابع گوناگون، تاریخ‌های متفاوتی از تولد و مرگ رازی ذکر شده است. تولد او را سال‌های ۲۳۹، ۲۴۹ و ۲۵۰ نیز گفته‌اند.

به گفته ابوریحان بیرونی، وی در ری زاده شد و دوران کودکی و نوجوانی و جوانی‌اش در این شهر گذشت. ری از شهرهای کهن ایران است که نام آن در *اوستا* نیز آمده است. این شهر در آن روزگار، مرکز علم و ادب ایران بود و بزرگان و دانشمندان زیادی از آن شهر برخاستند.

مشهور است که رازی در جوانی عود می‌نواخت و گاهی شعر می‌سرود. بعدها به زرگری و سپس به کیمیاگری روی آورد. وی در سنین بالا، علم طب آموخت. بیرونی معتقد است: او در ابتدا به کیمیا اشتغال داشت و پس از آنکه در این راه چشمش در اثر کار زیاد با مواد تند و تیز بو آسیب دید، برای درمان چشم به پزشکی روی آورد. می‌گویند: او برای درمان چشم خود، به نزد پزشکی رفت و آن پزشک برای درمان او پانصد دینار از او درخواست کرد و او ناچار شد بپردازد. سپس با خود گفت: «کیمیای واقعی علم طب است، نه آنکه تو بدان مشغولی.» و این‌گونه بود که به پزشکی گرایش پیدا کرد.

نخست مفاهیم پایه فلسفه، ریاضی، اخترشناسی و ادب را در همان ری آموخت. آن‌گاه برای آموزش بیشتر به بغداد رفت که به دست ایرانیان بنیان‌گذاری شده بود و دانشمندان بزرگ آن روزگار در آنجا گرد هم آمده بودند. در کتاب‌های مورخان اسلامی آمده است که رازی طب را در بیمارستان بغداد آموخت. در آن زمان، بغداد مرکز بزرگ علمی دوران و جانشین دانشگاه «جندی شاپور» بود. او در بغداد به ریاست بیمارستانی برگزیده شد که بدر، غلام معتضد عباسی، در سده سوم هجری ساخته بود. برخی گمان می‌کنند که رازی ریاست بیمارستان «عضدی» را داشته است که به دست

عضدالدوله دیلمی به سال ۳۷۲ بازگشایی شد. اما رازی قریب نیم سده پیش از بازگشایی آن بیمارستان، از دنیا رفت و به نظر می‌رسد بیمارستانی که غلام معتضد ساخت، طی زمان، با بیمارستان عضدی مشتبه شده باشد.

پس از مرگ معتضد خلیفه عباسی، به ری بازگشت و به خدمت ابوصالح منصور بن اسحاق، حاکم ری، درآمد و سرپرست بیمارستان ری شد. در همین شهر بود که کتاب طب الکناش المنصوری را به نام او نوشت که یکی از شناخته‌شده‌ترین و پرآوازه‌ترین نوشته‌های او در غرب است. ترجمه کتاب الکناش المنصوری او نخستین کتاب پزشکی است که با شیوه چاپ گوتنبرگ در اروپا چاپ شد.

او، که مردی خوش‌خو و در تحصیل کوشا بود، به بیماران توجه خاصی داشت و تا زمان تشخیص بیماری، از آنها دست برنمی‌داشت و نسبت به فقرا و بینوایان بسیار مهربان بود. رازی برخلاف بسیاری از پزشکان، که بیشتر خواهان درمان پادشاهان و امرا و بزرگان بودند، بیشتر با مردم عادی سروکار داشت. ابن‌الندیم، فهرست‌نگار معروف (م ۳۸۵)، می‌نویسد: تفقد و مهربانی به همه کس، به ویژه فقرا و بیماران، داشت، از حالشان جویا می‌شد و به عیادتشان می‌رفت و مقررری‌های کلانی برای آنها گذاشته بود.

رازی در کتابی به نام صفات بیمارستان، این عقیده را ابراز می‌دارد که هر کس لایق طبابت نیست و طبیب باید دارای صفات و مشخصه‌های ویژه‌ای باشد. او درباره‌ی جاهل عالم‌نما، افشاگری‌های متعددی صورت داده است و با افراد کم‌سواد، که خود را «طبیب» می‌نامیدند و اطرافیان بیمار، که در طبابت دخالت می‌کردند، به شدت مخالفت می‌کرد و به همین سبب، مخالفانی داشت.

این گفته به او منسوب است: «اگر همه از استعدادهای خود درست بهره بگیرند، دنیا همان بهشت موعودی می‌شود که همه می‌خواهند.»

رازی در آخر عمرش نابینا شد. درباره‌ی علت نابینا شدن او روایت‌های متفاوتی وجود دارد. بیرونی سبب کوری رازی را کار مداوم با مواد شیمیایی همچون بخار جیوه می‌داند. او سرانجام در ری وفات یافت. مکان اصلی آرامگاهش نامعلوم است. درباره‌ی تاریخ درگذشت رازی نیز اختلاف‌های زیادی وجود دارد. در فرهنگ معین، پس از ذکر ۳۱۳

ه ق، نوشته شده است: «و به قولی ۳۲۳ هـ ق» و در لغت‌نامه دهخدا نیز پس از ذکر همان ۳۱۳، درباره درگذشت رازی آمده است: «زرکلی از ابن‌الندیم و مؤلف نکت‌الهمیان و وفیات، مرگ او را در ۳۱۱ هـ ق. نوشته است.» قفطی و ابن‌صاعد اندلسی و ابوالفرج ملطی در مختصر الدول و جرجی زیدان در کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه، وفات رازی را سال ۳۲۰ هـ ذکر کرده‌اند. ابن ابی اصیبه از قول ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا - که تقریباً هم‌زمان با رازی بود - وفات رازی را سال ۲۹۰ و اندی و یا ۳۰۰ و کسری و به اعتبار دیگر، ۳۲۰ آورده است.

استادان و شاگردان

درباره استادان رازی، میان تاریخ‌نویسان اتفاق نظر وجود ندارد. گروهی او را شاگرد علی بن ربن طبری در طب و ابوزید بلخی در فلسفه می‌دانند. اما عده‌ای دیگر بنا بر شواهد و دلایلی این موضوع را رد می‌کنند. ناصرخسرو در زاد المسافرین از شخصی به نام «ایران‌شهری» به عنوان «استاد و مقدم» محمد زکریا نام می‌برد. اما هیچ نشانی از این شخص به دست نیامد. از این نام‌ها به عنوان شاگردان رازی یاد شده است: یحیی بن عدی، ابوالقاسم مقانعی، ابن قارن رازی، ابوغانم طبیب، یوسف بن یعقوب، محمد بن یونس و ابوالحسن طبری.

دانش‌ها

۱. پزشکی: رازی طبیبی حاذق و پزشکی عالی‌قدر بود و در زمان خود، شهرت بسزایی داشت. او از زمره پزشکانی است که بعضی از عقاید وی در درمان طب امروزی نیز به کار می‌آید، به ویژه در درمان بیماران با مایعات و غذا.

رازی در پزشکی بسیار نوآور بود و پی‌روی کورکورانه از پزشکان پیش از خود را روا نمی‌دانست. او کتابی به نام شکوک نوشته و نظریه‌ها و روش‌های درمانی نادرست جالینوس را برشمرده است. او دانشمندی تجربه‌گرا بود و تجربه را بهتر از علم طب می‌دانست. منظور او از «علم طب»، نوشته‌های پیشینیان است. یادداشت‌های او، که در

آنها به دقت فراوان چگونگی وضعیت بیماران و بهبودی آنها را توصیف کرده، او را یکی از برجسته‌ترین پزشکان بالینی همه دوران‌ها ساخته است.

پزشکان و محققان از کتاب‌ها و رسالات رازی در سده‌های متمادی بهره برده‌اند. ابن‌سینا رازی را در طب بسیار عالی‌مقام می‌داند و می‌توان گفت: برای تألیف قانون از *الحاوی رازی* استفاده فراوان کرده است.

الف. آبله و سرخک: رازی اولین کسی است که تشخیص تفکیکی بین آبله و سرخک را بیان داشته است. وی در کتاب *آبله و سرخک* خود، به علت بروز آبله پرداخته و سبب انتقال آن را عامل مخمّر از راه خون دانسته و ضمن معرفی آبله و سرخک به عنوان بیماری‌های حاد، نشانه‌هایی از بی‌خطر یا کشنده بودن آنها بیان داشته و برای مراقبت از بیمار مبتلا به این بیماری‌ها، روش‌هایی توصیه می‌کند؛ از جمله به عنوان اولین طبیب، استفاده از پنبه را در طب آورده است و برای زخم نشدن بدن بیماران آبله‌ای، از آن بهره برد و در مراقبت از چشم‌ها و پلک و گلو و بینی این بیماران، توصیه فراوان کرده است. در کتاب *آبله و سرخک*، رازی درباره آبله و سرخک، چه قبل از ظهور بیماری و چه بعد از آن و جلوگیری از عوارض بیماری به اندام‌های بدن، تدابیری آورده است.

ب. تشریح: در دوران رازی، تشریح جسد انسان رواج نداشت و این کار را ناپسند و خلاف آموزه‌های دینی می‌دانستند و عموماً به تشریح میمون می‌پرداختند. رازی در کتاب‌های خود، از جمله کتاب *الکناش المنصوری* از تشریح استخوان‌ها و عضلات، مغز، چشم، گوش، ریه، قلب، معده، کیسه صفرا و مانند آن سخن گفته و چگونگی قرار گرفتن ستون فقرات و سوراخ‌ها و زائده‌های آن و نخاع شوکی را به خوبی شرح داده است. رازی نخستین پزشکی است که برخی از شعبه‌های اعصاب را در سر و گردن شناخته و درباره آنها توضیحاتی داده است.

ج. جراحی: گرچه رازی به عنوان پزشک مشهور است، اما بعضی از مورخان او را به نام «جراح» می‌شناسند. از مطالعه آثار وی، چنین برمی‌آید که در جراحی صاحب‌نظر بوده است. وی درباره «سنگ کلیه‌ها و مثانه» کتابی نگاشته و در آن تأکید کرده است

در صورتی که درمان سنگ مثانه با راه‌های طبی مقدور نباشد، باید به عمل جراحی پرداخت. در این کتاب، از اسبابی که با آن عمل سنگ مثانه را انجام می‌دهند نام برده است. رازی اولین طبیبی است که در عالم طب، از سل مفصلی انگشتان سخن گفته است. وی در شکسته‌بندی و دررفتگی‌ها، گام‌هایی برداشته و آثاری از خود به جا گذاشته است. د. بیماری‌های داخلی: رازی اسراف در دارو را بسیار مضر می‌داند. وی معتقد بود، تا ممکن است مداوا با غذا، و در غیر این صورت، با داروی منفرد و ساده، و گرنه با داروی مرکب مداوا به عمل بیاید. رازی می‌گوید: «هرگاه طبیب موفق شود بیماری‌ها را با غذا درمان کند، به سعادت رسیده است.»

هـ. تغذیه: رازی از اولین افرادی است که بر نقش خوراک در تن‌درستی و درمان پافشاری بسیار دارد. او کتابی دربارهٔ خوراک دارد به نام «منافع الاغذیه و مضارها» که یک دورهٔ کامل بهداشت خوراک است و در آن از خواص گندم و سایر حبوبات و خواص و ضررهای انواع آب‌ها و مشروبات غیرالکلی و گوشت‌های تازه و خشک و ماهی‌ها و مانند آن سخن گفته است و فصلی در باب علل و عوامل اشتها و هضم غذا و ورزش و غذاهای گوارا و پرهیزهای غذایی و مسمومیت‌ها دارد.

وی بسیاری از داروها را روی حیوانات امتحان می‌کرد و اثرات آنها را ثبت و تشریح می‌نمود و سپس برای بیماران تجویز می‌کرد.

۲. شیمی و دارو سازی: رازی تحصیل شیمی را پیش از پزشکی شروع کرده و در آن آثاری چشمگیر از خود برجای گذاشت. از کارهای مهم او، که متکی به آزمایش‌های متعدد بوده، کشف جوهر گوگرد (اسید سولفوریک) و الکل است.

عمده تأثیر رازی در شیمی، طبقه‌بندی مواد توسط اوست. او نخستین کسی بود که اجسام را به سه گروه جمادی، نباتی و حیوانی تقسیم کرد. وی پایه‌گذار شیمی نوین است، با وجود آنکه کیمیاگری را باور دارد. هرچند بعضی از کیمیاگران معاصر در ایران نوعی از تبدیل ناقص فلزات به طلا را «تبدل رازی» می‌نامند، ولی اگر دیدگاه رازی از مراحل بعدی علم در نظر گرفته شود، باید او را یکی از بنیان‌گذاران علم شیمی بدانیم. در کتاب *سرالاسرار* او می‌خوانیم: مواد به دو دستهٔ فلز و شبه فلز - به گفتهٔ او جسد و روح -

تقسیم می‌شود. او اگر در این زمینه اشتباهاتی هم داشته گریزی از آن نبوده است. برای نمونه، جیوه را شبه فلز خوانده، در صورتی که فلز بودن جیوه اکنون آشکار است.

کشف‌های بسیاری به رازی نسبت داده می‌شود؛ از جمله:

- رازی کاشف الکل است.

- از تأثیر محیط قلیایی بر کانه پیلیت، «اسید سولفوریک» فراهم کرد و با داشتن اسید سولفوریک، به دست آوردن دیگر اسیدها آسان بود.

- از تأثیر آب آهک بر نوشادور (کلرید آمونیوم)، «اسید کلریدریک» به دست آورد.

- با اثر دادن سرکه با مس، استات مس یا «زنگار» تهیه کرد که با آنها را زخم را شست‌وشو می‌دادند.

- از سوزاندن زرنیخ، «اکسید آرسنیک» یا مرگ موش فراهم کرد.

- برای نخستین بار، از نارنج «اسید سیتریک» تهیه کرد.

- او نخستین پزشکی است که داروهای سمّی آلکالوئیدی ساخت و از آنها برای درمان بیمارانش بهره گرفت.

۴. فلسفه: رازی از تفکرات فلسفی رایج عصر خود، که فلسفه ارسطویی - افلاطونی بود، پی‌روی نمی‌کرد و عقاید خاص خود را داشت که در نتیجه، مورد بدگویی اهل فلسفه در عصر خود و پس از آن قرار گرفت. رازی را می‌توان برجسته‌ترین چهره خردگرایی و تجربه‌گرایی در فرهنگ ایرانی و اسلامی نامید. وی در فلسفه به سقراط و افلاطون متمایل بود و تأثیراتی از افکار هندی و مانوی در فلسفه او به چشم می‌خورد. با وجود این، هرگز تسلیم افکار مشاهیر نمی‌شد، بلکه اطلاعاتی را که از پیشینیان به دست آورده بود، به محک تجربه می‌آزمود و سپس نظر و قضاوت خود را بیان می‌داشت و این را حق خود می‌دانست که نظرات دیگران را تغییر دهد و یا تکمیل کند.

از آراء رازی اطلاع دقیقی در دست نیست، جز در مواردی که در نوشته‌های مخالفان آمده است. در نظر رازی، جهان جایگاه شر و رنج است، اما تنها راه نجات، عقل و فلسفه است و روان‌ها از تیرگی این عالم پاک نمی‌شود و نفس‌ها از این رنج رها نمی‌شوند، مگر از طریق فلسفه. در فلسفه اخلاق رازی، مسئله لذت و رنج اهمیت زیادی

دارد. از منظر وی، «لذت» امری وجودی نیست، بلکه راحتی از رنج است و «رنج» یعنی، خروج از حالت طبیعی به وسیله امری اثرگذار؛ و اگر امری بر ضد خود تأثیر کند و سبب خلاص شدن و بازگشت به حالت طبیعی شود، ایجاد لذت می‌کند. رازی «فلسفه» را چنین تعریف می‌کند که چون «فلسفه تشبیه به خداوند - عزوجل - است به قدر طاقت انسانی» و چون آفریدگار بزرگ در نهایت علم و عدل و رحمت است، پس نزدیک‌ترین افراد به خالق، داناترین و عادل‌ترین و رحیم‌ترین ایشان است.

ویژگی رازی در این بود که بنای فلسفه‌اش را نه بر مبنای دو فرهنگ مسلط یونانی و اسلامی، که بر مبنای فلسفه ایرانی و بابلی و هندی پایه‌گذاری کرده بود. مهم‌ترین سؤال فلسفی او این بود: «اگر خداوند خالق جهان است، چرا پیش از خلق جهان، جهان را خلق نکرد؟»

مسعودی، دانشمند نامی شیعه (۳۵۶)، در کتاب *التنبيه والاشراف* گفته است: رازی در سال ۳۱۰ هـ کتابی در سه مقاله، درباره فلسفه فیثاغوری نگاشت و بعید نیست این توجه به فلسفه فیثاغوری جدید نتیجه تعلّم رازی نزد ابوزید بلخی باشد که از شاگردان کندی و متوجه فلسفه فیثاغوری جدید بود.

در *ماوراءالطبیعه رازی*، پنج اصل وجود دارد که قدیم هستند و همین موجب شد که مسلمانان او را «دهری» بدانند: خالق، نفس کلی، هیولای اولی (ماده اولیه)، مکان مطلق، و زمان مطلق یا دهر.

تشیع رازی

سخن در دین رازی بسیار است. برخی به خاطر شبهاتی که در رسالات پیامبران وارد کرده، ملحدش خوانده‌اند که البته این نسبت درستی نیست؛ چون بی‌گمان رازی خالق یکتای عالم و معاد را باور داشته است؛ چنان‌که نوشته‌ای با عنوان «رسالة فی آن للعالم خالقا حکیمًا» دارد. اما اعتقادش به نبوت به درستی معلوم نیست و اگرچه به او این عقیده منسوب است که لزومی برای ارسال رسل نمی‌دیده و همه مردم را قادر به ره‌یابی

به سعادت می‌دانسته و نیز به او منسوب است که معجزات پیامبران را خدعه و نیرنگ می‌دانسته، اما باور و تأیید این انگاره‌ها آسان نیست؛ زیرا قراین دیگری بر ضد آن وجود دارد؛ از جمله اینکه وی کتابی با عنوان *الردّ علی ما یدّعی من عیوب الانبیاء* داشته است. به نظر می‌رسد در اتهام وی به این نسبت‌ها، نکته‌ای تاریخی وجود دارد و اگر هم از وی مطلبی دالّ بر صحت این نسبت‌ها صادر شده در شرایط ویژه و در ردّ اعتقادی خاصی در نبوت بوده و بعد هم این اتهام بر وی باقی مانده است؛ چنان که آنچه او در عقیده به معاد رد می‌کند «باطنی‌گرایی» است؛ یعنی باور به معاد فقط روحانی، و آنچه می‌گوید در ردّ قابلیت خاص است که به معاد جسمانی عقیده نداشته است.

واقعیت اعتقاد او در نبوت هر چه باشد، وجود آثاری از وی با عناوینی که مستقیماً به اعتقاد شیعه امامیه اشاره دارد - یعنی سه کتاب *آثار الإمام الفاضل المعصوم، الإمام و المأموم و المحقّقین و النقص علی الکیال فی الإمامة* - انگاره تشیع ایشان را نزد بعضی از دانشوران جدّی کرده است.

شیخ آقابزرگ طهرانی بعد از ذکر کتاب‌های پیش گفته برای رازی، می‌گوید: از این تصانیف روشن می‌شود که مؤلف آنها مسلمان شیعی امامی بوده است. آنگاه می‌گوید: چگونه ممکن است او کتابی در الحاد و ابطال شرایع نوشته باشد و ابوحاتم احمد بن حمدان رازی - از مصنفان اسماعیلی مذهب - نوشته‌ای در ردّ آن نگاشته باشد.

آوردن ایشان در شمار عالمان شیعه با فرض درستی این انگاره است و دانش نزد خداوند است.

آثار

ابن ندیم در *الفهرست* خود، تعداد آثار رازی را ۱۶۷ و ابوریحان بیرونی در کتاب *فهرست کتب رازی* ۱۸۴ دانسته است. کتاب‌های رازی بر حسب *فهرست بیرونی*، بدین ترتیب تقسیم موضوعی می‌شود: ۵۶ کتاب در طب، ۳۳ کتاب در طبیعیات، ۷ کتاب در منطق، ۱۰ کتاب در ریاضیات و نجوم، ۷ کتاب در تفسیر و تلخیص و اختصار کتب

فلسفی یا طبی دیگران، ۱۷ کتاب در علوم فلسفی و تخمینی، ۶ کتاب در ماوراء الطبیعه، ۱۴ کتاب در الهیات، ۲۲ کتاب در کیمیا، ۲ کتاب در کفریات، ۱۰ کتاب در فنون گوناگون که جمعا بالغ بر ۱۸۴ مجلد می‌شود. ابن اصیبعه در *عیون الانباء فی طبقات الاطباء* ۲۳۸ کتاب از برای رازی برمی‌شمارد.

محمود نجم‌آبادی، پژوهشگر تاریخ علم، با برابر نهادن فهرست بیرونی، ابن قفطی، ابن ابی اصیبعه و ابن‌ندیم، کتابی به نام *مولفات و مصنفات ابوبکر محمد بن زکریای رازی* فراهم آورده که در سال ۱۳۳۹ از سوی انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است. او در این کتاب ۲۷۱ کتاب برای رازی برشمرده است.

برخی از مهم‌ترین آثار او در پزشکی عبارت است از:

۱. *الحاوی یا الجامع الکبیر*: این کتاب بزرگ‌ترین دانش‌نامه پزشکی است که در آن نظریه‌های پزشکان پیش از رازی گردآوری شده است. او در این کتاب، نظر پزشکان را بی‌آنکه در آنها تغییری دهد، آورده و هر مطلبی را از هر جا گرفته، منبع آن را نوشته است. رازی برای این کار بزرگ، بیش از پانزده سال از عمر خود را صرف کرد تا اینکه بینایی و توان نوشتن را از دست داد و از شاگردانش کمک گرفت. با این‌همه، سازمان‌دهی نهایی کتاب به دست شاگردان رازی و پس از مرگ استاد انجام شد.

کتاب *الحاوی* در سال ۱۲۹۷ میلادی به درخواست شارل انجو، شاه سیسیل، به کوشش فرج بن سالم به لاتین ترجمه شد. نخستین چاپ متن لاتین آن در سال ۱۴۸۶ در شهر برسکیا انجام گرفت و سپس در سال‌های ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۹ و ۱۵۴۲ در شهر ونیز بار دیگر به چاپ رسید. *الحاوی* یکی از نه کتابی بود که کتاب‌خانه دانشکده پزشکی پاریس در سال ۱۳۹۵ میلادی در خود داشت.

۲. *الکناش المنصوری*: این کتاب پس از *الحاوی*، مهم‌ترین اثر پزشکی رازی به شمار می‌آید. رازی این کتاب را به نام ابوصالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد، والی ری، نام نهاده است. او در این کتاب، که به «طب منصوری» مشهور شده، مفاهیم پایه پزشکی را در ده مقاله آورده است. مقاله نهم این کتاب، با عنوان «درباره درمان همه بیماری‌ها

از فرق سر تا نوک پا» بیشتر مورد توجه بوده و در اروپا به صورت جداگانه نیز به چاپ رسیده و شرح‌های گوناگونی بر آن نوشته شده است.

طب منصوری را جرارد کرمونیایی در سال ۱۴۸۱ به لاتین ترجمه کرد. ترجمه لاتینی آن نخست در سال ۱۴۸۴ به چاپ رسید و سپس تا سال ۱۵۱۹، شش بار دیگر در ونیز چاپ شد. چاپ‌های دیگری نیز از آن در سال‌های ۱۵۳۳، ۱۵۴۴ و ۱۵۵۱ در سوئیس و ۱۶۷۴ در اولم فراهم آمد. این کتاب تا پایان سده نوزدهم میلادی بخشی از برنامه درسی دانشگاه توپینگن آلمان بود و رئیس دانشگاه «مون‌پولیه» در فرانسه، تا سال ۱۵۵۸ درس خود را از روی این کتاب می‌گفت.

۳. کتاب *الجدری و الحصبه*: این کتاب کهن‌ترین و مهم‌ترین کتابی است که درباره آبله و سرخک نوشته شده است. رازی نخستین پزشکی است که این دو بیماری را دو بیماری جداگانه می‌دانست و شیوه نگارش آن به قدری با اصول علمی امروزی همخوانی دارد که برخی از پژوهشگران تاریخ پزشکی، از جمله نوبرگر در کتاب تاریخ پزشکی خود، آن را برجسته‌ترین خدمت فرهنگ اسلامی به علم پزشکی دانسته‌اند.

ترجمه لاتین کتاب *آبله و سرخک رازی* در سال ۱۵۴۸ در پاریس منتشر شد و ترجمه‌های لاتینی دیگری از آن در سال‌های ۱۴۹۸ و ۱۵۵۵ در ونیز، در سال‌های ۱۵۲۹ و ۱۵۴۴ در سوئیس، در سال ۱۵۴۹ در استراسبورگ، در سال ۱۷۴۹ در لندن و در ۱۷۸۱ در گوتینگن چاپ شد. ترجمه فرانسوی آن در سال ۱۷۶۲ در پاریس منتشر شد. ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۷۴۷ در لندن انجام شد، اما در سال ۱۸۴۸ منتشر شد. محمود نجم‌آبادی آن را به فارسی ترجمه کرده است.

۴. *تقاسیم العلل*: این کتاب که به نام *تقسیم‌های بیماری‌ها* ترجمه شده، گونه‌ای فرهنگ پزشکی است که بیماری‌ها و چگونگی درمان آنها چکیده‌وار در آن آمده است. این کتاب را نیز جرالد کرمونیایی به لاتین ترجمه کرده است.

۵. *من لایحضره الطیب*: چنان‌که از نام این کتاب برمی‌آید، برای کسی نوشته شده است که به پزشک دسترسی ندارد. شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، که عنوان این کتاب را پسندیده بود، کتابی با نام *من لایحضره الفقیه* در فقه شیعی نوشت.

۶. دفع مضار الاغذیه؛ این کتاب دربارهٔ جلوگیری از زیان غذاهاست و عبدالعلی نائینی آن را به فارسی ترجمه و با عنوان *بهداشت غذایی* منتشر کرده است.
۷. *فی محنة الطیب و کیف ینبغی أن یکون*؛ کتابی در چگونگی آزمایش کردن پزشکان است و اینکه یک پزشک چگونه باید باشد.
۸. *المرشد*؛ این کتاب که با عنوان *راهنما ترجمه شده* است، با نام *الفصول* نیز شناخته می‌شود و چکیدهٔ دانش پزشکی است.
۹. *الادویة المسهلة الموجود فی کل مکان*؛ این کتاب دربارهٔ داروهای در دسترس است که در هر جایی وجود دارد.
۱۰. *التقرابازین*؛ رازی دو کتاب با این نام دارد که یکی کبیر (بزرگ) و دیگری صغیر (کوچک) نامیده می‌شود. این کتاب‌ها دربارهٔ داروهایی است که پزشکان باید با آنها آشنا باشند.
- دیگر کتاب‌های برجستهٔ رازی در پزشکی عبارت است از: *اطمعة المرضى* (غذای بیماران)، *برء الساعه* (فوریت‌های پزشکی)؛ *کتابه فی تولد الحصاه* (کتاب او در پدید آمدن سنگ‌ریزه)، *کتابه فی القولنج* (کتاب او در قولنج)، *کتابه فی النقرس و اوجاع المفاصل* (کتاب او در درد پا و مفاصل‌ها)، *الطب الملوکی* (پزشکی شاهانه)، *فی العلة التي صار الخریف ممرضا* (در چرایی آنکه پاییز بیماری‌آور است)، *فی العلة التي تحدث الورم و الزکام فی رؤوس الناس وقت الورد* (در علت آنکه ورم و زکام هنگام گل سرخ در سر مردم پدید می‌آید)، *تقدیم الفاکهة قبل الطعام و تأخیر منه* (خوردن میوه پیش از غذا و پس از آن)، *فی علة التي لها ینجح جهال الاطباء و العوام و النساء اکثر من العلماء* (در علت آنکه طبیبان نادان و عامهٔ مردم و زنان، بیش از طبیبان دانشمند توفیق می‌یابند).
- رازی این کتاب‌ها را نیز دربارهٔ دین نگاشته است:
۱. *رسالة فی أن للانسان خالقا متقنا حکیما*؛ در آن می‌گوید: انسان قطعاً خالق حکیمی داشته است.

۲. *رسالة الی علی بن شهید البلخی فی تثبیت المعاد*؛ همچنان که از نام کتاب پیداست و ابن ابی اصیبعه نیز می‌گوید، کتاب در نقد نظریهٔ منکران معاد است.

۳. فی آن النفس لیس بجسم؛ دربارهٔ جدا بودن روح از جسم است.
۴. النقض علی الکیال فی الامامة؛
۵. کتاب الامام و المأموم المحقین؛
۶. فی آثار الامام الفاضل المعصوم؛ دربارهٔ امامت؛
۷. رد سبسن ثنوی؛ در ردّ مانویت.

منابع

الفهرست. ابن ندیم، ص ۵۳۱ / عیون الانباء. ص ۳۵۲-۳۵۹ / زاد المسافرین، ص ۹۸ / الذریعة الی تصانیف الشیعه. ج ۱، ص ۶، ش ۲۴ و ج ۱۰، ص ۲۲۳، ش ۶۵۸ / لغت‌نامه. ذیل واژه «رازی» / فرهنگ معین، ص ۵۷۰ / ترجمه تاریخ علم، ص ۲۰۸ / یک نابغه بزرگ ایرانی (رازی طبیب ایرانی)، ص ۲ و ۶ و ۲۷ و ۳۵ و ۱۶۲ / ارسطوی بغداد، ص ۴۱ / تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۵ / دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، ۱۰۵۶.

محمد بن زید واسطی (۳۰۶/۳۰۷-۹)

ابوعبدالله، متکلم نام‌دار سدهٔ چهارم، اهل واسط بود. «واسط» نام دست کم پنج موضع متفاوت است: واسط الحجاج یا واسط العراق، واسط الرقة، واسط النوقان، واسط مرزآباد، و واسط بلخ. به هریک از این محل‌ها، شماری از دانشمندان و بزرگان منسوبند، اما بیش از همه، از واسط عراق، دانشوران صاحب نامی برخاسته‌اند. این شهر قدیمی، که در میانهٔ راه کوفه و بصره است، در سال ۸۴ تأسیس شده است. حجاج این شهر را برای قرارگاه سربازان شامی ساخت. آثار آن نزدیک شهر کنونی «الحی» عراق موجود است. صاحب شرح حال به این شهر منسوب است. وی را از متکلمان بزرگ بغداد دانسته‌اند. او از شاگردان ابوعلی جبّائی، دانشمند بزرگ معتزلی (م ۳۰۳)، بود. ابوعلی از پیشوایان معتزله - که یکی از دو گرایش کلامی معروف اهل سنت و در مقابل اشاعره است - به شمار می‌آمد. وی محمد بن عبدالوهاب بن سلام اهل بصره و کسی است که

دشواری‌های دانش کلام را آسان کرد و در زمان خود، ریاست اهل بصره را به عهده داشت. صاحب شرح حال نیز به سبب شاگردی او، گاه معتزلی پنداشته شده، در حالی که ابن ندیم، دانشمند امامی، آنگاه که کتاب وی را نام برده، آن را به نیکویی ستوده است. گفته‌اند: چنانچه وی امامی نبود و کتاب امامتش را به شیوه و بر مبانی امامیه ننگاشته بود، جا نداشت ابن ندیم امامی آن را تجلیل کند. به همین دلیل، گفته شده که وی احتمالاً برای تقیّه در بغداد، اظهار اعتزال می‌نمود.

محمد بن زید در زمان خود، بسیار مشهور بود و اصحاب و شاگردانی بسیار داشت. گفته‌اند: در «فصیل» زندگی می‌کرد و انسانی وارسته و دارای روحی سبک بود، اما با وجود این، شعر می‌گفت و گاهی در شعرهایش دیگران را هجو می‌کرد؛ از جمله دو بیتی ذیل است که در هجای نفظویه نحوی (م ۳۲۳) گفته است:

من سرّه آن لایری فاسقا فلیجتهد آن لایری نفظویه
أحرقه الله بنصف اسمه و صیر الباقي صراخاً علیه

(هر که دوست دارد که فاسقی را نبیند بکوشد نفظویه را نبیند. خداوند وی را با نیمی از اسمش - یعنی نفت - بسوزاند و با نیم دیگر - یعنی وبه - بر وی فریاد زند.)
وی گفته است: هر که می‌خواهد نادانی را به منتها برساند کلام را بر مذهب ناشی و فقه را بر مذهب داود و و نحو را بر مذهب نفظویه فراگیرد. نکته جالب این است که نفظویه در فقه بر مذهب داود و در کلام بر مذهب ناشی بود. پس، از نظر او در نهایت جهل بود.

سال وفات او را چهار سال پس از مرگ ابوعلی جتائی دانسته‌اند. ابوعلی در سال ۳۰۳ از دنیا رفت. پس محمد بن زید در ۳۰۷ - یا به قولی ۳۰۶ - وفات کرده است.

منابع

الفهرست، ابن‌الندیم، ص ۲۱۸ و ۲۲۰ / اللباب، ج ۲، ص ۳۹۷ / اعیان‌الشیعه، ج ۲، ص ۲۲۱ / الذریعه
الی تصانیف‌الشیعه، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۵ / طبقات‌أعلام‌الشیعه، ج ۱، ص ۲۷۱ / دائرة‌المعارف
فارسی، ج ۲، ص ۳۱۲۲.

محمد بن سعدویه بیهقی

ابوعلی را از دانشمندان بزرگ شیعه و محدثان عالی‌مقام در قرن چهارم در شهر بیهق دانسته‌اند.

«بیهق» ناحیه‌ای قدیمی در خراسان و در نزدیکی نیشابور بود که در دوره طاهریان سی آبادی داشت و شهرهای مهم آن سبزوار و خسروجرد بود. در سال ۳۰ به دست عبدالله بن عامر فتح شد و در سال ۵۴۶ ینالتگین ویرانش کرد. خواجه نظام‌المک، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی - مؤلف تاریخ بیهقی و عبدالرزاق باشتینی - منسوب به قریه باشتین از توابع سبزوار و مؤسس سلسله سرداران - از جمله نام‌دارانی هستند که از بیهق برخاستند. در قدیم، از معادن مرمر آن برداشت می‌شد.

صاحب شرح حال در روستای «نزل آباد» از روستاهای بیهق متولد شد. وی از شماری از دانشوران زمان خود، علم آموخت و سپس خود متصدی تدریس گردید. بیشتر آنچه را از شرح حال او در دست است از تاریخ بیهق، نوشته ابن فندق، برگرفته‌اند. ابن فندق تاریخ‌نگار سده ششم بود که بین سال‌های ۴۹۳ تا ۵۶۵ حیات داشت. وی در نیشابور و بلخ و ری تحصیل کرد و بیشتر عمر خود را در خراسان گذراند. کتاب تاریخ بیهق کتابی تاریخی به فارسی است که موضوع آن تاریخ بیهق، زندگی‌نامه بزرگانی که بدان جا منسوبند و انساب خانواده‌های مشهوری است که از قدیم در آنجا وطن داشته‌اند یا از جاهای دیگر به این ناحیه هجرت کرده‌اند.

در تاریخ بیهق، تاریخ تولد و وفات محمد بن سعدویه معلوم نیست، اما ابن فندق وی را از جمله محدثانی دانسته که بسیار پر روایتند و روایت او را به سه واسطه از امام جعفر^ع نقل کرده است. آخرین این واسطه‌ها عیسی بن موسی انصاری است که در کتاب‌های شرح حال و رجال شناخته شده نیست. البته در شماری از منابع حدیث، از جمله در باب «مکاسب» از کتاب تهذیب الاحکام - از کتاب‌های چهارگانه حدیث مهم شیعه، اثر شیخ طوسی (م ۴۶۰) سؤال عیسی بن موسی از امام الصادق^ع آمده است.

لازم به ذکر است با وجود نقلی که از کتاب تاریخ بیهق مبنی بر پر روایت بودن او شده، در منابع موجود روایی ما، از خود محمد بن سعدویه روایتی موجود نیست. البته در طبقه پدران و اجداد شماری از راویان، به نام «محمد بن سعدویه» برمی‌خوریم.

منابع

تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۴۰ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۲ / مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۷۳ / دائرةالمعارف فارسی، ص ۴۹۷ و ۵۹۵.

محمد بن سعید (سعد) کثی

ابوالحسن، از راویان و محدثان و در زمره استادان محمد بن عمر کثی، دانشمند و رجالی شیعه (م ۳۴۰)، بود. به سبب استادی‌اش برای کثی، که در سال ۳۴۰ از دنیا رفته است، وی را از دانشمندان قرن چهارم دانسته‌اند. او خود نیز از اهالی کث بود. منطقه «کث» از نواحی سمرقند - در آسیای میانه - و تقریباً شرقی‌ترین نقطه بلاد اسلامی در آن زمان بود.

شیخ طوسی، دانشمند برجسته شیعه (م ۴۶۰)، در کتاب رجالش از وی در زمره کسانی یاد کرده که مستقیماً از معصومان - علیهم السلام - نقل نکرده‌اند. بیش از اینکه کثی از صاحب شرح حال روایت آورده و به وی اعتماد نموده است، چیزی که بر مورد اعتماد بودنش در نقل دلالت کند در منابع موجود نیست. اما شیخ طوسی وی را صالح و مستقیم‌المذهب دانسته است.

عنوان وی در منابع، گوناگون است. نام پدرش سعد و سعید و حتی در جایی مسعود ضبط شده است. جدّ وی را یزید یا مزید دانسته و گاهی برایش کنیه «ابومزید» آورده‌اند. گاه نیز صاحب شرح حال را «ابوالحسن بن مزید» نامیده‌اند. رجال‌نویس معاصر، محقق خوئی، صاحب کتاب معجم رجال‌الحديث، احتمال داده است همه این افراد یکی باشند و اختلاف به سبب خطای نسخه‌نگاران بوده و نام صحیح وی را «محمد بن سعید» دانسته است.

استادان محمد بن سعید، محمد بن احمد بن محمد بن حماد مروزی محمودی و محمد بن جعفر بن ابراهیم همدانی هستند. از وی، غیر از محمد بن عمر کشی، محمد بن مسعود عیاشی، محدث نام‌دار شیعه (م ۳۲۰)، نیز روایت آورده است.

روایت ذیل از امام صادق علیه السلام در منابع حدیثی ما، از طریق وی نقل شده است:
 «اعرفوا منازلَ شیعَتنا بقدرِ ما یحسِنونَ منَ روایاتِهِمَ عَنَّا، فَإِنَّا لَا نَعُدُّ الْفَقِیةَ مِنْهُمُ فقیهاً حَتَّى یَكُونَ مَحَدِّثاً.» قَبیلَ لَهُ: أ وَ یَكُونُ الْمُؤْمِنُ مَحَدِّثاً؟ قَالَ: «یَكُونُ مُفْهَمًا. وَ الْمُفْهَمُ الْمُحَدِّثُ.»

ترجمه: منزلت شیعیان ما را به اندازه‌ای که از روایات ما آگاهند، بسنجید؛ زیرا ما فقیه ایشان را فقیه نمی‌دانیم، مگر آنکه محدث باشد. به حضرت عرض شد: آیا مؤمن محدث است؟ فرمودند: وی مفهم است و مفهم محدث است.

منابع

رجال الکشی، ص ۶۰۸ و ۲۷۴ / رجال الطوسی، ص ۴۴۰ / وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۹، ح ۱۱ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۱۶ و ۱۱۸، ش ۱۰۸۴۷ و ۱۰۸۵۳ و ج ۱۸، ص ۲۴۳ ش ۱۱۷۹۶ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۷۳ / مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۲.

محمد بن سلیمان کوفی (زنده در ح ۳۲۰)

قاضی محمد بن سلیمان از علمای هادیان بود که از معاصران و همراهان امام هادی زیدی و از یاری‌کنندگان او به شمار می‌رفت. او را به لقب «علامة العلماء» و «حافظ الاسلام» ستوده و گفته‌اند: فاضل بزرگ و محدث، که جامع کلمات ربّانی بود، نسبش به اسد بن خزیمه می‌رسد و متولّی امر قضاوت برای هادی و فرزندش ناصر بود و با علی بن زید در کوفه خروج کرد و در سال ۲۵۵ زنده بود.

از اینکه هادی وی را برای قضاوت انتخاب کرد، معلوم می‌شود که متولّد حدود سال ۲۴۰ بوده است؛ چراکه عادتاً کسی را برای قضاوت انتخاب می‌کردند که در کهنولت سن

باشد و بنابر این، وفات وی باید پس از سال ۳۲۰ اتفاق افتاده باشد؛ چون در ایام ناصر هم به امر قضاوت اشتغال داشت.

گمان‌هایی دیگر از بعضی قراین دیگر در خصوص تولّد و فوت او وجود دارد که البته اینها همه احتمالات است و آنچه مسلم است اینکه او در سال ۳۰۹ از نوشتن کتابش فارغ شده است.

او صاحب تألیفات و خدماتی علمی از جمله جامع کتاب المنتخب است که هادی آن را املا کرده و نیز کتاب الإجازة و صاحب القاب الفنون و البراهین در معجزات پیامبر ﷺ است.

بعضی از آثار در دسترس او عبارت است از :

۱. مناقب أمير المؤمنين و سيد الوصيين؛ نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانه «آمروزیانا» در میلان به خط حسین بن محسن ورام به تاریخ ۱۴ محرم ۱۳۲۵ هـ ق موجود است.

۲. مناقب الامام أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام؛ این کتاب را شیخ محمّد باقر محمودی در سه جزء توسط «مجمع احیای فکر اسلامی» در قم در سال ۱۴۱۲ به چاپ رسانده است.

۳ و ۴. المنتخب و کتاب الفنون؛ این دو اثر پرسش‌های محمّد بن سلیمان کوفی از هادی است که «دارالحکمة الیمانیة» بیروت در سال ۱۴۱۴ هـ ق / ۱۹۹۳ م آنها را چاپ کرده است.

منابع

تاریخ الیمین، ج ۱، ص ۱۰ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۳۵.

محمّد بن سلیمان بن حسن زراری (۲۳۷-۳۰۱)

ابوطاهر، یکی از راویان احادیث بود که در سال ۲۳۷ در نیشابور به دنیا آمد. رجال‌نویسان روش وی را نیکو شمرده و او را در نقل احادیث مورد اعتماد دانسته‌اند. حسن - جدّ وی - نوهٔ بکیر بن اعین برادر زراره، محدّث و فقیه مشهور شیعه، (زنده در

۱۵۰). است. اما چون مادر حسن بن جهم دختر عبید بن زراره بود، به زراره نسب می‌رساند. افراد خاندان او به «بکریون» معروف بودند، تا اینکه توقیعی از امام حسن عسکری علیه السلام صادر شد و در آن از ابوطاهر زراری نام برده، فرمودند: «اما زراری، خدا او را حفظ کند.» از آن زمان، اینان و آل زراره خود را «زراری» نامیدند. برخی گفته‌اند: اولین شخص از این خاندان که به «زراره» منسوب شد، سلیمان بن حسن، پدر صاحب شرح حال، بود که در سال ۲۵۰ در مسیر حج از دنیا رفت و امام هادی علیه السلام برای مستور داشتن وی و اینکه او شناسایی نشود، این لقب را به او دادند.

آل اعین از بزرگ‌ترین خاندان‌های کوفه و از شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند. این خاندان از حیث مقام، عظیم‌ترین و از لحاظ مردان نامی، بیشترین و از نظر زمان، با قدمت‌ترین خاندان‌های شیعه‌اند. آنان از مقام و منزلتی بس والا برخوردارند و شخصیت‌هایی برجسته در میان خود داشتند و در دوران‌های طولانی، از دوران امام سجّاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام تا دوران غیبت صغرا از اصحاب نزدیک ائمه اطهار علیهم السلام به شمار می‌آمدند. آخرین آنان تا اوایل غیبت کبرا باقی ماند و در میان آنها، علما، فقها، قاریان قرآن، ادبا و راویان حدیث وجود داشتند. از مشاهیر آنان، حرمان، زراره، عبدالملک و بکیر اولاد اعین، و حمزه بن حرمان، عبیده بن زراره، ضریس بن عبدالملک، عبدالله بن بکیر، سلیمان بن حسن بن جهم، ابوطاهر محمد بن سلیمان بن حسن، و ابوغالب احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان هستند.

صاحب شرح حال از خاندان اعین است. سید بحرالعلوم درباره خاندان او چنین می‌گوید: اعین گشادچشم، پدر وی، سنسن یا سنسب راهبی مسیحی در یکی از شهرهای روم بود. خود او، که به بردگی گرفتار شده بود، غلامی رومی بود که مردی از قبیله بنی شیبان در شهر حلب او را خرید و به کوفه آورد. او سپس مسلمان شد و خواجه وی به تربیت اخلاقی و آموزش علمی‌اش همت گماشت. در تربیتش کوشید و او را به فرزندی گرفت و به بهترین وجه، بارآورد. قرآن را از حفظ کرد و در ادبیات مهارتی یافت و از نظر پرهیزگاری و پاکی اخلاقی نیز مقام بلندی کسب کرد. خواجه او

را آزاد کرد، ولی از وی خواست عضویت بنی شیبان را بپذیرد؛ اما او نپذیرفت. با این‌همه، او و خاندانش به کوفی شیبانی شهرت یافتند. برخی گفته‌اند: اعین ایرانی بود و با علی بن ابی طالب ع دیدار کرد و به دست ایشان مسلمان و از یاران او شد. اما رجال‌شناسان عموماً چنین نظری را تأیید نمی‌کنند. خاندان او تا آنجا که افراد آن شناخته شده‌اند - جز تنی چند - شیعه بودند و بسیاری از آنان به دوستی و طرفداری از حضرت علی ع و دیگر امامان شهره‌اند. فرزند او زراره (م ۱۵۰)، محدث، فقیه، متکلم، ادیب و نویسنده امامی از مشهورترین راویان شیعه و برجسته‌ترین شاگردان امام صادق ع است.

نوه وی، احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بُکَیر بن اَعین شیبانی کوفی بغدادی، معروف به «ابوغالب زراری» است. او از شخصیت‌های بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری و از روایت حدیث و استاد برخی فقهای بزرگ شیعه مانند شیخ مفید و از اصحاب ائمه اطهار ع در دوران غیبت صغرا بود. ابوغالب در پنج سالگی پدر خود را از دست داد و تحت سرپرستی پدربزرگ دانشمند خود، محمد بن سلیمان، قرار گرفت. ابوغالب دارای فرزندی بود به نام «عبیدالله» که در سال ۳۱۳ هـ به دنیا آمد، ولی بر خلاف میل پدر، علاقه‌ای به علم و دانش از خود نشان نداد؛ اما او دارای فرزندی شد به نام محمد که علاقه‌مند به راه پدر بزرگ خود شد و ابوغالب رساله خود درباره آل اَعین را برای او نگاشت. و در آن تمام کتاب‌هایی را که از علما و استادان خود روایت کرده، به وی اجازه داده است.

از جمله این کتاب‌ها، می‌توان به کتاب‌های *الآداب و المواعظ و کتاب الدعاء* اشاره نمود. ابوغالب زراری این کتاب‌ها را از طریق پدرش از او نقل کرده است.

ابوغالب زراری در رساله خود، درباره جدش نوشته است: وی از راویان حدیث است که با محمد بن خالد طیالسی دیدار کرد و از او کتاب‌هایی از جمله کتاب عاصم بن حمید، کتاب سیف بن عمیره، کتاب علاء بن رزین، کتاب اسماعیل بن عبدالخالق و کتاب‌های دیگری روایت کرده است. نیز گفته است: به سال ۲۵۷، که بیست سال

داشت. از طریق محمد بن حسین بن ابی‌خطاب، مطالب زیادی از جمله کتاب احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی روایت نموده است.
محمد بن سلیمان در سال ۳۰۱ از دنیا رفت.

منابع

رسالة أبي غالب الزراري، ص ۱۴۸ / رجال النجاشي، ص ۳۴۷ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۷۳ / كشكول البحراني، ج ۱، ص ۱۸۴ / معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۱۳۹ / تأريخ الفقهاء و الرواة (المنتخب)، الوسائل، ج ۳۰، ص ۴۷۳ / مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۱۱۸-۱۲۰.

محمد بن عباس بن ماهیار (زنده در ۳۲۸)

ابن جُحام، ابو عبدالله محمد بن عباس بن علی بن مروان بن ماهیار، ملقب به «بزّاز»، مفسّر، محدّث و فقیه امامی بود. «ماهیار»، نام نیای او، نامی فارسی است. شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، از وی به صورت «ابن جحام» نام برده، اما چون نجاشی نام وی را «ابن جحام» ذکر کرده و علامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، بر این ضبط تأکید نموده، احتمالاً در متن رجال و فهرست، تصحیفی رخ داده است.

از زندگی ابن جحام چیزی معلوم نیست و حتی تاریخ ولادت و درگذشت و همچنین خاستگاه وی نیز نامعلوم است. به دلیل آنکه هارون بن موسی تلعبیری، محدّث معروف و پرکار سده چهارم (م ۳۸۵)، در ۳۲۸ هـ ق از ابن جحام سماع حدیث کرده و به دریافت اجازه نایل شده است، می‌توان دریافت که درگذشت ابن جحام پس از این تاریخ بوده است.

در برخی نسخه‌های رجال شیخ طوسی، ابن جحام از مردم باب الطاق بغداد شمرده شده است. نیز جمعی از استادان مهم وی در بغداد می‌زیسته‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد که وی - دست کم - بخشی از عمر خود را در آنجا سپری کرده باشد. احتمالاً وی به سبب روایت از عبدالعزیز بن یحیی جلّودی، سفری نیز به بصره داشته است.

توثیق او

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، علاوه بر اینکه ابن جحام را دوبار توثیق کرده، برای وی تعبیر «کثیر الحدیث» را نیز به کار برده است.

علّامه حلّی در خلاصه الاقوال و ابن داود، رجالی معروف سده هفتم، در رجال خود ابن ماهیار را با عبارتی نزدیک و شبیه عبارت نجاشی ستوده‌اند.

صاحب ریاض العلماء می‌گوید: ابن ماهیار معاصر شیخ کلینی بوده و ثقه و مأمون است.

حاجی نوری، صاحب مستدرک الوسائل، او را به عنوان «شیخ ثقه سدید» و سیدحسین بروجردی در منظومه خود، او را به «عدل ذو الآثار» ستوده است.

محدث قمی می‌گوید: وی از اجلای علمای امامیه بوده است.

شیخ آقابزرگ طهرانی نیز می‌گوید: ابن ماهیار همان است که نجاشی در حق او گفته است: «ثقه ثقه»، یعنی با تکرار این کلمه، جلالت قدر او را بیان کرده است.

استادان و شاگردان او

در هیچ‌یک از منابع قدیمی، که درباره ابن جحام سخن گفته‌اند، از مشایخ و استادان وی نامی برده نشده است، اما با توجه به اسناد برخی از احادیثی که از آثار وی به جای مانده، می‌توان دریافت که وی نزد کسانی همچون ابن عقیده - ابوالعبّاس احمد بن محمد بن سعید (م ۳۳۳ یا ۳۳۲)، - احمد بن هودّه معروف به «ابن ابی هراسه» (م ۳۳۳)، محمد بن جعفر رزّاز، حسن بن محمد بن جمهور عمّی، احمد بن ادریس قمی - صاحب النوادر (م ۳۰۶) - ابوعبدالله حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی - که از مشایخ شیخ کلینی بوده و در الکافی از او روایات فراوانی نقل شده - علی بن سلیمان زُرّاری، محمد بن همام اسکافی (ت ۲۵۸، ف ۳۳۶)، ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری - صاحب تفسیر و تاریخ معروف (م ۳۱۰) - محمد بن عثمان بن ابی شیبّه، عبدالعزیز بن یحیی جلودی، ابوعبدالله محمد بن قاسم بن زکریای محاربی کوفی سودانی (زنده در ۳۲۴)، و دیگر بزرگان آن عصر تحصیل و استماع حدیث کرده است.

از شاگردان و راویان ابن ماهیار، فقط ابومحمد هارون بن موسی بن سعید تلعبیری^۶ را می‌شناسیم که به گفته شیخ طوسی، از او اجازه روایت داشته و در سال ۳۲۸ از او استفاده حدیثی کرده و شیخ طوسی کتاب‌های ابن ماهیار و روایات او را با واسطه، از همین هارون بن موسی روایت نموده است. ابن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، هم کتاب *تأویل ما نزل فی النبی و آله* را با چند واسطه از شیخ طوسی و او از مشایخ خود و آنها از هارون بن موسی روایت می‌کنند.

ابومحمد هارون بن موسی تلعبیری از محدثان بزرگ و دانشمندان شیعه است. شیخ نجاشی می‌گوید: او ثقه و معتمد بود و کتاب‌هایی دارد؛ از جمله کتاب *الجوامع فی علوم الدین*. من (در کودکی) با پسر وی به منزل او می‌رفتم... و آنجا حاضر بودم که عده‌ای نزد او حدیث می‌خواندند.

آثار

بر اساس گزارش *الفهرست شیخ طوسی و نجاشی*، تألیفات ابن ماهیار عبارت است از:
 الف. *تفسیر قرآن مجید: التفسیر الکبیر*، تأویل ما نزل فی النبی و آله، ما نزل من القرآن فی اهل البیت علیهم السلام، تأویل ما نزل فی شیعته، تأویل ما نزل فی اعدائهم.
 ب. *علم قرائت*: کتاب قرائت امیرالمؤمنین علیه السلام، کتاب قرائت اهل البیت علیهم السلام، الناسخ و المنسوخ.

ج. *دیگر آثار: المقنع فی الفقه*، الاصول که شاید در اصول دین باشد - *الاولئ*، و *الدواجن* - درباره حیواناتی که در خانه نگاه‌داری می‌شود.
 نیز سیدحسن صدر در *تأسیس الشیعه* گفته است: ابن ماهیار در محکم و متشابه و ثواب قرائت قرآن، کتاب داشته است.

۶. در *ایضاح الاشتباه* علامه حلی، «تلعبیری» به فتح تاء و تشدید لام و ضم عین و باء ضبط شده، اما در *قاموس الرجال* (ج ۹، ص ۲۸۴) فرموده به فتح باء است؛ همان‌گونه که در *معجم البلدان* حموی و *الانساب* سمعانی آمده است.

از کتاب‌ها و تألیفات ابن ماهیار جز قسمتی از کتاب *تأویل ما نزل فی النبی و آله یا ما نزل من القرآن فی اهل البیت* - که ظاهراً این دو، نام یک کتاب باشد - متأسفانه هیچ‌یک به دست ما نرسیده است. این کتاب گران قدر در زمان شیخ نجاشی موجود بوده و او بی‌آنکه آن را دیده باشد و به نقل از دیگران، حجم کتاب را هزار برگ ذکر کرده و گفته که در این باب، کتابی مانند آن تألیف نشده است.

در سدهٔ هفتم، نسخه‌ای از این کتاب نزد ابن طاووس بوده و در سه کتاب خود، یعنی *سعد السعود و الیقین و محاسبه النفس* از آن روایاتی نقل کرده است. در سدهٔ هشتم و نهم، همان نسخهٔ ابن طاووس و یا نسخه‌ای که فقط خط ابن طاووس بر آن دیده می‌شده، نزد شیخ حسن بن سلیمان حلّی، شاگرد شهید اول - که در تاریخ ۷۵۷ از او اجازه روایت گرفته - بوده و در کتاب *مختصر البصائر* خود از آن روایاتی نقل کرده است و نیز در سدهٔ نهم نزد مرحوم شیخ تقی‌الدین ابراهیم کفعمی، صاحب کتاب معروف *مصباح* بوده و ایشان آن را جز مصادر کتاب خود نام برده و دو جا در حاشیهٔ *مصباح* که تاریخ پایان تألیف آن ۸۹۵ بوده، از آن روایت نقل کرده است. در همین تاریخ، یعنی اواخر سدهٔ نهم و اوایل سدهٔ دهم، نسخهٔ ناقص، که شامل قسمت دوم این تفسیر بوده، به دست سیدشرف‌الدین علی حسینی استرآبادی، شاگرد محقق کرکی (م ۹۴۰)، افتاده که ایشان قسمت مهمی از آن را در کتاب *پراراج خود، تأویل الآیات الباهرة فی فضائل العتره الطاهره*، درج کرده است. تاریخ تألیف کتاب مزبور پیش از سال ۹۳۷ بوده؛ زیرا تلخیصی از همین کتاب در دست است که در تاریخ ۹۳۷ نگارش آن به پایان رسیده است.

تأویل الآیات استرآبادی از مصادر تفسیر *برهان سیدهاشم بحرانی و بحار الانوار* علامه مجلسی و *انبات الهداة* شیخ حرّ عاملی - از علمای سدهٔ یازدهم - بوده و از این راه، روایات تفسیر ابن ماهیار در این سه کتاب و کتاب‌های متأخر از آنها نقل شده است.

از عبارت شیخ نجاشی - که پیش‌تر یاد شد - و نیز از نقل‌های ابن طاووس برمی‌آید که تفسیر (*تأویل ما نزل...*) ابن ماهیار کتاب بسیار قطوری بوده است. ابن طاووس

می‌گوید: نسخه نزد من دو جلد ضخیم است. وی هنگام نقل برخی روایات آن، چنین می‌گوید: روایت نزول آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (مائده: ۶۷) درباره حضرت علی علیه السلام در کتاب ابن ماهیار با ۳۱ سند نقل شده است.

روایت گرفتن سوره «برائت» از ابوبکر و دادن آن به حضرت علی علیه السلام در کتاب ابن ماهیار با ۱۲۰ سند نقل شده است.

نیز روایتی که می‌گوید: مقصود از آیه «شاهد منه» (هود: ۱۷) حضرت علی علیه السلام است، در کتاب ابن ماهیار با ۶۶ سند نقل شده است.

روایت اختصاص آیه «مباهله» به اهل بیت علیهم السلام در کتاب ابن ماهیار با ۵۱ سند نقل شده است.

روایت نزول آیه «انما وليكم الله...» (مائده: ۵۵) درباره حضرت علی علیه السلام در کتاب ابن ماهیار با ۹۰ سند نقل شده است.

روایتی که می‌گوید: مقصود از «هاد» در آیه شریفه «لكل قوم هاد» (رعد: ۷) حضرت علی علیه السلام است، در کتاب ابن ماهیار با ۵۰ سند نقل شده است.

روایت نزول آیه «و تعيها اذن واعية» (حاقه: ۱۲) درباره حضرت علی علیه السلام در تفسیر ابن ماهیار با ۳۰ سند نقل شده است.

روایت نزول آیه «اولئك هم خير البرية» (بنیة: ۷) درباره حضرت علی علیه السلام و شیعیان او، در کتاب ابن ماهیار با ۲۶ سند نقل شده است.

روایت فدک در این کتاب، با ۲۰ سند نقل شده است.

روایت عرضه اعمال امت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت آن بزرگوار، در این کتاب، با ۱۲ سند روایت شده است.

روایت نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت علیهم السلام با ۱۱ سند در این کتاب نقل شده است.

روایت مربوط به تأویل آیه «ثم اورثنا الكتاب...» (فاطر: ۳۲) با ۲۰ سند، در این کتاب نقل شده است.

از این عبارات، به خوبی برمی‌آید که این کتاب، کتاب بزرگی بوده است.

سیدشرف‌الدین استرآبادی نیز می‌گوید: روایت نزول آیه: «اذا ناجیتم الرسول...» (مجادله: ۱۲) درباره حضرت علی^{علیه السلام} در کتاب تفسیر ابن ماهیار با ۷۰ سند نقل شده است. نیز می‌گوید: روایتی که مقصود از «صالح المؤمنین» را در آیه قرآن حضرت علی^{علیه السلام} می‌داند، در تفسیر ابن ماهیار با ۵۲ سند ذکر شده است.

این کتاب را یکی از دانشمندان پیش از سده هفتم تلخیص کرده و نسخه آن نزد ابن طاووس بوده و از آن در کتاب سعد السعود خود یک روایت نقل کرده است. این مختصر در الذریعة الی تصانیف الشیعه علامه طهرانی نیز یاد شده است.

شیخ آقابزرگ طهرانی نسخه ناقصی را که در آن از شیخ کلینی و نیز کتاب القراءات سیاری نقل شده و نزد سید هبة‌الدین شهرستانی موجود بوده، نسخه‌ای از کتاب ابن جحام دانسته. اما احتمالاً وی نسخه‌ای از کتاب تأویل الآیات الظاهرة را، که دارای این مشخصات بوده، مشاهده کرده است. سزگین نسخه‌ای خطی از کتاب حدیث محمد بن عتّاس بن تجیح را معرفی کرده است و احتمال می‌دهد که این شخص همان ابن جحام باشد. در صورتی که مشخصاتی که خطیب از این فرد گزارش کرده است، نشان می‌دهد که وی کسی غیر از ابن جحام است.

منابع

- رجال النجاشی، ص ۳۷۹ و ۴۳۹ / الفهرست، طوسی، ص ۱۴۹ و ۱۷۷ و ۲۹۷ / رجال الطوسی، ص ۵۰۴ / تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۶۶ و ج ۳، ص ۱۱۸ / الیقین، ص ۲۷۹ و ۲۸۰ / سعد السعود، ص ۷۱-۷۳ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۵ و ۹۷ و ۹۹ و ۱۰۲ و ۱۰۴ و ۱۰۶-۱۰۸ و ۱۰۹ / محاسبة النفس، ص ۱۱ و ۱۲ / خلاصة الاقول، ص ۱۶۱ / الرجال، ابن داود حلّی، ص ۳۱۷ / مختصر البصائر، ص ۱۷۳ و ۲۰۵ / مصباح کفعمی، ص ۶۸۴ و ص ۶۸۵ و ۷۷۳ / تأویل الآیات، ص ۲۸۴ و ۶۷۴ و ۶۹۸ / مجمع الرجال، ج ۶، ص ۱۶۶ / ریاض العلماء، ج ۶، ص ۳۶ / منظومه نخبه المقال، ص ۹۰ / تاسیس الشیعه، ص ۳۳۵ / اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۷۵ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۵، ص ۶۶ و ج ۴، ص ۲۴۲ / الکنی والالقب، ج ۱، ص ۳۹۴ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۵۷۶ / کیهان اندیشه، ش ۳۰ (خرداد و تیر ۱۳۶۹).

محمد بن عباس خوارزمی (۲۸۲-۳۲۳)

ابوبکر، شاعر، ادیب و کاتبی کم‌نظیر بود که در حفظ اشعار و ایام اخبار عرب در لغت و نحو و شعر و ادب، یگانه دوران خود بود.

نسب و زادگاه

به سبب آنکه زادگاه خود و پدرش خوارزم و مادرش طبرستان بود، خود را گاه «خوارزمی» و گاه «طبری» معرفی می‌کرد و دیگران نیز گاه او را با نسبتی مرکب از این دو لفظ، «طبرخزمی» و یا «طبرخزی» خوانده‌اند.

آگاهی ما از زندگانی وی محدود به گزارش مفصلی است که شاگرد وی ثعالبی - تراجم نگار، م ۴۲۹ - به صورت مجموعه‌ای از اخبار و اشعار وی در *تیمه الدهر* فراهم آورده است، هرچند ابوبکر خوارزمی خود نیز در رسائلش اشارات محدودی به زندگانی خویش دارد.

ابوبکر به گفته خود، در خوارزم، در خانواده‌ای از اعیان و متمولان شهر متولد شد. با این حال، به دلیل آنکه در جای دیگر ضمن اشاره به زادگاه مادرش، خود را زاده شهر آمل دانسته، برخی او را طبرستانی پنداشته‌اند.

سفرها

وی ظاهراً از نوجوانی به دانش‌اندوزی و بخصوص حفظ اشعار کهن پرداخت. در همان احوال، پدر را از دست داد و به علت کج رفتاری اطرافیان، از میراث پدری چشم پوشید و تهی دست خوارزم را ترک کرد.

او، که حافظه‌ای سخت نیرومند داشت، در پی کسب علم و مال، راهی عراق و شام شد. در بغداد، از محضر ابوعلی اسماعیل بن محمد صفار و ابن کامل - راوی تاریخ طبری - بهره برد و در حلب، به دربار سیف‌الدوله حمدانی، حاکم قهرمان عرب (م ۳۵۶)، پیوست و با ادبا و علمای دربار از جمله نحویان بزرگی همچون ابن خالویه، ابوالطیب

لغوی و ابن جنّی مجالست کرد. در همان‌جا بود که با متنّبی دیدار کرد و آنچنان شیفته او گردید که چند سال بعد، یکی از کوشاترین ناشران شعر متنّبی در خراسان گردید. ابوبکر بعدها نیز با حسرت از این روزگار خوش یاد می‌کرد. وی سرانجام با توشه‌ای گران‌قدر از ادب، تاریخ، انساب و اخبار عرب و لغت به شرق بازگشت و در بخارا به ملازمت ابوعلی بلعمی، وزیر سامانیان، درآمد، اما دوستی میان دو ادیب چندان نپایید و ابوبکر در ابیاتی سخت گزنده و ریشخندآمیز، او را هجو کرد که خود، این جدایی را معلول سعایت حاسدان قلمداد می‌کند.

وی سپس به نیشابور، که در آن زمان امیر ابونصر احمد بن علی میکالی بر آن حکومت داشت، رفت و به مدح او پرداخت و صله‌های کلان ستاند. ابوبکر سخت مورد اکرام و احترام علمای نیشابور قرار گرفت و در سلک مصاحبت ابوالحسن قزوینی، ابومنصور بغوی، ابوالحسن حکمی و کثیر بن احمد درآمد. نامه‌های فراوانی که بعدها ابوبکر برای شاگردان نیشابوری‌اش نوشته، از مجالس فراوان بحث و درس وی در آنجا حکایت دارد.

اقامت وی در نیشابور نیز دیری نپایید و نمی‌دانیم به چه سبب دربار ابونصر را ترک گفت. پس از آن به سیستان رفت. ابتدا والی آن سرزمین، ابوالحسن طاهر بن محمد، را مدح گفت، اما چون صله دلخواه را دریافت نکرد، به هجای او دست زد. امیر نیز او را به جرم ناسپاسی به زندان افکند. ابوبکر در زندان قصیده‌ای در مدح ابونصر میکالی پرداخت و ضمن آن از سختی و شکنجه زندان شکایت سر داد و خود را به جهت ترک ملازمت امیر و رفتن به سیستان سرزنش کرد و از وی خواست شفاعت کرده، او را رهایی بخشد.

پس از رهایی از زندان به طبرستان رفت، اما ظاهراً در آنجا نیز با روی خوش مواجه نشد. از این‌رو، پس از هجو حاکم طبرستان به نیشابور بازگشت و در انتظار فرصتی مناسب بود تا در اصفهان، اقامت گزیند. شاید در همین ایام بود که نامه‌ای به ابوعلی بلعمی نوشت و از شدت تنگ‌دستی و فقر خود نالید.

ابوبکر خوارزمی سرانجام به اصفهان رفت و به یمن محفوظات فراوان و اطلاع عمیق از شیوه‌های شعر عرب، به دربار صاحب بن عبّاد راه یافت و در مجالس و محافلی که در حضور وی تشکیل می‌شد، شرکت جست و در ازای مداخله بسیار، از عطایا و الطاف وی بهره‌مند گردید. وی حتی کار تملّق را به آنجا رسانید که برای ارضای ممدوح، منتّبی را، که سخت می‌ستود، در نقدی گزنده به سبب ناسپاسی و بی‌وفایی با ممدوح، نکوهش کرد. در برخی منابع، به ملاقات ابوبکر خوارزمی با صاحب بن عبّاد در «ارجان» اشاره شده که شاید در همین احوال رخ داده باشد.

ابوحیّان علت توجه صاحب بن عبّاد به ابوبکر را نه توانایی‌های ادبی وی، بلکه آن می‌داند که صاحب او را به قصد جاسوسی به نیشابور می‌فرستاد و از طریق او، اخبار و اطلاعات لازم را کسب می‌کرد. اما با توجه به سخنان مغرضانه ابوحیّان در کتاب *الوزیرین* نسبت به صاحب بن عبّاد، باید در این گفته وی با دیده احتیاط نگریست. پس از چندی صاحب بن عبّاد ابوبکر را با توصیه‌نامه‌ای به دربار عضدالدوله دیلمی، روانه شیراز کرد. او در آنجا، به مدح امیر پرداخت و از صله‌های وی برخوردار شد و با ثروتی کلان به نیشابور بازگشت.

خوارزمی این بار در نیشابور به کار بحث و تدریس و روایت شعر و ادب مشغول شد و دانش‌پژوهان از هر سو به محضر وی شتافتند. ثعالبی می‌افزاید که زندگی ابوبکر در این دوره، میان مجالس درس و محافل انس می‌گذشت. گویا ابوبکر طی این اقامت مجدّد در نیشابور، سفر دیگری نیز به شیراز داشته است که هنگام مراجعت، پاداشی مستمر برای وی مقرّر شد که همه ساله به نیشابور ارسال می‌شد.

با این‌همه، نیشابور، که در آن زمان بیشتر تحت نفوذ امیران سامانی بود، برای ابوبکر، که نسبت به دیلمیان تعصّب می‌ورزید و کینه سامانیان را در دل داشت و گاه به هجویشان نیز می‌پرداخت، اقامتگاه مناسبی نبود، بخصوص که رفتار خود او نیز در تحریک سامانیان مؤثر بود؛ زیرا همین که تاش حاجب در خراسان دچار شکست شد، او زبان به سرزنش امیر و عتبی وزیر سامانیان گشود. برخی دسیسه‌چینان نیز، که حضور

ادیبی دانشمند و شاعری شیعی و بانفوذ را در نیشابور خوش نمی‌داشتند. ابیاتی در هجو عتبی به وی نسبت دادند که شاعر خود سرودن آنها را تکذیب کرده است. وزیر نیز، که مترصد فرصت بود، به مصادرهٔ اموال شاعر و قطع زبان وی فرمان داد. کارگزاران عتبی، ابوبکر خوارزمی را دستگیر کردند و به قصد مصادرهٔ اموال به خانه‌اش ریختند، اما شاعر از غفلت محافظان استفاده کرد و به گرگان نزد صاحب بن عبّاد گریخت و بار دیگر در دستگاه وی به مدیحه‌سرایی پرداخت، اما دیری نگذشت که میان آن دو اختلاف افتاد و شاعر خودرأی و بلندپرواز، صاحب را به سختی هجو گفت و با این ناسپاسی، خشم ولی نعمت خود را چندان برانگیخت که حتی پس از مرگ ابوبکر نیز با بیانی تلخ از او یاد کرد. در همین احوال، عتبی (م ۳۷۱) درگذشت و ابوالحسین مزنی، که از شیفتگان ابوبکر خوارزمی بود، بر مسند وزارت نشست و او را به نیشابور فراخواند و بفرمود اموال مصادره شده‌اش را نیز بازگرداند.

ابوبکر در نیشابور به بحث و درس پرداخت، اما باز طولی نکشید که آماج خصومت‌های جمعی از علما و فقهای نیشابور قرار گرفت و سپس با ورود بدیع‌الزمان همدانی - که به تعصبات ضد شیعی مشهور بود - مخالفان وی به تحریک ادیب جوان پرداختند و سرانجام، در مجلسی که در منزل ابوعلی زبارة، از بزرگان نیشابور، ترتیب داده شده بود، ابوبکر خوارزمی را در مقابل بدیع‌الزمان، که تنها «مقامه اسکندریه» او مورد ستایش ابوبکر بود، قرار دادند. در این مناظره، بدیع‌الزمان توانست به تمهیداتی که یاران شافعی‌اش فراهم کرده بودند، بر ابوبکر خوارزمی فائق آید.

این شکست غیرمنتظره، که آوازهٔ آن به سرعت در همه جا پیچید، چنان بر ابوبکر ناگوار آمد که به تصریح غالب منابع، سبب مرگ وی گردید. چون ابوبکر خوارزمی درگذشت، شاگردان و دوستانش و حتی بدیع‌الزمان قطعات متعددی در رثای او پرداختند.

از رسائل ابوبکر برمی‌آید که او سفری نیز به هرات داشته است. ظاهراً هنگام سفر به هرات، چندی در گرجستان اقامت گزید و گویا در آنجا، به سببی که بر ما پوشیده است،

به زندان افتاد. ابوبکر نیز در اشعاری گزنده، طاهر بن شار، حاکم گرجستان، را هجو گفت و خود را چون بازی خواند که در قفس اسیر شده است.

در آن روزگار، سرزمین ایران دچار آشوب‌ها و کشمکش‌های نسبتاً گسترده‌ای بود و این پربشانی در درجه نخست، زائیده رقابت میان دیلمیان و سامانیان بود. در این میان، ابوبکر نیز، هم به سبب گرایش‌های مذهبی دیلمیان و هم به سبب صله‌هایی که به وی می‌پرداختند، جانب آنان را می‌گرفت.

در مقابل، نیشابور تحت سلطه سنتی‌مذهبان متعصب بود که غالباً سعی در آشفته کردن افکار عمومی بر ضد وی داشتند، چندان که حتی بدیع‌الزمان نسبت به شدت این تحریکات زبان به اعتراض گشود. با این‌همه، از رسایل وی برمی‌آید که او با امیران و حاکمان مناطق گوناگون، به ویژه آنان که زمانی میزبان‌ش بودند، پیوسته مراسله و مکاتبه داشت.

اگرچه گزارش دقیقی از چگونگی ارتباط و زندگانی او در دربار ایشان در دست نیست، اما قصاید مبالغه‌آمیزی که در مدح امیران و بزرگان سروده است، بر این امر دلالت تمام دارد. با این حال، گویی او به اندک بهانه، زبان به هجو ممدوحان می‌گشود و عاقبت همگان را از خویشتن می‌رنجانید و به همین سبب، محنت‌ها و رنج‌های فراوان دید؛ بارها به زندان افتاد و اموالش مصادره شد. نتیجه این رفتار آن شد که ابوبکر با آنکه در نیشابور املاک و مستغلات فراوان داشت و همه ساله از دربار عضدالدوله در شیراز برایش مستمری می‌رسید، باز غالباً در تنگ‌دستی می‌زیست. حتی یک بار برای روزی فرزندی که هنوز زاده نشده بود، دل‌نگرانی داشت.

این عوامل همه موجب آن شده بود که ابوبکر پیوسته روحیه‌ای ناامید و بدبین داشته باشد و از دست دوستان، یا از کثرت دشمنان ناله سر دهد و یا در برخی سروده‌ها و نوشته‌ها زبان به نکوهش روزگار گشاید.

مذهب

تعالی در این باب اشارتی ندارد. یاقوت حموی (م ۶۲۶) گفته است: اصل او از آمل و رافضی دشنام‌گویی آشکارگو بود. غالب منابع در شیعی بودن او همداستان هستند و حتی او را به نوعی غلو در تشیع و یا رفض منسوب کرده‌اند.

از کتاب‌هایی که صفدی، تراجم‌نگار اهل سنت (م ۷۶۴)، برای وی نقل کرده، تشیعش آشکار است. ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، نیز او را از جمله شعرای «متقین» شمرده است. اما قطعی‌ترین سند که مأخذ منابع دیگر بوده، دو بیت از خود اوست که در آن خویشان را پدر در پدر رافضی می‌خواند و یا به روایت دیگری از همان شعر، خود را از خویشان مادری، رافضی دانسته، نسبش را به «بنی جریر» می‌رساند، و در عبارتی جالب توجه، که قرائت ابیات را به گونه دوم تأیید می‌کند، مدعی می‌گردد که فرزند حلال‌زاده به دایی خویش شباهت دارد.

بآمل مولدی و بنو جریر فاخوالی و یحکی المرء خاله

فها انا رافضی عن تراث و غیرى رافضی عن کلاله.

(زادگاهم آمل است و دایی‌هایم بنی‌جریر هستند، و حلال‌زاده به دایی‌اش شباهت دارد. پس من رافضی بودن را از اجدادم ارث برده‌ام، نه مانند دیگران که رافضی بودنشان بی‌اصل و ریشه است.)

علاوه بر این موارد، گرایش وی به تشیع در بسیاری از رسایل وی، به ویژه آنهایی که برای ابومحمد علوی نوشته است، به چشم می‌خورد و حتی گاه به صراحت، خود را شیعه معرفی می‌کند. اما آنچه بر تشیع او دلالتی صریح‌تر دارد، نامه‌ای است که بر اثر اقدامات محمد بن ابراهیم خطاب به مردم نیشابور نوشته است. ابوبکر که در این نامه، شیعی مذهبی پرشور جلوه می‌کند، به مصایبی که طی قرون از سوی امویان و عباسیان، بر ائمه اطهار علیهم‌السلام و شیعیان ایشان رفته، اشاره کرده است.

کلمه «رافضی»، که در آن دو بیت مذکور است، غالباً برای امامیه به کار رفته است. این موضوع از یک سو، و اتهام او به هجو خلفا و صحابه از سوی دیگر، و نیز برخی اعتقادات وی همچون غصب حق امام علی علیه‌السلام و میراث حضرت فاطمه علیها‌السلام؛ ممکن است خواننده را بر آن دارد که وی را امامی بیندارد، اما فحوای نامه مذکور بیشتر بر گرایش او به زیدیان دلالت دارد، خاصه که صنعانی نیز به صراحت، او را زیدی مذهب خوانده است.

علاوه بر آن، نامیدن امام حسین علیه السلام با لقب «امیرالمؤمنین»، که در میان امامی مذهب‌ان نامتعارف است و همچنین عنایت خاص وی به «محمد نفس زکیه» در سراسر رساله، این احتمال را قوت می‌بخشد.

ادعای او در انتساب به بنی‌جریر نیز قابل بررسی است. بیهقی و ابن خلکان او را خواهرزاده محمد بن جریر طبری، صاحب تاریخ، دانسته‌اند. از آن دسته از منابع کهن نیز، که این روایت را آورده‌اند، نظر این دو تأیید می‌شود. یاقوت حموی هم در اینکه این محمد بن جریر همان «طبری» معروف است، تردید ندارد، اما ادعای ابوبکر را در انتساب به او تکذیب کرده، می‌گوید: طبری رافضی نبوده و حنبلیان از سر حسادت، او را چنین خوانده‌اند. با این حال، برخی برآنند که منظور، محمد بن جریر امامی است.

دانش

ابوبکر را بی‌تردید، باید یکی از درخشان‌ترین چهره‌های ادب عربی به‌شمار آورد. حافظه شگفت‌انگیز و توشه عظیمی که از شعر و ادب کهن فراهم آورده بود، از وی هم راوی زبردستی ساخت و هم نافذی چیره‌دست و هم دانشمندی متبحر در علوم لغت و ادب. فضایل و دانش‌های ابوبکر خوارزمی چندان متعدد و گسترده است که موجب شده جرجی زیدان با نوعی اغراق، او را با ابن قتیبه قیاس کند. این همه اعتبار را البته از زمان حیات برای او قایل بودند و کمتر کتابی در ادب یافت می‌شود که به آثار او استشهاد نکرده باشد. علاوه بر آن، انبوهی از کلمات حکیمانه وی به صورت *مَثَل* بر زبان‌ها جاری بوده است.

آنچه از اشعار ابوبکر خوارزمی باقی مانده، غالباً استوار و روان است و قالب عمومی آنها همان ساختار معروف قصیده عربی در سده‌های چهارم و پنجم قمری است. در مضامین او، سخن تازه‌ای یافت نمی‌شود و تکرار و تقلید از ویژگی‌های اوست. همین امر موجب شده است او انبوهی از ابیات یا مصراع‌های معروف عرب را در قصاید خود تضمین کند. به دلیل آنکه این شیوه در آثار او فراوان بوده و او نیز به نیکی از عهده این

کار بر می‌آمده، ثعالی یازده صفحه از جُنگ خود را به تضمین‌های او اختصاص داده است.

ابوبکر خوارزمی اساساً به یاری صنایع ادبی و محفوظات بسیار، بر استواری اشعار خویش افزوده و به همین سبب، شعر او بیشتر به ظرافت‌گویی‌های متنوع و نکته‌پردازی‌های پرتکلف آکنده است، تا به الفاظ و تعابیر کهن و بیابانی. با این‌همه، گاه احساس می‌شود او در مرثیاتی‌اش خواسته است حال و هوای پروقار و پرفخامت قصاید بزرگ سوگ را تجدید کند، اما مرثیه‌ای که برای رکن‌الدوله دیلمی سروده، هم از معانی نو تهی است و هم وزن طرب‌انگیز شعر از اندوهناکی مضامین می‌کاهد.

ثعالی البته فریب این‌گونه اشعار را نخورده و با زیرکی تمام، به برخی وصف‌های نابجا یا معانی نامناسب، که شعر ابوبکر را تباه کرده، اشاره نموده است. همهٔ شیرینی شعر ابوبکر در نکته‌های کوتاه اوست که ثعالی بخشی از آنها را یکجا گرد آورده است. این قطعات، که خود نمودار شعر مردی شهرنشین و فرهیخته است، اگرچه ارجمندی و صداقت شعر واقعی را ندارد، باز نشان می‌دهد که ابوبکر در صناعات ادبی، دستی تمام داشته و انبوهی شعر و مثل حفظ کرده بوده است. قدرت او در یافتن و به کار بردن تشبیهات ظریف، موجب شده است که بسیاری از نویسندگان به ابیات و قطعات او استشهاد کنند.

می‌توان گفت که ابوبکر زبان مادری خود، فارسی، را نیک می‌دانسته است. در قطعه‌ای که باقوت حموی آورده، هر شش قافیهٔ آن، - دستبند، جهنبند، درند، خردمند، دردمند، چند - کلمات فارسی است و او خود در پایان، اشاره می‌کند که این شعر را از باب مزاح سروده است، اما از این‌گونه «فارسیات» وی که بگذریم، کمتر اثری از فرهنگ فارسی در اشعارش می‌توان یافت. تنها جایی که شاید بتوان از این تأثیر سخن گفت اشعاری است که در مدح دیلمیان سروده و در آنجا پادشاهان آل‌بویه را با بهرام، ابرویز بن هرمز و اردشیر قیاس کرده یا آنان را «قمر‌الدیوان» خوانده و تاجشان را یادآور تاج کهن پنداشته است.

کلمه فارسی دیگری که در شعر او مکرر آمده، کلمه «دست» به معنای بارگاه و مسند امیران و شاهان است. اما می‌دانیم که این کلمه پیش از او به همین معنی و نیز به معانی متعدد دیگری همچون لباس، دست در بازی و مانند آن در اشعار کهن‌تر معروف بوده است.

ابوبکر از سرودن شعرهای سخیف شرم‌انگیز هم روی‌گردان نبود. این بی‌پردگی موجب می‌شد که به آسانی بتواند هر که را با او جفایی روا می‌داشت، با سخنان زهرآلود هجو کند. می‌دانیم که شاعر به سبب زودرنجی و حسّاسیت، عاقبت همهٔ ممدوحان خود، حتی بلعمی و صاحب بن عبّاد را به باد هجا گرفت. آن بی‌پردگی و هرزه‌درایی موجب شد که وی از استعمال الفاظ درشت در حق این بزرگان نیز خودداری نکند.

آوازهٔ عالم‌گیر ابوبکر، نه به خاطر شعر، بلکه به رسایل اوست. وی اگرچه در مقابل نثر دیگر بزرگان، شیوهٔ خویش را ترسّل می‌خواند و مدعی است که به اختصار می‌گراید، اما در واقع، نثرش متکلف و دنبالهٔ شیوهٔ ابن عمید از سدهٔ سوم است و تکرار و اطناب از ویژگی‌ها آن به شمار می‌رود. برخی کوشیده‌اند این اطناب و تکرار را توجیه کرده، علت آن را جنبهٔ تعلیماتی آن رسایل بدانند. با این‌همه، سجع کوتاه و آهنگین، کلامش را به نظمی موزون شبیه‌تر می‌سازد.

رسایل او به صورت «اخوانیات»، در همان موضوعات معروف شعر یعنی مدح، هجا، رثا، تسلیت، تهنیت، شکر و گله، و غالباً خطاب به امیر، وزیر، قاضی، شاگرد، فقیه و مانند آن به نگارش درآمده است و در مجموع، از بارزترین نمونه‌های نثر ادبی سدهٔ چهارم محسوب می‌شود. استفاده از صنایع بدیعی همچون جناس، طباق و استعاره و به کارگیری تشبیهات دل‌نشین، تضمین آیات قرآنی و ادعیه و نیز اشعار قدما در کار او، چندان وسیع است که او خود مکتوباتش را ترکیبی از آثار گذشتگان می‌نامد. وی پیوسته الفاظ فصیح و استوار عربی را حتی در طنز و فکاهه به کار برده است و گویی می‌کوشیده از واژگان غریب و نامأنوس پرهیز کند.

آثار ابوبکر خوارزمی علاوه بر اعتبار ادبی، به دلیل آنکه وی سفرهای بسیار کرده و در بارگاه بسیاری از شاهان، امیران و وزیران خرد و کلان ایران زیسته است، می‌تواند از

جنبه‌های تاریخی و اجتماعی نیز سودمند باشد؛ از آن جمله است: نامه مشهور او به شیعیان نیشابور، مدح مؤیدالدوله دیلمی، تعریضی به ضعف خلفا، وصف ظلم ظالم و ستم‌هایی که بر مردم شده و نیز ذکر آداب و رسوم و اخلاقیات مردم زمان، همچون ناپسند دانستن ازدواج بیوه‌زنان، اظهار کراهت از فرزند دختر، و اشاره به جشن‌های باستانی ایران مانند مهرگان و نوروز.

آثار

۱. *رسائل یا دیوان رسائل ابوبکر خوارزمی*: این اثر بارها به چاپ رسیده است؛ از جمله در استانبول، ۱۲۷۹؛ بولاق، ۱۲۹۷؛ و بمبئی، ۱۳۰۱. رساله نود و ششم این مجموعه، که به شیعیان نیشابور نوشته شده، جداگانه با عنوان *من ادب التشیع بالخوارزم* و به کوشش و شرح صادق آئینه‌وند در تهران به سال ۱۳۶۵ به چاپ رسیده است. همو ترجمه فارسی این رساله را با نام *ادبیات/انقلاب در شیعه*، در تهران، به سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۲ به چاپ رسانده است.

۲. *دیوان شعر*: براون در *فهرست نسخ خطی دانشگاه کمبریج*، نسخه‌ای با عنوان *دیوان ابوبکر خوارزمی* معرفی نموده است و پس از او بروکلیمان و سزگین نیز به معرفی این نسخه پرداخته‌اند. اما این نسخه نه تنها از لحاظ سبک شعری و تطابق زمانی نمی‌تواند به ابوبکر خوارزمی منتسب باشد، بلکه در آغاز و انجام آن، نام سراینده دیوان، یعنی شیخ محمد بگری آمده و در متن آن نیز دو بار از سال ۹۵۷ و حضور شاعر در مدینه و سرودن قصیده در حرم پیامبر - صلی‌الله علیه و آله وسلم - سخن گفته شده است. بدین روی، انتساب آن دیوان به ابوبکر خوارزمی درست نیست و آنچه از اشعار ابوبکر بر جای مانده، ظاهراً همان قریب ۵۰۰ بیتی است که ثعالبی در *یتیمه الدهر* گردآورده است.

آثار یافت نشده

۱. *شرح دیوان‌المتنبی*: امروزه نسخه‌ای از این کتاب در دست نیست، اما بدیعی به وجود این اثر تصریح کرده است. این شرح، که ظاهراً شرحی لغوی بوده، مورد استناد

شارحان بعدی دیوان از جمله واحدی قرار گرفته است. همچنین در کتاب *التبیان فی شرح الدیوان - دیوان ابی الطیب الممتبّی - منسوب به ابوالقاء عکبری*، از شرح ابوبکر به عنوان یکی از مآخذ آن نام برده شده و بارها به مطالب وی استناد شده است.

۲. کتابی نیز با نام *مفید العلوم و مبدی الهموم*، که چندین بار در مصر و سوریه به چاپ رسیده، به شخصی به نام ابوبکر خوارزمی منسوب است، اما عباس اقبال نخستین بار در ۱۹۳۸ میلادی در یادداشتی بر یکی از نسخه‌های چاپی *المکارم و المفایر*، بخشی از کتاب *مفیدالعلوم* را، که به‌طور مستقل و توسط عزّت عطار در قاهره به سال ۱۳۵۴ چاپ شده است، با استناد به اینکه سبک نگارش این کتاب و در نتیجه، کتاب *المکارم و المفایر* با سبک ابوبکر خوارزمی تفاوت فاحش دارد و نیز به دلیل آنکه در اثنای کتاب از حسن صباح (م ۵۱۸) سخن به میان آمده، انتساب آن را به ابوبکر خوارزمی نادرست دانسته است. در ۱۹۸۵ میلادی نظر عباس اقبال تأیید شد و محمد عبدالقادر عطا پس از بررسی چهار نسخه خطی کتاب، آن را به نام زکریای قزوینی به چاپ رساند.

منابع

- التبیان*، ج ۱، ص ۲۱ و ۷۸ / رسائل، ص ۱۴ و ۳۷ و ۱۶ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۷ و ۵۱ و ۶۱ و ۷۸ و ۸۱ و ۱۰۱ و ۱۰۹ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۲ و ۱۶۰ و ۱۳۸ و ۱۷۲ و ۲۲۹ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۲ و ۲۲۳ / *تیمه الدهر*، ج ۴، ص ۱۹۴ و ۲۰۴ تا ۲۰۹ و ۲۲۰ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۴۱ / *الأنساب*، ج ۹، ص ۳۸ و ج ۵، ص ۲۱۴ و ۲۱۳ / *الأنساب المتفقه*، ص ۹۷ / *نزهة الألباء*، ص ۲۱۴ و ۲۲۳ و ۲۵۰ / *معالم العلماء*، ج ۴، ص ۴۰۱ و ۱۵۲ / *تاریخ الإسلام*، ص ۶۹ و ۵۶ / *الوافی بالوفیات*، ج ۳، ص ۱۹۲ و ۱۹۴ / *مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۹۸ و ۳۳ / *ترجمه تاریخ یمینی*، ص ۶۴ و ۶۸ و ۶۹ و ۲۵۵ و ۲۵۶ / *انباه الرواة*، ج ۱، ص ۲۷۷ / *کشف المعانی و البیان عن رسائل بدیع الزمان*، ص ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۳۸۹ و ۳۹۰ / *بغیة الوعاه*، ج ۱، ص ۱۲۵ / *احسن التقاسیم*، ص ۳۲۳ / *تأسیس الشیعه*، ج ۳، ص ۳۷۷ / *شرح نهج البلاغه*، ج ۲، ص ۳۶ / *وفیات الاعیان*، ج ۴، ص ۴۰۰ و ۴۰۱ و ج ۱، ص ۴۱۱ و ۱۵۰ و ۱۵۱ / *روضات الجنات*، ج ۷، ص ۲۹۴ و ۲۹۷ / *غرر*، ص ۴۴۶ / *أسرار البلاغه*، ص ۱۱۶ / *طبقات أعلام الشیعه*، ج ۱، ص ۲۷۴ / *اعیان الشیعه*، ج ۹، ص ۳۷۷ / *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۲۴۹-۲۵۳

محمد بن عبدالرحمان بن قبه رازی

ابوجعفر، از متکلمان و دانشمندان بزرگ شیعه امامیه در نیمه اول سده چهارم هجری و دارای اندیشه‌ای ژرف و آثار قلمی پر بار و سلیقه‌ای نیکو و قدرت استدلال کلامی و در حوزه کلام، مناظری توانا بود. از تاریخ تولد و درگذشت و سیر زندگی او، اطلاعی در دست نیست، جز آنکه در آغاز معتزلی بود، ولی پس از مدتی به مذهب امامیه گروید. ابوالقاسم بلخی را از استادان وی، و ابن بطة قمی را از شاگردانش شمرده‌اند. دو فهرست‌نگار بزرگ شیعه، ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) و نجاشی (م ۴۵۰)، او را به عنوان متکلمی قوی دست و نیکو عقیده ستوده‌اند. از مناظره‌ها و مجادله‌هایی که ابن قبه با متکلمان بزرگ عصر خود داشت، چنین برمی‌آید که وی در زمان خویش، در علم کلام از برجستگی ویژه‌ای برخوردار بود.

علامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، در قسم اول کتاب خود، خلاصه الاقوال، ضمن نقل کلام نجاشی درباره او، از یک کتاب وی در امامت یاد می‌کند و او را - با تعبیر «شیخ الامامیه فی زمانه» (پیشوای امامیه در عصر خود) می‌نامد.

در عصر ابن قبه، مهم‌ترین مبحث متکلمان امامیه پاسخ دادن به شبهاتی بود که متکلمان فرق دیگر اسلامی بر نظریه امامت شیعه اثنا عشری وارد می‌کردند. از ابوالحسین سوسنجردی، متکلم شیعی سده چهارم نقل شده است که پس از زیارت امام رضا علیه السلام به دیدار ابوالقاسم بلخی در بلخ رفته و کتاب *الإنصاف* ابن قبه را به او داد. او بر این کتاب نقضی نوشت به نام *المسترشد فی الامامه*. به ری بازگشتم و کتاب را به ابن قبه دادم و او بر آن ردّی نوشت به نام *المستثبت فی الامامه*، و چون آن را نزد بلخی بردم، آن را با نقض *المستثبت* پاسخ داد. اما وقتی که به ری رسیدم ابن قبه از دنیا رفته بود. قاضی نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹)، در کتاب *مجالس المؤمنین* پس از نقل این مطلب، از قول نجاشی می‌نویسد: «مؤلف گوید که ردّ ابوالقاسم الحال در میان نیست.» و از روی تأسف می‌گوید: «این بیچاره کجا بود در آن وقت تا با قلت بضاعت و عدم فهم و

استطاعت، متوسّل به ارواح ائمه طاهرین شده، آن نقض او را پیاز بلخی سازد و در حلقوم شوم او فرستد؟ «أنا اشکو بئى و حزنى الى الله».

از الانصاف، که از مراجع ابن ابی الحدید (م ۶۵۶) در شرح نهج البلاغه بوده و او بخشی از خطبه «ششقیه» را در آن کتاب دیده، جز پاره‌ای که در الشافی سیدمرتضی، دانشمند معروف شیعه (م ۴۳۶)، آمده، چیزی نمانده است. پاره‌ای دیگر از نوشته‌های ابن قبه را در کمال‌الدین شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، می‌یابیم که حاکی از برخوردهای کلامی وی با دو تن از متکلمان دیگر مذهب‌هاست که این دو بر اعتقاد امامیه درباره غیبت دوازدهمین امام ع خرده گرفته‌اند. ابوالحسین علی بن احمد بن بشّار یکی از آنهاست که به فرقه‌ای به نام «جعفریه خلّص» منسوب است و دیگری ابوزید علوی، متکلم زیدی، است که ابن قبه به نقد آراء او پرداخته است. ابوزید علوی در اثبات مذهب خود و ردّ مذهب امامیه، کتابی به نام الإشهاد پرداخته است و ابن قبه بر آن ردّی به نام نقض کتاب الإشهاد نوشته که شیخ صدوق در کتاب یاد شده، از آن نقل کرده است. ابن قبه در این رساله، اشکال‌های ابوزید را یک به یک آورده و به آنها پاسخ داده است.

متأسفانه از ابن قبه - مانند بسیاری دیگر از متکلمان پیشین امامیه - کمتر مطلبی در کتب کلام و اصول نقل شده است. محقق حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۷۶)، در معارج الأصول در مسئله «جواز عقلی تعبّد به خبر واحد»، نظر ابن قبه را در آثار کلامی‌اش، مبنی بر عدم جواز، نقل و آن را رد می‌کند. در کتاب فرائد الأصول شیخ انصاری در مبحث «ظن و قبح تعبّد آن با امکان دست‌رسی به واقع»، و مسئله «تصویب»، به شبهه معروف ابن قبه پرداخته است.

عمده‌ترین آثار ابن قبه عبارت است از: الإنصاف فی الإمامه، المستثبت، الردّ علی الزیدیه، الردّ علی ابی‌علی الجبائی، و المسأله المفردة فی الإمامه.

وی همچنین پاسخ‌هایی در ردّ بر شبهات افرادی مثل ابوالحسن علی بن احمد بن بشّار و شبهه معتزله نوشته است.

از حکایت ردّ و نقض علمی، که بین او و ابوالقاسم نقل شد، با توجه به اینکه وفات ابوالقاسم بلخی را سال ۳۱۷ دانسته‌اند، می‌توان گفت: ابن قبه در اوایل قرن چهارم در گذشته است.

منابع

الفهرست، ابن الندیم، ص ۲۶۴ / کمال‌الدین، ج ۱، ص ۵۱-۶۰ / رجال النجاشی، ص ۳۷۵ / الفهرست طوسی، ص ۱۵۸ / الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷ / معالم العلماء، ص ۹۵ و ۹۶ / شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۶ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۳۲۱ / رجال، العلامه الحلی، ص ۱۴۳ / ابضاح الاشتباه، ص ۲۸۶ / معارج الاصول، ص ۱۴۱ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۳۸ / وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۴۸ / نقد الرجال، ص ۳۱۴ ش ۴۶۶ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۵۳ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۳۹ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۳۲ / هداية المحدثین، ص ۲۴۱ / الوجیزة، ص ۱۶۴ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۴۷۳ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۰ / مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۸۵ / الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۳۸۲ / أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۷۸ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۷۷-۲۷۶ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۳۳۵ و ۳۹۶ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۳۴ / مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۳۸ / فرائد الاصول، ج ۱، ص ۴۸۴ / معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۱۹ / مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۴۲۲-۴۲۶ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۰۹ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۲۲۶.

محمد بن عبدالرحمان (ابن قریعه) (۳۰۲-۳۶۷)

قاضی ابوبکر، معروف به «ابن قریعه»، قاضی، ادیب و شاعر سده چهارم بود. وی در سال ۳۰۲ به دنیا آمد و از فضلی عصر خود شد. بسیار خوش قریحه و حاضر جواب بود و هر مسئله مضحک غریبی که از او می‌پرسیدند، بدون تأمل، مطابق سؤال، جواب می‌داد. او در «سندیه»، شهری در عراق، بین بغداد و انبار، قضاوت می‌کرد و شاعر خاص وزیر مهلبی، وزیر دربار آل‌بویه (م ۳۵۲)، نیز بود که در هر هفته دو شب را با قاضی تنوخی - قاضی، ادیب و نویسنده سده چهارم - و ابن معروف - قاضی القضاة وزیر مهلبی (زنده در ۳۹۰) - هم صحبت و ندیم وزیر مهلبی بودند.

صاحب بن عبّاد، وزیر ادب‌دوست بویهی (م ۳۸۵)، در وصفی از او برای ابن عمید چنین گفته است: وارد عراق شدم و ابتدا به دعوت وزیر مهلبی به ضیافت آنان رفتم. در آن میان، شیخی ادیب، خوش‌گفتار، سبک روح و زیبا کلام به نام «قاضی ابن قریعه» با من گفت و گو کرد. او در مسائلی با من هم‌کلام شد که می‌ترسم اجازه ندهی تمامی آن را ذکر کنم. اما در یک سخن، او در بیان، بسیار زیرک و خوش‌بیان است و امتیازات ویژه‌ای دارد.

از شعرهای او چنین است:

برئت إلى الله من ظالم لسيط النبي ابی القاسم
و دنت الهی بحبّ الوسی و حبّ النبي ابی فاطم
و ذلك حرز من الثائبات و من کل ذی سطوة غاشم
بهم ارتجی الفوز یوم المعاد و آمن من نقمة الحاکم

(از کسانی که به نوه پیامبر ﷺ ظلم کردند، بیزارم. با حب امیرمؤمنان و پیامبر ﷺ، پدر فاطمه ؑ، دین دارم. و این محبت پناه من در مقابل سختی‌های زمانه و هر ستمگر زورگوست. روز قیامت از آنان امید شفاعت دارم که مرا از خشم خداوند برهانند. وی ابیاتی نیز در مصیبت حضرت زهرا ؑ سروده است. ابن قریعه به سال ۳۶۷ در بغداد وفات کرد و همان‌جا به خاک سپرده شد.

منابع

أعیان‌الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۰ / مستدرکات أعیان‌الشیعه، ج ۳، ص ۱۸۸.

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری (زنده در ۳۰۴)

ابوجعفر، فقیه و محدث امامی، معروف به «حمیری قمی»، که او را مورد اعتماد و وجیه در نقل احادیث دانسته‌اند، ظاهراً در قم متولد شده است. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، می‌نویسد: وی با امام عصر ؑ نامه‌نگاری داشت و سؤالاتی در موضوعات

شرعی از ایشان پرسید و از استادش احمد بن حسین غضائری نقل می‌کند که او اصل سؤال‌ها و جواب‌های حضرت را، که در بین سطرها نوشته بودند، دیده است. برادران محمد، جعفر، حسین و احمد نیز طبق گفته نجاشی، مکاتباتی با امام عصر ع داشتند.

نسب و خاندان

حمیری اهل قم و منسوب به قبیله‌ای در یمن به نام «حَمِیر» است. در مجمع البحرین آمده است: «حمیر پدر یکی از قبایل یمن است که از آنان پادشاهانی در آن سرزمین به سلطنت رسیدند.» ظاهراً برخی از خاندان حمیری از یمن به قم آمدند و به تدریج، سلسله معروف «حمیری» در این شهر پا گرفت که خاندانی اصیل و معتبر بودند.

پدر محمد، عبدالله بن جعفر حمیری، صاحب کتاب معروف *قرب الإسناد*^۷ از اصحاب امام حسن عسکری ع و از بزرگان امامیه بود. اما معلوم نیست که خود وی به شرف ملاقات امام حسن عسکری ع نایل شده باشد. بر این اساس، شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م. ۴۶۰)، او را در شمار محدثان و عالمانی قرار می‌دهد که مستقیماً از امامان معصوم ع روایت نقل کرده‌اند.

کتاب‌ها

شیخ طوسی در ترجمه وی می‌گوید: او مصنفات و روایاتی داشته است که جماعتی از استادان، آنها را ابوجعفر بن بابویه، از احمد بن هارون فامی و جعفر بن حسین از وی به ما خبر داده‌اند. نجاشی کتاب‌های او را نام برده است. *کتاب الحقوق*، *کتاب الأوائل*، *کتاب السماء*، *کتاب الأرض*، *کتاب المساحة و البلدان*، *کتاب إبلیس* و *جنوده و کتاب الاحتجاج*. شیخ طوسی از قول استادش، علی بن حاتم، سبب نگارش این کتاب‌ها را چنین نقل می‌کند: محمد بن عبدالله حمیری به من گفت: سبب نگارش این

۷. *قرب الإسناد* مجموعه روایاتی است که سند آن به امام معصوم می‌رسد و چون تعداد واسطه‌ها بین ناقل و امام کم است، احادیث آن عالی‌السند است.

کتاب‌ها آن بود که من به دنبال فهرست کتاب‌های مساحت بودم که احمد بن محمد بن خالد برقی آنها را نوشته بود. آنها را به دست آوردم. همه آنها را نوشتم؛ ولی این کتاب‌ها، که شش کتاب می‌شود، گم شد و از بین رفت. هیچ نسخه‌ای از آنها به دست من نیامد. از برادران شیعه خودم در قم، بغداد و ری سؤال کردم؛ ولی متأسفانه بی‌فایده بود و پیدا نشد. بدین روی، به اصول و مصنفاتی که علمای ما نوشته بودند، مراجعه کردم و این شش کتاب را از آن اصول و تألیفات استخراج کردم و هر حدیث را در جای مناسب خود قرار دادم.

عَلَّامَه مجلسی، محدث نام‌دار شیعه (م. ۱۱۱۰)، در *مقدمه بحار الانوار* ضمن نقل مصادر، کتاب *قرب الإسناد* را به محمد بن عبدالله حمیری نسبت می‌دهد. ولی خود اضافه می‌کند که به گمان من، آن کتاب تألیف پدرش، عبدالله بن جعفر، است و پسرش محمد آن را روایت کرده؛ چنان که نجاشی نیز تصریح نموده است، و اگر به گفته ابن ادریس تألیف ابوجعفر باشد، پدرش میان او و اسناد کتاب واسطه بوده است.

نیز گفته شده که محمد در سال ۳۰۴، اجازه روایت کتاب *قرب الإسناد* را، که از پدرش داشته، به سعید بن عمرو داده است.

رابطه با امام عصر (ع)

گفته شده است: محمد گرایش عمیقی به امام عصر (ع) داشت و به واسطه سفیران حضرت، با ایشان رابطه برقرار کرد. خدمت آن امام نامه‌هایی ارسال می‌داشت و مسائل شرعی و نیازهای دینی خود را از آن بزرگوار می‌پرسید و امام هم جواب می‌دادند. در یکی از نامه‌هایش، اینچنین به حضرت، اظهار اخلاص و محبت می‌کند: «خداوند متعال عمر مبارک شما را طولانی کند و عزت شما را مستدام فرماید و نعمت‌هایش را بر شما کامل کند. ای امام، هر کس در آستانه شما تسلیم شد و شما او را قبول کرد، قطعاً انسانی شایسته و لایق است، و هر کس را که شما دست رد بر سینه‌اش زدید، بیچاره و ذلیل است.» در آخر یکی از نامه‌ها که حضرت جوابش را می‌دهند، او را این‌گونه دعا می‌کنند: «خداوند برای تو و برادرانت خیر دنیا و آخرت را جمع فرماید.»

مجموع مطالبی که محمد بن عبدالله حمیری قمی از امام عصر^ع پرسید قریب ۶۷ سؤال است که ناظر به ابواب گوناگون فقه و مسائل دینی است. وی در سه نوبت خدمت امام نامه فرستاد و آخرین نامه‌ای که به پیشگاه امام ارسال کرد، در سال ۳۰۸ هـ ق بود. این روایات و جواب‌های امام از روزگار صدور تا عصر ما، محل مراجعه مراجع شیعه بوده است و اصحاب فتوا مطابق این روایات و سؤالات فتوا می‌دهند. این نیز جلوه‌ای دیگر از شخصیت محمد بن عبدالله حمیری قمی است.

توقیع‌های مذکور را شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* و علامه مجلسی در باب سی و ششم از جلد سیزدهم *بحارالانوار* به عنوان نخستین توقیعی که از ناحیه مقدسه صادر شده، نقل کرده‌اند.

البته بعضی «توقیعات امام عصر^ع برای حمیری» را مربوط به پدرش عبدالله بن جعفر دانسته‌اند که این درست نیست و توقیعات پدر، پاسخ مسائل جمعی از مردم بوده که امام حسن عسکری^ع به او دادند.

استادان

تنها نام چند تن از استادان محمد بن عبدالله حمیری در تذکره‌ها و تراجم رجال، ذکر شده و گویا بیش از دو یا سه استاد روایت نداشته که یکی از آنها پدر بزرگوارش، عبدالله بن جعفر حمیری قمی، و دیگری احمد بن محمد بن خالد برقی قمی است.

شاگردان

هم محمد و هم پدرش عبدالله را از استادان شیخ کلینی، محدث نام‌دار شیعه (م ۳۲۹)، دانسته‌اند. برخی دیگر از شاگردان وی عبارتند از:

- علی بن حسین بن شاذویه؛ او شاگرد محمد بن عبدالله بن جعفر بود و در شمار استادان مرحوم شیخ صدوق قرار داشت.

- احمد بن هارون؛ از استادان شیخ صدوق است و شیخ صدوق بیشتر روایات کتاب *اکمال‌الدین و اتمام‌النعمة* را از وی نقل می‌کند که این خود نشان‌دهنده عظمت این محدث تواناست.

- ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی؛ مرحوم نجاشی او را اینچنین ستوده است: از یاران موثق شیعه و بزرگان آنان است. در حوزه حدیث و فقه، هر چه انسان درباره خوبی‌های او و فقه و معرفتش بگوید، باز او بالاتر از اینهاست وی صاحب کتاب‌های بسیار خوبی است و کتاب معروف *کامل‌الزیارات* از این جناب است.

- شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه (م ۴۱۳)، از شاگردان اوست. وی، به ویژه در کتاب *الامالی*، نام این استاد را بارها ذکر کرده و از او روایت نقل نموده است.

- حسن بن حمزه علوی حسینی طبری از استادان برجسته شیخ مفید بود و در *الامالی* از ایشان به عنوان «شریف صالح» یاد کرده است.

- شیخ طوسی؛ وی شاگرد با واسطه اوست و درباره‌اش چنین اظهار نظر کرده است: حسن بن حمزه علوی طبری، مردی فاضل، ادیب، عارف به اخبار، فقیه در دین و دارای زهد و ورع فراوان بود و کتاب‌های زیادی تألیف و تصنیف کرد.

- علی بن حاتم بن ابی حاتم، احمد بن داود قمی، جعفر بن حسین، و سعید بن عمرو نیز از دیگر شاگردان او بودند.

وفات

بنابر آخرین توقیعی که به محمد بن عبدالله حمیری رسیده، او تا سال ۳۰۸ هـ ق زنده بوده است.

منابع

الامالی، صدوق، ص ۴۲ / *رجال الطوسی*، ص ۴۹۵ و ۵۰۷ و ۵۱۳ / *الامالی*، مفید، ص ۹ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳۶ و ۲۵۳ / *الفهرست*، طوسی، ص ۵۲ / *رجال النجاشی*، ص ۵۶ و ۹۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۳۵۵ / *مجمع البحرین*، ج ۳، ص ۲۷۷ / *بحار الأنوار*، ج ۱، ص ۷ / *تنقیح المقال*، ج ۳، ص ۹۹ / *مقدمه کامل‌الزیارات*، ص ۵ / *مفاخر اسلام*، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۳۷.

ابوعبدالله، معروف به «ماجیلویه»، عالم امامی، فقیه، ادیب، از بزرگان علمای امامیه قم و عارف به ادب و شعر و جامع کمالات بود. در کتاب‌های شرح حال، پدر او را گاه عبدالله

و گاهی عیبالله، معروف به «بُندار» نامیده‌اند. او داماد احمد بن ابی‌عبدالله محمد برقی (م ۲۸۰) است که فرزندش علی بن محمد نیز نوه برقی محسوب می‌شود. وی از احمد برقی، علم و ادب آموخت. در فنون شعر و ادب نیز متبحر بود.

«ماجیلویه»، هم لقب محمد بن ابی‌القاسم و هم لقب نوه او، محمد بن علی، است. بعضی همچون شیخ صدوق، محدث معروف شیعه در سده چهارم، محمد بن علی را برادرزاده صاحب ترجمه دانسته‌اند.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه، م ۴۵۰ - محمد بن عبدالله را بزرگ و آقای قمی‌ها معرفی نموده، سپس او را به وثاقت، علم، فقه، آگاهی به ادب، شعر و لغات غریب توصف کرده است.

او از پدرش و از احمد بن محمد بن خالد برقی و حسین بن ابی‌قتاده و محمد بن علی قرشی و محمد بن علی همدانی روایت نقل کرده است.

شمار روایاتی که او از اهل بیت علیهم‌السلام نقل کرده است به ۳۲ می‌رسد که برخی از آنها با عنوان «محمد بن ابی‌القاسم» - ۱۹ گزارش - و برخی دیگر با عنوان «محمد بن بُندار» - ۱۳ گزارش - است.

شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، با واسطه از وی روایت کرده است. برخی از دیگر کسانی که از وی روایت نقل می‌کنند عبارتند از: پسرش علی بن محمد، محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس اشعری قمی (م ۳۰۶). وی کتاب مشارب را برای شناساندن احادیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نوشته است. از دیگر آثارش عبارت است از: تفسیر حماسه‌ای تمام و کتاب الطب.

منابع

رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۵۱، ش ۹۴۸ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۲۸۹، ش ۱۲۵۲ / رجال، العلامة الحلی، ص ۱۵۷، ش ۱۱۱ / نقد الرجال، ص ۲۸۵ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۱۲۳ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۵۶ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۱۱، ش ۹۶۰ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۲۳۵ / تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۴ (الخاتمة) ش ۱۰۲۷۷ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۲ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۵،

ص ۱۳۹، ش ۹۲۹ و ج ۲۱، ص ۳۰، ش ۳۸۰۷ / الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۱۳۰ / معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۲۹۴، ش ۱۰۰۲۱ و ۱۰۰۲۷ و ج ۱۵، ص ۱۳۹، ش ۱۰۳۲۶ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۹ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۳، ص ۵۳۵.

محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله شیبانی (۲۹۷-۳۸۷)

ابوالفضل، محدث پر روایت شیعه در سده چهارم، در منابع، نسب پیوسته اش چنین آمده است: محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن بهلول بن همام بن مطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرّة الصغری بن همام بن مرّة بن ذهل بن شیبان.

نجاشی، فهرست نگار نام دار شیعه (م ۴۵۰)، نسب وی را به دقت بالا ذکر کرده، ولی شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، و ابن غضائری او را با عنوان محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی معرفی کرده، از ذکر نسب او به طور کامل خودداری نموده اند. برخی دیگر او را محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب شیبانی خوانده اند. گاهی در مصادر، کنیه «ابوالفضل» را برای پدر وی عبدالله به کار برده اند.

تولد او را به سال ۲۹۷ گفته اند. وی در اصل، از مردمان کوفه بود و کمتر از هفت سال داشت که به بغداد آمد. چنان که خود گفته است، نخستین استماع صحیح را در ۳۰۶ داشته و دست کم تا ۳۱۰ در بغداد، به شنیدن حدیث اشتغال داشته است.

سفرها

نجاشی پس از ذکر نام او، یادآور می شود که عمرش را در جست و جوی حدیث در سفر سپری کرده است.

تنها تاریخ بعضی از سفرهای او در فاصله سال های ۳۱۳-۳۲۲ در دست است. از آن جمله است: استماع در کوفه در ۳۱۳، استماع در مکه در ۳۱۸، استماع در اسوان در همان سال، استماع در دبیل در ۳۲۲ و سرانجام، حضور مجدد او در بغداد در ۳۲۴.

از گزارش هایی که او در اسناد روایات درباره شنیدن حدیث از عالمان شهرهای گوناگون عراق، جزیره، شام، عواصم، حجاز، یمن و مصر و محدثان نواحی گوناگون ایران و

قفقاز به دست داده است، برمی‌آید که سیر دریافت حدیث وی در سفرهایش چنین بوده است: حدیث‌آموزی در شهرهای اصفهان، شیراز و سیرجان در مسیر جنوبی ایران، شهرهای همدان، قزوین، سهرورد، زنجان و مراغه در مسیر غرب و شمال غربی ایران؛ آمل و گرگان در مسیر ساحل جنوبی دریای خزر؛ و برده، باب‌الابواب و دبیل در منطقه قفقاز.

استادان و شاگردان

طی این سفرها، از محضر استادانی نیز استفاده کرد که از آن جمله، می‌توان دانشمندان بزرگی از شیعه همچون حمید بن زیاد نینوایی، ابن عقده همدانی، محمد بن یعقوب کلینی، ابن همام اسکافی، محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و محمد بن بحر رهنی، و محدثانی نام‌دار از اهل سنت همچون محمد بن جریر طبری، محمد بن عباس یزیدی، محمد بن محمد باغندی، عبدالله بن محمد بغوی، محمد بن قاسم محاربی، محمد بن عبدالحی حربی و ابوبکر بن ابی داود را نام برد.

او همچنین از ابن بطّه روایت کرده، بر وی روایت خوانده و در «نویخته» بغداد از او اجازه روایت گرفته است. بنا به گفته ابوالفضل، علی بن حسین مسعودی را هم ملاقات نموده و از او اجازه خواسته است. نیز حمید بن زیاد در سال ۳۱۰ به او اجازه روایت داده است. نیز روایات ابوموسی مجاشعی را در گرگان از طریق فضل بن محمد شعرانی اخذ کرده است. به گفته شاگردش، ابوالفرج محمد بن علی قنّائی، ابوالفضل در دورانی که ابوجعفر شلمغانی دور از وطن و در استار در «مَعْلَنایا» - از نواحی موصل - می‌زیست، چندی صحبت وی را دریافت و تألیفات او را مستقیماً از خود او فرا گرفته است.

فراوانی استادان ابوالفضل به اندازه‌ای است که تنها در سند روایات منقول در الامالی شیخ طوسی، نام نزدیک به ۱۳۰ تن از شیوخ ابوالفضل ضبط گردیده است. همین فزونی شمار مشایخ، شاگردش محمد بن علی قنّائی را بر آن داشت تا به تألیف کتابی با عنوان معجم رجال ابی‌المفضل دست یازد؛ کتابی که نجاشی در رجال خود از آن بهره گرفته است.

ابوالفضل پس از پایان دادن به سفرهای علمی خود، به بغداد بازگشت و در آنجا به بازگفتن شنوده‌های خویش پرداخت. جویندگان حدیث، اعم از شیعه و اهل سنت، در حلقه درس او حضور می‌یافتند.

در رأس شاگردان غیر شیعی او در این دوره، محدث مشهور ابوالحسن دارقطنی قرار داشت که پس از چندی ابوالفضل را به کذب منتسب ساخت و با اعراض از حدیث وی، پیشاپیش، در جناح مخالف او جای گرفت. مخالفت‌های مشابهی هم از دیگر شاگردان غیر شیعی ابوالفضل مانند ابوالقاسم ازهری، احمد بن محمد عتیقی و ابوذر هروی نقل شده است. در پی مخالفت این جناح از محدثان بغداد، ابوالفضل به برگزاری مجالس املا در مسجد «شرقیه» بغداد همت گماشت که بیشتر شیعیان در درس او حضور می‌یافتند.

برخی از رجال‌شناسان شیعی نیز دوران تحدیث ابوالفضل را به دو دوره استقامت و تخلیط تقسیم کرده‌اند. نجاشی، که خود چندی صحبت ابوالفضل را دریافته و احادیث بسیاری از او شنیده بود، چون از روایت احادیث او در دوره تخلیط اجتناب داشت، از روایت مستقیم آنها اجتناب کرده است. به گزارش همو، غالب شیوخ امامی بغداد ابوالفضل را در حدیث ضعیف می‌شمردند. مؤید این گفتار در سخن شیخ طوسی نیز دیده می‌شود.

در این میان، ابن غضائری نیز در رجال خود، او را «وَضَاعٌ کَثِیرُ الْمَنَاکِیرِ» دانسته، می‌گوید: کتاب‌های او را دیدم، در آن بسیار سند بدون متن و متن بدون سند یافتم.

به هر تقدیر، ابوالفضل در طول مدت تحدیث خود در بغداد، جویندگان بسیاری را گرد خود فراهم آورد. در میان این شاگردان و راویان، نام مشاهیری از شیعه همچون محمد بن احمد بن شاذان قمی، علی بن محمد خزّاز قمی، جعفر بن احمد بن رازی، حسین بن عبیدالله غضائری و احمد بن عبدون آمده است؛ همان‌گونه که نام برخی از محدثان بنام اهل سنت همچون قاضی ابوالعلاء واسطی، ابوالقاسم ازهری، احمد بن محمد عتیقی و قاضی تنوخی نیز در شمار راویان او یاد شده است. از برخی سندهای روایی،

چنین برمی آید که ابوالفضل تا سال‌های پایانی زندگی به تعلیم حدیث اشتغال داشته است.

نقش ابوالفضل در تراث شیعه اثناعشری به اندازه‌ای است که تمامی کتب مهم رجالی امامیه پس از او، همچون *رجال الطوسی* و *الفهرست* شیخ طوسی، *رجال النجاشی* و *کتاب الضعفاء* ابن غضائری و به تبع آنان، آثار رجالی متأخران، نام او را ذکر کرده‌اند. نیز منابع حدیثی امامیه، به ویژه آثار ایرانیان، همچون *کفایة الاثر خزّاز قمی*، آثار گوناگون ابن رازی، و *دلائل الامامه* منسوب به ابن رستم طبری به نقل انبوه روایات وی پرداخته‌اند.

از میان بزرگان امامیه در عراق نیز شیخ طوسی توجه ویژه‌ای به روایات ابوالفضل معطوف داشته و علاوه بر استفاده فراوان از استادان او، دربارهٔ مرویات حمید بن زیاد و ابن بَظّه قمی، در سراسر کتاب *الفهرست*، در آثار روایی خود مانند *الامالی* و *الغیبه* نیز به نحو گسترده‌ای از احادیث ابوالفضل بهره برده و حتی در دو کتاب *تهذیب الاحکام* و *الاستبصار* هم، که از کتب چهارگانهٔ امامیه به شمار می‌روند، به نقل روایات او پرداخته است. گفتنی است که روایت ابوالفضل از *صحیفه سجاده*، متداول‌ترین روایت این کتاب است.

مذهب

اظهار نظر دربارهٔ مذهب اعتقادی محمد بن عبدالله شیبانی قدری دشوار است. به دلیل آنکه ادعا شده از سوی امام عصر^ع توقیعاتی علیه شلمغانی صادر شده، شاید بسیاری از مذمت‌هایی که در حق ابوالفضل آمده است برخاسته از زمان دانش‌اندوزی وی در محضر شلمغانی باشد.

برخی از احادیث ابوالفضل، که در *کفایة الاثر خزّاز*، *الغیبه طوسی* و *دلائل الامامه* نقل شده است، در صورتی که بازتاب عقاید راوی تلقی گردد، به صراحت بر باورهای امامیان اثناعشری دربارهٔ امامان^ع دلالت دارد.

ویژگی «رض» و نقل «مثالب صحابه»، که رجال‌شناسان اهل سنت همچون ابوذر هروی به ابوالفضل نسبت داده‌اند، در آن روزگار بین شیعیان امامی و زیدیان جارودی مشترک بود و جایگاه ابوالفضل در فرهنگ هر دو فرقه، تردید در امامی یا جارودی بودن او را منطقی می‌سازد.

در نزد زیدیان هم ابوالفضل رجلی نام‌آور و اصلی‌ترین راوی المجموع الفقہی و المجموع الحدیثی یا مسند زید از ترتیب‌دهنده آن عبدالعزیز بن اسحاق بن بقال به شمار می‌آید و قریب به اتفاق اسانید روایت مسند زید به او بازمی‌گردد. علاوه بر این، در فهرستی که نجاشی از آثار ابوالفضل به دست داد، عناوینی همچون کتاب‌های من روی عن زید بن علی بن حسین علیهما السلام، فضائل زید و الشافی فی علوم الزیدیه آمده است. کتاب دیگر او با عنوان اخبار ابي حنیفه نیز می‌تواند در کنار اخبار ابي حنیفه اثر استاد جارودی او، ابن عقده همدانی، طبقه‌بندی گردد. او سرانجام، در بغداد به سال ۳۸۷ درگذشت.

آثار

از ابوالفضل نوشته‌های بسیاری به جا مانده است، به گونه‌ای که وی را «کثیر التصانیف» توصیف کرده‌اند. از جمله آثار وی، عبارت است از:

- الامالی؛ ظاهراً مجموعه احادیث املا شده او در دوره نخست تحدیث وی در بغداد است که از سوی برخی شاگردان شیعی و سنی وی گردآوری شده است. شیخ طوسی این کتاب را از طریق چند تن از استادان خود همچون حسین بن عبیدالله غضائری، احمد بن عبدون، ابوطالب بن عرفه، ابوالحسن صفار و ابوعلی بن اشناس روایت کرده و آن را در مجالس متعدد به سال‌های ۴۵۶-۴۵۷ بر شاگردان خود املا نموده است. این کتاب به طور مجموع و پی‌در پی، در ضمن الامالی شیخ طوسی درج شده است. علاوه بر آن، نقل از این کتاب ابوالفضل، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در آثار بعدی امامیه، همچون مناقب آل ابي طالب ابن شهر آشوب و آثار علی بن طاووس مانند الاقبال و مهج الدعوات دیده می‌شود.

- كتاب الدعاء؛ على بن طاووس در جای جای جمال الاسبوع از آن استفاده کرده است.

- شرف التربة؛ عبدالکريم ابن طاووس در فرحة الغری از آن نقل کرده است.

- كتاب المباهله؛ على بن طاووس در الاقبال متن آن را آميخته با روايت ابن اشناس درج نموده است.

از ديگر آثار اوست: مزار اميرالمؤمنين عليه السلام، مزار الحسين عليه السلام، فضائل عباس بن عبدالمطلب، كتاب من روى حديث غدیر خم، رسالة في التقية والاذاعة، كتاب القلم، الولادات الطيبة الطاهرة، كتاب الفرائض، كتاب افضل اهل البيت في الحال و نعت اكملهم في الحال و المال، كتاب من روى عن زيد بن على بن الحسين، كتاب فضائل زيد، كتاب الشافى في علوم الزيدية، كتاب اخبار ابى حنيفة.

منابع

رجال النجاشى، ص ۲۹ و ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۳۹ / دلائل الامامة، ص ۴ و ۵ و ۲۵۹ و ۲۶۲-۲۶۲ تا ۲۸۲ / الاستبصار، ج ۱، ص ۷۳ / مشيخة التهذيب، ص ۱۱-۲۳ و ۸۴ / رجال الطوسى، ص ۵۱۱ / الفهرست، طوسى، ص ۶۴ و ۷۸ و ۱۴۰ / الغيبة، طوسى، ص ۱۱-۲۳ و ۸۴ و ۹۱ و ۱۰۴ و ۱۰۸ و ۱۲۴ و ۱۲۸ / الامالى، طوسى، ج ۲، ص ۶۰ و ۶۱ و ۶۴ تا ۶۵ و ۶۸ و ۷۴ و ۹۷ و ۱۲۴ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۲۰۳ و ۲۲۱ و ۲۵۷ / كفاية الاثر، ص ۱۱-۱۴ و ۵۳ و ۵۶ و ۷۹ و ۱۱۴ و ۱۳۲ و ۲۶۲ / تاريخ بغداد، ج ۱، ص ۴۶۶-۴۶۷ و ج ۵، ص ۴۶۶-۴۶۸ / تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۵، ص ۵۴۸ و ۵۵۰ / الرجال، ابن غضائرى، ص ۲۵-۲۶ / الاربعون حديثاً، ص ۴۵ و ۸۸-۸۹ / شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۲ / معالم العلماء، ص ۱۴۲ / مناقب آل ابى طالب، ج ۲، ص ۲۵۵ و ۳۷۷ / اقبال الاعمال، ج ۱۰ و ۱۸ و ص ۴۹۶-۵۱۵ / مهج الدعوات، ص ۱۳۹ و ۱۴۳ / جمال الاسبوع، ص ۲۲۷ و ۲۸۱ و ۲۸۵ / فرحة الغرى، ص ۸۷ / الرجال، علامه حلى، ص ۲۵۲ / الرجال، ابن داود حلى، ص ۵۰۶ / بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۵۹ و ۶۶ / جامع الاحاديث، ص ۷ و ۱۱ / فرائد المستطين، ج ۲، ص ۱۳۳-۱۳۴ / اجازات ائمة الزيدية، ج ۳۹-۴۰ و ص ۱۱۴-۱۱۵ / مائة منقبة، ص ۴۹ / مقدمه بر مسند زيد، ص ۳۵ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۲۰ / دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج ۶، ص ۲۷۸-۲۸۰.

محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی (۴-ب ۳۰۰)

ابو عبدالله، ابن مملک، متکلم، محدث و نویسنده شیعه در سده چهارم بود.

وی، که شخصیت علمی والایی داشت و از وزنه‌های بزرگ و متکلمان نام‌دار عصر شمرده می‌شد، اصلاً اهل جرجان بود. «جرجان» شهری بزرگ نزدیک گرگان کنونی و در جای گنبد قابوس امروزی بود. دانشمندان بسیاری، مانند عبدالقاهر جرجانی و سیرسید شریف جرجانی به آنجا منسوبند. ابن مملک با وجود اصالت جرجانی‌اش، در اصفهان می‌زیست و برای همین، به «ابن مملک اصفهانی» مشهور است.

نجاشی، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۴۵۰)، وی را فردی جلیل نزد دانشمندان امامی و دارای قدر و منزلتی بلند دانسته است. شرح حال نگاران همگی وی را در شمار افتخارات شیعه در حوزه کلام و اعتقاد آورده‌اند.

وی در ابتدا پیرو مکتب معتزلی بود. اعتزال یکی از دو مکتب اصلی اهل سنت - در مقابل اشعریت - است که پیروان آن در اعتقادات دارای آرائی ویژه‌اند؛ مثلاً، معتقدند: خداوند پس از خلقت جهان، آن را به حال خود واگذارده و در اعمال اختیاری انسان، کاملاً بی‌نقش است. اما ابن مملک بعداً از این مکتب روی گرداند و به دست عبدالرحمان بن احمد بن جبرویه به طریق مستقیم، یعنی مکتب فکری و کلامی شیعه برگشت. عبدالرحمان بن احمد بن جبرویه، ابو محمد عسکری، دانشمند متکلم و از بزرگان علمای ماست. وی خوش‌تصنیف و نیکوکلام بود و در علم کلام، با عباد بن سلیمان و دانشمندانی از طبقه او در مسائل کلامی گفت‌وگوها داشت. از کتاب‌های او *کتاب الکامل* - در امامت - به ما رسیده که کتابی نیکوست.

او کتاب‌های زیادی نگاشته که از جمله آنهاست: *الجامع فی سائر ابواب الکلام* - که کتابی بزرگ است - *المسائل و الجوابات فی الإمامة*، *موالید الأئمة*، *مجالسة مع ابی علی الجبائی*، و *کتاب نقض الإمامة ابوعلی الجبائی* - که این کتاب را تمام نکرده است.

چنان که مشاهده می‌شود، آثار وی معمولاً عقایدی و دربارهٔ مسئلهٔ امامت است. وی در حضور ابوالقاسم بن محمد یا ابومحمد قاسم بن محمد کرخی با ابوعلی جبائی، پیشوای معتزله (م ۳۰۳)، مناظره‌ای در مسئلهٔ امامت و اثبات آن داشته است. گفته‌اند: متکلم نام‌دار شیعه، ابومحمد حسن بن موسی نوبختی دخترزادهٔ ابوسهل نیز مجالسی با ابن مملک اصفهانی داشت.

با تمام عظمت و اهمیتی که این دانشمند دارد، سرگذشت و آراء او چندان شناخته شده نیست. محمدتقی شوشتری، از رجالیان معاصر، دربارهٔ او گفته است: «دانشمندان شیعه از شناسایی او غفلت نموده‌اند.»

از استادان وی، احمد بن عصام، و از شاگردانش سلیمان بن احمد را می‌توان نام برد. سلیمان بن احمد بن ایوب حرانی در سال ۲۹۰ به اصفهان آمد. سپس از آنجا خارج شد و پس از آن برگشت و شصت سال در آنجا حدیث گفت. وی متولد ۲۶۰ بود و در سال ۳۶۰ وفات یافت و در ناحیهٔ «جی» اصفهان دفن شد و ابونعیم اصفهانی بر وی نماز خواند.

منابع

الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۰۳ و ۲۶۶ و ۲۸۰ / رجال النجاشی، ص ۳۸۰، ش ۱۰۳۳ و ص ۲۳۶، ش ۶۲۵ / الفهرست، طوسی، ص ۱۹۳، ش ۸۸۴ / معالم العلماء، ص ۱۴۲، ش ۹۹۸ / نقد الرجال، ج ۵، ص ۲۶۵، ش ۶۳۵۵ / منتهی المقال، ج ۷، ص ۳۳۰، ش ۴۰۶۰ / تاریخ اصفهان، ج ۱، ص ۳۳۵ و ج ۲، ص ۲۶۷ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۸۱ / معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۲۶۳ ش ۱۱۱۴۹ و ج ۲۴، ص ۵۱، ش ۱۵۱۹۲ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۵۵ / دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۷۳۳ / مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۱۸۱.

محمد بن عثمان بن سعید عمری (۳۰۴/۳۰۵)

ابوجعفر عسکری را دومین نایب خاص امام دوازدهم علیه السلام و عالم به فقه و احکام دانسته‌اند. این سمت پیش از وی، از آن پدرش عثمان بن سعید بود.

محمد بن عثمان همچون پدرش ادعا کرد که مورد اعتماد و مقرّب نزد امام غایب و نایب اوست. دلیلی که بر این ادعا ارائه نمود توقیعی بود که ادعا کرد از جانب امام

عصر^۳ به سوی فرستاده شده است. اما بر این ادعای خود دلیلی ارائه نکرد. علی‌رغم مخالفت‌های جدی، برخی ادعای او را پذیرفتند و به تدریج، این امر در میان شیعیان جا افتاد و در قرن‌های بعدی، از مسلمات انگاشته شد.

از شیخ طوسی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، نقل شده که وی نزد امام دوازدهم^۴، مقامی بزرگ داشته است و شیعیان بر عدالت، تقوا و امانت او اتفاق نظر داشته‌اند. پدرش، عثمان بن سعید، هنگام مردن، درباره او چنین گفت: «پس از من، فرزندانم جانشین و نایب امام است.»

ابوعلی احمد بن اسحاق نقل می‌کند: از امام حسن عسکری^۵ پرسیدم: «احکام دین را از چه کسی بگیرم؟ و گفته چه کسی را بپذیرم؟» امام در پاسخ گفتند: «عثمان بن سعید و پسرش هر دو موثق هستند. هر چه آنها به تو برسانند از من می‌رسانند، و آنچه به تو بگویند از جانب من می‌گویند. پس، از آنها بشنو و اطاعت کن؛ زیرا آنها موثق و امین هستند.»

آن‌گونه که شیخ طوسی گزارش کرده است، این پدر و پسر هر دو نزد طایفه شیعه امامیه دارای منزلتی بزرگ بودند و شیعه بر عدالت، تقوا و امانت او اتفاق نظر داشتند. از اعتقادات شیعه دوازده امامی، این است که امام دوازدهم^۶ پس از پدر محمد بن عثمان، او را برای نیابت خاص انتخاب کرد و در نامه‌ای با مضمون ذیل، درگذشت پدرش را به او تسلیت گفت:

«انالله وانالیه راجعون. ما تسلیم فرمان و راضی به قضای الهی هستیم. پدرت با سعادت زیست و با افتخار وفات یافت... تو مصیبت زده‌ای و ما هم اندوهگین هستیم. فراق پدرت برای تو و ما و حشتناک است. خداوند او را در جایی که دارد، شاد و مسرور گرداند. از کمال سعادت و نیک‌بختی او، یکی این بود که مانند تو فرزندی داشت که پس از او بماند و به دستور وی جانشین او گردد و برایش طلب مغفرت کند. من هم می‌گویم خدا را شکر که شیعیان به وجود تو و آنچه خداوند در تو و نزد تو قرار داده است مسرور و شادند. خداوند تو را یاری کند و نیرو بخشد و پشتیبانی نماید و در کار خود موفق بدارد و یار و نگهدار باشد.»

نقل کرده‌اند که روزی عبدالله بن جعفر حمیری به محضر ابوجعفر محمد بن عثمان رسید و پرسید: «صاحب‌الامر را دیده‌ای؟» وی در جواب بیان کرد: «آری، و آخرین ملاقاتم با او کنار بیت‌الله الحرام بود که بر لبان مبارکش این کلمات جاری بود: «پروردگارا، انجام بده آنچه را به من وعده داده‌ای» و نزدیک رکن یمانی، مقابل کعبه، آن گرامی را دیدم که می‌فرمود: «پروردگارا از دشمنانم انتقام بگیر» و هر سال در موسم حج، آن بزرگوار حاضر می‌شود. او مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

آثار

به محمد بن عثمان، کتاب‌هایی در فقه نسبت داده شده است. گفته‌اند که مطالب آنها از امامان یازدهم و دوازدهم ع است.

یکی از آثار وی *الأشربة در ابواب فقه* است. از امّ کلثوم، دختر عثمان بن سعید، نقل شده که گفته است: این کتاب به وصیت پدرم، به دست ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی - سومین سفیر امام زمان ع رسید و پس از آن، طبق وصیت وی، به دست چهارمین نایب خاص رسید. کتاب وی به دست ما نرسیده و ممکن است در اثر ناملایمات روزگار، از بین رفته باشد.

وظایف محمد بن عثمان

از مجموعه نقل‌های تاریخی برای ابوجعفر محمد بن عثمان، همچون سایر نایبان خاص، وظایفی به دست می‌آید که اهم آنها عبارت است از:

۱. پنهان کردن نام و مکان امام؛
۲. سازمان‌دهی و کیلان مناطق و نظارت بر آنها؛
۳. اخذ و توزیع اموال متعلق به امام؛
۴. پاسخ‌گویی به سؤالات فقهی و مشکلات عقیدتی؛
۵. مبارزه با غلات و مدعیان دروغین نیابت.

نقل‌هایی حاکی از آگاهی محمد بن عثمان از اسرار و رموز

یکی از چیزهایی که دربارهٔ ابوجعفر حکایت شده، آگاهی از اسرار و امور مخفی است. گفته‌اند: این مطلب به وسیلهٔ علم غیبی بود که امام دوازدهم علیه السلام در اختیارش می‌گذاشت. در این باره، محمد بن علی اسود، که یکی از افراد فعال در شبکهٔ وکالت و از جمله افرادی بود که اموالی را از مردم دریافت می‌کرد و به عثمان بن سعید می‌رساند، نقل می‌کند که زنی پارچه‌ای به من داد و گفت: آن را به دومین نایب حضرت بقیه‌الله علیه السلام برسان. و من روزی به خدمت نایب امام رسیدم و همهٔ آنچه را نزد من بود به دستور او، به محمد بن عباس تقدیم کردم. مگر پارچهٔ آن پیر زن را؛ زیرا آن را گم کرده و از یاد برده بودم. پس از مدتی، ابوجعفر گفت: پارچه پیرزن را هم به محمد بن عباس تحویل بده. ولی هر چه جست‌وجو کردم نیافتم؛ آنگاه ابوجعفر پیام فرستاد غمگین نباش؛ زیرا به زودی آن را می‌یابی. سرانجام، چنان شد که وی فرمود: پارچه پیدا شد و آن را به محمد بن عثمان تحویل دادم. این در حالی بود که صورت اموال نزد او نبود و از این مطلب فقط من اطلاع داشتم.

همچنین محمد بن علی اسود یاد می‌کند که زمانی ابوجعفر قبری برای خود آماده کرد و آن را با چند قطعه تخته پوشاند. پرسیدم: این کارها برای چیست؟ فرمود: برای مردم، اسبابی است. پرسیدم: یعنی چه؟ فرمود: من مأمور شدم تا کارهایم را جمع و جور کنم. او پس از دو ماه درگذشت.

دربارهٔ لحظات پایان عمر محمد بن عثمان، چنین آورده‌اند که محدثان و بزرگ‌مردان شیعه جمع شده بودند تا ببینند وی چه وصیتی دارد. ابوعلی محمد بن همام، که محدث و از یاران خاص محمد بن عثمان بود، می‌گوید: ابوجعفر جمعی از استادان بزرگ و سرشناسان شیعه را جمع کرد و خطاب به همه فرمود: «امور سفارت و نیابت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است. من مأمور شدم که او را جانشین خویش قرار دهم. شما پس از من، به او مراجعه کنید و در کارهای مهم به او اعتماد داشته باشید.»

وفات

سرانجام، وی ندای حق را لیبیک گفت و در بغداد به خاک سپرده شد. سال وفات او را ۳۰۴ یا ۳۰۵ هـ ق ذکر کرده‌اند.

منابع

الغیبه، طوسی، ص ۳۲ و ۲۱۹ تا ۲۲۰ / رجال الطوسی، ص ۵۰۹ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۳۲۳ / الكامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۰۹ / رجال، العلامة الحلی، ص ۱۴۹ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۴۸ / بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۴۸ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۳۴ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۴۸۵ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۴۹ / أعيان الشیعه، ج ۲، ص ۴۷ / الذریعة إلى تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۶ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۷۴ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۶۴ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۲۷ و ۴۲۶ / سیره پیشوایان، ص ۶۷۸ / مفاخر اسلام، ص ۲۸۱-۳۱۱.

محمد بن علی بن اسحاق بن ابی سهل نوبخت

ابوجعفر، معروف به «نوبخت»، از خاندان نوبختی در سده چهارم را از متکلمان شیعه دانسته‌اند و از نظریه پردازان «غیبت» به شمار می‌آید.

آل نوبخت خاندان مشهور ایرانی بودند که افراد آن طی دو قرن و نیم از اواسط سده دوم تا اوایل سده پنجم می‌زیستند و از میان ایشان، منجمان، ادیبان، متکلمان، منشیان و مؤلفانی برخاستند که همه - شاید به استثنای یکی دو تن - شیعه مذهب بودند.

او برادر اسماعیل بن علی بن اسحاق نوبختی است که ابن ندیم، فهرست‌نگار شیعه (م ۳۸۵)، ذیل ترجمه برادر، به نام وی اشاره کرده، می‌گوید: ابوسهل برادری با کنیه «ابوجعفر» داشت که از متکلمان مذهب خودش بود و کتاب‌هایی نیز داشت. نام کتاب‌های وی از نسخه چاپی افتاده است.

در کتاب الغیبه شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، مکاتبه‌ای با حضرت حجت علیه السلام در سفر حج برای او ذکر شده که در آن، ابوجعفر مأمور شده است با محمد بن جعفر اسدی (م ۳۱۲) همراه شود.

گفته‌اند: او کلام را از برادرش ابوسهل آموخت. بنابراین، به احتمال قوی، کوچک‌تر از برادر بوده است. ابوسهل در سال ۳۱۱ درگذشت، و احتمالاً وفات ابوجعفر پس از ۳۱۱ بوده است.

منابع

أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۱۳۵ و ج ۹، ص ۴۵۰ و ج ۱۰، ص ۴ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۸۴.

محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۰۵-۳۸۱)

ابوجعفر، مشهور به «شیخ صدوق»، از بزرگ‌ترین فقیهان و محدثان امامیه، صاحب یکی از کتاب‌های چهارگانه اصلی حدیث شیعه، دارای تألیفاتی فراوان در دانش‌های گوناگون و ملقب به «صدوق الطائفه» است.

وی در سال ۳۰۵ هـ. ق، در خاندانی با علم و تقوا، در شهر قم دیده به جهان گشود. سال‌های ۳۰۶ و ۳۰۷ نیز برای ولادت شیخ ذکر شده است.

شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، ماجرای ولادت وی را چنین نقل کرده است: علی بن بابویه با دختر عموی خود ازدواج کرده بود، ولی از او فرزندی به دنیا نیامد. او در نامه‌ای از حضور شیخ ابوالقاسم حسین بن روح تقاضا کرد تا از محضر حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - بخواهد برای او دعا کند تا خداوند فرزندانی صالح و فقیه به او عطا کند. پس از گذشت مدتی، از ناحیه آن حضرت این‌گونه جواب رسید: «تو از این همسرت صاحب فرزند نخواهی شد؛ ولی به زودی کنیزی دلمیه نصیب تو می‌شود که از او دارای دو پسر فقیه خواهی گشت.»

شیخ صدوق نیز ماجرای ولادت خود را، که با تقاضای کتبی پدرش از محضر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - و دعای آن حضرت بوده است، در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه به صورت حدیث آورده، می‌افزاید: هرگاه ابوجعفر محمد بن علی الاسود مرا می‌دید که برای فراگرفتن علم و دانش به محضر استاد می‌روم، به من می‌فرمود: «این

میل و اشتیاق به علم و دانش، که در تو وجود دارد، مایه شگفتی نیست؛ زیرا تو به دعای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - متولّد شده‌ای.»

پدر بزرگوارش، علی بن حسین بن بابویه قمی، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود. در آن روزگار، با آنکه عالمان و محدّثان بسیاری در قم می‌زیستند، پرچم هدایت و مرجعیت فتوا بر دوش این عالم عابد و محدّث زاهد و صاحب کرامات، یعنی علی بن بابویه - پدر شیخ صدوق - بود. او دگّه‌ای کوچک در بازار قم داشت که از راه کسب و تجارت و در نهایت زهد و عفاف، امرار معاش می‌کرد و ساعاتی از روز را نیز در منزل خود، به تدریس و تبلیغ احکام و نقل روایات می‌پرداخت.

شیخ صدوق از بزرگ‌ترین شخصیت‌های جهان اسلام و از برجسته‌ترین چهره‌های درخشان علم و فضیلت است. او که نزدیک به عصر ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌زیست، با جمع‌آوری روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام و تألیف کتاب‌های نفیس و با ارزش، خدمات ارزنده و کم‌نظیری به اسلام و تشیع کرد. وی بیش از بیست سال از دوران پر برکت حیات پدر را درک کرد و در این مدت، از محضر پدر و سایر علمای قم کسب علم و حکمت کرد. او در سن ۲۲ یا ۲۳ سالگی بود که پدر بزرگوارش دار فانی را وداع کرد. از آن پس، وظیفه سنگین نشر احادیث آل محمّد علیهم‌السلام و هدایت امت به عهده وی قرار گرفت و دوران جدیدی از زندگی‌اش آغاز گردید.

کلام بزرگان

گوشه‌ای از ستایش‌های بزرگان برخی از ابعاد شخصیت کم‌نظیر او را آشکار می‌سازد:

- شیخ طوسی در معرفی شیخ صدوق می‌گوید: او دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملاً آگاه و در سلسله احادیث، نقّادی عالی‌مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم، از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات، مانند نداشت و قریب سیصد اثر تألیفی از خود به یادگار گذاشته است.

- رجالی بزرگ سده پنجم، نجاشی، چنین می‌نویسد: ابوجعفر (شیخ صدوق) ساکن ری، فقیه و چهره برجسته شیعه در خراسان است. او به بغداد نیز وارد شد و با اینکه در سن جوانی بود، همه بزرگان شیعه از او استماع حدیث می‌کردند.

- علامہ بحرانی می گوید: جمعی از اصحاب ما، از جمله علامہ در مختلف، شہید در شرح ارشاد و سید محقق داماد، روایات مرسلہ صدوق را صحیح می دانند و به آنها عمل می کنند؛ زیرا همان گونه که روایات مرسلہ ابن ابی عمیر پذیرفته شده، روایات مرسلہ صدوق هم مورد قبول واقع شده است.

استادان و شاگردان

شیخ صدوق در محضر استادان پرشماری دانش اندوخته که برجسته ترین ایشان عبارتند از:

۱. پدر بزرگوارش، علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی؛
 ۲. محمد بن حسن بن احمد بن ولید؛
 ۳. حمزہ بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی رضی اللہ عنہ؛
 ۴. ابوالحسن محمد بن قاسم؛
 ۵. ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی؛
 ۶. ابومحمد عبدوس بن علی بن عباس گرگانی؛
 ۷. محمد بن علی استرآبادی.
- شاگردانی چند نیز تحت تربیت او، به پایه های علمی قابل توجهی رسیده اند؛ از جمله:
۱. برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی؛
 ۲. شیخ مفید؛
 ۳. شیخ نفع الدین حسن بن حسین بن علی بن موسی بن بابویه، برادرزاده صدوق؛
 ۴. علی بن احمد بن عباس، پدر شیخ نجاشی؛
 ۵. ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزّاز؛
 ۶. ابن غضائری، ابو عبدالله حسین بن عبیدالله بن ابراهیم؛
 ۷. شیخ جلیل، ابوالحسن جعفر بن حسین حسکه قمی، استاد شیخ طوسی؛
 ۸. شیخ ابوجعفر محمد بن احمد بن عباس بن فاخر دوریستی، معاصر شیخ طوسی؛
 ۹. ابوزکریا محمد بن سلیمان حمرانی؛
 ۱۰. شیخ ابوالبرکات علی بن حسن خوزی.

آثار و تألیفات

تألیفات فراوان و گوناگون وی در علوم و فنون اسلامی، هر کدام گوهری تابناک و گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر است که اکنون نیز با گذشت بیش از یک‌هزار سال از تاریخ تألیف آنها، به جای فرسودگی و بی‌رونقی، روز به روز بر ارزش و اعتبارش افزوده شده و جایگاهی بس رفیع و والا یافته است و در صدر کتاب‌خانه‌ها و در سینه فقها و دانشمندان جای دارد.

به دلیل اهمیت میراث شیخ صدوق در همهٔ زمینه‌های معارف شرعی، نگاهی تفصیلی به برخی از مهم‌ترین آثار ایشان و به ویژه معرفی ترجمه‌ها و شرح‌های کتاب‌های او که استفادهٔ آن را برای همگان آسان می‌کند، ضروری است:

۱. من لا یحضره الفقیه: این کتاب دربردارندهٔ روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام دربارهٔ مسائل فقهی و احکام شرعی است. شیخ صدوق در این کتاب قریب شش هزار روایت گردآورده که از دیدگاه وی صحیح و معتبر و عموماً دربارهٔ مباحث فقهی و احکام شرعی است.

این کتاب یکی از ارزشمندترین منابع روایی شیعه به شمار می‌آید و یکی از چهار کتاب معتبر روایی شیعه است و هر مجتهدی در اجتهاد و استنباط احکام شرعی، باید به روایات آن توجه داشته باشد. کتاب من لا یحضره الفقیه از زمان نگارش، مورد توجه و استقبال علمای شیعه قرار گرفته و پیوسته در مجموعه‌های بزرگ و کوچک روایی به آن استناد نموده و از آن روایت نقل کرده‌اند.

انگیزه نگارش: شیخ صدوق این کتاب را به درخواست یکی از سادات بزرگوار شهر بلخ، به نام شریف‌الدین ابوعبدالله محمد بن حسین، معروف به «نعمت» نگاشته است. او از شیخ صدوق درخواست کرده بود مانند کتاب من لا یحضره الطیب محمد بن زکریای رازی در علم طب، او هم کتابی در علم فقه به نگارش درآورد تا محل استفادهٔ کسانی قرار گیرد که به علما و فقهای بزرگ دسترسی ندارند و با مراجعه به آن، بتوانند به احکام شرعی و وظایف خود آگاه گردند.

شیخ صدوق نیز با پذیرفتن این درخواست می‌فرماید، من در این کتاب بنا ندارم تا هر چه را روایت شده است نقل کنم، بلکه فقط روایاتی را نقل می‌کنم که آنها را صحیح و معتبر می‌دانم و به آن فتوا می‌دهم و عقیده دارم که میان من و خداوند حجت است.

سبک نگارش: در قرون اولیه اسلامی، فقهای شیعه فقط به روایت و نقل سخنان ائمه اطهار علیهم السلام اکتفا می‌کردند و به خود اجازه گفتن سخنی در برابر و یا در کنار سخنان ائمه معصوم علیهم السلام نمی‌دادند؛ چراکه آنان را مرتبط با مرکز وحی و معدن حکمت می‌دانستند. حتی اگر می‌خواستند کتابی غیر روایی به نگارش درآورند سعی می‌کردند تا از الفاظ روایات استفاده کنند و سخنی غیر از سخن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ننویسند.

شیخ صدوق از آخرین علمای این دوره به شمار می‌آید. تألیفات ایشان همه کتاب‌های روایت و یا گرفته شده از الفاظ روایات است، به گونه‌ای که برخی از علمای شیعه می‌گویند: اگر درباره مسئله‌ای روایتی نیافتیم به الفاظ شیخ صدوق نیز می‌توانیم استناد کنیم؛ چراکه الفاظ ایشان همه استفاده شده از الفاظ روایات است.

پس از ایشان، از زمان شاگرد او، شیخ مفید، به تدریج، این سبک تغییر کرد؛ زیرا با تغییر نیازهای روز و هجوم شبهات و ایرادهای مخالفان و دشمنان اسلام و ورود فلسفه غرب به جهان اسلام و عقاید و افکار انحرافی، علمای ما مجبور به پاسخ‌گویی شدند و درصدد حل آن شبهات برآمدند و شیوه‌ای نو در تألیفات علما و فقهای شیعه پدیدار گشت.

مباحث: این کتاب شامل مباحث فراوان فقهی است؛ مانند: آب‌ها و طهارت و نجاست آن؛ واجبات نماز و مقدمات آن، مانند وضو و غسل و تیمم؛ احکام اموات؛ احکام نماز؛ احکام قضاوت؛ مکاسب؛ احکام ازدواج؛ و احکام ارث.

منابع کتاب: شیخ صدوق در مقدمه کتاب می‌فرماید: من روایات این کتاب را از اصول معتبر و مشهور روایی شیعه گرفته‌ام؛ مانند: کتاب حریر بن عبدالله سجستانی، کتاب عبیدالله بن علی حلبی، کتاب‌های علی بن مهزیار اهوازی؛ کتاب‌های حسین بن سعید، نوادر احمد بن محمد بن عیسی، و بسیاری دیگر از اصول اولیه و منابع معتبر روایی.

مشیخه: یکی از بخش‌های مهم این کتاب، که در پایان آن آمده، بخش «مشیخه» است. شیخ صدوق در این بخش، به اسناد خود، به روایتی که روایات این کتاب را از آنها

نقل کرده است. اشاره می‌کند و به این وسیله، روایات فراوانی از احادیث کتاب را از حالت ارسال و بدون سند بودن خارج کرده و آنها را معتبر و مستند ساخته است. این بخش از کتاب بسیار مورد توجه علمای شیعه قرار گرفته و شرح‌های فراوانی نیز بر این قسمت از کتاب نگاشته‌اند که خود از منابع غنی و پر بار علم رجال به شمار می‌آید؛ مانند:

۱. ترتیب مشیخه من لایحضره الفقیه، نوشته صاحب معالم، شیخ حسن بن شیخ زین الدین، شهید ثانی (م ۱۰۱۱)؛
 ۲. ترتیب مشیخه من لایحضره؛ با شرح و بیان نوشته سید حاج میرزا محمد حسین، معروف به «شیخ آقا قاضی تبریزی» (م ۱۲۹۴)؛
 ۳. شرح مشیخه من لایحضره الفقیه، نوشته محمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰)، پدر علامه مجلسی؛
 ۴. شرح مشیخه الفقیه، نوشته علامه سیدحسن بن سیدعبدالهادی بن سیدموسی موسوی آل خراسان نجفی (ت ۱۳۲۶)؛
 ۵. خیر الرجال، نوشته شیخ بهاءالدین محمد بن شیخ مآعلی شریف لاهیجی از علمای قرن یازدهم هجری.
- شرح‌های کتاب: بر کتاب من لایحضره الفقیه شرح‌های فراوانی نیز نگاشته شده است؛ مانند:
۱. شرح من لایحضره الفقیه به نام روضة المتقین، نوشته مولی محمدتقی مجلسی، پدر علامه مجلسی. وی این کتاب را در سال ۱۰۶۳ هـ به پایان رسانده است.
 ۲. شرح من لایحضره الفقیه، نوشته سیداجل امیر محمد صالح بن امیر عبدالواسع، داماد علامه مجلسی (م ۱۱۱۶)؛
 ۳. شرح من لایحضره الفقیه، نوشته شیخ بهائی، محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی (م ۱۰۳۰)؛ شیخ حرّ عاملی از این شرح نقل می‌کند.
 ۴. شرح من لایحضره الفقیه به نام معاهد التنبيه، نوشته شیخ ابوجعفر محمد بن حسن بن زین‌الدین، شهید ثانی (م ۱۰۳۰).

۵. شرح من لا يحضره الفقيه، نوشته مولی حسام‌الدین محمد صالح بن مولی احمد سروی مازندرانی (م ۱۰۸۱).

ترجمه‌های کتاب: دو ترجمه فارسی برای این کتاب معرفی می‌شود:

- ترجمه من لا يحضره الفقيه که به اهتمام آقایان علی اکبر غفاری، محمد جواد غفاری و صدر بلاغی به انجام رسیده است. این گفته مترجمان در اول کتاب است: «آرزوی دیرینه ما برای ترجمه یکی دیگر از غنی‌ترین منابع فقه شیعی به زبان پارسی و قابل استفاده عموم پارسی‌زبانان، همراه با متن اعراب‌گذاری شده، جامه عمل پوشید.»

- گلچین صدوق، تألیف محمد حسین صفاخواه که ترجمه حکایات و روایات کتاب من لا يحضره الفقيه است. گلچین صدوق مجموعه‌ای نفیس و دربردارنده نکات تربیتی و اخلاقی و عقیدتی برگرفته از کتاب من لا يحضره الفقيه است که در عین اختصار، یک دوره کتاب اخلاق بر مبنای مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به شمار می‌رود.

نسخه‌های خطی:

۱. نسخه‌ای خطی در کتاب‌خانه عالم ربانی استاد میرزا ابوالحسن شعرانی؛ این نسخه بسیار نفیس و ارزشمند است. نگارنده آن عبدالله بن محمد شریف عبدالرب سمنانی است. در آخر این نسخه، اجازه شیخ حرّ عاملی به خط ایشان موجود است و حواشی شیخ محمد، حفید شهید، و سلطان العلماء حسینی آملی و مولی محمدتقی مجلسی و محقق داماد نیز در آن به چشم می‌خورد.

۲. نسخه‌ای خطی در کتاب‌خانه شریف معظم سیدمحمدباقر سبزواری، استاد دانشکده الهیات در دانشگاه تهران، که به خط میرزا محمد رکاوندی بوده و تاریخ نگارش آن ۱۰۷۴ هـ است.

۳. نسخه‌ای گران قدر و نفیس در کتاب‌خانه حضرت آیه‌الله سیدموسی زنجانی؛ این نسخه تصحیح شده و در محضر مولی محمدتقی مجلسی قرائت گردیده است. تاریخ نگارش آن نیز ۱۰۵۷ هـ است.

۲. *مدینه العلم*: این کتاب یکی از کتاب‌های مهم شیعه بوده که امروزه از آن هیچ اثری در دست نیست. شیخ صدوق در کتاب *دیگرش*، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، کتاب *مدینه العلم* را به عنوان یکی از تألیفاتش ذکر کرده است. نجاشی (م ۴۵۰)، شیخ طوسی (م ۴۶۰) و ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) نیز این کتاب را از جمله آثار ایشان برشمرده‌اند. شیخ طوسی احادیث آن را بیش از *من لایحضره الفقیه* دانسته و ابن شهر آشوب آن را دارای ده جزء گزارش کرده است. *عَلَّامَه حَلِّی* (م ۷۲۶) در *منتهی المطلب*، شهید اول (م ۷۸۶) در *ذکری*، سید بن طاووس (م ۶۶۴) در *فلاح السائل* و یوسف بن حاتم عاملی از شاگردان محقق حلی (م ۶۷۶) در *الدرّ النظیم فی مناقب الائمه اللّهامیم*، بلاواسطه از *مدینه العلم* احادیثی نقل کرده‌اند.

این کتاب ظاهراً تا اواخر قرن نهم، یعنی در زمان حسین بن عبدالصمد عاملی (م ۹۸۴)، پدر شیخ بهائی (م ۱۰۳۰)، نیز در دسترس بوده است. وی در رساله *وصول الأخیار الی اصول الاخیار*، کتاب *مدینه العلم* را در کنار کتب اربعه، یکی از اصول خمس برشمرده است. مولی محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) نیز در *روضه المتقین*، از استادش شیخ بهائی نقل می‌کند که این کتاب را در اختیار داشته است. وی همچنین پس از اشاره به سخنان حسین بن عبدالصمد عاملی در رساله *وصول الأخیار*، می‌افزاید که با این حال، خود این اثر را ندیده و در نهایت، نتیجه می‌گیرد که کتاب در اختیار پدر و پسر بوده، اما پس از آنها از دست رفته است؛ زیرا به نقل مرحوم مجلسی، شیخ بهائی تعداد کتاب‌هایش را قریب هزار مجلد می‌دانسته، در حالی که پس از وی قریب هفتصد کتاب بیشتر به جای نمانده بود.

اندیشه بازایی این گوهر مفقود، *عَلَّامَه مجلسی* (م ۱۱۱۰) را نیز آرام نگذاشت. او، که برای جمع مصادر *بحار الأنوار* همتی تمام داشت، بر اساس حکایتی که در متن اجازه‌ای از سیدعبدالله جزائری (م ۱۱۷۳) به نقل از جدش، سیدنعمت‌الله جزائری (م ۱۱۱۲) آمده است، با خبر یافتن از وجود نسخه‌ای از *مدینه العلم* در سرزمین یمن، با مدد از سلطان وقت، برای پیدا کردن آن کوشش بسیار نمود.

پس از علّامه مجلسی نیز گزارش‌هایی از تلاش بزرگانی همچون سیدمحمدباقر شفتی (م ۱۲۶۰)، که با صرف توان و هزینه بسیار در پی یافتن اثری از این کتاب بوده‌اند، رسیده است. مرحوم آقابزرگ تهرانی پس از اشاره به چنین تلاش‌هایی، تنها و آخرین نشانی بازمانده از کتاب را از زبان شخصی به نام سیدمعین‌الدین سقاقلی حیدرآبادی روایت کرده است.

۳. **کمال‌الدین و تمام النعمة**: این کتاب، که به «*اکمال‌الدین و اتمام النعمة*» نیز معروف است، تألیفی دیگر از شیخ صدوق در موضوع غیبت و ظهور امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است. شیخ صدوق، انگیزه خود از نگارش این کتاب را این‌گونه بیان می‌نماید: «پس از سفر به مشهد مقدّس و زیارت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - به نیشابور رفتم. در آنجا، شیعیانی که به دیدن من می‌آمدند شبهاتی را درباره امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - مطرح کردند که من هم سعی فراوانی در حل آن شبهات نمودم، تا آنکه به قم آمدم. در آنجا نیز شیخ نجم‌الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی به دیدارم آمد. او نیز از من درخواست نگارش کتابی در این باره داشت و من هم به ایشان وعده اجابت دادم، تا آنکه شبی امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را در خواب دیدم. آن حضرت، به من فرمودند: «چرا کتابی درباره غیبت نمی‌نویسی، تا خداوند به وسیله آن، حوائج را برآورده سازد؟» عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا، من در این باره چند کتاب نوشته‌ام. آن حضرت، فرمودند: «اینک، کتابی بنویس و در آن، به غیبت‌های پیامبران الهی اشاره کن.» پس از آن، از خواب بیدار شدم و بر آن شدم تا این کتاب را به نگارش درآورم.

این کتاب، از قدیمی‌ترین و معتبرترین منابع روایی شیعه درباره امام زمان ع است. گزارش محتوا: شیخ صدوق در این کتاب، که مشتمل بر ۶۳ باب است، بسیاری از مباحث اعتقادی شیعه را درباره امام زمان (عج) مطرح کرده و نمونه‌های فراوانی از غیبت پیامبران الهی را آورده و به بررسی کامل امامت حضرت مهدی (عج)، تولّد ایشان، روایات پیامبر و ائمه اطهار ع درباره ظهور آن حضرت، کسانی که به خدمت آن

حضرت رسیده‌اند و شرایط دوران ظهور ایشان و موضوعاتی از این قبیل پرداخته است: آفرینش حجت خدا قبل از آفرینش دیگر انسان‌ها بوده است؛ فقط خداوند حق انتخاب جانشین خود را دارد؛ اثبات غیبت و حکمت آن؛ جواب‌های ابن قِبّه؛ نامه‌های آن حضرت؛ نشانه‌های ظهور؛ و ثواب انتظار.

اهمیت ویژه این کتاب در نقل اقوال عالم بزرگ شیعی دوره غیبت صغرا، ابوجعفر محمد بن عبدالرحمان بن قِبّه رازی (م ق ۳۱۹ ق) است. دانسته‌های ما درباره این عالم شیعی، محدود به نکاتی است که ابن ندیم، فهرست‌نگار شیعه (م ۳۸۰)، و نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، آورده‌اند و دیگر عالمان رجالی نکته چندان به نکات ایشان نیفزوده‌اند. به گفته نجاشی، ابن قِبّه نخست از معتزلیان بود و سپس به تشیع گروید. از دیگر ویژگی‌های این کتاب، نقل برخی از توقیعات صادر شده از ناحیه مقدسه است. شیخ صدوق برخی از مطالب این بخش را از متون کهن‌تر و گاه به نحو شفاهی، از برخی مرتبطان با نواب اربعه نقل کرده است.

ترجمه و تحقیق کتاب: دو ترجمه آقای پهلوان و آیه‌الله کمرهای بر این کتاب در دسترس است. نیز اصل کتاب در دو جلد با تحقیق استاد علی اکبر غفاری، توسط انتشارات دارالکتب الاسلامیه قم، در سال ۱۳۹۵ ق چاپ شده است.

نسخه‌شناسی

۱. نسخه خطی «کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه» که در تاریخ ۱۰۶۰ ق با خط نسخ خوب نوشته شده و تصحیح و مقابله شده است.

۲. نسخه خطی مصحح دیگر که در تاریخ ۱۰۷۷ ق به امضای ابوطالب الحسینی نوشته شده و با دقت، تصحیح و مقابله گردیده است. این نسخه در «کتاب‌خانه آیه‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی» نگهداری می‌شود. کتابت این نسخه در سال ۱۰۸۱ ق پایان یافته است.

۳. نسخه خطی که در تاریخ ۱۰۵۱ ق نوشته شده و در کتاب‌خانه شخصی ثقة الاسلام سیدمحمدعلی صدر الحافظ، آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام موجود است.

۴. التوحید: این کتاب، مشهور به توحید صدوق یا توحید ابن بابویه مشهور است. موضوع آن، روایات رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین دربارۀ توحید و شناخت ذات و صفات و اسما و افعال خداوند متعال و دیگر مباحث مهم کلامی و شامل ۵۸۳ حدیث در ۶۷ باب توسط شیخ صدوق تنظیم شده است. عنوان بعضی از باب‌های آن از این قرار است: پاداش یکتاپرستان و عرفا، یکتاپرستی و نفی تشبیه، معنای «واحد، توحید و موحد»، معنای «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، اثبات جسم و صورت نداشتن خداوند، روایات دربارۀ دیدن خداوند، قدرت خداوند، صفات ذات و صفات افعال، تفسیر «کل شیء هالک إلّا وجهه»، تفسیر «و الأرض جمیعا قبضته»، نفی زمان و مکان و حرکت از خداوند متعال، اسماء الله، و اثبات حدوث عالم.

این کتاب در شناخت خداوند متعال و معرفی دیدگاه شیعه دربارۀ مباحث توحید، کتابی ارزشمند به شمار می‌رود و همواره محل توجه علما و فقهای شیعه قرار داشته و از معتبرترین اصول روایی شیعه به شمار آمده و روایاتش نیز در بسیاری از مجموعه‌های روایی شیعه، مانند بحار الانوار آمده و به آنها استناد شده است.

انگیزۀ نگارش: شیخ صدوق دربارۀ انگیزۀ نگارش این کتاب می‌گوید: امری که موجب گشت تا این کتاب را به رشتۀ تحریر درآورم، این بود که دیدم برخی از مخالفان به علمای شیعه نسبت تشبیه و جبر می‌دهند. دلیل آن هم روایاتی بود که در کتاب‌های شیعه دیده بودند و با ناآگاهی از معانی و تفسیر آنها، معنایی غلط برای آن بیان می‌کردند و با این کار، چهرۀ مذهب ما را در برابر مردم زشت و ناپسند نشان می‌دادند. من نیز با قصد قربت به درگاه الهی، اقدام به نگارش این کتاب در توحید و نفی تشبیه و جبر نمودم.

شرح کتاب: شرح‌های متعددی بر این کتاب نگاشته شده است؛ مانند:

۱. شرح حکیم عارف، قاضی محمد سعید قمی، شاگرد فیض کاشانی که در سال ۱۰۹۹ به رشتۀ تحریر درآمده است.
۲. شرح امیر محمد علی نائب‌الصداره که آن را در شهر مقدّس قم نوشته است.
۳. شرح فارسی مولی محمدباقر سبزواری (م ۱۰۹۰)

ترجمه کتاب: اسرار التوحید، نوشته فاضل اردکانی، ترجمه فارسی کتاب التوحید مرحوم صدوق است. فاضل اردکانی درباره انگیزه ترجمه این اثر می‌نویسد: «اما بعد، چنین گوید مستمند فیوض ازلی، ابن محمد حسن الاردکانی، محمدعلی - غفرالله تعالی جمیع ذنوبهما - که امر اشرف شاهزاده محمد ولی میرزا عزّ صدور یافت که این ذره بی‌مقدار و خادم اخبار ائمه اخیار - صلوات علیهم ما طلعت شمس النهار و اهله الشهور و اورقت الاشجار - کتاب مستطاب توحید ابن بابویه - رحمة الله و رضوانه علیه - را بحلیه ترجمه درآورد، تا هر کسی تواند که از آن بهره برد و نفعش اعم، و فایده‌اش اتم باشد. این فقیر بی‌بضاعت با وجود عدم لیاقت، امتثالاً لامره المطاع بترجمه نمودن آن پرداخت. و الله هو الموفق و المعین.»

نسخه‌شناسی:

۱. نسخه‌ای به خط اسماعیل بن شیخ ابراهیم که تاریخ نگارش آن ۱۰۷۳ ق است.
۲. نسخه‌ای در کتاب‌خانه امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در نجف اشرف، به خط موسی حسین مدرّس که تاریخ نگارش آن ۱۰۸۳ ق است.
۳. نسخه تصحیح شده‌ای که نگارش قرن ۱۱ ق است و بر آن حواشی مختصر و مطالبی به خط محدث نوری دیده می‌شود.
۵. الخصال: شیخ صدوق در این کتاب، روایات فراوانی درباره مسائل اخلاقی و عقیدتی و دیگر موضوعات مورد نیاز جامعه بشری جمع‌آوری کرده است. کتاب الخصال با وجود حجم کم، دائرةالمعارف بزرگی از معارف اسلامی و احکام حلال و حرام است و هیچ فقیه دانشمند و یا ادیب نام‌آوری از آن بی‌نیاز نیست. همچنین این کتاب به مباحث تاریخی، تفسیر قرآن، نکات فلسفی و مسائل سیاسی نیز اشاره دارد. این کتاب نیز مانند دیگر کتاب‌های شیخ صدوق مطمع نظر خاص علما و فقهای شیعه قرار گرفته و روایات آن در بسیاری از مجموعه‌های روایی شیعه مانند کتب اربعه و بحارالانوار آمده و نقل آنها زینت‌بخش کتب روایی علمای متأخر از شیخ صدوق شده است.

این کتاب در نوع و سبک خود، بی‌نظیر و اولین کتابی است که به این سبک به نگارش درآمده است. مؤلف به شکلی زیبا و با توجه به اعداد یک تا هزار، روایات را دسته‌بندی نموده است. کتاب شامل ۱۲۵۵ حدیث بوده و در ۲۶ باب مجزا تنظیم شده است. عنوان‌بندی باب‌ها بر اساس ارقام است؛ بدین صورت که روایات شامل یک خصلت در یک باب آمده و شامل دو خصلت در بابی دیگر و شامل سه خصلت ... روایات این کتاب از نظر موضوع، بسیار گسترده است و درباره هر یک از موضوعات اخلاقی و عقیدتی روایاتی نقل شده که به شکلی با اعداد در ارتباط است؛ مانند:

- یک صفت از دوستی دنیا، یک صفت در برابر پنج خصلت.

- دو صفت شیعه.

- تا سه خصلت در کسی نباشد مؤمن نیست.

- چهار چیز در چهار جا پذیرفته نیست.

- نشانه‌های ایمان پنج چیز است.

- هر کس شش عمل را انجام دهد به بهشت می‌رود.

- رسول خدا هفت چیز را منع فرمودند.

- نماز هشت گروه پذیرفته نمی‌شود.

- حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - نزد خداوند نه نام دارد.

- امام ده خصلت دارد. و...

انگیزه نگارش: شیخ صدوق درباره انگیزه نگارش این کتاب می‌گوید: با تحقیق در تألیفات مشایخ و علمای بزرگ گذشته، دریافتم که آنان در بخش‌های گوناگون علوم، کتاب‌هایی نگاشته‌اند؛ اما درباره رابطه میان اعداد و صفات پسندیده و ناپسند، چیزی نگاشته نشده است. با توجه به فایده فراوان این موضوع برای جوینده علم، بر آن شدم تا برای تقرّب به درگاه الهی، دست به نگارش چنین کتابی بزنم تا به پادشاه الهی و خوش‌بختی و رحمت خداوند متعال نایل گردم و از درگاه ایزد متّان خواهانم تا امیدم را ناامید نگرداند؛ چراکه او بر هر کاری تواناست.

ترجمه‌های کتاب: *الخصال* مرحوم صدوق بارها به فارسی ترجمه شده است که به لحاظ فایده‌های که اطلاع از این ترجمه‌ها برای عموم دارد، گزارش تفصیلی آنها با تکیه بر ویژگی‌های خاص هر ترجمه ارائه می‌شود:

ترجمه فهری: یکی از ترجمه‌های این کتاب به فارسی به اهتمام سیداحمد فهری زنجانی ارائه شده است.

«ترجمه خوب» به ترجمه‌ای گفته می‌شود که دو ویژگی اساسی داشته باشد:

۱. در برگردان عبارت متن اصلی به زبانی که ترجمه بدان صورت می‌گیرد، با رعایت دقیق امانت، دقت شود.

۲. متن مقصد روان و سلیس باشد.

ترجمه فهری در این زمینه توفیق نسبتاً خوبی داشته است. این مطلب را در مقایسه دو ترجمه از کتاب مزبور با شاهد ارائه می‌دهیم:

• حدیث ۲۵، ص ۹، ترجمه مدرّس گیلانی: عن ابی الحسن - علیه السلام - قال: «سرعة المشی تذهب بهاء المومن»؛ از امام موسی بن جعفر - علیه السلام - روایت شده که گفته: شتاب در رفتار، وقار و سنگینی را از انسان مؤمن دور می‌کند.

• حدیث ۳۰، ص ۱۱ ترجمه فهری زنجانی: امام رضا - علیه السلام - فرمود: تندروی شکوه مؤمن را می‌برد.

• حدیث ۲۴، ص ۹، ترجمه مدرّس گیلانی: قال: قلت: ما الذی یثبت الایمان فی العبد؟ قال: «الذی یثبته فیہ الورع، و الذی یخرجه منه الطمع»؛ از امام محمدباقر علیه السلام پرسیدم: چه ایمان را در دل ثابت می‌دارد؟ در پاسخ گفت: پرهیزگاری، و آنچه آن را از دل وی دور می‌کند آزار است.

• حدیث ۲۹، ص ۱۱: ترجمه فهری زنجانی: امام صادق علیه السلام را گفتم: آنچه ایمان را در دل بنده استوار می‌سازد، چیست؟ فرمود: آنچه ایمان او را در او پابرجا می‌کند پرهیز از گناه است و آنچه آن را از دل او بیرون می‌کند طمع است.

• حدیث ۱۶۹، ص ۴۲، ترجمه مدّرس گیلانی: قال رسول‌الله: «البول قائماً من غیر علة من الجفاء استنجاء و بالیمین من الجفاء: رسول خدا گفته: ایستاده بول کردن بی‌جهتی از درشتی‌ست، و استنجا با راست از درشتی‌ست.

• حدیث ۷۲، ص ۶۳، ترجمه فهری زنجانی: رسول خدا ﷺ فرمود: بدون جهت ایستاده ادرار کردن از اقسام ستم است، و با دست راست محل مدفوع را شستن جفا است.

از ویژگی‌های دیگر ترجمه ایشان، انتخاب عناوین دقیق برای مطالب است. نیز آوردن متن عربی و فارسی در یک صفحه، که کار تطبیق متن فارسی و عربی را سهل نموده؛ ولی متن عربی فاقد اعراب است. ایشان از نسخه مورد اعتماد خویش و از ترجمه‌ها و کتاب‌هایی که مورد استفاده قرار داده مطلبی درج ننموده است. مترجم در مقدمه، درباره گردآوری حدیث، علت جلوگیری از نگاشتن آن، نیز شیعه، حدیث و کتاب مطالبی ارائه داده و در ادامه، شرح حال شیخ صدوق و استادان او را آورده است.

ترجمه کمره‌ای: بهترین حالت برای فهم یک متن این است که هر کس خود مستقیماً آن را بخواند و آن را دریابد و در فضای متن قرار گیرد. اما این حالت برای افراد کمی اتفاق می‌افتد و برای افرادی خاص، شدنی است. در نتیجه، ضرورت ترجمه احساس می‌شود.

مترجم باید برای این کار، نخست متن را بفهمد و سپس برای خواننده توضیح دهد. مترجم می‌کوشد آنچه را در متن اصلی وجود دارد برای خواننده به زبانی دیگر مفهوم سازد، و این زمانی میسر است که میان افق فرهنگ متن اصلی و مترجم امروزی اختلاف فرهنگی زیادی نباشد تا مسئله‌ساز شود. زمانی که میان افق فرهنگی مترجم و متن اصلی امتزاج حاصل شود می‌توان انتظار داشت متن ترجمه شده با متن اصلی یکسان باشد. از این رو، اگر می‌بینیم غالب ترجمه‌های متون حدیثی درست و بی‌هیچ آرایه کلامی منتقل شده به دلیل یگانگی افق‌های آنهاست و ترجمه آیه‌الله کمره‌ای از این قبیل است. با اینکه ترجمه ایشان متأثر از ترکیب زبان عربی و متن حدیث است؛ یعنی فعل‌ها معمولاً در اول

جمله می‌آید. و حال آنکه در فارسی، فعل باید در آخر جمله بیاید، یا به عبارت دیگر، ترجمه‌ها تقریباً به شیوه تحت‌اللفظی است. برای نمونه:

جلد اول، حدیث ۶۶، صفحه ۷۳: عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: «اصبر علی اعداء النعم؛ فإنک لن تکافیء من عسی الله فیک بأفضل من أن تطیع الله فیه»؛ امام ششم فرمود: صبر کن بر دشمنان نعمت الهی - یعنی حسودان - زیرا نمی‌توانی به کسی که خدا را درباره تو معصیت می‌کند پاداشی بهتر از این بدهی که خدا را درباره او اطاعت کنی.

جلد اول، حدیث ۴۵، صفحه ۶۹: عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: «کونوا علی قبول العمل اشدّ عنایة منکم علی العمل. الزهد فی الدنیا قصر الأمل، و شکر کل نعمة الوریع عمّا حرّم الله - عزّ و جل. من اسخط بدنه ارضی ربّه، و من لم یسخط بدنه عسی ربّه»؛ امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: قبول شدن عمل را از خود عمل بیشتر اهمیت بدهید. در دنیا، زهد کوتاه کردن آرزو است، و شکر هر نعمتی کناره‌گیری از حرام‌های الهی است. کسی که تن خود را تعب داد خدای خود را خشنود کرد، و کسی که تن خود را تعب نداد معصیت خدا را نمود.

نمونه‌های دیگری نیز در این کتاب وجود دارد که در مجموع، روان و سلیس و خوش‌خوان نیست. این اشکال ترجمه تحت‌اللفظی است و به همین دلیل، معمولاً پس از ترجمه، کلمه شرح یا معنی یا توضیح آورده می‌شود تا با جملات دیگر، معنا و مفهوم را برای خواننده روشن‌تر نمایند. اگر این‌گونه توضیحات و شروح نباشد خواننده باید با کمی تأمل و اندیشه متوجه معنا شود. این شرح‌ها در جلد دوم بیشتر به چشم می‌آید و مشکلات فهم احادیث را برطرف می‌کند.

یکی از اقدامات مهم در ترجمه این است که مترجم معمولاً پس از اتمام کار، در مقدمه کتاب به معرفی کتاب، مؤلف، نسخه‌های مورد اعتماد، نحوه تحقیق و شیوه ترجمه می‌پردازد. آیة‌الله کمره‌ای در جلد اول، که دارای دو مقدمه و چهار فصل در شصت صفحه است، مباحث مهمی از مکتب شیخ صدوق را مطرح کرده که قابل تأمل و بررسی

است. مرحوم کمره‌ای در مقدمهٔ جلد اول بیان می‌کند که روایات سند هر روایت را حذف نموده و سپس طرق شیخ را در روایات کتاب در آخر ضبط کرده و به ذکر متن احادیث و عنوان‌های مطالب اکفا نموده تا دسترسی به آنها سهل‌تر و مفیدتر باشد. ایشان فهرستی از استادان شیخ صدوق و روایات مسلسل کتاب *الخصال* فراهم کرده و اسانید هر طبقه و بابی را به ترتیب روایات کتاب درج نموده است.

ترجمهٔ مدرّس گیلانی: مترجم پیش از شروع به ترجمه، باید جوانب امر را بررسی کند و با انتخاب شیوهٔ ترجمه، زبان نگارشی را با توجه به موضوع برگزیند و سپس ترجمه را آغاز نماید. دو سبک در رابطه با ترجمه وجود دارد: ترجمهٔ معنایی و ترجمهٔ ارتباطی. در ترجمهٔ معنایی، بیشتر مفاهیم معنایی و ساختاری زبان مبدأ به مقصد منتقل می‌شود و خواننده غالباً احساس می‌کند که متن ترجمه شده‌ای را مطالعه می‌کند. طرف‌داران ترجمهٔ معنایی قایلند که اصالت متن باید حفظ گردد و اعتقادی به ترجمهٔ روان و سلیس ندارند. در ترجمهٔ معنایی، عبارات ناصحیح و یا غیر واقع همان‌گونه باقی می‌ماند و مترجم در صورت نیاز، تبصره یا شرح‌ها و توضیحاتی اضافه می‌کند. ولی طرف‌داران ترجمهٔ ارتباطی معتقدند: هدف ترجمه قرار دادن نویسنده در دنیای خواننده است. در ترجمهٔ ارتباطی هرگز از عبارات غیر آشنای زبان مبدأ استفاده نمی‌شود. زبان در ترجمهٔ ارتباطی، روان و سلیس است.

با توجه به مطالب مزبور، شاید بتوان گفت: ترجمهٔ مدرّس گیلانی از نوع ترجمهٔ معنایی است؛ زیرا دارای ویژگی روانی و خوش‌خوان بودن نیست و از کلمات و لغات عربی در ترجمه استفاده شده و خواننده قطعاً احساس می‌کند متن ترجمه شده‌ای را مطالعه می‌کند. برای نمونه، به موارد ذیل دقت کنید:

حدیث ۳۶: ما منعک من الحج؟ قال: کفالة کفالت بها. قال: ما لک و الکفالات؟ چه تو را از حج گزاردن بازداشت؟ در پاسخ گفت: کفالتی که به گردن گرفته بودم. امام گفت: تو را به کفالت کردن چه؟

حدیث ۲۹: قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «من المرءة استصلاح المال»؛ پیامبر خدا گفته است: اصلاح خواسته از جوان مردی است.

حدیث ۲۶۷: قال ابو عبدالله - علیه السلام: «ثلاثة في حرز الله - عزّ و جل - الى ان يفرغ الله من الحساب: رجل لم يزن قط...»؛ امام صادق - علیه السلام - گفته: سه کس در پناه خداوند تا از بازخواست مردم آسایش یابد: مردی که هرگز زنا نکند.

حدیث ۲۶۹: «یا علی، لا تشاورنّ جباناً فإنّه یضیق علیک المخرج. و لا تشاورنّ البخیل»؛ ای علی، با ترسو کنکاش مکن که راه را بر تو ببندد و با تنگ چشم مشورت مکن.

از این قبیل موارد، می‌توان باز هم مشاهده نمود. مترجم ضمن مقدمه‌ای به شرح حال شیخ صدوق، مشایخ او - که ۲۵۲ نفر را ذکر کرده - شاگردان و آثار وی پرداخته و سپس آرائی از شیخ صدوق را که مورد اعتراض واقع شده، بیان نموده و در پایان کتاب، به بحث انواع خیر و شروط آن پرداخته و در نهایت، اعلام شیخ صدوق - در کتاب *الخصال* را در بیش از ۴۰ صفحه گزارش و معرفی کرده است.

مدارک و مأخذ مترجم در این کتاب، همان کتاب‌های چاپی مشهور است که با تصحیح و استدراک خود بدان پرداخته و در آخر کتاب، پایان ترجمه را سال اردیبهشت ۱۳۵۰ شمسی ضبط کرده است.

ترجمه جعفری: با اینکه کتاب‌های شیخ صدوق بارها ترجمه و چاپ شده، اما انتشارات نسیم کوثر، کتاب *الخصال* ایشان را همراه با ترجمه‌ای جدید و با قلم روز، به ضمیمه توضیحات مختصری که فهم برخی از مشکلات احادیث را آسان‌تر کند، منتشر نموده و کتاب را با ترجمه فارسی، به صورت روان و سلیس، به قلم حجة الاسلام والمسلمین یعقوب جعفری ارائه کرده است.

معانی الأخبار: این کتاب مجموعه روایاتی از رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین در شرح قریب پانصد اصطلاح از اصطلاحات قرآنی، روایی، عقیدتی، فقهی و دیگر معارف اسلامی است. کتاب شامل ۸۰۹ حدیث است که در ضمن ۴۱۹ باب آمده است. از جمله موضوعات آن، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: معنای «سبحان الله»، معنای حروف مقطعه، معنای «من کنت مولاة فعلى مولاة»، معنای «بیع الحصاه»، معنای «بسم الله

الرحمن الرحیم»، معنای «لوح» و «قلم»، معنای ازدواج نور با نور، معنای جوان‌مردی و مردانگی، معنای وحدت و تفرقه، معنای «سنت» و «بدعت»، معنای سخن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - که می‌فرماید: «اختلاف امت من رحمت است»، معنای همسایه و حدّ همسایگی، و معنای «غیبت» و «بهتان».

معانی الأخبار مانند دیگر کتاب‌های شیخ صدوق، همواره مورد توجه علما و فقهای شیعه قرار داشته و از معتبرترین اصول روایی شیعه به شمار می‌آید و روایات آن در بسیاری از مجموعه‌های بزرگ روایی شیعه مانند: کتب اربعه، بحار الأنوار و وسائل الشیعه آمده و به آنها استناد شده است.

این کتاب برای شناخت معانی اصطلاحات قرآنی، روایی، عقیدتی، فقهی و دیگر معارف اسلامی کتابی بس ارزشمند و قابل توجه است؛ چراکه با توجه به روایات اهل بیت رسول خدا ﷺ که تنها راه شناخت معارف و احکام اسلامی است، نگاشته شده. سخن بزرگان: علّامه مجلسی در این کتاب می‌فرماید: «کتاب‌های شیخ صدوق در حدّ کتب اربعه است و نام آنها در اجازات روایی ما، از مشایخ بزرگ شیعه موجود است و بسیاری از علما و فقهای شیعه از آنها روایت نقل کرده‌اند و به لطف خداوند، نسخه‌های قدیمی و تصحیح شده‌ای از آنها در اختیار ماست.»

شیخ آقابزرگ طهرانی نیز در الذریعة الی تصانیف الشیعه این‌گونه می‌گوید: کتاب معانی الأخبار، نوشته شیخ صدوق - در گذشته به سال ۳۸۱ هـ - است. وی در این کتاب، روایاتی را که در تفسیر معانی حروف و الفاظ آمده، جمع‌آوری نموده است. او این کتاب را در سال ۳۳۱ هـ نگاشته است. مولی عبدالنبی طسوجی نیز شرحی بر این کتاب نوشته است.

ترجمه کتاب: کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق توسط شیخ عبدالعلی محمدی شاهرودی به فارسی ترجمه شده است. این ترجمه توانسته است زمینه‌ای فراهم آورد که خوانندگان و دوست‌داران روایات اهل بیت علیهم‌السلام به راحتی بتوانند از فرمایش‌های آن بزرگواران به زبان فارسی روان بهره‌برند. مترجم محترم در مقدمه کتاب، دلیلی برای

ضرورت ترجمه ذکر کرده و تا حدّ امکان به آن پای‌بند بوده است. ترجمه عبارت‌ها به صورت روان و همه‌فهم است و کمتر جایی می‌توان یافت که از این قاعده بیرون مانده باشد. به همین دلیل، اگر مترجم توضیحی در فهم روایت لازم می‌دیده، آن را بین دو قلاب [] ذکر کرده است.

یکی دیگر از مزایای این ترجمه، استفاده مترجم از نسخه چاپ شده «مکتبه الصدوق»، تصحیح دانشمند و فاضل معاصر، استاد علی اکبر غفّاری، است. ایشان با ذکر اختلاف عبارات نسخه‌ها، شرح کلمات دشوار و غریب حدیثی و ذکر استنادهای بیشتر برای احادیث، کمک شایان توجهی به بهره‌گیری از این اثر نموده است.

مترجم بیشتر پاورقی‌های مصحح را در ترجمه گنجانده و یا با عنوان شرح، پس از حدیث قرار داده است. از مزایای دیگر این ترجمه، شماره‌گذاری ابواب کتاب است که بر اساس معانی الاخبار چاپ سنگی، که با علل الشرایع در یک مجلد چاپ شده، صورت گرفته است.

این ترجمه مانند بیشتر ترجمه‌های دیگر، دارای مقدمه‌ای ۱۸ صفحه‌ای است. مترجم در مقدمه، نگاهی دارد به تاریخ منع کتابت حدیث و توطئه‌هایی که در این زمینه صورت گرفته است و بیان می‌کند که علی‌رغم همه آن مشکلات، شیعیان در حفظ و نگهداری کتب و به دست آوردن حدیث و تدوین آنها تلاش‌های بی‌وقفه و پیگیر مبذول داشته و مجموعه‌های ارزنده‌ای در دسترس جامعه اسلامی قرار داده‌اند. در ادامه مقدمه نیز مطالب سودمندی در زندگی‌نامه و مقام علمی شیخ صدوق در میان علمای اسلام بیان شده است.

این ترجمه فاقد فهرست‌های گوناگون، به ویژه فهرست آیات قرآنی، فهرست احادیث شریف و فهرست اعلام است و فقط فهرست مطالب در آخر هر جلد گنجانده شده است.

نسخه‌های کتاب:

۱. نسخه‌ای در «کتاب‌خانه آستان قدس رضوی» در مشهد مقدّس؛ این نسخه به خط

شیخ حرّ عاملی است.

۲. نسخه‌ای در «کتاب‌خانه علّامه طباطبائی»: این نسخه را محمّد بن محمّد محسن بن مرتضی مشهور به «علم الهدی» در تاریخ ۱۰۷۳ هـ تصحیح و مقابله نموده است.

۳. نسخه‌ای در کتاب‌خانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.

۷. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام: شیخ صدوق در این کتاب، روایت‌هایی درباره امام رضا علیه‌السلام و مجموعه روایاتی را از آن حضرت جمع‌آوری نموده است.

او این کتاب را برای هدیه به کتاب‌خانه صاحب بن عبّاد دیلمی، وزیر وقت و حاکم شیعی آن دوران، نگاشته است. صاحب بن عبّاد در مدح و ستایش امام رضا علیه‌السلام اشعاری سرود و آن را به شیخ صدوق هدیه دارد و شیخ نیز این کتاب را در پاسخ به هدیه ایشان، به نگارش درمی‌آورد.

کتاب عیون اخبار الرضا از معتبرترین منابع روایی شیعه به شمار می‌آید که مانند دیگر کتاب‌های شیخ صدوق، از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار است. این کتاب در شرح و توضیح بسیاری از عقاید شیعه، کتابی ارزشمند و مفید است. شیخ صدوق با جمع‌آوری سخنان و بحث‌های امام رضا علیه‌السلام با دیگر دانشمندان آن دوران، بسیاری از مباحث مهم اسلامی را مطرح کرده است.

مرحوم میر داماد در مدح این کتاب، اشعاری به زبان عربی با این مضامین سروده است: کتاب عیون اخبار الرضا کتابی شفاف است که قلب انسان را شفا می‌دهد. در تمام روزگار و در نگاه هیچ بیننده‌ای، کتابی مانند این کتاب نگاشته نشده است. این کتاب با شیوه‌ای شگفت‌انگیز، مانند خورشید از نور هدایت می‌درخشد و آرزوی قلب را برآورده می‌سازد.

کتاب مجموعاً دارای یک مقدمه و ۶۹ باب است. برخی از ابواب کتاب، عبارت است از:

۱. باب العلة التي من اجلها سمى علي بن موسى علیه‌السلام الرضا؛

۲. باب في ذكر ما جاء في امّ الرضا علیه‌السلام و اسمها؛

۳. باب في ذكر مولد الرضا علیه‌السلام؛

۴. باب فی نص ابی‌الحسن موسی بن جعفر علیه السلام علی ابنه علی بن موسی علیه السلام بالامامة و الوصیة و یذکر فیها ثمانیة و عشرون نصاً؛
۵. باب فی ذکر نسخه وصیة موسی بن جعفر علیه السلام؛
۶. باب النصوص علی الرضا علیه السلام بالامامة فی جملة الاثمة الاثنی عشر علیهم السلام؛
۷. باب جمیل من اخبار موسی بن جعفر علیه السلام مع هارون الرشید و مع موسی بن المهدی؛
۸. باب الاخبار التي رويت فی صحّة وفاة ابی‌ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام؛
۹. باب من قتله الرشید من اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله فی لیلة واحدة بعد قتله لموسی بن جعفر علیه السلام سوى من قتل منهم فی سائر الايام و اللیالی؛
۱۰. باب السبب الذی من اجله قیل بالوقف علی موسی بن جعفر علیه السلام؛
۱۱. باب ما جاء عن الرضا علیه السلام من الاخبار فی التوحید و خطبة الرضا علیه السلام فی التوحید؛
۱۲. باب ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع اهل الادیان و اصحاب المقالات فی التوحید عند المأمون؛
۱۳. باب فی ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع سلیمان المروزی متکلم خراسان عند المأمون فی التوحید؛
۱۴. باب ذکر مجلس آخر للرضا علیه السلام عند المأمون مع اهل الملل و المقالات و ما اجاب به علی بن محمد بن الجهم فی عصمة الانبیاء علیهم السلام؛
۱۵. باب ذکر مجلس آخر للرضا علیه السلام عند المأمون فی عصمة الانبیاء علیهم السلام؛
۱۶. باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی حدیث اصحاب الرّس؛
۱۷. باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی قول الله - عزّ و جل - «و فدیناه بذبح عظیم». شرحها و ترجمه‌ها؛ این کتاب مورد توجه بسیار علما و اندیشمندان اسلامی قرار گرفته و ترجمه‌ها و شرح‌های فراوانی بر آن نگاشته شده است؛ مانند:
۱. ترجمه‌ای از محمد صالح بن محمد باقر قزوینی؛

۲. ترجمه‌ای از سیدجلیل میرزا ذبیح الله بن میرزا هدایت‌الله؛
 ۳. ترجمه‌ای از مولی علی بن طیفور بسطامی؛
 ۴. ترجمه‌ای از سیدعلی بن محمد بن اسدالله امامی؛
 ۵. ترجمه‌ای توسط حاج شیخ محمد تقی بن محمد باقر اصفهانی؛
 ۶. ترجمه‌ای به نام کاشف النقاب؛
 ۷. ترجمه‌ای به نام برکات المشهد المقدس؛
 ۸. ترجمه‌ای از یکی از افاضل مشهد رضوی در سال ۱۲۴۵ ق که به امر سیدمحمد بن سیددلدار علی نقوی نصیرآبادی نوشته شده است.
 ۹. ترجمه‌ی علامه مجلسی از بخش‌هایی از کتاب؛ مانند ترجمه‌ی خطبه‌ی امام در «توحید»؛
 ۱۰. شرح کتاب، نوشته‌ی علی اصغر بن سیدحسین حکیم بن سیدعلی شوشتری؛
 ۱۱. شرح کتاب، توسط محمد علی حزین بن شیخ ابوطالب زاهدی گیلانی؛
 ۱۲. شرحی از سیدنعمت‌الله جزائری؛
 ۱۳. شرحی از مولی هادی بنایی؛
 ۱۴. شرح خطبه‌ی الرضا، نوشته‌ی حسن بن علی گوهر قراچه‌داغی که شرح خطبه‌ی «توحید» این کتاب است.
- ۸ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: شیخ صدوق در کتاب ثواب الأعمال روایات فراوانی در بیان اعمال پسندیده و ناپسند و پاداش اعمال نیک و مجازات اعمال بد انسان آورده است. این کتاب ثواب الأعمال مانند دیگر کتاب‌های شیخ صدوق همواره مورد توجه علما و فقهای شیعه قرار داشته و از معتبرترین اصول روایی شیعه به شمار می‌آید.
- روایات آن نیز در بسیاری از مجموعه‌های روایی بزرگ شیعه مانند: کتب اربعه، بحارالانوار و وسائل الشیعه نقل شده و به آنها استناد گردیده است. کتاب ثواب الأعمال شامل ۷۸۸ حدیث است که در ضمن ۳۸۹ عنوان آمده.
- و کتاب عقاب الأعمال نیز شامل ۳۳۱ حدیث است که در ضمن ۱۳۱ عنوان آمده و در موضوعاتی همچون نکات ذیل است: ثواب گفتن «لا اله الا الله»، رفتن به مسجد، تفکر،

زیارت پیامبر و ائمه اطهار^{علیهم‌السلام}، حفظ قرآن، توبه، عمل به علم، شاد کردن دل برادر مؤمن، ثواب جهاد در راه خدا، مجازات کسی که در انجام فرامین الهی سستی به خود راه دهد، قسم دروغ، زکات ندادن، اذیت مؤمن، قطع رحم، حاکم ستمگر، و مجازات ترک امر به معروف و نهی از منکر.

انگیزه نگارش: شیخ صدوق درباره انگیزه نگارش این کتاب می‌فرماید: امری که موجب گشت این کتاب را به رشته تحریر درآورم، روایتی بود از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که می‌فرمایند: «راهنما بر انجام عمل نیک مانند انجام دهنده آن است» و آن را «ثواب الأعمال» نام نهادم. به امید آنکه خداوند مرا از پاداش آن محروم نفرماید و بجز امید به پاداش الهی و خشنودی خداوند سبحان چیز دیگری مقصود من نبوده است.

ترجمه‌های کتاب: این کتاب بارها و با نام‌های گوناگون، به فارسی ترجمه شده است. در اینجا، به ذکر نام برخی از این ترجمه‌ها و مترجمان بسنده و برای پرهیز از اطناب، از شرح تفصیلی ترجمه‌ها خودداری می‌شود:

- ترجمه محمد علی مجاهدی با نام پاداش نیکی‌ها و کیفر گناهان؛
- ترجمه صادق حسن زاده؛
- ترجمه علی اکبر غفاری؛
- ترجمه ابراهیم محدث بندرریگی.

نسخه‌های خطی:

۱. نسخه‌ای در «کتاب‌خانه سیدجلال‌الدین ارموی» مشهور به «محدث ارموی»، که تاریخ نگارش آن ۱۰۵۶ هـ و به خط محمدتقی شیرازی ابن نظام‌الدین بن محمود انصاری است.

۲. نسخه‌ای دیگری نیز در «کتاب‌خانه سیدجلال‌الدین ارموی» وجود دارد که تاریخ نگارش آن ۱۰۶۹ هـ و به خط محمد مؤمن ابهری است.

۹. **الأمالی**: این کتاب حاصل جلسه‌های متعددی است که شیخ صدوق هفته‌ای دو روز در روزهای سه‌شنبه و جمعه از ۱۸ رجب سال ۳۶۷ هـ تا روز ۱۱ شعبان سال ۳۶۸ هـ در مشهد مقدّس برگزار می‌کرد و در آن احادیث را املا می‌فرمود و شاگردان ایشان می‌نوشتند.

فن امالی نویسی: در اواخر قرن سوم هجری، شیوه‌ای در میان دانشمندان اسلامی متداول شد که آن را «فن امالی» نامیدند. «امالی» جمع املاء است یکی از استادان و دانشمندان بزرگ در انجمنی، مطالبی را ایراد می‌کرد و دیگران سخنان او را می‌نوشتند و جمع‌آوری می‌کردند تا به صورت کتابی می‌شد و آن را «امالی» می‌خواندند. از فقهای بزرگ شیعه، آثار گران‌بهایی به این شکل به یادگار مانده که *امالی* شیخ صدوق از آن جمله، اثری بس نفیس و ارزشمند است.

در این کتاب، تبحر شیخ بزرگوار، صدوق، در جمع و حفظ احادیث فریقین شیعه و سنی به خوبی آشکار است.

ایشان از ۷۱ استاد شیعه و سنی استفاده حدیثی کرده و روایات آنها را با سلسله‌سندها در کتاب *الخصال* خود آورده است. این استادان در جای‌جای کشور اسلامی آن روز، از ماوراءالنهر تا بغداد، صاحب سند حدیث بودند و شیخ صدوق در مسافرت‌های پر مشقت خود، با همت خستگی‌ناپذیر، از محضر آنها استفاده کرد و روایات آنها را جمع نمود.

موضوع کتاب «امالی»: موضوعات گوناگونی در این کتاب بحث شده که بیشترشان جنبه اخلاقی و تاریخی دارد و نقل فضایل خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اخبار اخلاقی نقل شده توسط غیر شیعیان با ملاحظه متن آن، به حکم عقل سلیم تأیید می‌شود و اخبار فضایل خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان مخالفان، مقرون به قرینه قطعی است؛ زیرا روایات آنها دلیلی برای جعل حدیث نداشته‌اند. از این رو، شیخ در این دو موضوع، اخبار بسیاری از راویان مخالف مذهب نقل کرده است.

ثواب روزه در ماه‌های ذی‌حجه و رجب و شعبان و رمضان و ارزش خواب و رؤیای مؤمن و مقتل امام حسین علیه السلام و مستحبات نماز و احکام و شرایع از دیگر مباحثی است که در این کتاب مطرح شده است.

در برخی از روایات این کتاب، مضامین به ظاهر ضعیف و مورد اعتراض وجود دارد که در بیان آن، می‌توان گفت: بسیاری از این روایات متشابه است و حاوی مطالبی نامحسوس و در بارهٔ امور آینده و وقایع آخرت است؛ همچنان که در خود آیات قرآن کریم، آیات محکم و متشابه وجود دارد و درک مقاصد تفصیلی آنها منظور است، نه لفظ آنها، و دستور این است که آن را به خود ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام برگردانیم. بیان این‌گونه روایات گاهی هم برای آزمایش و امتحان مقام ایمان پیروان است.

شیخ محمدباقر کمره‌ای این کتاب را ترجمه کرده است. این ترجمه تحت‌اللفظی و به صورت روان و امروزی نوشته شده است.

۹. **المقنع**: این کتاب از مصادر اصلی فقه و از معتبرترین کتب فقهی قدماست. این کتاب پس از کتاب *من لا یحضره الفقیه*، از مشهورترین آثار علمی به جای مانده از شیخ صدوق است.

از تاریخ تألیف کتاب اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما با توجه به عبارت «قال والدی رحمه الله» که در جاهای متعدد کتاب دیده می‌شود، نشان از وفات پدر بزرگوار ایشان علی بن حسین بن بابویه (م ۳۲۹ ق) دارد. بدین روی، می‌توان گفت: این کتاب پس از سال ۳۲۹ ق و با توجه به اقبال زیاد بزرگان فقها به ایشان، احتمالاً در اواخر عمر شریفش تألیف شده است.

از زمان نگارش، این کتاب مورد توجه فقهای بزرگ واقع شده و چون عبارت‌هایی برگرفته از متن احادیث معتبر است، در بسیاری از کتب فقهی معتبر، به آن استناد و از آن نقل قول شده است.

کتاب *المقنع* در واقع، رسالهٔ عملیه و مجموعه فتاوی شیخ صدوق است که بر اساس متن احادیث نوشته شده و آن‌گونه که مؤلف پس از خطبهٔ کتاب تصریح کرده، با اعتماد به وجود این احادیث در کتاب‌های حدیث، اسانید روایات مذکور را اختصاراً حذف کرده است.

سیدبهرالعلوم - م ۱۲۱۲ - در کتاب *رجالش، الفوائد الرجالیه*، دربارهٔ روایات بدون سند کتب شیخ صدوق این‌گونه می‌نویسد:

و بهذا الاعتبار، قيل: إنّ مراسيل الصدوق في «الفتاوى» كمراسيل ابن ابي عمير في الحجية والاعتبار، و إنّ مشايخنا السالفين في عهد ثقة الإسلام كليني و ما بعده إلى زماننا لا يحتاج أحد منهم إلى التنصيص على تزكيته و لا التنبيه على عدالته. كتاب المقنع با آنکه مجموعه‌ای از دقیق‌ترین و عمیق‌ترین نظریات فقهی است. دارای متنی روان و بدون پیچیدگی در عبارت است. به گونه‌ای که خواننده در استفاده از آن، هیچ‌گونه مشکلی نمی‌یابد.

از آن رو که در قرن‌های سوم و چهارم تفریعات متعدد فقهی وجود نداشت، در این کتاب، برخی مباحث همچون جعاله، مضاربه و سایر انواع معاملات و همچنین فروع گوناگون در برخی ابواب مطرح نشده است. از سوی دیگر، نظم و ترتیبی در ابواب گوناگون فقهی آن - چنان که در شرائع الإسلام و قواعد الأحكام آمده است - وجود ندارد. به گونه‌ای که گاهی بعضی از ابواب نظیر قضاء یا حدود در کنار ابواب تجارت دیده می‌شود؛ نیز مباحث اخلاقی مثل باب «ثواب الأعمال» و ادعیه متعدد از مباحث و فروع فقهی مجزا نشده است.

وجه نام‌گذاری: مؤلف درباره علت نام‌گذاری کتاب به «المقنع» و حذف اسانید روایات، پس از خطبه کتاب، این‌گونه می‌نویسد:

ثمّ إنّی صنعت کتابی هذا و سمّيته کتاب «المقنع» لقنوع ما یقرأ بما فيه و حذفت الأسانید منه لئلا ینقل حمله و لا یصعب حفظه، و لا یملّ قارئه، إذ کان ما أبینته فيه فی الکتب الأصولية موجوداً مبیناً عن المشايخ العلماء و الفقهاء الثقات - رحمهم الله. (پس از نگارش کتاب، به دلیل آنکه مباحث مذکور در آن خواننده را بی‌نیاز می‌کند آن را «المقنع» (بی‌نیازکننده) نامیدم و برای اینکه کتاب برای نقل و انتقال، سبک و به خاطر سپردنش نیز مشکل نباشد و خواننده را کسل نکند اسانیدش را حذف کردم؛ زیرا سندهای کتاب در کتب مشایخ علما و فقهای مورد اعتماد ذکر شده است.

مطالب: کتاب المقنع شامل یک دوره فقه مخصوص از کتاب طهارت تا دیات است. در این کتاب، ابواب طهارت، صلات، زکات، خمس، صوم، حج، ثواب الأعمال، نکاح،

طلاق و اقسام آن، مکاسب و تجارات، ربا، دین، کفالات، لقطه، مزارعه، اجاره، شراء اراضی اهل ذمه، قضاء، شفعه، ایمان و نذور و کفارات، صید و ذبائح، حدود، عتق و تدبیر و مکاتبه و غیر از آن، وصایا، مواریث، داخل شدن در کارهای حکومتی و نوادر مطرح شده است.

چنان که گذشت، بسیاری از ابوابی که در فقه تفریعی متداول در زمان ما در ابواب معاملات، ایقاعات و احکام مطرح شده در فقه منصوص، که المقنع طبق آن نوشته شده، نیامده است.

شیخ صدوق در بحث «داخل شدن در کارهای حکومتی» روایاتی را که بیانگر افکار اجتماعی و سیاسی‌اش بوده آورده است: «صونوا أنفسکم بالورع، و قووه بالتقیة و الاستغناء بالله عن طلب الحوائج إلی صاحب السلطان».^۸

توجه او به مباحث اخلاقی موجب شده است که وی پس از باب «نکاح» و قبل از باب «حج»، بحثی را به عنوان «ثواب الأعمال» مطرح سازد که در آن به ذکر مستحباتی همچون انواع ذکرها، صلوة رحم، ادخال سرور در قلب مؤمن و اخلاق حسنه بپردازد. ویژگی‌ها: از ویژگی‌های این کتاب، تلفیق مباحثی است که در فقه متداول امروز ما از یکدیگر متمایز شده‌اند. برای نمونه، مؤلف احکام مبطلات وضو و غسل و مستحبات آنها و احکام تخلی و انواع نجاست‌ها را با هم ذکر کرده و از یکدیگر تفکیک ننموده و گاهی نیز بعضی از آنان را در داخل مسائل قسمت دیگر بیان نموده است.

اگرچه متن کتاب دقیقاً متن روایات است، اما مؤلف گاه روایت را با ذکر نام امام معصوم علیه السلام نقل می‌کند؛ مثل قال امیر المؤمنین - علیه السلام - یا قال أبو عبدالله - علیه السلام - و گاه با نام راوی نقل می‌کند؛ مثل روی عبدالکریم عن ابي عبدالله - علیه السلام - و گاهی به «قد روی و یاتی حدیث آخر» بدون نام معصوم علیه السلام و یا راوی آن روایت می‌کند که نشان از ترکیب ناهمگون متن کتاب دارد.

از دیگر ویژگی‌های کتاب، تعبّد مؤلف و احتیاط وی در بیان متن روایات است که حتی توضیحات مختصر را نیز مشخص می‌کند؛ مثلاً، در کتاب «حج»، پس از نقل روایت امام محمدباقر علیه السلام در توضیح روایت، این‌گونه می‌نویسد: «قال المصنف: هذا الكتاب معناه أن السنة لا تقاس». نیز در باب «نکاح» در تفسیر روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با لفظ «اعلم»، مطالبی را بیان نموده است.

از دیگر ویژگی‌های کتاب، نقل قول‌های متعدد مؤلف از پدر بزرگوارش، علی بن حسین بن بابویه - رحمه الله - است. وی در صفحات ۴۳، ۱۵۱، ۱۱۲، ۲۷۳، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۵۷، ۴۰۳، ۴۵۳ و ۵۴۱ با عبارات‌های «قال فی رسالته الیّ» یا «قال فی وصیته علیّ» این نظریات را مطرح کرده است.

همان‌گونه که گذشت، متن روایات گاهی بدون نام معصوم و راوی و گاهی با لفظ «قال»، «سئل» و نظایر آن ذکر شده است.

روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌شود با لفظ «النبی» یا «رسول‌الله» آمده و روایاتی نیز از امیرالمؤمنین، علی بن الحسین، امام محمدباقر (اباجعفر)، امام صادق (ابی‌عبدالله) و امام رضا (ابو الحسن) علیهم السلام نقل شده است.^۹

مؤلف مکرّر از امام صادق علیه السلام روایت نقل نموده که راویان او عبارتند از: ابوبصیر، محمد بن مسلم، سفیان بن عیینه، زکریّا بن مالک جعفی، حلبی، بشیر نبال، عبدالله بن سنان، عبدالکریم بن عمر، عمران زعفرانی، حمّاد بن عثمان، سماعة بن مهران ادریس قمی، معاویه بن عمّار، حمّاد بن عثمان، حفص بن یختری، علی بن عقبه.^{۱۰}

گفتار بزرگان درباره کتاب: شیخ آقابزرگ طهرانی در الذریعة الی تصانیف الشیعه درباره این کتاب می‌گوید: «هو متداول شائع و ینقل عنه فی الوسائل».

۹. صفحات ۷۱، ۱۱۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۸۰، ۱۸۲.

۱۰. صفحات ۱۰۴، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۶، ۲۴۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۸۰، ۲۸۴، ۵۲۱.

عَلَّامَه مجلسی در بحارالانوار این کتاب را از دسته کتاب‌هایی از شیخ صدوق می‌داند که شهرتشان از شهرت کتب اربعه کمتر نیست: «لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الأربعة التي علیها المدار فی هذه الاعصار.»

نظر حاجی نوری در مستدرک الوسائل نیز چنین است: «و الحق أن ما فيه - المقنع - عين متون الأخبار الصحيحة بالمعنى الأخص الذي عليه المتأخرون.»

همو در جای دیگری از کتاب خود، چنین گفته است: «و من هنا ظهر وجه نقل المجلسی - رحمه الله - ما فيه كنفله عن سائر كتب الأخبار.»

انتشار آن: کتاب المقنع اولین بار، در سال ۱۲۷۶ ق در ضمن کتاب جوامع الفقهیه چاپ شده است. پس از آن در کنار کتاب الهدایة بالخیر در ایران در سال ۱۳۷۷ ق و در بیروت به سال ۱۴۱۴ چاپ شده است. نیز به سال ۱۴۱۵ ق کتاب با تحقیق گروه تحقیق تابع «مؤسسه امام هادی علیه السلام» از سوی انتشارات این مؤسسه در چاپ‌خانه اعتماد قم چاپ شده است.

۱۰. الهدایة بالخیر: این کتاب شامل دو بخش است: بخش نخست مربوط به اصول اعتقادی، از قبیل توحید، نبوت، امامت، تقیه، اسلام و ایمان، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، ارکان اسلام و نیت است. بخش دوم در فروع فقهی است که از ابواب طهارت شروع می‌شود و به ابواب ارث پایان می‌پذیرد.

در طول قرون، فقهای شیعه اهتمام و توجه خاصی به این کتاب داشته‌اند و آن همواره مصادر فقهی و روایی معتبر نزد آنها بوده است، تا جایی که بزرگان شیعه آنچه را در این کتاب ذکر شده به عنوان «حدیث» تلقی کرده‌اند. شیخ انصاری می‌فرماید: «... کما عمل بفتاوی علی بن بابویه لتنزیل فتواه منزلة روايته...»

این کتاب به همت «مؤسسه امام هادی علیه السلام» در قم، به سال ۱۴۱۸ تحقیق، چاپ و منتشر شده است.

وفات

این عالم بزرگ و آخرین بازماندهٔ خاندان صدوق، پس از عمری طولانی و پر برکت، در سال ۳۸۱هـ دیده از جهان فانی فرو بست و به سرای باقی شتافت.

منابع

- من لا يحضره الفقيه، مقدّمه / معانى الاخبار، مقدّمه / المقنع، ص ۵ و ۲۳۷ / رجال النجاشى، ج ۲، ص ۳۱۱، ش ۱۰۵۰ / الفهرست، طوسى، ص ۴۹۵، ش ۲۵ / تاريخ بغداد، ج ۳، ص ۸۹ / الانساب، سمعانى، ج ۴، ص ۵۴۴ / معالم العلماء، ص ۱۱۱ / الرجال، ابن داود حلى، ص ۱۷۹ / رجال العلامة الحلى، ج ۴۷، ص ۱۴۷ / سير اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۰۳ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۶۹ / مجالس المؤمنين ج ۱، ص ۴۵۴ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۵۴ / أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۸۳ / رياض العلماء، ج ۸، ص ۱۱۹ و ج ۵، ص ۱۲۱ / لؤلؤة البحرين، ص ۳۷۲ / الرجال، بحر العلوم، ج ۳، ص ۲۹۳ و ۳۰۰ / رياض الجنات، ج ۶، ص ۱۳۲ و ۱۳۷ / بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۶ / مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷ / جاب سنگى و ج ۱۹، ص ۱۸۹ و ۱۹۱ / خاتمه المستدرک، ج ۳، ص ۵۲۴ / هدية العارفين، ج ۲، ص ۵۲ / تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۵۴، ش ۱۱۱۰۴ / تأسيس الشيعة، ص ۲۶۲ / الفوائد الرضويه، ص ۵۶۰ / الكنى والألقاب، ج ۲، ص ۴۱۶ / اعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۴ / ريحانة الادب، ج ۳، ص ۴۳۴ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۸۷ / الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۱۵، ص ۳۱۳ و ج ۵، ص ۱۴۰ و ج ۲، ص ۱۲۳ / معجم المؤلفين، ج ۱۱، ص ۳ / الأعلام، زرکلى، ج ۶، ص ۲۷۴ / معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۳۱۵ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۸۳ / مفاخر الاسلام، ج ۳، ص ۱۶۶-۱۸۶ / الامالى، صدوق، مقدّمه محمدباقر كمره‌اى / كتاب ماه دين، ج ۸۳، ص ۸۳ / كتاب شناسى تفصيلى مذاهب اسلامى، ج ۲۷۰، ص ۲۷۱.

محمد بن على بن شاذان قزوینى

ابوعبدالله، استاد ابن نوح سیرافى (م ح ۴۲۰) و از استادان اجازه نجاشى، فهرست نگار نام دار شیعه (م ۴۵۰)، بود. همین استادی سبب شده است که او را از راویان سده چهارم بدانند. نجاشى از او بسیار نقل کرده و با نام‌هاى «محمد بن على قزوینى»، «محمد بن على بن شاذان»، «ابوعبدالله بن شاذان قزوینى»، «ابوعبدالله بن شاذان»، «ابوعبدالله قزوینى» و «ابن شاذان» از او ذکر نموده که همه یکسان و برخاسته از تنوع در تعبیر است. ظاهراً صاحب عنوان «شاذان»، که نجاشى از وی یاد کرده و بسیار از او نقل نموده و او را استاد و شیخ اجازه‌اش دانسته و واسطه او به کتاب «المتع» تألیف حسین بن عبيدالله سعدى بوده، همین صاحب ترجمه است.

محمد بن علی بن شاذان غالباً از احمد بن محمد بن یحیی عطار و علی بن حاتم روایت نقل کرده است. نجاشی در ترجمه «عیاشی» ذکر کرده که طریق صاحب ترجمه به عیاشی، حیدر بن محمد سمرقندی است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۳ و ۲۵ و ۴۲ و ۷۹ و ۱۳۹ و ۱۹۱ / اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۸ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۸۸.

محمد بن علی بن شاه

ابوالحسن - یا ابوالحسن - مروزی یا مروودی، از محدثان، با توجه به شهرتش و اختلافی که در آن وجود دارد، احتمالاً مدتی در مرو یا مروود - در نزدیکی مرو - می‌زیست.

وی از استادان شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، بود که در دو کتاب *عیون اخبار الرضا علیه السلام و الخصال* و نیز غیر آن دو، از او بسیار نقل کرده است. استادان شیخ صدوق معمولاً در شمار دانشمندان سده چهارم قرار می‌گیرند. از جمله روایات صدوق از محمد بن علی بن شاه، روایتی است که او با سند حضرت رضا علیه السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که: «ایمان، واگویی با زبان، شناخت با قلب خود، و عمل با کردار جوارحی است.»

نیز شیخ صدوق از طریق او، کلام امام علی علیه السلام به کمیل را در اینکه «زمین از حجتی ظاهر یا خائف خالی نمی‌ماند» نقل کرده است. این روایت می‌تواند قرینه‌ای بر تشیع او باشد. «اللهم بلی! لا تخلو الارض من قائم بحجة ظاهر مقهور، او خائف مغمور، لئلا تبطل حجج الله و بیئاته.»

منابع

معانی الاخبار، مقدمه، ص ۶۴، ش ۲۰۷ / مشیخة من لا یحضره الفقیه، ص ۳۹ / عیون الاخبار، ص ۱۲۳ و ۱۹۴ و ۲۷۴ / الخصال، ج ۱، ص ۴۲ و ۶۲ و ۱۵۵ و ج ۲، ص ۴۰ و ۶۱ / کمال الدین، ص ۱۸۶ /

قاموس الرجال، ج ۸ ص ۲۸۹ / انبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۱، ص ۱۴۵ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۸۸ / معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۳۲۸، ش ۱۱۳۰۲ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۳۷.

محمد بن علی بن عبدک (زنده در ۳۶۰)

ابو احمد گرگانی، معروف به «عبدکی» و «ابن عبدک»، مفسّر، فقیه، متکلم و ادیب بزرگ شیعه در سده چهارم هجری بود. او به عنوان یکی از بزرگان شیعه، به تألیف کتاب‌هایی در حوزه‌های اعتقادی، تفسیر و حدیث همت گماشت.

«عبدک»، مخفف «عبدالکریم» است. بر اساس آنچه از شهرت او برمی‌آید، شاید بتوان گفت: محل تولد وی گرگان بوده است. البته گفته‌اند: مدتی در نیشابور می‌زیست.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، کنیه او را «ابوجعفر» ذکر کرده و وی را فقیه و متکلمی جلیل‌القدر دانسته و از کتاب تفسیرش نام برده است.

ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، کنیه وی را «ابومحمد» ذکر کرده و وی را امامی دانسته، جز اینکه او را در نوشته‌هایش به «وعیدیه» متمایل دانسته است. مشهور است که خلف وعده بر خداوند قبیح است، اما خلف وعید چنین نیست. «فرقه وعیدیه» خلف وعید را نیز بر او قبیح می‌دانند و معتقدند که مسلمانان مرتکب کبیره نیز همچون کفار، عذاب دایم دارند و شفاعت را زیاده‌خواهی ثواب بر مستحقان می‌دانند.

سمعانی (م ۵۶۲) در تعریف لفظ «شیعه»، می‌گوید: به گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - که تولای او را دارند «شیعه» گفته می‌شود که از آن جمله است: محمد بن علی بن عبدک شیعی. او پیشوای شیعه بود.

حاکم نیشابوری (م ۴۰۵)، محمد بن عبدک را چنین معرفی کرده است: او از ادیبان موصوف به عقل و کمال و خوش‌رأیی در نیشابور است و در آنجا خانه و حمام معروفی به نام «باب عزة» بنا کرد.

ابن عبدک را از مخالفان سرسخت اسماعیلیان دانسته‌اند که کتاب *الردّ علی الاسماعیلیه* را نگاشته است. برخی دیگر از کتاب‌های او عبارت است از: *الإقتداء بعلی*، *التفسیر* و شرح جامع صغیر و جامع کبیر شیبانی.

ابن عبدک از اشخاصی همچون عمران بن موسی بن مجاشع گرگانی روایت شنیده و از محمد بن داود اصفهانی و علی بن موسی قمی نقل روایت کرده است. بعضی وی را از اصحاب شیبانی دانسته‌اند، ولی با توجه به اختلاف زمانی زیادی که بین این دو وجود دارد، چنین انتسابی صحیح نیست.

شرح حال نگاران نگارش شرح جامع صغیر و جامع کبیر را به صاحب ترجمه نسبت داده‌اند، اما برخی در انتساب این دو کتاب به محمد بن علی بن عبدک تشکیک کرده، آنها را به ابومحمد بن عبدک بصری (م ۳۴۷) نسبت داده‌اند.

نجاشی او را صاحب کتاب‌هایی می‌داند و تنها از کتاب *تفسیر* او نام می‌برد. شیخ طوسی در *الفهرست*، کتاب *الردّ علی الاسماعیلیه* را هم به وی نسبت می‌دهد. اما ابن شهر آشوب در *معالم العلماء* نوشته‌های او را چنین ذکر می‌کند: *تفسیر ده جزئی، مطلع الهدایه، الردّ علی الاسماعیلیه، الکلام فی الفرقه المنبته لرؤیه الله تعالی*. وفات محمد بن علی بن عبدک پس از سال ۳۶۰ در گرگان بوده است.

منابع

- الرجال. احمد النجاشی، ج ۲، ص ۳۰۰ ش ۱۰۴۱ / *الفهرست*، طوسی، ص ۲۲۵، ش ۹۰۶ / *الانساب*، ج ۴، ص ۱۳۲ / *الرجال*، ابن داود حلّی، ص ۳۲۵، ش ۱۴۲۷ / *رجال العلامه الحلّی*، ص ۱۶۲، ش ۱۵۹ / *ایضاح الاشتباه*، ص ۲۸۹، ش ۶۶۸ / *نقد الرجال*، ص ۳۲۳، ش ۵۷۷ / *نضد الايضاح*، ص ۳۰۶ / *مجمع الرجال*، ج ۵، ص ۲۷۵ / *کشف الظنون*، ص ۵۶۲ و ۵۶۸ / *جامع الرواة*، ج ۲، ص ۱۵۵ / *وسائل الشیعه*، ج ۲۰، ص ۳۳۶، ش ۱۰۸۳ / *بهجة الآمال*، ج ۷، ص ۵۰۶ / *تنقیح المقال*، ج ۳، ص ۱۵۸، ش ۱۱۱۲۰ / *قاموس الرجال*، ج ۵، ص ۲۷۵ / *اعیان الشیعه*، ج ۹، ص ۴۳۷ / *مستدرکات أعیان الشیعه*، ج ۳، ص ۲۳۶ / *الأعلام*، ج ۶، ص ۲۷۴، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۶، ص ۳۳۱، ش ۱۱۳۱۲ / *معجم المؤلفین*، ج ۱۱، ص ۲۶ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۴۳۸ و ۴۴۹.

محمد بن علی بن فضل (زنده در ۳۴۰)

ابوالحسن کوفی، محدث و فقیه گران قدر شیعی در سده چهارم هجری، کنیه او را «ابوالحسین» نیز گفته‌اند. نسب او به ابن سکین می‌رسد: محمد بن علی بن فضل بن تمام بن سکین الدهقان. به گفته نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، لقب «سکین» برای بزرگ داشت آن خاندان بوده است.

به گفته ابن ندیم، فهرست‌نگار (م ۳۸۵)، زادگاه او کوفه بوده و کتابی نیز به نام فضائل الکوفه نگاشته است.

او آگاه به حدیث و فقهی سرشناس بود که فراوان روایت می‌کرد و نیکو نگارش می‌نمود. از کسانی که وی از او روایت کرده است، می‌توان علی بن محمد بن یعقوب کسائی (م ۳۳۲) را نام برد.

ابومحمد هارون بن موسی تلعبری، محدث معروف و پر کار سده چهارم (م ۳۸۵)، به سال ۳۴۰ - و بنا به نقلی دیگر ۳۴۶ - از او روایت شنیده است و از او اجازه در نقل روایت دارد. شیخ صدوق در الامالی، روایات او را همراه با طلب مغفرت برای او نقل کرده است. نیز محمد بن احمد بن داود قمی از او روایت کرده است.

او کتاب‌هایی نیز نگاشته است که احمد بن علی بن نوح سیرافی و دیگران آن را روایت کرده‌اند. برخی از این کتاب‌ها عبارت است از: کتاب الکوفه، کتاب موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام، کتاب مختصر الفرائض، کتاب الإیمان، کتاب ما روی فی عدد الأئمة، کتاب الجمل فی أصول شرائع الاسلام، کتاب عدد الآیام و نوادر الأخبار، کتاب الفرج، کتاب فضل الایمان علی الاسلام، کتاب الزیارات، کتاب الزهد، کتاب الوصایا، کتاب مقتل الحسین علیه السلام.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، پس از نام بردن این کتاب‌ها، متذکر می‌شود که کتاب الکوفه محمد بن علی بن فضل را بر حسین بن عبیدالله قرائت کرده است.

از سال اجازه دادن او به تلعبری معلوم می‌شود که او در سال ۳۴۰ زنده بوده است.

منابع

- الامالی، صدوق، ص ۲۲۷ / الفهرست، ابن الندیم، ص ۱۶۵ / رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۰۵، ش ۱۰۴۷ / رجال الطوسی، ص ۵۰۳، ش ۷۰ / الفهرست، طوسی، ص ۱۸۸، ش ۷۱۲ / الرجال، ابن داود حلّی، ص ۳۲۶، ش ۴۲۹ / رجال العلّامة الحلّی، ص ۱۶۲، ش ۱۶۲ / ایضاح الاشتباه، ص ۲۹۰، ش ۶۷۲ / نقد الرجال، ص ۳۲۳، ش ۵۷۹ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۷۶ / نضد الإيضاح، ص ۳۰۶ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۵۵ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۳۶، ش ۱۰۸۵ / الوجیزة، ص ۱۶۵ / هداية المحدثین، ص ۲۴۵ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۵۲۱ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۵۸، ش ۱۱۱۲۶ / اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۳ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۹۰ / الذریعة إلى تصانیف الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۸۴، ش ۱۳۱۴ و ج ۲۰، ص ۲۰۲، ش ۲۵۷۵ / معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۳۳۶ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۴۱.

محمد بن علی بن معمر کوفی (زنده در ۳۲۹)

ابوالحسین، از فقها و مصنفان و روایان و مشایخ اجازة، دوست و مصاحب حمدان بن معافی، معروف به «صبیحی»، صاحب کتاب/هلیجه بود و این کتاب را از او روایت نمود. تلعبیری، محدث معروف و پر کار سده چهارم (م ۳۸۵)، در سال ۳۲۹ از او حدیث شنیده و اجازه روایت گرفته است. به همین دلیل، او از دانشمندان قرن چهارم محسوب می‌شود.

او از حسن بن علی بن فضال، علی بن محمد بن مسعده، محمد بن حسین بن ابی‌خطاب، محمد بن علی، محمد بن علی بن عکایة تمیمی و محمد بن مسعده روایت کرده است.

به نقل از معجم رجال الحديث، با این فرض که محمد بن علی بن معمر، محمد بن علی بن معمر کوفی باشد، هارون بن موسی تلعبیری، کلینی و محمد بن حسن کوفی از او روایت کرده‌اند.

کتاب‌هایی از جمله کتابی با عنوان قرب الاسناد به او منسوب است.

منابع

الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۷۸ / رجال النجاشی، ص ۱۳۸ / رجال الطوسی، ص ۵۰۰، ش ۱۶۰ / معالم العلماء، ص ۱۳۶، ش ۹۲۹ / نقد الرجال، ص ۳۲۴، ش ۵۸۴ / مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۷۹ / جامع الرواة ج ۲، ص ۱۵۸ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۶۰، ش ۱۱۱۴۴ / اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۷۷ و ج ۹، ص ۴۳۳ و ج ۱۰، ص ۱۸ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۹۳ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۷، ص ۶۷، ش ۳۶۱ / مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۴۶، ش ۱۴۰۷۷ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۹، ش ۱۱۳۵۲ و ۱۱۳۵۳ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۰۲.

محمد بن عمران بن موسی مرزبانی (۲۹۷-۳۸۴)

ابو عبدالله، معروف به «کاتب»، مورخ، محدث مورد اعتماد و از ادبای شیعه، نام کاملش «محمد بن عمران بن عبدالله بن موسی بن سعد بن عبدالله کاتب مرزبانی خراسانی» است. وی در جمادی الاخری سال ۲۹۷ در بغداد به دنیا آمد. وی را در اصل، خراسانی دانسته‌اند.

ابن ندیم، فهرست‌نگار شیعه (م ۳۸۵)، که هم‌دوره با او زیسته است، می‌گوید: او آخرین اخباری صاحب نوشتار است که من دیده‌ام. راست گفتار و بسیار دان بود و روایات زیاد شنیده بود.

ابن خلکان (م ۶۸۱)، او را توثیق کرده، روایتش در ادب را بسیار نیکو شمرده و وی را دارای روایات فراوان و نوشته‌های بسیار دانسته است. خطیب بغدادی (م ۴۶۳) و یاقوت حموی (م ۶۲۶) نیز وثاقت وی را تأیید نموده‌اند. همه تراجم‌نگاران و شرح حال نویسان شرح حال وی را نوشته‌اند و به راستی، وثاقت و درستی نوشته‌ها و روایاتش تصریح کرده‌اند.

شیخ آقابزرگ طهرانی (م ۱۳۸۹) در کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعه او را «علّامه اخباری» لقب داده است.

رجالیان اهل سنت پس از توثیق وی، او را مایل به تشیع دانسته‌اند. اما پس از بررسی آثار وی، همچون ما نزل فی القرآن فی علی و مشاهده روایاتی که او نقل کرده است،

تردیدى در شیعه بودن وی باقى نماند. از آن جمله روایتى است که شیخ مفید از طریق او در الامالى نقل آورده است:

عَبْدِ الرَّحْمَانَ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ الْكَنُودِ - قَالَ: قَدِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ لِأَنَّتِي عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلْتُ مِنْ رَجَبٍ، فَأَقْبَلَ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَصَرَ وَثِيَّهُ وَ خَدَلَ عَدُوَّهُ وَ أَعَزَّ الصَّادِقَ الْمُحِقِّ وَ أَذَلَّ الْكَاذِبَ الْمُبْطِلَ. عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ هَذَا الْمِصْرِ، بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَةِ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ ﷺ الَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِطَاعَتِكُمْ، فِيمَا أَطَاعُوا اللَّهَ فِيهِ مِنَ الْمُتَحَلِّينَ الْمُدْعِينَ إِلَيْنَا بِتَفَضُّلِنَا وَ بِفَضْلِنَا وَ يُجَاهِدُونَاهُ وَ يُنَارِعُونَاهُ حَقًّا وَ يَدْفَعُونَاهُ عَنْهُ وَ قَدْ دَافُوا وَبَالَ مَا اجْتَرَحُوا - (قَسُوفَ يَلْقَوْنَ عِيًّا)

(عبدالرحمان بن عبید بن کنود می‌گوید: دوازده شب از ماه رجب سپری شده بود که امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام از بصره وارد کوفه شدند. حضرت پیش آمدند تا بر فراز منبر رفتند، حمد و ثنای الهی به جای آوردند و سپس فرمودند: اما بعد، سپاس خدایی را که دوست خود را یاری داد، و دشمن خویش را خوار و رها ساخت، و راستگوی حق به جانب را عزت بخشید، و دروغ‌گوی باطل‌گرا را خوار ساخت. ای ساکنان این شهر، تقوای الهی پیشه کنید و از طاعت آن گروه از اهل‌بیت پیامبرتان علیهم السلام، که خدا را اطاعت نموده‌اند، جدا مشوید؛ آنان که در فرمانبری از ایشان - در آنچه خودشان نیز خدا را فرمان برده‌اند - سزاوارترند از آن گروه افرادی که خود را به حق می‌بندند و مدعی آند و با ما مقابله می‌کنند؛ با فضل و دارایی‌های ما، خود را صاحب فضل جلوه می‌دهند و همان فضل را درباره ما انکار می‌کنند، و در حق خودمان با ما می‌ستیزند و ما را از آن کنار می‌زنند، و البته وبال و گرفتاری اعمال زشت خود را چشیدند و به زودی به کیفر این تبه‌کاری (در آخرت) خواهند رسید.)

گفته‌اند: استادان وی به خانه‌اش رفت و آمد می‌کردند و او بر آنها حدیث می‌خواند و از ایشان حدیث می‌شنید، به گونه‌ای که نقل شده است: او پنجاه رخت‌خواب برای علم‌اندوزانی داشت که در خانه‌اش می‌ماندند.

وی اولین شخصی است که کتابی مفصل در علم بیان نوشته و از این رو، نامزد پایه‌گذاری «علم بیان» است. سیوطی مؤسس این علم را عبدالقاهر گرگانی می‌داند، ولی به دلیل آنکه سال وفات عبدالقاهر ۴۴۴ است و مرزبانی در سده چهارم در گذشته، امتیاز پایه‌گذاری علم بیان برای محمد بن عمران مرزبانی متعین است.

از مهم‌ترین استادان وی، می‌توان به ابن عقده (م ۳۳۲-۳۳۳)، ابن درید و ابوبکر جوهری اشاره کرد. او شاگردانی همچون شیخ مفید و سید مرتضی داشت. سید مرتضی در *الفرر و الدرر* و ابن نما در *اخذ الثار*، بسیار از او نقل کرده‌اند.

کتاب *ما نزل من القرآن فی علی بن ابیطالب* را او نوشته و ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، در *معالم العلماء* و شیخ حرّ عاملی، محدث نام‌دار شیعه در سده یازدهم، در *تذکره المتبحرین* از آن یاد کرده‌اند.

بعضی از آثار وی عبارت است از:

- *أخبار السید الحمیری*؛ این کتاب همراه با تحقیق محمد هادی امینی چاپ شده است.

- *أخبار شعراء الشیعه*؛ خلاصه این کتاب توسط سید محسن امین، به تحقیق محمد هادی امینی انتشار یافته است.

- *أشعار النساء*؛ همراه با تحقیق سامی مکی العانی و هلال ناجی به چاپ رسیده است.

- *الأزمنه*؛ سید بن طاووس از این کتاب زیاد نقل کرده است.

- *معجم الشعراء* (تنها در حرف عین)؛ همراه با تحقیق عبدالستار احمد فراح چاپ شده است.

- *الموشح فیما انکره العلماء علی بعض الشعراء من کسر و لحن و عیوب الشعر / الموشح (فی الأدب)*؛ همراه با تحقیق علی محمد بجاوی انتشار یافته است.

- *نور القبس المختصر من المقتبس*؛ یوسف بن احمد یغموری آن را مختصر کرده و با تحقیق رودلف بن زلهایم به چاپ رسیده است.

او نوشتارهای فراوان دیگری نیز دارد؛ از آن جمله: *اخبار الشعراء المشهورین و المکتبرین من المحدثین و أنسابهم و ازمانهم*، *اخبار ابی تمام*، *اخبار ابی مسلم الخراسانی*،

اخبار البرامکه من ابتداء امرهم الى انتهائه، اخبار عبدالصمد بن المعزل الشاعر، اشعار الجن، الانوار و الاثمار فيما قيل في الورد و النرجس و جميع الأنوار من الشعر، الرياض في اخبار المتيمين من الشعراء الجاهليين و المخضرمين و الاسلاميين و المحدثين، كتاب الاوائل في اخبار الفرس القدماء، المفيد في اخبار الشعراء و احوالهم في الجاهلية و الاسلام و دياناتهم و نحلهم، اخبار النخاعة، اخبار الغناء و الاصوات، اخبار المتكلمين، اخبار ابي حنيفة و اصحابه، شعر يزيد بن معاوية، كتاب التهاني، كتاب المراثي، كتاب التعازي، المديح في الولايم و الدعوات و التراب، أخبار الاولاد و الزوجات و الأهل، اخبار الزهاد، شعراء الشيع، ملوک کنده، اخبار الاجواء.

محمد بن عمران اولين کسی بود که دیوان شعر يزيد بن معاوية را جمع آوری کرد. سال وفات ابو عبدالله مرزبانی را گوناگون گفته‌اند. بعضی آن را به سال ۳۷۸ و بعضی دیگر سال ۳۸۴ دانسته‌اند.

منابع

الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۱، ص ۳۱۵ / اعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۳۳ / أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۹۲ / معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۸۹ / السقيفة و فدک، ج ۲۱، ص ۲۲ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۴۲۹.

محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکنشی (۹-ح ۳۴۰)

ابوعمر، از محدثان مورد اعتماد و بسیار ستایش شده و از دانشمندان علم رجال و صاحب یکی از کتاب‌های اصلی این دانش بود که در شناسایی روایات و راویان دارای منزلتی بلند است، ولی از راویان ضعیف نیز روایت نقل نموده است. انتساب کنشی به منطقه «کش»، از نواحی سمرقند - در آسیای میانه - است.

استادان و شاگردان

او از شاگردان و همراهان عیاشی - که خود از محدثان و مفسران بسیار دانشمند و پرآوازه است - بوده و تحت تربیت خاص او، در خانه اش، که مأوای اهل علم بود، تحت

نظارت مستقیم وی پرورش یافت و محدّثی مجرب و پخته شد. صحت اعتقادات و مذهب او مورد تأکید رجالیان است.

کشتی از دوستان و یاران صمیمی شیخ کلینی، مؤلف کتاب گران قدر *الکافی*، بود. نفع الاسلام کلینی و کشتی در بسیاری از استادان و مشایخ و شاگردان با یکدیگر مشترکند و این نشانگر نهایت صمیمیت و ارتباط نزدیک بین آن دو است.

از جزئیات زندگی ابوعمر و سفرهای او، اطلاع چندانی موجود نیست، ولی بعضی گفته‌اند: هم‌عصر و همراه بودن او با شیخ بزرگوار کلینی بسیاری از نکات را برای انسان محقق روشن می‌سازد؛ چرا که دو هم‌شاگردی و دو یار صمیمی معمولاً در مراحل گوناگون زندگی و کمالات روحی، با یکدیگر حرکت می‌کنند.

کشتی برای اخذ دانش، سفرهای زیادی نکرد. به همین دلیل، استاد دیدگی وی محل درنگ است. اگرچه وی شاگرد شخصیت بزرگی همچون عیاشی بوده است، اما از توفیق شاگردی نزد بزرگانی از قبیل استادان عیاشی، که وی سعادت دیدارشان را داشت، محروم بود، و این شاید یکی از دلایل عدم دقت و ضعف بعضی از مطالب علمی او باشد. وی قدر مسلم از استادان مراکز علمی مثل کوفه و بغداد استفاده نکرده و حداکثر، موفق به استفاده از بعضی استادان قم شده است.

مهم‌ترین نکته‌ای که در زندگی‌نامه هر یک از علمای دین قابل توجه است شخصیت علمی و اجتماعی و دینی ایشان است. دوران زندگی کشتی مصادف با غیبت صغرای امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بود و نیاز فراوانی به پالایش روایات دین از احادیث ساختگی و افراد ضعیف در اسناد روایات حس می‌شد. ابوعمر و کشتی مهم‌ترین و اولین حرکت خویش را تهیه کتابی رجالی قرار داد که علمای دین بتوانند با استفاده از نور و هدایت آن، روایات صحیح را از ضعیف تشخیص داده، تصویری صحیح و شفاف از دین در اختیار توده مردم و آیندگان قرار دهند.

کتاب رجالی او بسیار پر مطلب، اما در عین حال، دارای اشتباهات زیاد است. در این کتاب، چیزی از آراء کشتی در زمینه رجال وجود ندارد و اگر به نام «رجال» مشهور

است. به دلیل آن است که شامل روایاتی در احوال راویان احادیث ائمه اهل البیت علیهم السلام است.

وی در کتابش، از گروه زیادی از راویان از جمله حمدویه بن نصیر، ابراهیم بن نصیر، علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، یوسف بن سخت، محمد بن موسی همدانی، آدم بن محمد قلانسی، محمد بن بحر رهنی، طاهر بن عیسی وراق، حمدان قلانسی، محمد بن قولویه، نصر بن صباح بلخی حدیث آورده است.

کتاب کشتی را کسی مانند شیخ الطائفه، شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، روایت نموده و برای شاگردان خویش املا کرده است. این مطلب را برای وثاقت و اعتبار کشتی کافی دانسته‌اند. نیز از دلایل دیگری که نشانگر مورد اعتماد بودن او در نقل و روایت است، علاوه بر تأکیدی که شیخ طوسی بر این مطلب دارد، روایت هارون بن موسی تلعبیری، محدث معروف و پرکار سده چهارم (م ۳۸۵)، و روایت جعفر بن محمد قولویه، صاحب *کامل الزیارات* از اوست. به هر حال، اینکه وی از راویان ضعیف روایت نقل کرده، نکته‌ای مبهم در شرح حال اوست؛ اما خود نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، که نقل وی از ضعف را گزارش کرده، او را بسیار مورد اعتماد دانسته و شاید آن راویان ضعیف در نظر خود وی، ضعیف و مشکل‌دار نبوده‌اند.

ابوعمر و کشتی از بیش از ۵۰ نفر روایت نقل کرده و یکی از کسانی است که به داشتن استادان زیاد معروف است. از جمله استادان کشتی، عبارتند از: محمد بن مسعود عیاشی - صاحب *تفسیر عیاشی*، ابوالقاسم نصر بن صباح بلخی، ابراهیم بن عیاش قمی، حسین بن بندار قمی، احمد بن علی قمی، احمد بن یعقوب ابوعلی بیهقی، محمد بن احمد بن شاذان، و محمد بن قولویه قمی - پدر ابن قولویه صاحب *کامل الزیارة* است.

از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شاگردان کشتی می‌توان به این افراد اشاره کرد: جعفر بن محمد بن قولویه قمی - مؤلف کتاب *ارزشمند کامل الزیارات* - هارون بن موسی تلعبیری، (م ۳۸۵ هـ)، ابواحمد عیسی بن حیّان نخعی، حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی. کشتی حدود سال ۳۴۰ از دنیا رفته است.

رجال کشی

شیخ طوسی (م ۴۶۰) نام کتاب او را «*معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين عليهم السلام*» دانسته و آن را تلخیص و تهذیب نموده و در سال ۴۵۶ هـ برای شاگردش املا کرده و آن را «*اختیار معرفة الرجال*» نامیده است. این کتاب به «*رجال کشی*» هم معروف است. علم رجال از مهم‌ترین علوم اسلامی است که در تمام شاخه‌های علوم روایی، نقش کلیدی و حساس دارد. این علم از قرون اولیه اسلامی، همواره مورد توجه و عنایت خاص بزرگان بوده؛ چرا که اعتبار و حجیت تمام روایات موجود در کتب مختلف، منوط به اعتبار راویان آنهاست و تنها راه فهمیدن وثاقت و عدم وثاقت راویان حدیث، استفاده از علم رجال است. به همین دلیل، هر عالم و مجتهد و مفسری در اولین گام، باید اطلاع کافی از رجال و راویان حدیث به دست بیاورد.

در این موضوع، تا کنون صدها عنوان کتاب تألیف شده که هر یک به نوبه خود، از اهمیت و ارزش برخوردار است، اما اصول اولیه و مهم‌ترین کتب مرجع رجالی که تا کنون به دست ما رسیده، عبارت است از: ۱. *رجال کشی*؛ ۲. *الفهرست نجاشی*؛ ۳. *الفهرست شیخ طوسی*؛ ۴. *رجال الطوسی*؛ ۵. *رجال برقی*. البته بعضی به اصول ثمانیه برای رجال قایلند. در هر صورت، *رجال کشی* و *الفهرست نجاشی* به عنوان اولین کتاب‌های این فن و مهم‌ترین منابع به شمار می‌آیند و سخن این دو کتاب برای همه محققان و علمای متأخر از آنها حجت است.

شیوه رجال کشی:

۱. بر خلاف *الفهرست شیخ طوسی* و *رجال النجاشی*، که نام مؤلفان شیعه را با نام کتاب‌هایشان آورده‌اند و هدفشان اثبات کثرت نویسندگان و کتب شیعیان است و جنبه رجالی کتاب جنبه‌ای فرعی است - نه غرض اصلی نویسنده - مؤلف *رجال کشی* تنها روایات و اخبار ائمه اطهار را درباره رجال و راویان حدیث جمع نموده و غرض اصلی جنبه رجالی کتاب است، نه چیزی دیگر.

۲. این کتاب با رجال شیخ طوسی نیز روشی کاملاً متفاوت دارد؛ چرا که شیخ طوسی در رجال خود، درصدد جمع‌آوری اسماء اصحاب پیامبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ بوده و در بسیاری از موارد، تنها نام راویان را ذکر کرده است و توضیح اضافه‌ای ندارد؛ اما در اینجا، هدف اصلی جرح و تعدیل روایات است، نه جمع‌آوری اسامی آنها و به همین دلیل، این کتاب در جنبه رجالی ترجیح داده می‌شود.

روش کتبی: کتبی در کتاب خویش، به ذکر روایاتی درباره شخصیت راویان و اصحاب ائمه اطهار ﷺ اکتفا کرده و هیچ‌گونه اظهار نظری ننموده است. در مواردی هم که دو یا چند روایت با هم متعارضند - بجز مواردی اندک - هیچ سخنی در جمع و ترجیح روایات ندارد.

مؤلف - یا شیخ طوسی هنگام تهذیب کتاب - تنها راویان شیعه را ذکر کرده و روایات اهل تسنن تنها در مواردی در متن کتاب آمده که برای شیعه روایتی داشته‌اند. نکته دیگر درباره رجال کتبی آن است که این کتاب مشتمل بر نام راویان نقه و ضعیف است و از هر دو نوع راویان در آن آمده است. پس وجود نام یک راوی در این کتاب، دلیل موثق بودن یا شیعه بودن او نیست.

مشخصات کتاب: کتابی که امروزه در دسترس است، دارای ۱۱۵۱ روایت دارد که در شش جزء منظم شده است. در ابتدای جزء اول آن، هفت روایت در شرایط راوی و کسی آمده است که باید علم دین را از او آموخت.

گرچه کتاب دارای شش جزء است، اما هیچ ترتیبی از حیث طبقه و تاریخ و اسماء روایات در آن دیده نمی‌شود و چنین به نظر می‌رسد که این شش جزء در حقیقت، مراحلی است که کتاب توسط شیخ طوسی یا دیگری املا می‌شده یا کاتبی آن را استنساخ می‌کرده است. اما عده‌ای از بزرگان اقدام به مرتب نمودن آن کرده‌اند؛ از جمله:

۱. سیدیوسف بن محمد بن زین العابدین عاملی که آن را مانند رجال شیخ طوسی بر طبق طبقات اصحاب معصومان ﷺ منظم نموده است. این ترتیب در سال ۹۸۱ هـ به اتمام رسیده است.

۲. شیخ داود بن حسن بن یوسف نیز کتاب را بر اساس حروف الفبا در نام راوی و نام پدر وی تنظیم کرده است.

۳. مولی عنایت‌الله قهپایی در سال ۱۰۱۱ هـ کتاب را بر اساس اولین حرف نام افراد منظم کرده و در متن کتاب، هیچ کم و زیادی به چشم نمی‌خورد.

۴. قهپایی در سال ۱۰۱۶ هـ نیز این کتاب را با رجال شیخ طوسی و *الفهرست شیخ و الفهرست نجاشی و رجال ابن غضائری* پس از مرتب نمودن مطالب، با نام *مجمع الرجال* در یک مجلد بزرگ منتشر نموده است.

تهذیب کتاب: بنا بر آنچه نقل شده است، کتاب *معرفة الناقلين* بسیار غلط داشته که یا از جانب املا کننده بوده یا ناسخ کتاب و یا به احتمال ضعیف، از اصل کتاب. بدین روی، شیخ طوسی تصمیم به تهذیب آن می‌گیرد و با نام *اختیار الرجال*، آن را بازنویسی می‌کند. در این ویرایش، که در سال ۴۵۶ هـ - چهار سال قبل از وفات شیخ - بوده است، چند احتمال وجود دارد:

۱. بعضی احتمال داده‌اند اصل کتاب شامل روایت شیعه و سنی بوده که شیخ روایت سنی را از آن حذف کرده است.

۲. روایاتی را که مشکل سندی یا متنی داشته‌اند حذف کرده که در نتیجه، تراجم بعضی افراد از کتاب حذف شده و حجم کتاب کمتر شده است.

۳. اشکالات و اغلاط کتاب را در نسبت افراد و طبقه آنها و نیز غلطهای متن کتاب را اصلاح نموده است. (این غلطها یا از ناسخ بوده یا در اصل کتاب بوده است.)

نسخه‌های کتاب: چنان که ذکر شد، از کتاب *معرفة الناقلين* هیچ نسخه‌ای به دست ما نرسیده و حتی در اسناد و نقل‌های مربوط به قرن‌های ششم و هفتم هم هیچ اثری از آن یافت نمی‌شود. بنابراین، نسخه‌های کتاب منحصر در نسخه‌های *اختیار الرجال* شیخ طوسی است که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. نسخه‌ای مربوط به سال ۵۷۷ هـ شامل حدیث ۳ تا ۸۵۷ به خط منصور بن علی بن منصور خازن؛ در چند جای این نسخه، علامت مقابله در حاشیه کتاب به چشم می‌خورد.

۲. نسخه‌ای در «کتاب‌خانه دانشگاه تهران»، شامل ابتدای جزء چهارم تا پایان کتاب که در سال ۶۰۲ هـ نوشته شده و به خط ابوالاحمد بن ابی المعالی است و با نسخه‌ای به خط شیخ طوسی مقابله شده است.
۳. نسخه‌ای در «کتاب‌خانه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی قم» که با کتاب معالم العلماء در یک مجلد است.

منابع

- رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۸۲، ش ۱۰۱۹ / الفهرست، طوسی، ص ۱۶۷، ش ۱۶۱۵ / رجال الطوسی، ص ۴۹۷، ش ۳۸ / معالم العلماء، ص ۱۰۱، ش ۱۶۷۹ / الرجال، ابن داود حلّی، ص ۳۲۸، ش ۱۴۴۰ / خلاصة الاقوال، ص ۱۴۶، ش ۳۹ / مجمع الرجال، ج ۶، ص ۱۰ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۶۴ / الوجيزة، ص ۱۶۵ / مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۲۹ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۵۲۴ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۶۵، ش ۱۱۱۸۵ / تأسيس الشيعة، ص ۲۶۴ / الكنى و الألقاب، ج ۳، ص ۱۱۵ / أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۱۲۷ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۹۵ / معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۶۳، ش ۱۱۴۳۲ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۲۰ / معجم المؤلفين، ج ۱۱، ص ۸۵ / الاعلام، ج ۶، ص ۳۱۱ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۶۷.

محمد بن عمر بن محمد کوفی بغدادی - ابن جعابی (۲۸۴-۳۵۵)

ابوبکر، این جعابی - که گاه به او «قاضی جعابی» هم گفته‌اند - محدث و رجالی امامی در سده چهارم و قاضی موصل بود. نام کامل وی چنین است: محمد بن عمر بن محمد بن سالم بن البراء بن سبرة بن سالم بن یسار تمیمی کوفی بغدادی. وی را از حفاظ حدیث و بزرگان اهل علم و ناقد احادیث دانسته و گفته‌اند: به علل^{۱۱} حدیث، رجال و تاریخشان آگاه و دارای محفوظات بسیار بود. با ابن عقده مصاحبت کرده و از او دانش فرا گرفته

بود. ابن ندیم، فهرست‌نگار معروف سده چهارم، نام وی را «عمرو بن محمد»، و شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، «عمر بن محمد» ثبت کرده‌اند. بنابر بعضی نسخ //فهرست شیخ طوسی، ابن عبدون نیز مرتکب همین اشتباه شده است.

زادگاه، سفرها، تحصیلات

ابن جعابی احتمالاً در بغداد زاده شد. او در دهه آخر سده سوم در بغداد مشغول تحصیل بود و این مطلب از حضور وی نزد مشایخی همچون قاضی ابومحمد یوسف بن یعقوب (م ۲۹۷) و برخی دیگر روشن می‌شود. از زندگی وی در فاصله سال‌های ۳۰۰ تا ۳۳۰ اطلاع چندانی در دست نیست، جز اینکه وی برای استماع از عبدالله بن محمد دینوری به دینور سفری داشته است. بسیار محتمل است که سفر او به موصل و تصدّی منصب قضا در آنجا مربوط به همین دوره باشد. ابن جعابی در دوران حکومت «إخشید» (۳۲۴ تا ۳۳۴) سفری به مصر کرد و با او دیدار نمود. وی مدتی را نیز نزد سیف‌الدوله، حاکم شیعی حلب (م ۳۵۶)، گذراند.

ابن جعابی بجز حلب، به دیگر نقاط شام، از جمله دمشق و منطقه ساحلی مدیترانه نیز سفر کرد. گرچه گزارش‌ها درباره ترتیب این سفرها کمی با هم اختلاف دارد، ولی شاید بتوان همه سفرهای مذکور به مصر و شام را متصل به یکدیگر و کمی قبل یا بعد از سال ۳۳۳ دانست. به هر حال، وی به بغداد بازگشت.

حاکم نیشابوری بین سال‌های ۳۴۱ تا ۳۴۳ و ابن عیّاش پس از سال ۳۴۰ از شاگردان او در این دوره بوده‌اند.

ابن جعابی در سال ۳۴۸ در «ارجان»، نزد ابن عمید، وزیر مشهور آل‌بویه، بوده و ظاهراً کمتر از یک سال بعد، همراه او به بغداد بازگشته است. اما در آنجا درنگ نکرد و در سال ۳۴۹ روانه اصفهان شد. اطلاعات ما درباره سال‌های ۳۴۹ تا ۳۵۳ اندک است، ولی می‌دانیم که وی در ۳۵۳ و ۳۵۴ در بغداد بوده و شیخ مفید و ابن بابویه در آنجا از او استماع کرده‌اند. ابن جعابی در طول حیات خود، دست کم یک بار به کوفه و دو بار به رقه سفر کرده است که از تاریخ آنها خبری نداریم.

علوم و توانایی‌ها

ابن جعابی در حفظ و ضبط متون و اسناد احادیث، توانا بود و علاوه بر نقل، به نقد حدیث نیز می‌پرداخت. وی در احوال و انساب رجال، اطلاعات وسیعی داشت. از بزرگ‌ترین مشایخ عصر خود در عراق و شام و مصر حدیث شنید و اسانید اهل خراسان را نیز در اختیار داشت.

استادان

از جمله مشایخ وی، می‌توان ابوبکر محمد بن یحیی مروزی، ابوعمر محمد بن جعفر قتات، محمد بن حسن بن سماعه حضرمی، ابوبکر جعفر بن محمد فریابی، ابوبکر محمد بن محمد بن سلیمان باغندی، احمد بن محمد بن عقده همدانی، و ابومحمد هینم بن خلف دوری را نام برد.

شاگردان

از شاگردان و راویان وی نیز می‌توان از ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی، ابوحفص عمر بن احمد بن شاهین، ابومحمد هارون بن موسی تلعبری، ابوعبدالله حسین بن عبیدالله غضائری، ابوالفتح هلال بن محمد حفار، ابوعبدالله احمد بن عبدالواحد بن عبدون بزّاز، ابوطاهر عبدالله بن احمد خازن، و ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی را نام برد.

مذهب و وثاقت

اینکه مذهب ابن جعابی امامی بوده، بارها توسط رجال‌نویسان تأیید شده است. اما در خصوص وثوق وی، اقوال اهل سنت مختلف است. دارقطنی در روایتی، بر امانت او در روایت تأکید کرده، اما بعضی از معاصران وی، او را مورد طعن قرار داده‌اند. برخی رجال‌نویسان متأخر با تکیه بر این اتهامات، ابن جعابی را در دین سست دانسته و فاسق شمرده‌اند. از عوامل تضعیف او توسط افراد یاد شده، تشیع ابن جعابی و همنشینی او با برخی متکلمان است. اما در کتب رجالی شیعه، از وی مدح شده و حتی در بعضی نسخ الفهرست طوسی، وی توثیق گردیده است.

آثار

به گفته خطیب بغدادی، ابن جعابی آثار زیادی در حدیث، تاریخ و رجال تألیف کرده است. برخی گفته‌اند: او به هنگام احتضار، دستور داد تا کتاب‌هایش را بسوزانند، و در پی آن، تلی از کتاب به آتش کشیده شد. پیش از آن نیز بخشی از کتاب‌هایش در رقه از بین رفته بود. با این‌همه، قسمتی از آثار وی تا مدتی پس از مرگش باقی بود. برخی از این آثار، که در حال حاضر اثری از آنها در دست نیست، عبارت است از:

۱. تسمیه من روی الحدیث و غیره من العلوم و من کانت له صناعة و مذهب و نحلّه؛
۲. الشیعة من اصحاب الحدیث و طبقاتهم؛ که بر اساس گزارش نجاشی، این کتاب دست کم تا یک سده پس از ابن جعابی باقی بوده است.
۳. من حدیث هو و ولده (ابوه) عن النبی ﷺ؛ ابن حجر این کتاب را به وی نسبت داده و از آن نقل کرده است.
۴. من روی حدیث غدیر خم؛ ابن شهر آشوب احتمالاً این کتاب را دیده است. وی متذکر شده که ابن جعابی حدیث «غدیر» را از ۱۲۵ طریق گرد آورده است. هفت طریق از طرق مزبور را ابن بابویه در معانی الاخبار نقل کرده است.

وفات

سرانجام، وی در سال ۳۵۵ در بغداد درگذشت و بر جسد وی در «جامع منصور» نماز خواندند و بیکرش را به «مقابر قریش» حمل و در آنجا دفن کردند.

منابع

الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۴۷ / الامالی، صدوق، ص ۳۸۶ / معانی الأخبار، ص ۶۵ و ۶۷ / رجال النجاشی، ص ۳۹۴ و ۳۹۵ / الفهرست، طوسی، ص ۱۱۴ و ۱۵۱ / رجال الطوسی، ص ۵۰۵ / الامالی، طوسی، ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۶۵ / الامالی، مفید، ص ۲۱ و ۲۵۱ و ۳۱۱ و ۳۱۸ و ۳۳۲ / المناقب، ج ۳، ص ۲۵ / دلائل الإمامه، ص ۹۳ / رجال العلامة الحلی، ص ۱۱۹ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۲۶۰ /

جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۳۷ و ج ۲، ص ۱۶۴ / تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۶-۳۱ / سیر أعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۹۰-۹۲ / تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۹۵۳ و ج ۱۶، ص ۹۱ / الأنساب، ج ۳، ص ۲۸۶-۲۸۷ / میزان الإعتدال، ج ۳، ص ۶۷۰ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۸۳ / مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۶۳ / الإصابه، ج ۱، ص ۳۸ و ج ۲، ص ۳۲۰ / مقتضب الأثر، ج ۸، ص ۲۲ / دول الاسلام، ص ۱۶۱ / الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۴۰ / البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۲۷۸ / لسان المیزان، ج ۵، ص ۳۲۲ / طبقات الحفاظ، ص ۳۷۶ / نقد الرجال، ص ۳۲۶ / هدیة العارفين، ج ۲، ص ۴۵ / شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۷ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۶۵ / أعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۹۶ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۶۶ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۴۶ و ۴۴۷ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۳۸-۲۳۹.

محمد بن محمد بن عصام کلینی

از محدثان سده چهارم و آن گونه که شهرتش نشان می دهد، در «کلین»، روستایی از دهستان فشابویه / فشافویه، در ۳۸ کیلومتری شهر ری متولد شد. در بعضی نسخه ها، نامش «محمد بن محمد بن عصام» آمده، اما با توجه به شباهت بسیاری که در اسناد بین این دو وجود دارد، این اختلاف ناشی از تصحیف است.

صاحب شرح حال غیر از «ابن عصام» یا «ابوعصامی» است که نجاشی، فهرست نگار نام دار شیعه (م ۴۵۰)، و شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، از کتاب النوادر او خبر داده اند. محمد بن محمد بن عصام از مردمان ری و بزرگان کلین بود. وی شاگرد شیخ کلینی - محدث نام دار شیعه (م ۳۲۹)، و از استادان شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، به شمار می آید. افزونی نقل شیخ صدوق از وی، تأییدی بر وناقت اوست.

علاوه بر کلینی، او از قاسم بن علاء و محمد بن علی بن معمر - همراه صبیحی - و علی بن محمد، معروف به «علان کلینی»، نیز نقل روایت کرده است.

او یکی از واسطه های بین شیخ صدوق و کلینی است که شیخ صدوق همراه با ترضی بر وی، تمامی کتاب الکافی را از طریق او نقل کرده است. همچنین خطبه «الوسیله» را -

خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه السلام و سرشار از مضامین و آموزه‌های اخلاقی و عرفانی که تابلویی تمام نما از بایسته‌های اخلاقی اسلام به دست می‌دهد - از طریق ابن عصام نقل کرده است.

مضامین روایاتی که از او نقل شده عمدتاً در مسائل اعتقادی، به ویژه توحید و امامت، است. شیخ صدوق در *کمال‌الدین*، بعضی روایات مربوط به غیبت و توقیعات را از طریق استادش کلینی آورده که شیخ کلینی، خودش آنها را در *الکافی* نقل نکرده است. هرچند از سال وفات او گزارشی در منابع موجود نیست، اما شاگردی شیخ صدوق نزد او قرینه‌ای بر وفاتش در سده چهارم است.

منابع

من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۶ / *الهدایة فی الأصول و الفروع*، المقدّمه، ص ۸۶ / *العیان الشیعه*، ج ۹، ص ۴۰۵ / *طبقات اعلام الشیعه*، ج ۱، ص ۳۰۴.

محمد بن محمد فارابی (۲۵۷-۳۳۹)

ابونصر محمد بن محمد بن احمد بن طرخان بن اوزلغ فارابی از بزرگ‌ترین فیلسوفان ایرانی سده چهارم بود. او قریب سال ۲۵۷ هـ ق در دهکده «وسیج» از ناحیه پاراب (فاراب) در فرارود (شهر اترار کنونی در جنوب قزاقستان) یا پارباب (فارباب) خراسان در افغانستان کنونی به دنیا آمد.

فارابی در انواع علوم بی‌همتا بود. او مانند همه دانشمندانی که در تمدن اسلامی عنوان «فیلسوف» داشته‌اند، درباره هر علمی از علوم زمان خویش کتاب نوشت و از کتاب‌های وی معلوم می‌شود که در زبان، ریاضیات، کیمیا، هیئت، علوم نظامی، موسیقی، طبیعیات، آلهیات، علوم مدنی، فقه و منطق دارای مهارت بود. اطلاعات وی در ریاضیات و موسیقی خوب، ولی در طب متوسط بود. هرچند کندی نخستین فیلسوف اسلامی است که راه را برای دیگران پس از خود گشود، اما او نتوانست مکتب فلسفی تأسیس کند و

میان مسائلی که مورد بحث قرار داده است، وحدتی ایجاد نماید. اما فارابی توانست مکتبی کامل بنیان نهد. ابن سینا او را استاد خود می‌شمرد و ابن رشد و دیگر حکمای اسلام و عرب برایش احترام زیادی قایل بودند. در سنت فلسفه اسلامی، فارابی را پس از ارسطو، که ملقب به «معلم اول» بود، «معلم ثانی» نامیده‌اند.

نسب

نسب فارابی محل اختلاف تراجم‌نگاران و تاریخ‌نویسان است. تاریخ‌نگار عرب، ابن ابی اصیبعه (م ۶۶۸)، در کتاب *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء* اشاره کرده که - فارابی که پدر قرآن است - دارای نسب پارسی بود. شهرزوری در *تاریخ الحکماء* آورده است که پدرش از سرداران سپاه سامانی و فارابی از سلاله فارسی بود و ابن ندیم، فهرست‌نگار معروف سده چهارم، که معاصر آن فیلسوف بوده، در فهرست خود، اصلاً به ترک بودن وی اشاره‌ای ندارد. علاوه بر اینها، فارابی در حاشیه بسیاری از کارهایش به زبان پارسی و سغدی منابعی را معرفی کرده است، حتی زبان «سغدی» به عنوان زبان مادری وی و زبان ساکنان فاراب دانسته شده است. می‌توان گفت: از اولین کسانی که نسب ترک را به اسم فارابی افزود ابن خلکان (م ۶۸۱) است. او در *وفیات الأعیان* نسب فارابی را این‌گونه آورده است: ابونصر محمد بن محمد بن طرخان بن اوزلغ الفارابی الترمکی.

زندگی

ابن ابی اصیبعه - م ۶۶۸ - در *طبقات الاطباء* از طریق علی بن ابوعلی آمدی نقل می‌کند که فارابی در آغاز کار، نگهبان باغی در دمشق بود و با این حال، به فراگیری حکمت می‌پرداخت؛ شب‌ها را به آموختن و نوشتن می‌گذراند و چون از نظر مالی ضعیف بود، از نور چراغ نگهبانان شب برای مطالعه استفاده می‌کرد. همو در ادامه، می‌گوید: گفته می‌شود که فارابی در آغاز کار به قضاوت مشغول بود و چون به معارف دیگر آشنا شد، قضاوت را ترک کرد و با تمام میل، به یادگیری معارف روی آورد.

او از ماوراءالنهر به قصد تحصیل علوم به بغداد رفت و پس از کسب مهارت در زبان عربی، در حلقهٔ درس ابوبشر مّتی بن یونس حضور یافت. چندی بعد، از بغداد به حرّان رفت و از یوحنا بن حیلان قسمتی از منطق را آموخت. دوباره به بغداد بازگشت و علوم فلسفی را فراگرفت و همهٔ کتاب‌های ارسطو را مطالعه کرد.

از آغاز کار، هوش سرشار و علم‌آموزی وی سبب شد همهٔ موضوعاتی را که تدریس می‌شد، به خوبی فراگیرد. به زودی، نام او به عنوان فیلسوف و دانشمند شهرت یافت و چون به بغداد بازگشت، گروهی از شاگردان، گرد او فراهم آمدند که یحیی بن عدی، فیلسوف مسیحی، یکی از آنان بود. او از بغداد به مصر رهسپار شد و در سال ۳۳۰ هـ. ق به دمشق رفت و به سیف‌الدوله حمدانی، حاکم حلب، پیوست و در زمرهٔ علمای دربار او درآمد.

مورخان اسلامی معتقدند: فارابی زهدپیشه و عزلت‌گزین و اهل تأمل بود. اعراض او از امور دنیوی به حدّی بود که با آنکه سیف‌الدوله برایش از بیت‌المال حقوق بسیار تعیین کرده بود، به چهار درهم در روز قناعت می‌ورزید.

تشیّع

فارابی را فیلسوفی شیعه مذهب می‌دانند. بر این امر دلایلی چند ارائه می‌شود که بعضی از آنها چندان علمی به نظر نمی‌رسد؛ مثل اینکه او فیلسوف بود و در عهد وی، غیر شیعیان به فلسفه چندان اهمّی نداشتند.^{۱۲} به هر حال، نزد اندیشمندان، تشیّع او شبه بدیهی و ضروری است. اما از آنجا که از آثار وی چیزی که مستقیماً دال بر تشیّعش باشد به دست نمی‌آید، توجه به سه قرینه ذیل در اثبات تشیّع او سودمند به نظر می‌رسد:

۱. نزدیکی وی به سیف‌الدوله حمدانی، که از خاندانی شیعی و متعصب و متظاهر به تشیع بودند، نشانه‌ای قوی بر تشیع فارابی است. گذشت که او در سال ۳۳۰ هـ به دمشق رفت و در زمره علمای دربار سیف‌الدوله درآمد.

۲. برخی از آنچه در کتاب *آراء اهل المدينة الفاضلة* آورده است - به ویژه صفات و شرایط ریاست تابعه مماثل در مدینه فاضله، که دقیقاً با صفات امام معصوم در اندیشه شیعه امامیه تطابق دارد - تأثیر تفکر شیعی امامی را در اندیشه و عقیده فارابی به خوبی آشکار می‌سازد. جالب اینکه حتی دانشمند معاصر عرب، دکتر عمر فروخ، رئیس «فرهنگستان علوم سوریه»، می‌گوید: فارابی شرایطی را برای رئیس مدینه فاضله ذکر می‌کند که دقیقاً با نظریه تشیع درباره امام معصوم انطباق دارد. این سخن ما را وامی‌دارد که بگوییم: فارابی در تحریر کتاب *آراء اهل المدينة الفاضله* نه تنها از اسلام تأثیر پذیرفته، بلکه تنها اندیشه شیعی در آراء او ظهور نموده است.

توضیح آنکه در نظم سلسله مراتبی و تحمیلی مدینه فاضله فارابی، رئیس و رهبر در رأس قرار دارد و قوام و دوام سایر اجزا به وجود اوست و وجود و ریاست او استمرار مدینه فاضله را به دنبال دارد. او در *آراء اهل المدينة الفاضلة* آورده است: «همان‌گونه که عضو رئیس بدن بالطبع، کامل‌ترین و تمام‌ترین اعضا، هم فی نفسه و هم در افعالی است که ویژه اوست...، رئیس مدینه نیز در آنچه ویژه اوست، کامل‌ترین افراد و اجزای مدینه است. همچنان که در انسان قلب ایجاد می‌شود و سپس او سبب تکوین سایر اعضای بدن می‌گردد و سبب حصول قوت‌های اعضای بدن و تنظیم مراتب آنها می‌شود، وضع رئیس مدینه نیز چنین است که نخست باید او استقرار یابد و سپس او، هم سبب تشکّل و تحصیل مدینه و اجزای آن شود و هم سبب حصول ملکات ارادی اجزا و افراد آن و ترتب مراتب آنها گردد... حال موجودات عالم نیز چنین است...»

رئیس مدینه ضامن رسانیدن اهل مدینه فاضله به سعادت حقیقی است و هموست که موظف به از بین بردن شرور ذاتی و ارادی است. از همین روست که رئیس مدینه باید صفات و خصال نیک ذاتی و ارادی را با هم داشته باشد. رئیس و رهبر مدینه فاضله

باید دارای فضایل چهارگانه نظری، فکری، خلقی و عملی باشد. «فضیلت نظری» همان حکمت نظری است که شامل منطق، الهیات، ریاضیات و طبیعیات است. «فضیلت فکری» عبارت است از: علم به قوانین. «فضیلت خلقی» داشتن سجایا و ملکات است، و «فضیلت عملی» توانایی انجام یافته‌های نظری در جامعه است.

از نظر او، رئیس نخست کسی است که به طور مطلق، نیازمند رئیسی دیگر نیست که بر او ریاست کند؛ نه در کلیات و نه در جزئیات، نه در هیچ امری از امور؛ و او باید او پایه‌ای باشد که همه علوم و معارف به صورت بالفعل برای او حاصل شده باشد و در هیچ امری نیازمند دیگری، که او را رهبری و هدایت کند، نباشد و نیروی ادراک امور و وقایع تدریجی الوقوع را داشته باشد تا هر آنچه را به تدریج و در طول زمان پیش می‌آید دریابد و احکام آنها را بداند. نیز باید نیروی ارشاد کامل داشته باشد که دیگران را در جهت آنچه می‌داند، از اعمال و کارهای خوب، هدایت و راهنمایی کند. نیز نیرویی قوی و کامل داشته باشد که به وسیله آن، وظایف هر کس را به درستی معین کند و هر کسی را به کاری که باید انجام دهد و برای آن آماده است رهبری کند و بدان امر بگمارد، و نیز صاحب نیرویی باشد که به وسیله آن، حدود وظایف و کارهای افراد را معین کند، و آنان را به سوی سعادت سوق دهد.

چنین انسانی در حقیقت و نزد قدما «پادشاه» نامیده می‌شود و این همان انسانی است که باید گفت: مخاطب وحی الهی واقع شده؛ زیرا هنگامی به انسان وحی می‌رسد که به این مرتبه از کمال نایل شده باشد؛ یعنی به مرتبه‌ای که بین وی و عقل فعال واسطه‌ای نمانده باشد.

او علاوه بر فضایل چهارگانه، ریاست مدینه، ویژگی‌ها و شرایط دیگری را نیز در سیاست مدینه و *آراء اهل المدینه الفاضله و فصول المدنی* برای رئیس اول بیان کرده است.

فارابی در زمان فقدان رئیس اول مدینه فاضله، برای حفظ و استمرار آیین او، «ریاست تابعه مماثل» را طرح می‌کند. این نوع ریاست متضمن شرط حکمت و اتصال به

منبع فیض الهی است و وظایف و اختیارات آن مانند رئیس اول است و دارنده این مقام متولی امور دین و شریعت است.

رئیس مماثل بر اساس مصلحت و به اقتضای زمان، خود به وضع قانون و یا تغییر و تکمیل قوانین رئیس اول می‌پردازد و ارتباط این رئیس با عقل فعال و یا به عبارت دیگر، همان فرشته وحی، برای تبیین و تشریح شریعت است. از همین روست که در بسیاری از موارد، «ریاست تابعه مماثل» را مطابق با امامان شیعه دانسته‌اند.

فارابی شش شرط حکمت، تعقل تام، جوده امتناع، جوده تخیل، قدرت بر جهاد، و سلامت بدنی را از شرایط رئیس مماثل می‌داند و وظایف و کارویژه‌ها و حاکمیت و مشروعیت الهی او را مانند رئیس اول می‌پندارد.

۳. وصیت او بر تدفین به سبک شیعی و اینکه سیف‌الدوله حمدانی بر جنازه وی نماز خوانده، قرینه‌ای قوی بر اثبات انگاره تشیع اوست. به گزارش ابن ابی اصیبعه، سیف‌الدوله به همراه پانزده تن از خواص خود، بر جنازه فارابی نماز گزارد.

آراء و اندیشه‌ها

فلاسفه اسلامی معتقد به صحت عقاید و استحکام دلایل افلاطون و ارسطو بودند و حقایق فلسفه را منحصر به سخنان آن دو حکیم می‌شمردند، و چون اختلاف عقاید این دو متفکر را مایه اخلال در صحت مبانی فلسفی می‌یافتند در تطبیق عقاید آن دو کوشش می‌کردند. فارابی نیز مانند بسیاری از فلاسفه اسکندریه و خاور نزدیک در کتاب‌هایی که به بحث در اتفاق آراء افلاطون و ارسطو اختصاص داده، سعی بلیغ در این راه به کار برده است. کتاب *الجمع بین رأی الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطوطالیس* از کتاب‌هایی است که فارابی در آن کوشیده عقاید این دو فیلسوف را به هم نزدیک کند.

وی معتقد بود که اگر حقیقت فلسفی واحد است باید بتوان در میان افکار فلاسفه بزرگ، به ویژه افلاطون و ارسطو، توافقی پدید آورد. اساساً وقتی غایت و هدف این دو حکیم بزرگ بحث درباره حقیقتی یکتا بوده، چگونه ممکن است در آراء و افکار، با هم اختلاف داشته باشند؟

فارابی در موارد متعددی، نزدیکی قول افلاطون و ارسطو به یکدیگر را اثبات کرده است؛ از جمله: نفس، ثواب و عقاب، طبع و عادت، و قدّم و حدوث عالم. در تمام این مسائل، خلاف بین ارسطو و استادش شدید و معتقدات آن دو ناقض هم و متضاد با یکدیگرند و نزدیک کردن آرائشان جز از طریق تأویل و توجیه عقاید آنان امکان‌پذیر نیست. آنچه فارابی را بر این کار محال واداشته آن است که او آراء افلاطون و ارسطو را دور از شوائب آراء و مذاهب اسکندریان و خالی از اشتباهات مترجمان نشناخته است؛ چنان که همه متفلسان اسلامی به همین نقص دچار بودند. در حقیقت، باید گفت: فارابی عقاید افلاطون و ارسطو را با یکدیگر وفق نداد، بلکه در بیشتر موارد، بین آراء نوافلاطونیانی که عقاید افلاطون را به سلیقه خود تعبیر و تفسیر کرده و نوافلاطونیانی که به تأویل عقاید ارسطو مطابق نظر خود پرداخته بودند، وفق داد.

روش فلسفی او را باید یک روش «نوافلاطونی اسلامی» نامید و این همان روشی است که پیش از او کندی آغاز کننده آن بود و پس از او، از یک سو، در آثار اخوان الصفاء و از سوی دیگر، در کتب ابوعلی سینا به مرحله کمال رسید. با وجود این، فارابی در بعضی موارد، با کندی و ابوعلی سینا اختلاف دارد. نیز چون آثار او تحت تأثیر سه روش عمده افلاطون، ارسطو و فلوطین واقع است، گاه موارد اختلافی در آنها مشاهده می‌شود. وجه اشتراک همه این آثار عبارت است از: ترکیب عقاید مذکور با اصول دینی اسلام و فلسفه‌ای که بدین صورت پدید آمده است.

فارابی با عقاید فلسفی گروهی از فلاسفه و متکلمان دوران خود مخالف بود؛ از جمله ردّی بر رازی نوشت؛ زیرا روش قیاسی و عقلی فارابی، که بر اساس یک منطق نظری استوار است، با روش استقرایی و تجربی رازی، که متوجه امور و مسائل محقق محسوس بود، سازگاری نداشت. در عقاید فارابی و ابن سینا این اختلاف بیشتر در پذیرفتن اصول عقاید عرفاست. ابوعلی سینا اصول عقاید عرفا را مانند ذیلی بر کتاب خود افزوده، اما در آثار فارابی، اصول عرفانی در اصل عقاید راه جسته است و اصطلاحات صوفیه در بیشتر جاهای کتاب‌های او مشاهده می‌شود.

غایت و غرض فلسفه در نظر فارابی، معرفت خالق است که عالم را به طریق فیض و اشراق خلق کرده؛ بدین صورت که نخست عقل اول از او افاضه شد و از عقل اول، فلک اعلا و عقل دوم به وجود آمد و بدین سان، عقول افلاک، که همه مجرد از ماده‌اند، به وجود آمدند تا عقل فعال که سبب وجود نفوس ارضی و ارکان و صورت هیولی گردیده است. نفس ناطقه، که از عقل فعال مدد می‌گیرد، حقیقت وجود آدمی است و پس از فنای جسم، باقی می‌ماند. نفوس زکیه پس از فنای جسم به عقل فعال متصل می‌گردند و این اتصال به عقل فعال تنها در نتیجه ریاضت نفسانی میسر می‌گردد و تهذیب اخلاق و روح مقدّمه وصول به این کمال است.

یکی از قوای نفس «قوة مخیله» است. هنگامی که این قوه به نهایت کمال برسد برای انسان امتناعی ندارد که در حال بیداری، از عقل فعال جزئیات امور حاضر و مستقبل یا نظایر آنها از محسوسات و معقولات مفارق را قبول کند و ببیند و به وسیله آنچه در نفس او پذیرفته شده است از مسائل و احکام الهی خبر دهد - نبوت - و این کامل‌ترین مرتبه‌ای است که قوه مخیله می‌تواند بدان برسد.

هرچند تأثیر فارابی بر فلاسفه پس از خود بسیار بوده، اما از انتقادات برخی مانند ابن رشد آسوده نمانده است. ابن رشد در چند جا از کتاب *تهافت / التهافت* بر فارابی تاخته و او را در شمار متکلمان قرار داده، نه در زمره فیلسوفان؛ گفته است: فارابی کلام ارسطو، به ویژه در کیفیت صدور عالم متعدد الصور و متکثر الموجودات از موجود اول، را نفهمیده است. ابن رشد خطاهای فارابی را منبعت از خطاهای مترجمان و ناقلان برشمرده و گفته است: مترجمانی که فلسفه یونانی را به لغت عربی درآوردند اشتباه کردند و فارابی را گمراه ساختند. ابن طفیل هم نسبت به فارابی نظر خوبی نداشت و فلسفه او را پر از شکوک و تناقض می‌دانست.

آثار

اهمیت فارابی بیشتر در شرح‌هایی است که بر آثار ارسطو نوشته است و به سبب همین شروح، او را «المعلم الثاني» خوانده‌اند و در مقام پس از ارسطو قرار داده‌اند. آن گونه که

القطفی می‌گوید، او کتاب‌های منطقی را شرح نمود و مشکلات آنها را توضیح داد و اسرار آنها را کشف کرد و از مسائل منطقی هرچه مورد نیاز است، در کتاب‌های صحیح العبارة گرد آورد و آنچه را از نظر کندی و جز او فوت شده بود بیان کرد و در این باب، کتاب‌های او در نهایت اتقان و کمال است. باید گفت: همان‌گونه که حُتین بن اسحاق و شاگردان او با نقل و تلخیص آثار جالینوس، او را نزد مسلمانان به عنوان طبیب مطلق و لازم‌الاتباع معرفی کردند، فارابی هم از لحاظ تفسیر و توضیح قسمت اعظم آثار ارسطو در منطق و فلسفه، او را به نهایت سیطره در میدان فلسفه رسانید و نزد مسلمانان بزرگ‌ترین استاد این فن معرفی کرد.

او قاطیغوریاس، باری ارمیناس، انالوطیقای اول، انالوطیقای ثانی، طویقا، سوفسطیقا، ریطوریکا و بوطیقای ارسطو، یعنی تمام منطقیات آن استاد را شرح کرد و بر این مجموعه منطقیات، یعنی «أرغنون»، تفسیر ایساغوجی فروریوس را افزود. از خُلقیات ارسطو هم کتاب ایثیقون نیقوماخس و در علم النفس، کتاب النفس الاسکندر الافروسی - منسوب به ارسطو - و در مسائل علمی، السماع الطبیعی و الآثار العلویة و السماء و العالم و کتاب الحروف ارسطو و المجسطی بطلمیوس را تفسیر کرد و بدین‌سان، جای شارحان بزرگ اسکندریه را گرفت و خاطرۀ آنان را تجدید کرد.

اما فعالیت علمی این فیلسوف به همین محدود نماند، بلکه خود نیز آثار مهمی ابداع کرد که قسمت مهمی از آنها در دست است و بسیاری از آنها تا کنون چاپ شده یا به زبان‌های گوناگون ترجمه شده است. از آن جمله است:

- رسالة فی مبادی آراء اهل المدینة الفاضلة؛ این کتاب را فردریک دیتربسی به آلمانی ترجمه کرده است.

- الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو؛ فارابی در این کتاب می‌کوشد بین نظریات افلاطون و ارسطو هماهنگی برقرار سازد.

- فی اغراض الحکیم فی کل مقاله من الکتاب الموسوم بالحروف؛ این کتاب به اغراض مابعد الطبیعة معروف بوده و یکی از مهم‌ترین کتاب‌های فارابی است که مورد استفاده ابن سینا هم قرار گرفته.

- مقالة فی معانی العقل؛

- رساله فی ما ینبغی ان یقدم قبل تعلّم الفلسفة؛ در این کتاب، فارابی منطق، هندسه، اخلاق نیکو و کناره‌گیری از شهوات را پیش‌نیاز پرداختن به فلسفه ذکر می‌کند و درباره هر یک مطالبی بیان می‌دارد.

- عیون المسائل؛

- فصوص الحکم؛ این کتاب درباره حکمت الهی و شامل ۷۴ بحث در این زمینه و مباحث نفس است؛

- فی ما یصح و ما لا یصح من احکام النجوم؛

- رساله فی السیاسة؛

- المسائل الفلسفیه؛

- احصاء العلوم؛ این کتاب را ژراردوس کرمونسیس و یوحنا هیسپالنسیس و دومی نیکوس گوندیسالوی در قرون وسطا به لاتینی ترجمه کرده‌اند. گوندیسالوی کتاب مراتب العلوم فارابی را، که اصل عربی آن مفقود است، به لاتینی در آورد. فی اثبات المفارقات؛ در این رساله، فارابی درباره موجودات غیر مادی بحث می‌کند.

- فی ماهیة الانسان؛

- الدعاوی الفلسفیه؛

- الالفاظ الیونانیة و تقویم سیاسة الملوکیه و الاخلاق؛

- رساله فی العلم الاعلی؛

- تعالیق فی الحکمة؛

- کتاب الطبیعیات؛

- رساله فی الماهیه و الهویة؛

- رساله فی علم الفراسة؛

- رساله فی مبادئ التی بها قوام الاجسام و الاعراض؛

- کتاب القیاس؛ این کتاب تفسیری از انالوطیقای ارسطو است.

- شرح کتاب المقولات - قاطیغوریاس - ارسطو؛

- شرح کتاب الشعر ارسطو.

به فارابی، اشعار پارسی هم نسبت داده‌اند. در معجم الفصحاء، این دو رباعی به او نسبت داده شده است:

اسرار وجود خام و ناپخته بماند و آن گوهر بس شریف ناسفته بماند
هر کس به دلیل عقل چیزی گفتند آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

xxx

ای آنکه شما پیر و جوان دیدارید ازرق پوشان این کهن دیوارید
طفلی ز شما دربر ما محبوس است او را به خلاص همّتی بگمارید.

فارابی در رجب سال ۳۳۹ هـ ق در سن هشتاد سالگی در دمشق وفات یافت. عده‌ی بر این باورند که ابونصر هنگامی که از دمشق به عسقلان می‌رفت به دزدان برخورد. ابونصر گفت: هر آنچه از مرکب، سلاح، لباس و مال هست بگیرید و با من کاری نداشته باشید. آنها نپذیرفتند و قصد کشتن او کردند. ابونصر به ناچار، با آنها جنگید و کشته شد. امرای شام از حادثه باخبر شدند. ابونصر را پشت «باب الصغیر» دفن کردند و دزدان را بر سر قبر او به دار زدند.

منابع

وفیات الأعیان، ج ۵، ص ۱۵۳ / طبقات الاطباء، ص ۶۰۲-۶۰۹ / أعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۰۳-۱۱۳ / تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۹ / فلاسفة الشیعه، ص ۵۰۵ / ویکی پدیا فارسی، ذیل عنوان فارابی.

محمد بن مسعود سلمی عیاشی (ح- ۲۴۰ - ح- ۳۲۰)

ابوالنضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش، معروف به «عیاشی»، از نوایغ متفکران اسلامی و سرآمدان دانش‌های دینی در ساحت‌هایی متعدد، مثل حدیث، رجال، تفسیر،

فقه و نجوم بود. او اهل سمرقند بود و نسبش به بنی تمیم می‌رسید. بنابراین، اصلش از اعراب تیمیمی یا سلمی بود که در سمرقند وطن گزیده بودند. کشتی، که در نیمه اول قرن چهارم می‌زیست، در کتاب رجالی‌اش از او بسیار روایت کرده است. از اینکه وی کتابی به فضل بن شاذان نوشته و فضل در سال ۲۶۰ از دنیا رفته است، معلوم می‌شود که تولد وی حدود سال ۲۴۰ بوده است.

بزرگان و دانشمندان علم رجال و شرح حال نگار وی را بسیار ستوده و او را یکی از فقیهان شیعه دانسته‌اند که یگانه روزگار خویش و سرشار از دانش بود و نوشته‌هایش در خراسان جایگاهی خاص داشت؛ دانشمندی مورد اعتماد و بسیار راستگو و از استوانه‌های تشیع به شمار می‌آمد که در ابتدا شیعه نبود و از اهل سنت بسیار روایت می‌شنید و نقل می‌کرد، اما در همان عنفوان جوانی، به تشیع گرایید و ره یافت.

در کرامت نفس و سخاوتش بسیار سخن گفته‌اند. می‌گویند عیاشی تمامی میراث پدری‌اش را، که بالغ بر سیصد هزار دینار بود، بر اهل علم و حدیث انفاق نمود و خانه‌اش مثل مسجدی بود که در هر گوشه آن فعالیت علمی، از نسخه‌برداری و مقابله و قرائت و تعلیقه‌نگاری جریان داشت. از این رو، این خانه همواره مملو از دانش‌دوستان و خادمان علم بود؛ چنان که گفته‌اند: خانه‌اش مرتع طالبان علوم اهل بیت علیهم‌السلام بود.

با وجود جنبه‌های گوناگون دانش‌های سرشارش، به طور خاص، منزلتی والا در علم حدیث برای او تصویر کرده‌اند و وی را خبره و بصیر در حوزه روایات و دارای توانایی‌های وسیع در این عرصه دانسته‌اند. گفته‌اند: محمد بن مسعود سرآمد تمامی مردم شرق سرزمین‌های اسلامی از لحاظ علم و فضل و ادب و فهم و هوش بود که در زمان خودش، بیش از دویست اثر در رشته‌های گوناگون علوم تصنیف کرد. نیز گفته‌اند: در خانه و تحت تربیت وی، شاگردانی برجسته و بی‌نظیر بالیدند؛ مثل ابوعمرو کشتی، صاحب کتاب معروف *رجال کشتی* و فرزندش جعفر بن محمد که بیشتر دانش او را روایت کرده است. برای تربیت دینی در محضر وی، دو مجلس دایر بود: مجلسی عمومی که همه طالبان و دوست‌داران دانش و حدیث در آن شرکت می‌کردند، و مجلسی خصوصی که مربوط به شاگردان ویژه‌اش بود.

تبحر عیاشی فقط در نقل متون روایی نبود، او حدیث‌شناسی خیره و از جمله نقّادان بسیار آگاه به متن و سند احادیث بود. اینکه گفته‌اند: کتب نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، در نواحی گوناگون خراسان - یعنی منتهی الیه شرق سرزمین‌های اسلامی آن زمان - منتشر می‌شد و دست به دست می‌گشت و جایگاهی ویژه داشت، نشان می‌دهد که در آن زمان، علاوه بر مراکز علمی بغداد و کوفه، در خراسان نیز حوزه گسترده‌ای برای تعلیم و تحصیل دانش‌ها - یعنی فقه و حدیث - دایر بود.

از او جعفر بن احمد حمدویه و محمد بن نصیر عبدالله بن محمد بن خالد طرابلسی، و عده‌ای از استادان کوفه و بغداد و قم روایت کرده‌اند.

عیاشی بخلاف شاگردش کشتی - که احتمالاً غیر از عیاشی و شماری اندک از استادان خراسان استادی ندید و از بزرگان مراکز علمی مهم آن روز مثل کوفه و بغداد و قم استفاده نکرد - استادان بیرون حوزه خراسان را نیز درک کرد. استاد دیدگی یکی از عوامل صحت و دقت مطالب علمی اوست. اما رجال‌شناسان امامی با وجود ستودن عیاشی، گفته‌اند که وی از افراد ضعیف روایت می‌کرده است.

شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، در دو کتابش *التهدیب و الاستبصار* - که از کتب اصلی حدیث شیعه‌اند - ۲۵ جا از او روایت کرده است.

وفات عیاشی قریب سال ۳۲۰ اتفاق افتاد.

آثار

گذشت که وی بیش از دویست اثر تصنیف کرده است. بعضی از این آثار در رشته‌های گوناگون علوم از فقه و حدیث و تفسیر و کلام و سیره و غیر آن عبارت است از: *الطهارات الکبیر، الصلاة، الصوم، الزکاة، المناسک، النکاح، الطلاق، التجارة و الکسب، الذبائح، القضاء و آداب الحکم، الموارث، المسح علی القدمین، التفسیر المشهور، سیره ابی‌بکر، سیره عمر، سیره عثمان، البشارات، التوحید و الصفة الإیمان، فرض طاعة العلماء، البداء، و دلائل الأئمة.*

اما امروز ما فقط به بخش اندکی از آثار وی دست‌رسی داریم:

۱. «تفسیر العیاشی»: این کتاب از تفسیرهای کهن امامی متعلق به عصر غیبت صغرا (۲۶۰-۳۲۹) است. در تفسیر عیاشی، همچون دیگر آثار امامیه این دوره، جنبه روایی غالب است. با این حال، به دلیل توجه مؤلف به آیات الاحکام، ویژگی فقهی این تفسیر بیش از دیگر تفاسیر کهن امامیه، همچون تفسیر فرات کوفی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی است.

روش عیاشی در این تفسیر به شرح ذیل است: او نخست در مقدمه‌ای کوتاه، به ذکر احادیثی در فضیلت قرآن کریم، ترک روایت احادیث مخالف با قرآن، مطالب مذکور در قرآن، و لزوم مراجعه به ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} برای فهم و تفسیر قرآن پرداخته است. سپس آیاتی را تفسیر کرده که در آنها روایاتی از ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} درباره اعتقادات و آموزه‌های شیعی، به ویژه در فضایل اهل بیت^{علیهم‌السلام} و منقصت دشمنان ایشان، رسیده است. بیشتر این روایات از امام باقر و امام صادق^{علیهم‌السلام} نقل شده است.

در تفسیر عیاشی، علاوه بر مطالب تفسیری و فقهی، به مسائل کلامی نیز پرداخته شده است؛ مثلاً، عیاشی در بحث از جبر و تفویض، روایاتی دال بر رد هر دو نظریه «جبر» و «تفویض» آورده و نظری موافق با «امر بین امرین» ارائه کرده است. عیاشی روایاتی درباره فرقه‌های شیعی و دیگر فرق، از جمله «واقفه» و «خوارج» و «عجلیه» و «قدریه» آورده است.

متن موجود تفسیر عیاشی نوشته‌ای مرسل است که در آن اسناد احادیث ذکر نشده و تفسیر قرآن کریم را از ابتدا تا سوره «کهف» دربر دارد، اما بر اساس مطالبی که از این تفسیر در آثار دوره‌های بعدی آمده، احتمالاً در اصل، شامل تمامی قرآن بوده است. نوشته موجود ظاهراً اندکی پس از وفات مؤلف تدوین شده است. تدوین کننده بنا بر گزارش خودش، اسناد را حذف کرده تا در فرصتی مناسب، این متن را نزد کسی که آن را به طریق سماع یا اجازه از مؤلف یا احتمالاً از شاگردان وی به دست آورده است، بخواند. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل لقواعد التفسیر فی الآیات النازله فی اهل البیت^{علیهم‌السلام} از متن مسند تفسیر مزبور استفاده کرده و از آن قریب سی حدیث نقل نموده

است. همچنین نزد شیخ طبرسی (م ۵۴۸) صاحب تفسیر مجمع‌البیان بوده و او آن را از مصادر تفسیرش قرار داده و قریب هفتاد حدیث از آن نقل کرده است. شیخ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (م ۵۸۸) نیز آن را داشته و در کتابش مناقب آل اُمّی طالب، تعدادی روایت از آن آورده است. گویا متن مسند تفسیر عیاشی تا زمان ابن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، در دست بوده است.

دقت در بعضی منابع دیگر ما، حکایت از وجود این تفسیر نزد شمار چندی از مؤلفان عصرهای بعدی نیز دارد. مجلسی، محدّث نام‌دار شیعه (م ۱۱۱۰)، گفته است: دو نسخه قدیمی از آن را دیده و از عصر مجلسی تا کنون، این کتاب از مصدر کتب حدیث و تفسیری مثل تفسیر صافی فیض کاشانی، تفسیر برهان و غایة المرام بحرانی، إثبات الهداة و وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی، بحارالأنوار علامه مجلسی، و عوالم العلوم شیخ عبدالله بحرانی بوده است.

از آن میان، حسکانی و طبرسی هر دو جزء کتاب را در اختیار داشتند و بقیه تنها به قسمت اول آن - بدون سند - دست‌رسی پیدا کردند. بنابراین، به علامه مجلسی و دانشمندان پس از او فقط نصف اول تفسیر بدون اسناد رسیده است.

از مقایسه روایات دالّ بر وقوع تحریف در قرآن کریم در تفسیر عیاشی با نسخه خطی قرائات احمد بن محمد سیّاری، برمی‌آید که این اثر منبع عیاشی در نقل روایات بوده، و حال آنکه رجال‌شناسان امامی روایات منقول از سیّاری را بسیار ضعیف دانسته و در مسائل فقهی به آنها بی‌اعتنا بوده‌اند. بر اساس مطالب مشابه در تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی، احتمالاً این دو اثر منابع مشترکی داشته‌اند؛ از جمله تفسیر جابر بن یزید جعفی (م ۱۲۸)، که عیاشی روایات فراوانی از آن نقل کرده است. تفسیر ابوالجارود زیاد بن مُنذر نیز از منابع مشترک این دو بوده است، گو اینکه بخش‌های منقول از تفسیر مذکور در دو اثر، همانند نیست و هر یک از آنان از بخش‌های گوناگون آن استفاده کرده‌اند. نصوص بر جا مانده از تفسیر عیاشی در شواهد التنزیل نیز حاکی از آن است که عیاشی از برخی منابع تفسیری اهل سنت استفاده کرده است.

مرسل بودن تفسیر عیاشی یکی از معضلات موجود در زمینه میراث روایی ماست؛ چون از یک سو، این کتاب حاوی روایاتی بسیار مهم است که بعضاً در منبع دیگری هم نیامده؛ چراکه در فقه و تفسیر، سرنوشت مسائل را عوض می‌کند. از سوی دیگر، نبود سند، اعتبار این روایات را زیر سؤال می‌برد. اما به نظر می‌رسد با توجه به نکاتی چند بتوان تا حد زیادی به بخش عمده‌ای از این روایات اعتماد کرد:

در ابتدای کتاب موجود، پس از حمد و ثنا چنین آمده است: بنده نیازمند به رحمت خداوند می‌گویم: من در تفسیری که ابونضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سلمی با سند خود تصنیف کرده است، نظر کردم و به آن مایل شدم و درصدد جست و جوی کسی برآمدم که این کتاب را از مصنفش شنیده یا به طریقی دیگر دریافت کرده باشد. اما در سرزمینمان کسی را نیافتم که اجازه یا سماعی از مصنف نزدش باشد. این بود که اسناد آن را حذف کردم و بقیه آن را نوشتم تا برای کاتب و ناظر در آن، کار با آن آسان‌تر باشد. اگر پس از این کسی را یافتم که آن را از مصنف شنیده یا اجازه داشته باشد، اسناد را آن‌گونه که مصنف ذکر کرده است، خواهم آورد. از خداوند متعال توفیق اتمامش را خواستارم و توفیق فقط از جانب خداست که به او توکل می‌کنم و به او بازمی‌گردم.

از این عبارت، معلوم می‌شود که او یکی از دانشمندان بوده که سندهای روایات این کتاب را برای رعایت اختصار و شدت احتیاط و دقتش و اینکه توهم نشود او به مؤلف کتاب سند دارد، حذف کرده است. از این قبیل کارها، در نوشته‌های دانشمندان ما رواج داشته است؛ چنان‌که ابن شعبه، محدث شیعه در قرن چهارم، در مقدمه کتاب «تحف العقول» گفته است: اسنادش را برای اختصار و تخفیف حذف کرده‌ام، اگرچه بیشتر آنها را شنیده‌ام و اینکه بیشتر آن آداب و حکمت‌هایی است که متنش برای ما قابل قبول است و اینها را برای منکر و مخالف جمع نکردم که سند نیاز داشته باشد، بلکه برای کسانی که عارف به حق ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} و راضی به کلام ایشان هستند، جمع کرده‌ام. ابومنصور طبرسی، دانشمند شیعه (م ۵۸۸)، در مقدمه کتابش *الاحتجاج* نوشته است: اسناد بیشتر روایات را نیاورده‌ام؛ زیرا یا در آنها اجماع بوده یا موافق عقل هستند.

می‌بینیم که پدیده «حذف سند» در سال‌های دور، به دلایل گوناگونی انجام می‌شده و شاید حذف‌کنندگان توجه نداشته‌اند که در آینده، این مسئله چه اندازه مشکل‌ساز خواهد شد. پس سند نداشتن روایات کتابی مثل تفسیر عیاشی به دلیل بی‌اعتبار بودن آن و اینکه مؤلف بدون سند و مدرک روایت نقل می‌کرده، نیست.

آنچه پذیرش این تفسیر را آسان می‌کند متون بعضی از روایات این تفسیر است که ما را از سند بی‌نیاز می‌کند. علامه طباطبائی، مؤلف تفسیر المیزان در قسمتی از آنچه درباره این تفسیر نوشته، آورده است: «از جمله بهترین‌ها در میان میراث تفاسیر روایی ما، تفسیر منسوب به شیخمان عیاشی است، و آن کتاب استواری است و این کتاب را دانشمندان این فن از هزار سال پیش تا حال پذیرفته‌اند و آن را نکوهش نکرده و به آن بدبین نبوده‌اند.» آنگاه مؤلف آن را بسیار ستوده و برای صحیح دانستن روایات آن، پیشنهادی ارائه کرده است.

از تفسیر عیاشی، نسخه‌های خطی و چاپ‌های متعددی در دست است؛ از جمله چاپ هاشم رسولی محلاتی در ۱۳۴۰. بنیاد بعثت قم نیز این تفسیر را در ۱۳۷۹ ش / ۱۴۲۱ ق در قم چاپ کرده است. در تصحیح این چاپ، از تمام نسخه‌های موجود استفاده نشده، اما در آن ۱۱۶ مورد از نصوص مفقود - که در دیگر متون امامی و غیر امامی نقل شده‌اند - گردآوری شده است که تفسیر کل قرآن را شامل می‌شود. همچنین در این چاپ، اسنادها و طرق روایت عیاشی به افراد گوناگون ذکر شده است. نسخه‌ای از آن - شامل نصف اول - را شیخ شیر محمد همدانی در ربیع الثانی سال ۱۳۵۳ از روی نسخه‌ای قدیمی و معیوب، با مراجعه به آنچه در تفسیرهای البرهان و الصافی از عیاشی آمده، تصحیح کرده و بقیه تصحیح نشده باقی مانده است. سپس آن را با نسخه چاپ شده توسط سیداحمد مستنبط در سال ۱۳۸۷ مقابله کرده است.

۲. «کتاب اللباس»: طبرسی، حسن بن فضل، از دانشمندان قرن ششم، در کتاب مکارم الأخلاق در مواردی از این کتاب نقل کرده است. در بحار الانوار نیز ج ۶۳، ص ۵۴۰ علامه مجلسی از این کتاب نقل کرده است.

منابع

- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶-۴۱ و ۵۸-۵۵ / تفسیر العتاشی، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۳ و ۱۴۵-۱۴۹؛ ج ۲، ص ۵۵، ۱۱۲، ۱۲۴-۱۲۵، ص ۱۴۰-۱۶۳ / تحف العقول، ص ۳ / رجال الکشی، ص ۵۳۰، ش ۱۰۱۴، الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۸۸ / رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۴۷، ش ۹۴۵ / الفهرست، طوسی، ص ۱۶۳، ش ۱۶۰۵ / رجال الطوسی، ص ۴۹۷، ش ۳۲ / معالم العلماء، ص ۹۹، ش ۶۶۸ / سعد السعود، ص ۷۹ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۳۳۵، ش ۱۴۷۱ / رجال العلامه الحلی، ص ۱۴۵، ش ۱۳۷ / نقد الرجال، ص ۳۳۳ / مجمع الرجال، ج ۶، ص ۴۱ / جامع الرواة، ص ۱۹۲ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴۲، ش ۱۱۱۷ / بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۵۴۰ / رجال بحر العلوم، ج ۴، ص ۱۵۰ / روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۲۹ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۱۶۳۰ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۸۳، ش ۱۱۳۶۷ / تأسیس الشیعه، ص ۳۳۲-۲۶۰ / کنی و الألقاب، ج ۲، ص ۴۹۰ / الفوائد الرضویة، ص ۶۴۲ / اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۶ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۵ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۲۹۵ / معجم المؤلفین، ج ۱۲، ص ۲۰ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۲۴، ش ۱۱۷۶۸ و ۱۱۷۷۳ و ج ۲۳، ص ۱۲۹، ش ۱۵۴۱۷ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۷۵ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۶۹.

محمد بن محمد بن اشعث کندی کوفی (زنده در ۳۱۳)

ابوعلی از فقیهان و محدثان مورد اعتماد بود. وی در کوفه، شهر شیعیان و علاقه‌مندان به خاندان حضرت علی علیه السلام و شهر راویان بزرگ شیعه، به دنیا آمد. او از همان کودکی با عشق به حضرت علی و خاندان ایشان علیهم السلام بزرگ شد و چیزی نگذشت که خود نیز از راویان علوم آل محمد علیهم السلام گردید.

از آن رو که وی به حفظ و نقل میراث روایی اهل بیت علیهم السلام همتی وافر داشت، از وطن خود، کوفه، به مصر مهاجرت کرد و در محله «سقیفه جواد» ساکن شد. مصر در آن دوران، تغییر و تحولات عظیمی را به خود می‌دید. فاطمیان و طرفداران فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله قدرت را در دست گرفته بودند و مردم به راحتی به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ابراز علاقه می‌کردند. محمد نیز در آنجا رحل اقامت گزید و در درس موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام شرکت می‌کرد و از محضر آن بزرگوار بهره‌های فراوان گرفت.

در همان جا بود که او تصمیم گرفت تا کتاب *الجعفریات*، را که بیشتر روایاتش از طریق موسی بن اسماعیل از اجداد طاهرینش نقل شده است، روایت کند. این کتاب بعدها به عنوان یکی از اصول روایی چهارصدگانه و معتبر شیعه به شمار آمد و روایات آن مورد توجه علما و فقهای شیعه قرار گرفت.

سخن بزرگان

علّامه حلّی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، در کتاب *خلاصه الاقوال و نجاشی*، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، در کتاب *رجال النجاشی* درباره او می‌گویند: محمد بن محمد بن اشعث اهل کوفه و شخصیتی مورد اطمینان و شیعه است. وی به مصر رفت و در آنجا زندگی می‌کرد.

علّامه مجلسی، محدث نام‌دار شیعه (م ۱۱۱۰)، به نقل از شیخ طوسی و نجاشی می‌نویسد: محمد بن محمد بن اشعث، ثقه و مورد اطمینان است.

شیخ ابوعلی حائری (م ۱۲۱۶)، صاحب *منتهی المقال*، نیز می‌نویسد: ابوعلی، محمد بن محمد بن اشعث، اهل کوفه و ساکن مصر، مورد اطمینان و از روات شیعه است. صاحب *ریاض العلماء*، میرزا عبدالله افندی، از شاگردان علّامه مجلسی، درباره او می‌گوید: ابوعلی، محمد بن اشعث کندی کوفی، از قدمای اصحاب و از راویان شیعه است و کتاب *روایة الأبناء عن الآباء من آل الرسول صلی الله علیه وآله وسلم* را روایت می‌کند. ظاهراً این کتاب همان کتاب *الجعفریات* است.

از دانشمندان سنی مذهب، ابن عدی (م ۳۶۵)، در *الکامل*، درباره او می‌گوید: من در مصر از او روایت می‌نوشتم. شدت تشیّعش موجب گشت تا کتابی را برای ما بیرون بیاورد که شامل هزار حدیث بود و ادعا می‌کرد که آنها را از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر روایت می‌کند و آنها هم از پدران خود روایت کرده‌اند.

معلوم می‌شود کتاب *الاشعثیات* یا *جعفریات* او نزد شیعه و سنی معروف بوده است.

استادان و شاگردان

وی علاوه بر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر^(ع)، از محضر شخصیت‌های دیگری نیز بهره برده است؛ مانند مؤمل بن وهاب، علی بن زید فرایضی، هارون بن سعید ایلی، ابویحیی محمد بن برید مقری، محمد بن خلف بن عمر، محمد بن عویر ایلی، اسماعیل بن اسحاق بن سهل اموی، و موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر^(ع).

شخصیت‌های فراوانی از او بهره برده‌اند؛ از جمله: ابومحمد سهل بن احمد بن عبدالله بن سهل دیباجی، ابوالفضل شیبانی، ابوالحسن علی بن جعفر بن حماد، عبدالله بن مفضل بن محمد بن هلال، ابراهیم بن محمد بن محمد بن عبدالله قرشی، ابومحمد عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عثمان معروف به «ابن السقاء» و ابوالحسن محمد بن داود بن سلیمان کاتب.

هارون بن موسی تلعبری، محدث معروف و پر کار سده چهارم (م ۳۸۵)، در سال ۳۱۳ از او اجازه روایت گرفته است.

آثار

آثار در دسترس او عبارت است از:

۱. «الجعفریات»: نام دیگر این کتاب «الأشعثیات» است. این کتاب مجموعه روایاتی است که محمد بن محمد بن اشعث از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر^(ع) و او هم از اجداد طاهرینش روایت کرده است.

علامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، در کتاب رجال خود و شیخ آقابزرگ طهرانی، صاحب کتاب ارزشمند الذریعة الی تصانیف الشیعه (م ۱۳۸۹)، این کتاب را دارای هزار حدیث با یک سند، یعنی محمد بن محمد بن اشعث عن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر عن آبائه^(ع) دانسته‌اند؛ اما کتاب موجود دارای ۱۶۵۱ حدیث است که روایاتی از طرق دیگر شیعه و همچنین روایاتی از طرق اهل تسنن را نیز شامل می‌شود.

به دلیل آنکه روایات این کتاب به امام جعفر صادق علیه السلام برمی‌گردد، به آن «*الجعفریات*» می‌گویند. نیز با توجه به اینکه راوی آن محمد بن محمد بن اشعث است، به آن «*الاشعثیات*» نیز گفته شده است.

البته برخی این کتاب را به موسی بن اسماعیل و برخی به اسماعیل بن موسی الکاظم علیه السلام نیز نسبت داده‌اند.

عَلَّامَه مجلسی، محدّث نام‌دار شیعه (م ۱۱۱۰)، دربارهٔ این کتاب می‌گوید: این کتاب میان خاصّه و عامّه مشهور است و بیشتر روایات کتاب *نوادیر* راوندی از آن گرفته شده است. شیخ صدوق نیز برخی از روایات این کتاب را از طریق دیگری نقل کرده است. در برخی کتب رجالی، طرق دیگری نیز برای این کتاب نقل شده است که ما در آخر کتاب *بحارالانوار* به آن اشاره خواهیم کرد.

شیخ آقابزرگ طهرانی دربارهٔ این کتاب چنین می‌گوید: عَلَّامَه مجلسی و شیخ حرّ عاملی با وجود جست‌وجوی فراوان، بر نسخه‌ای از این کتاب دست نیافتند و خداوند آن را برای محدّث نوری، صاحب *مستدرک الوسائل*، ذخیره نمود و بر ایشان منت نهاده و نسخه‌ای از این کتاب را ضمن مجموعه‌ای در اختیار وی قرار داد و مصادر دیگری را نیز، که معتبر و صحیح است، برای ایشان نسبت به این کتاب مهیا ساخت. از این نظر، محدّث نوری در خاتمهٔ کتاب *مستدرک الوسائل* این کتاب را پیش از دیگر کتاب‌ها مطرح کرده و در متن کتاب *مستدرک الوسائل* نیز روایات این کتاب را پیش از دیگر روایات نقل نموده است. به برکت این کتاب و کتاب‌های معتبر دیگر، کتاب *مستدرک الوسائل* به درجه‌ای از اهمیت نایل آمده که مراجعه به آن بر هر مجتهدی لازم است.

عَلَّامَه باقر شریف القرشی، از علمای معاصر و از مؤلفان معتبر، می‌نویسد: فقیه بزرگوار آیه‌الله سیدابوالحسن اصفهانی بر کتاب *الجعفریات* بسیار اعتماد می‌کرد.

عَلَّامَه حلّی نام این کتاب را در فهرست کتاب‌هایی آورده که اجازهٔ روایت آن را به خاندان «بنی زهره» در اجازهٔ بزرگ و مشهور خود داده است.

برخی عناوین روایات موجود در این کتاب از عبارت از: اباحت فقهی، مانند طهارت، صلوات، زکات، صوم، حج، جهاد، نکاح، نفقات و حدود، آداب، تفسیر، سنن، و ادعیه.

این کتاب نسخه‌های متعددی دارد که بعضی ناقص است و بعضی از آنها اکنون در دست است.

۲. «نصاب الثقات»: نسخه‌ای از این کتاب به خط سلمان بن محمد هاشم کهبانی در سال ۱۰۹۶ نوشته شده که در «کتاب‌خانه لوس آنجلس» موجود است. علاوه بر این، بنابر نقل نجاشی، او کتاب دیگری نیز در احکام حج دارد که به دست ما نرسیده است.

منابع

الجعفریات، ص ۲ / رجال النجاشی، ص ۳۷۹ / رجال الطوسی، ص ۴۴۲ / المستدرک، ج ۳، ص ۲۹۶ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۰ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۴۶.

محمد بن موسی بن متوکل

محدثی نقه از هم‌عصران علی بن حسین بن بابویه و از مشایخ شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، بود. استادان شیخ صدوق معمولاً در سده چهارم قرار داشتند. وی در کتاب‌هایش روایات زیادی از او نقل کرده است.

لازم به ذکر است که او گرچه در مصادر رجالی متقدم توثیق خاصی ندارد و توثیق پیش گفته مستند به کلام علامه حلی و از متأخران است، اما سید بن طاووس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، هنگام نقل روایتی در *فلاح السائل* - که ابن متوکل از راویان آن است - بر وثاقت تمامی روات آن ادعای اجماع کرده است: «و رواة الحدیث ثقات بالاتفاق و مراسیل محمد بن ابی‌عمیر کالمسانید عند اهل الوفاق».

اگرچه در سند روایت در *فلاح السائل* به جای محمد بن موسی بن متوکل، «موسی بن المتوکل» آمده، اما با توجه به آنکه مصدر روایت *الامالی* شیخ صدوق است و در *الامالی* این روایت با واسطه محمد بن موسی متوکل نقل شده، ظاهراً فرد مورد توثیق سید بن طاووس محمد بن موسی است.

علامه حلی و دیگران عبارت سید بن طاووس را اماره توثیق دانسته و متأخران مثل صاحب *معجم رجال الحدیث* - به سبب آنکه ادعای اجماع متأخران و متقدمان هر دو را اماره توثیق می‌دانند - بر این گفته اعتماد کرده‌اند.

او خود از عبدالله بن جعفر حمیری، سعد بن عبدالله اشعری، علی بن ابراهیم، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن یحیی عطار و کلینی روایت کرده است. نیز کتاب‌های زیادی، از جمله کتاب‌های دو فقیه بزرگ حسین بن سعید و علی بن مهزیار اهوازی را روایت کرده است. کتاب‌های حسین بن سعید بیش از سی عنوان است: *الوضوء، الصلاة، الزکاة، الصوم، الحج* و مانند آن. کتاب‌های علی بن مهزیار اهوازی نیز مثل همان‌هاست، اما شش عنوان اضافه‌تر دارد: *الحروف، القائم، البشارات، الأنبياء، النوادر و رسائل علی بن أسباط*.

منابع

الأمالی، صدوق، ص ۱۱۲، مجلس ۲۴ / رجال النجاشی، ص ۲۵۳ / الفهرست، طوسی، ص ۱۵۰ و ۲۶۶ / فلاح السائل، ص ۱۵۸ / الرجال، ابن داود حلّی، ص ۳۳۷ / خلاصة الاقول، ص ۱۴۹ / طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۳۰۹ / معجم رجال حدیث، ج ۱، ص ۴۶ و ج ۱۷، ص ۴۵۶.

محمد بن نصیر

محدثی نقه، بلندمرتبه و بسیار دانشمند از کَش بود. شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، وی را در شمار کسانی آورده است که مستقیماً از معصوم نقل نمی‌کنند. ابوعمرو کَشّی، دانشمند نام‌دار رجالی (م ۳۴۰)، در رجالش به واسطه عیاشی (م ۳۲۰)، از او زیاد نقل کرده است، هرچند بدون واسطه نیز از او نقل‌هایی دارد.

او از محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن عیسی، محمد بن حسین، محمد بن حسن و جعفر بن بشیر نقل کرده است.

به دلیل آنکه کَشّی، هم مستقیماً و هم به واسطه محمد بن مسعود عیاشی از این راوی روایت کرده است، این توهم پدید می‌آید که به خاطر اختلاف طبقه، دو محمد بن نصیر موجود بوده باشند. اما صاحب معجم رجال الحدیث در این باره تحقیقی ارائه داده که این دو یکی هستند: قرینه بر اینکه محمد بن نصیر، که عیاشی از او نقل کرده و اهل

کش و ثقه است، همان محمد بن نصیر است که کشی از او نقل می‌کند، این است که کشی در اول کتابش در فضل روایت، حدیث را چنین نقل کرده است:

محمد بن مسعود العیاشی، و ابوعمرو بن عبدالعزیز، قالوا: حدّثنا محمد بن نصیر، قال: حدّثنا محمد بن عیسی عن ابی الحسن الغزلی عن غیاث الهمدانی عن بشر بن عمرو الهمدانی، قال: مرّ بنا أمير المؤمنین ع، فقال: «اكتبوا فی هذه الشرطة، فوالله لا غنی بعدهم إلاّ شرطة النار إلاّ من عمل بمثل أعمالهم.»

این کلام بر وحدت این دو راوی تصریح دارد؛ چون محمد بن مسعود و ابوعمرو کشی هر دو از محمد بن نصیر روی است نقل کرده‌اند.

اما از آنجا که یکی از مشایخ بی‌واسطه کشی حمدویه بن نصیر است، این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «محمد بن نصیر»، که کشی بی‌واسطه از او نقل می‌کند، همان حمدویه باشد که تصحیف شده است. البته صدر روایت پیش گفته با این احتمال در تضاد است. اظهار نظر قطعی مستلزم بررسی‌های بیشتر است که از حوصله این نوشتار بیرون است.

نیز به دلیل آنکه نام «محمد بن نصیر» میان این راوی کشی و فرد دیگری با لقب «النمیری» مشترک است، این توهم وجود دارد که روایات نقل شده به واسطه محمد بن نصیر نمیری باشد، نه محمد بن نصیر کشی.

صاحب معجم رجال الحدیث در این باره نیز با استدلال ذیل، نتیجه می‌گیرد که روایات مورد نظر همگی با وساطت محمد بن نصیر کشی - و نه نمیری - نقل شده است؛ بعید نیست محمد بن نصیر در این طبقه علی‌الاطلاق، کشی باشد. این به سبب آن است که - گذشت که - محمد بن نصیر نمیری کافر و ملحد و از اسلام خارج شد، تا آنجا که ابوجعفر العمیری به او اجازه ورود نداد و خود را از وی مخفی کرد و وی را طرد نمود. چگونه ممکن است شیعه از فردی با این احوال زیاد روایت کند؟

منابع

رجال الکشی، ص ۵ و ۲۸۷ و ۵۱۴ و ۵۱۷ و ۳۴۸ و ۳۶۶ / رجال الطوسی، ص ۴۲۰ و ۴۹۷، ش ۳۴ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۳۳۸، ش ۱۴۸۷ / خلاصة الاقوال، ص ۱۴۸، ش ۵۰ و ۱۵۰ / نقد الرجال

ص ۳۳۷، ش ۱۷۷۵ / مجمع الرجال، ج ۶، ص ۱۶۲ / هداية المحدثين، ص ۲۵۷ / جامع الرواه، ج ۲، ص ۱۲۰۸ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴۴، ش ۱۱۳۱ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۱۶۷۷ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۹۶، ش ۱۱۴۵۱ / معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۲۹۷، ش ۱۱۹۰۰ و ۱۱۹۰۲ و ۲۹۹ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۱۷.

محمد بن نعمان (۳۴۰-۳۸۹)

ابوعبدالله مغربی قاضی شهرهای مصری فاطمیان بود. نام کامل او «محمد بن نعمان بن محمد بن منصور» است. وی در سال ۳۴۰ متولد شد.

پدرش، ابوحنیفه، قاضی القضاة بود. برادرش ابوالحسن نیز عهده دار منصب قضاوت بود. وی در زمان قضاوت برادر، گاهی به نیابت از او حکم می کرد. پس از آنکه برادرش در سال ۳۷۴ از دنیا رفت، پادشاه مصر او را جانشین برادرش در منصب قضاوت نمود. محمد بن نعمان آنچنان در این مسند نزد عزیز جایگاه یافت که پادشاه مصر در روز عید قربان سال ۳۸۵، او را با خود بر فراز منبر بالا برد.

پس از وفات عزیز، نزد پسرش، حاکم بامرالله، منزلت بیشتری یافت و قدرت پیدا کرد.

ابوعبدالله احکام شناس بود و در دانش های گوناگون سررشته داشت. آداب دان و آگاه به روایات و شعر و اوضاع زمانه بود. او از کسانی بود که فقه شیعه را در «الأزهر» آموزش می داد.

ابن زولاق، مورخ سده چهارم، در اخبار قاضیان مصر چنین می گوید: قاضی محمد بن نعمان چنان در علم و خویشتن داری و اقامه حق و صلابت برگزیده بود که دیگر نه در بین قاضیان مصر و نه در میان قاضیان عراق، همچون او نیافتم.

وی در ماه صفر سال ۳۸۹ در مقرس درگذشت و حاکم بر وی نماز خواند.

اشعار او اشاره به نازک خیالی وی دارد؛ از جمله:

ربَّ لیلٍ لم أذق فیهِ الکرى حظَّ عینی فیهِ دمع و سَهْرٌ

طال حتى خلته لا ينقضى و نأى الصبح فما منه أنز
 غاب عني قمرٌ أحببتهُ فتعلّلتُ بأنوار القمرِ
 كلما هتج شوقي حَزَنِي صحت يا ليلي أما فيك سحرُ

(چه بسیار شب‌هایی که چرت به چشم نیامد و تنها بهره دیدگانم اشک و بیداری بود. آن قدر شب‌ها طولانی شد که گمان کردم انتها ندارد و چنان صبح دور بود که از آن اثری نبود.)

ماه آسمان، که بسیارش دوست می‌دارم، از من پنهان شد و تنها دستاویزم نور ماه بود. هر قدر شوقم افروخته می‌شد مرا غمگین می‌ساخت و فریاد زدم: ای شب، سحر نداری؟!)

منابع

یتیمه الدهر، ج ۱، ص ۴۶۶، ش ۳۲ / اتعاط الحنفاء، ج ۱، ص ۲۹۳ / وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۴۱۹، ش ۷۶۶ / تاریخ الإسلام (حوادث ۴۰۰)، ج ۲۷، ص ۱۸۹ / العبر، ج ۲، ص ۱۷۸ / سیر أعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۵۴۷، ش ۳۹۹ / الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۱۳۱، ش ۲۱۴۱ / شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۳۲ / الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۵۹ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۹ / الأعلام، ج ۷، ص ۱۲۶ / الازهر فی ألف عام، ج ۱، ص ۶۰ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۶۸.

محمد بن هاشم بن وعله

ابوبکر، شاعر و ادیب اهل بصره، به «خالدی کبیر» مشهور است. برادرش، ابوعثمان سعید بن هاشم، به «خالدی صغیر» معروف است و هر دو برادر به «خالدیین» مشهورند. نسب آنها به «خالدیه»، قریه‌ای از قریه‌های موصل، می‌رسد.

ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، در معالم العلماء آن دو را از شاعران پنهان‌گوی اهل بیت علیهم السلام برشمرده است.

ابوبکر و برادرش ابوعثمان از خواص سیف‌الدوله حمدانی، حاکم قهرمان عرب (م ۳۵۶)، بودند. سیف‌الدوله آن دو را به عنوان کتابدار انتخاب کرد.

این دو برادر در ادبیات تألیفاتی داشتند و در نظم ابیات و قصیده همکاری می‌کردند و ابیات به هر دوی آنها انتساب داشت. ابوبکر دیوان مرثیه دارد و در دیوان برادرش، با او مشارکت کرده است. نیز گفته‌اند: او در کتاب حماسه برادرش سعید مشارکت داشته است.

ابوبکر حافظه‌ای قوی داشت، به گونه‌ای که ابن ندیم، فهرست‌نگار شیعه (م ۳۸۵)، که از کثرت حفظ او متعجب بود، از قول وی نقل می‌کند که هزار باب را، که هر باب قریب صد ورق است، حفظ کرده بود.

محمد بن عمر علوی زبدی، خالدیین را مدح کرد و در دادن جایزه آن دو تأخیر کرد. آنها نیز قصیده‌ای تهدیدآمیز سرودند و برای وی فرستادند که اگر جایزه ما را ندهی با بنی‌امیه در گم راهی مشارکت می‌کنیم و معاویه را امام می‌دانیم و مخالفان او را کافر می‌خوانیم و می‌گوییم که یزید حسین علیه السلام را نکشت و طلحه و زبیر را از نیکان روزگار می‌شماریم.

لنشارکنّ	بنی	[امیّته]	امیة	فی	الضلال	المشهر
و	نری	معاویة	اماماً	من	یخالفه	کفر
و	نقول:	انّ	یزید	ما	قتل	الحسین و لا امر
و	نعدّ	طلحة	و	الزبیر	من	المیامین الغرر.

از این تهدید و نیز اشعار دیگری که در رثای امام حسین علیه السلام سروده است، شیعه بودن آن دو آشکار می‌شود.

کفعمی در *مجموع الغرائب*، کتاب *التحف و الهدایا* را، که این دو برادر با هم تألیف کردند، نام برده، و از قول خالدی از نامه پادشاه هند به مأمون و هدیه بزرگی که برای او فرستاده و جواب مأمون و هدیه‌اش برای پادشاه هند یاد کرده است.

سال وفات محمد بن هاشم معلوم نیست، اما از آنجا که برادرش سعید، که از او کوچک‌تر بوده، قریب سال ۳۸۶ در حلب درگذشته، می‌توان او را از ادیبان سده چهارم دانست.

منابع

الأعلام، ج ۷، ص ۱۲۹ / أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۸۴

محمد بن یعقوب کلینی رازی بغدادی (۳۲۹-۹۶)

ابوجعفر، ثقة الإسلام، شیخ المشایخ، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، از بزرگان شیعه در زمان غیبت صغراست که در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری از بزرگترین فقها و محدثان شیعه به شمار می‌رفت که در عین حال، اهل زهد و عبادت و دارای حالات و مقامات معنوی بود. وی مؤلف کتاب الکافی است که شاید مهم‌ترین کتاب روایی شیعه باشد و شامل روایات اهل بیت علیهم‌السلام در اعتقادات، احکام و اخلاق و آداب است. او به «سلسلی» نیز معروف است. این لقب را از آن نظر به او داده‌اند که زمان اقامتش در بغداد نزدیک «درب سلسله» ساکن بود.

او در عهد امامت امام یازدهم، در دهی به نام «کلین»، روستایی از دهستان فشاویه - یا فشافویه - در ۳۸ کیلومتری شهر ری و در خانه‌ای مملو از عشق و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام چشم به جهان گشود.

پدرش یعقوب بن اسحاق، که مردی بافضیلت و پاک‌سرشت بود، از همان دوران کودکی، تربیت فرزندش را بر عهده گرفت و با زبان عمل، اخلاق، رفتار و آداب اسلامی را به او آموخت. آرامگاه این مرد متقی در روستای کلین - نزدیک حسن‌آباد شهر ری - قرن‌هاست که زیارتگاه شیعیان است. دایی کلینی، که خود محدثی بزرگ بود و از شیفتگان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به شمار می‌رفت، در تعلیم و تربیت وی نقش بسزایی داشت. این مرد دانشمند، که «علان» نامیده می‌شد، شیخ و بزرگ اصحاب ما در زمان خود در ری بود و در سفر حج و در راه زیارت خانه خدا، به شهادت رسید.

کلینی توانست در دوران کودکی، از محضر این عالم شهید و پدر بزرگوارش کسب فیض کند و با منابع علم حدیث و رجال آشنا گردد. وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی، برای پیمودن مدارج کمال انسانی، به شهر ری، که در آن عصر از مرتبه علمی خاصی برخوردار بود، مسافرت کرد.

شهر ری، که در آن روزگار قلب ایران محسوب می‌شد، به نقطه برخورد آراء و نظرات فرقه‌هایی همچون اسماعیلیه و مذهب‌های همچون شافعی، حنفی و شیعی تبدیل شده بود. کلینی در این زمان، در ضمن تحصیلات خود، نه تنها با عقاید و نظرات مذاهب و گرایش‌های مختلف آشنا شد، بلکه به ماهیت برخی از حرکت‌هایی که در صدد بود تشیع را از مسیر خود منحرف کند پی برد. کلینی درد را شناخت و آگاهانه به درمان آن پرداخت. او معتقد بود: علاج این همه نابسامانی، بازگشت به کلام و پیام اهل بیت علیهم‌السلام است.

کلینی در این برهه از زمان، به دور از هر هیاهو، مسیر خود را مشخص کرد و تصمیم گرفت به ضبط و فراگیری احادیث بپردازد. از این رو، در محضر استادان بزرگی همچون ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی زانوی ادب بر زمین زد و در نوشتن احادیث و بحث و گفت‌وگو درباره آنها، از خود لیاقتی چشمگیر نشان داد.

عصر کلینی را باید «عصر حدیث» نامید. در این زمان، نهضتی که برای یافتن، شنیدن و نوشتن احادیث و روایات آغاز شده بود، سراسر ممالک اسلامی را فرا گرفته بود و در این میان، کلینی را می‌توان یکی از تشنگان پاک‌باخته علم حدیث به شمار آورد.

سفرها

کلینی با شناخت عصر خود و موقعیت زمانی و پی بردن به این موضوع، که این عصر گذرگاه تشیع است و اگر احادیث و روایات از این بحران بگذرند برای همیشه تشیع می‌تواند سالم و به دور از التقاط و انحراف مسیر خود را ادامه دهد، شهر ری را، که به تازگی دوست‌داران مکتب علوی در آن به قدرت رسیده بودند، با همه زیبایی‌ها و جاذبه‌هایش رها کرد و به سوی قم، شهر محدثان و راویان، هجرت نمود.

ورود کلینی به قم، مقارن با حاکمیت سیاسی و دینی مردان با فضیلت و باتقوایی بود که از حدیث‌گویان مشهور زمان خود به شمار می‌رفتند. در قلّه این هرم، احمد بن محمد بن عیسی اشعری قرار داشت که تقوا، فضل و عشق او به اهل بیت علیهم‌السلام بر کسی پوشیده

نیست. کلینی در ضمن استفاده از محضر این مرد بزرگ، در کلاس درس استاد دیگری زانوی ادب زد که به «معلم» شهرت داشت. معلم کسی است که شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، در کتاب رجال خود، او را از یاران امام حسن عسکری علیه السلام برشمرده و او را در زمره کسانی خوانده که به خدمت امام یازدهم علیه السلام شرفیاب شده‌اند و او کسی جز احمد بن ادریس قمی نبود. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، می‌گوید: چون این شخصیت برجسته در پیشگاه امام حسن عسکری علیه السلام شاگردی نموده و استاد شیخ کلینی بوده، به «معلم» شهرت یافته است.

کلینی در ادامه تحصیل، عالم وارسته دیگری را درک کرد که خود مردی کم‌نظیر بود. او به محضر عبدالله بن جعفر حمیری، مردی که همه مورخان و علمای رجال و شیفتگان حدیث در مقابل عظمت او سرتعظیم فرود می‌آورند، راه یافت. او نیز در زمره اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام قرار داشت و دارای تألیفات فراوان است. متأسفانه بجز کتاب *قرب الإسناد*، از این فرزانه روزگار، چیز دیگری به دست ما نرسیده است. *قرب الإسناد* مجموعه اخباری است که سند آن نسبت به دیگر روایات، با واسطه‌های کمتری به امام معصوم می‌رسد. علاوه بر دانشمندان نام‌دار مذکور، کلینی از محضر استادان دیگری نیز بهره جسته است که گذری بر اسامی آنان خواهیم داشت.

گرچه قم مرکز تشیع به شمار می‌آمد و جویندگان کلام اهل‌بیت علیهم السلام را سیراب می‌کرد، اما عطش سیری‌ناپذیر کلینی به زمزم زلال نور این خاندان، او را بر آن داشت تا آن دیار مقدس و حرم منور را به امید یافتن روایات و احادیث ناشنیده ترک کند. از این رو، او هجرت را آغاز کرد و قم را با تمام ارزش‌هایش، به قصد شهرها و روستاهای دیگر ترک نمود. کلینی روستاها و شهرهای بی‌شماری را پشت سر نهاد و هر جا محدث یا راوی حدیثی می‌یافت که حدیثی از اهل‌بیت علیهم السلام را نزد خویش داشت، در مقابلش زانوی شاگردی می‌زد و پس از مدتی باز کوله‌بار عشق و صفایش را بر دوش می‌گرفت و راهی دیاری دیگر می‌شد.

کوفه یکی از شهرهایی بود که کلینی به آن قدم نهاد. در آن زمان، کوفه یکی از مراکز بزرگ علمی به شمار می‌رفت. آن زمان ابن عقده در این شهر حضور داشت. او

در حفظ احادیث، شهره آفاق بود و بسیاری از شیفتگان علم حدیث را به این شهر بزرگ می‌کشاند. وی یکصد هزار حدیث را با سند در خاطر داشت و کتاب‌های بسیاری به رشته تحریر درآورد و یکی از ارزنده‌ترین آثارش *رجال ابن عقده* است. در این کتاب، ابن عقده شاگردان امام صادق علیه السلام را، که قریب چهارهزار نفر بودند، نام برده و روایات بسیاری را نیز از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است. این کتاب تا زمان شیخ طوسی وجود داشته و متأسفانه پس از آن به سرنوشت برخی دیگر از میراث‌های فرهنگی اهل بیت علیهم السلام گرفتار شده و مفقود گردیده است.

کلینی پس از کسب فیض از ده‌ها استاد و محدث در شهرها و مناطق گوناگون، سرانجام به بغداد رسید. ظاهراً مهاجرت او به بغداد در آخر عمر، پس از تألیف بخش عمده کتاب *الکافی* برای عرضه و ارائه آن به اصحاب بغدادی ما بوده است. مدت مسافرت کلینی به درستی معلوم نیست؛ اما در این شکی نیست که در طول مسافرت‌ها، چنان علم و فضل خود را به نمایش می‌گذاشت و تصویری از یک عالم شیعه حقیقی در اذهان مردم هر دیار مجسم می‌ساخت که وقتی به بغداد پای نهاد فردی گم‌نام نبود. شیعیان به او افتخار می‌کردند و اهل سنت به دیده تحسین به او می‌نگریستند.

تقوا و علم و فضیلت او در اندک مدتی شهره آفاق گشت و عموم طبقات او را به راستی و درستی گفتار و کردار و احاطه کامل بر احادیث و اخبار می‌ستودند؛ تا جایی که عاقله بزرگان و اندیشمندان معاصر ایشان در مشکلات دینی به او مراجعه کردند و پیروان فرق اسلامی برای گرفتن فتوا به او مراجعه می‌کردند و در این باره، محل وقوف و اعتماد هر دو فرقه بود. به همین مناسبت، به «نقّه الإسلام» شهرت یافت و او نخستین کسی است که در دوره اسلامی به این لقب مفتخر گردید.

عموم طبقات او را به راستی و درستی گفتار و کردار و احاطه کامل بر احادیث و اخبار می‌ستودند، به گونه‌ای که نوشته‌اند: شیعه و سنی برای گرفتن فتوا به او مراجعه می‌کردند و در این باره، مورد وثوق و اعتماد هر دو فرقه بود.

وی در امانت، عدالت، تقوا و فضیلت، و حفظ و ضبط احادیث، که همه از جمله شروط محدث موثق جامع الشرائط است، سرآمد روزگار بود.

به جرئت، می‌توان گفت: کلینی نام‌آورترین و بلندآوازه‌ترین اندیشمند عصر خود بود؛ عصری که اوج تلاش محدثان و علمای بزرگ و حتی نواب خاص امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بود.

نقّه‌الاسلام شیخ محمد کلینی با چهار سفیر و نماینده خاص حضرت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که در طول غیبت صغرا ۶۹ سال رابط بین آن حضرت و شیعیان بودند، هم‌عصر بود. با اینکه آن چهار تن از فقها و محدثان بزرگ شیعه بودند و شیعیان آنها را به جلالت قدر می‌شناختند، اما کلینی مشهورترین شخصیت عالی‌مقامی بود که در آن زمان میان شیعه و سنی با احترام می‌زیست و به طور آشکار، به ترویج مذهب حق و نشر فضایل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام همت می‌گماشت.

نظرات بزرگان

تمجید و ستایش اندیشمندان درباره او بسیار است؛ از جمله:

۱. ابن اثیر، عالم بزرگ سنی، روایتی از پیامبر نقل کرده است که فرمود: «خداوند در آغاز هر قرن، شخصی را برمی‌انگیزد که دین او را زنده و نام‌دار نگه می‌دارد.» آنگاه به گفت‌وگو درباره این حدیث پرداخته، می‌گوید: احیاکننده مذهب شیعه در آغاز قرن اول هجری محمد بن علی امام باقر علیه‌السلام، در ابتدای قرن دوم علی بن موسی امام رضا علیه‌السلام، و در ابتدای قرن سوم ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی بوده است.

ابن اثیر همچنین می‌گوید: او به فرقه امامیه در قرن سوم زندگی تازه‌ای بخشید و عالم بزرگ و فاضل مشهور در آن مذهب است.

۲. نجاشی می‌گوید: او در زمان خود، شیخ و پیشوای شیعه در شهر ری بود و حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و بیشتر از همه مورد اعتماد است.

۳. ابن طاووس می‌گوید: توثیق و امانت شیخ کلینی مورد اتفاق همگان است.

۴. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: کلینی از رؤسا و فضلاء شیعه در ایام مقتدر عباسی

۵. محمد تقی مجلسی می‌گوید: حق این است که در میان علمای شیعه، مانند کلینی نیامده است و هر کس در اخبار و ترتیب کتاب او دقت کند، درمی‌یابد که از جانب خداوند مورد تأیید بوده است.

استادان و شاگردان

ثقة الإسلام کلینی از محضر بزرگ‌مردانی بهره برده که هر یک در عصر خود، از نوایغ روزگار به شمار می‌رفتند. برخی از آنها عبارتند از:

۱. ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی؛
 ۲. احمد بن محمد بن عیسی اشعری؛
 ۳. احمد بن ادريس قمی؛
 ۴. عبدالله بن جعفر جمیری؛
 ۵. احمد بن محمد بن عاصم کوفی؛
 ۶. حسن بن فضل بن زید یمانی؛
 ۷. محمد بن حسن صفار؛
 ۸. سهل بن زیاد آدمی رازی؛
 ۹. محمد بن اسماعیل نیشابوری؛
 ۱۰. احمد بن مهران؛
 ۱۱. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی؛
 ۱۲. محمد بن یحیی عطار اشعری؛
 ۱۳. ابوالعباس محمد بن جعفر رزازی؛
 ۱۴. حمید بن زیاد؛
 ۱۵. ابوسلیمان داود بن کوره قمی؛
 ۱۶. احمد بن محمد عاصمی؛
 ۱۷. حسین بن محمد اشعری؛
- بیشترین روایات کلینی از علی بن ابراهیم و محمد بن یحیی عطار است.

عده‌ای از فقها و محدثان بنام شیعه، که مشاهیر علمای ما در قرن چهارم هـ در ایران و عراق بوده‌اند، از جمله شاگردان کلینی به شمار می‌روند؛ بزرگانی همچون:

۱. ابن ابی رافع؛
۲. احمد بن احمد کاتب کوفی؛
۳. احمد بن علی بن سعید کوفی؛
۴. ابوغالب احمد بن محمد زراری؛
۵. جعفر بن محمد بن قولویه قمی؛
۶. علی بن محمد بن موسی دقاق؛
۷. محمد بن ابراهیم نعمانی، معروف به «ابن زینب» - یا ابن ابی زینب - که از شاگردان مخصوص و نزدیکان او بود و کتاب *الکافی* را او نسخه‌برداری کرد.
۸. محمد بن احمد سنانی زاهری، مقیم ری؛
۹. محمد بن علی ماجیلویه؛
۱۰. محمد بن محمد بن عصام کلینی؛
۱۱. هارون بن موسی؛
۱۲. احمد ابن محمد بن محمد بن سلیمان؛
۱۳. ابوالفضل شیبانی؛
۱۴. محمد بن محمد بن عاصم کلینی؛
۱۵. ابو عبدالله محمد بن احمد بن عبدالله صفوانی.

آثار

از تألیفات گران‌مایه ثقه الاسلام کلینی است:

۱. *الکافی*؛
۲. *کتاب رجال*؛
۳. *کتاب ردّ بر قرامطه*؛

نظر دانشمندان:

• شيخ مفيد درباره آن مي فرمايد: «الكافي هو من أجلّ كتب الشيعة و أكثرها فائدة.»

• شهيد اول، محمد بن مكي، مي فرمايد: «كتاب الكافي في الحديث الذي لم يعمل الأصحاب مثله.»

• فيض كاشاني مي فرمايد: «الكافي أشرفها و أوثقها و أتمّها و أجمعها لاشتماله على الأصول من بينها و خلوه من الفضول و شينها.»

• شهيد ثاني مي فرمايد: «الكتاب الكافي و المنهل العذب الصافي و لعمري لم ينسج على منواله، و منه يعلم قدر منزلته و جلالة حاله.»

• علامه مجلسي مي فرمايد: «أضبط الأصول و أجمعها و أحسن مؤلفات الفرقة الناجية و أعظمها.»

انگيزه نگارش: شيخ كليني اين كتاب را به درخواست يكي از دوستان خود به نگارش درآورده است. وي در مقدمه كتاب، مي فرمايد:

«و ذكرت أنّ أمورا قد أشكلت عليك لاتعرف حقائقها لاختلاف الرواية فيها و أنّك تعلم أنّ اختلاف الرواية فيها لاختلاف عللها و أسبابها و أنّك لاتجد بحضرتك من تذاكره و تفاوضه ممن تثق بعلمه فيها و قلت: إنّك تحبّ أن يكون عندك كتاب كاف يجمع فيه من جميع فنون علم الدين ما يكتفي به المتعلّم و يرجع إليه المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدين و العمل به بالآثار الصحيحة عن الصادقين - عليهما السلام - و السنن القائمة التي عليها العمل و بها يؤدّى فرض الله - عزّوجلّ - و سنة نبيه - صلى الله عليه و آله و سلّم - و قلت: لو كان ذلك رجوت أن يكون ذلك سببا بتدارك الله بمعونته و توفيقه لإخواننا و أهل ملّتنا و يقبل بهم إلى مرادهم... و قد يسّر الله - و له الحمد - تأليف ما سألت و أرجو أن يكون بحيث توخيت، فهما كان فيه من تقصير فلم تقصر نيّتنا في إهداء النصيحة إذ كانت واجبة لإخواننا و أهل ملّتنا مع ما رجونا أن نكون مشاركين لكلّ من اقتبس منه و عمل بما فيه في دهرنا هذا و في غابره إلى انقضاء الدنيا.»

(برادرم، اموری را فرموده بودید که بر شما مشکل گشته است و حقایق آنها را نمی‌دانید، چراکه روایات گوناگونی دربارهٔ آنها وارد شده و اختلاف روایات نیز به دلیل اختلاف علل و اسباب آن است و کسی که بتوانی با او مذاکره و مباحثه نمایی نیز در اختیار نداری و گفته بودی دوست داری کتابی داشته باشی که شامل تمام علوم و معارف دین باشد و دانشجو و دانشمند نیز بتوانند به آن مراجعه نمایند و از آن، علم دین را فرا گرفته، به آن عمل نمایند، و آن گرفته شده از روایات صحیح از ائمه - علیهم السلام - و سنت‌های پابرجایی باشد که به آنها عمل می‌شود و واجبات الهی و سنت پیامبر - صلی الله علیه وآله و سلم - به وسیلهٔ آنها عمل می‌شود، و گفته بودی که امیدواری به یاری و توفیق خداوند، این کتاب وسیله‌ای گردد برای مراجعهٔ دیگر برادران و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و موجب راهنمایی آنها گردد.

خدا را شکر که نگارش کتابی را که درخواست نموده بودید آسان ساخت و امیدوارم همان‌گونه باشد که انتظار داشتید، و اگر کوتاهی در آن باشد در خیرخواهی خود هیچ کوتاهی نکرده‌ام؛ چراکه نیت خیر برای برادران دینی و اهل مذهب حق واجب است. به امید آنکه ما نیز در ثواب کسانی که آن را فرا می‌گیرند و به آن عمل می‌کنند در این زمان تا پایان دنیا شریک باشیم.)

گزارش محتوا: فهرست کلی مطالبی که در کتاب *الکافی* مطرح شده عبارت است از:

کتاب العقل و الجهل، کتاب فضل العلم، کتاب التوحید، کتاب الحجّه، کتاب الایمان و الکفر، کتاب الدعاء، کتاب فضل القرآن، کتاب العشره، کتاب الطهاره، کتاب الحیض، کتاب الجنائز، کتاب الصلاه، کتاب الزکاه، کتاب الصیام، کتاب الحج، کتاب الجهاد، کتاب المعیشه، کتاب النکاح، کتاب العقیقه، کتاب الطلاق، کتاب العتق و التدبیر و الکتابه، کتاب الصيد، کتاب الذبائح، کتاب الاطعمه، کتاب الاشربه، باب الغناء، باب النرد و الشطرنج، کتاب الزی و التجمل و المروءه، کتاب الدواجن، کتاب الوصایا، کتاب الموارث، کتاب الحدود، کتاب الدیات، کتاب الشهادات، کتاب القضاء و الاحکام، کتاب الایمان و النذور و الکفارات، کتاب الروضة مشتمل بر صحیفه علی بن الحسین علیه‌السلام و کلامه فی الزهد، خطبه لایمر المؤمنین علیه‌السلام و هی خطبه الوسیله، خطبه الطالوتیه، حدیث ابی عبدالله علیه‌السلام مع المنصور فی موکبه و...

ویژگی‌های کتاب:

۱. از ویژگی‌های مهم این کتاب، هم‌عصر بودن مؤلف آن با سفرای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و دست‌رسی داشتن وی به آنهاست، به ویژه آنکه سفرای آن حضرت در شهر بغداد بودند و کلینی نیز در آن شهر بود و سال وفات وی مصادف با سال وفات آخرین سفیر امام عصر - ارواحنا له الفداء - علی بن محمد سمری بود.
۲. مؤلف در این کتاب، مقید به ذکر کل سند تا امام معصوم علیه السلام بوده است و این خود ارزش و اعتبار خاصی به روایات کتاب می‌دهد.
۳. در این کتاب، روایات به ترتیب اعتبار آورده شده‌اند و روایات اول هر باب، از لحاظ سند و اعتبار، از درجه بالاتری برخوردار است.
۴. این کتاب شامل تمام علوم و معارف اسلامی است که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده و به دست مؤلف آن رسیده و شامل بیشتر مباحث عقیدتی و فقهی است.

شرح‌های کتاب:

۱. جامع الأحادیث و الأقوال، نوشته شیخ قاسم بن محمد بن جواد بن الوندی، (م ۱۱۰۰ ق)؛
۲. الدر المنظوم من کلام المعصوم، نوشته شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین‌الدین، شهید ثانی (م ۱۱۰۴ ق)؛
۳. شرح مآصدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ ق)؛
۴. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، نوشته علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)؛
۵. الوافی، نوشته فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق)؛

حواشی کتاب:

۱. حاشیه علامه مجلسی (م ۱۱۱۰)؛
۲. حاشیه ابوالحسن شریف فتونی عاملی (م ۱۱۳۸ ق)؛
۳. حاشیه سیدمیرابوطالب بن میرزا بیک فندرسکی، از افاضل اوایل قرن دوازدهم هـ؛

۴. حاشیه شیخ زین‌الدین، ابوالحسن علی بن شیخ حسن، صاحب معالم؛
 ۵. حاشیه شیخ محمد بن حسن بن زین‌الدین، شهید ثانی، معروف به شیخ محمد سبط
 عاملی (م ۱۰۳۰ ق).

ترجمه‌های فارسی:

۱. تحفة الاولیاء، نوشته محمد علی بن حاج محمد حسن اردکانی؛
 ۲. الصافی، شرح اصول کافی و شرح فروع کافی، نوشته شیخ خلیل بن غازی قزوینی؛
 خلاصه کتاب: محمد جعفر بن محمد صفی ناعسی فارسی، این کتاب را خلاصه کرده
 است.

تحقیق کتاب: بر این کتاب، تحقیقات فراوانی نگاشته شده است؛ مانند:

۱. رموز التفاسیر الواقعة فی الکافی و الروضة، نوشته مولی خلیل بن غازی قزوینی؛
 ۲. جامع الرواة، نوشته حاج محمد اردبیلی، از شاگردان علامه مجلسی؛
 ۳. الفوائد الکاشفه، اثر محمد حسین طباطبائی تبریزی؛
 ۴. البیان البدیع، نوشته سیدحسن صدر؛
 ۵. رجال الکافی، نگاشته حاج سیدحسین طباطبائی بروجردی.

نسخه‌های خطی:

۱. نسخه‌ای در خزانه نسخه‌های خطی «کتاب‌خانه حضرت آیه‌الله العظمی نجفی
 مرعشی» در شهر مقدّس قم؛ تاریخ نگارش این نسخه ۱۰۷۱ هـ است و در محضر علامه
 مجلسی نیز قرائت شده است.
 ۲. نسخه‌ای در خزانه نسخه‌های خطی «کتاب‌خانه حضرت آیه‌الله نجفی مرعشی» در
 شهر مقدّس قم؛ تاریخ نگارش این نسخه ۱۰۹۲ هـ است و تعلیقه‌های فراوانی به خط
 شیخ حرّ عاملی بر آن موجود است.
 ۳. نسخه دیگری در خزانه نسخه‌های خطی «کتاب‌خانه حضرت آیه‌الله العظمی نجفی
 مرعشی» در شهر مقدّس قم؛ این نسخه تصحیح و مقابله شده و تعلیقه‌های فراوانی از
 شرح مولی صالح مازندرانی بر آن وجود دارد.

الکافی کاف لشیعتنا؛ جمله‌ای است منسوب به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که فرمودند: «الکافی کاف لشیعتنا»؛ کافی شیعیان ما را کفایت می‌کند. اما برای این مطلب، نمی‌توان ریشه‌ای در اسناد تاریخی به دست آورد.

وجه نام‌گذاری کتاب؛ دربارهٔ چرایی نام‌گذاری این کتاب به «کافی»، باید گفت؛ به نظر می‌رسد این کتاب از سوی مؤلف آن به «کافی» نام‌گذاری نشده است. شاید این برگرفته از جمله‌ای باشد که در خطبهٔ کتاب آمده است؛ چراکه وی این کتاب را به درخواست یکی از دوستانش نوشته که از وی تألیفی خواسته بوده که جامع فنون علم دین باشد و او در خطبه نوشته است: «امیدوارم چنان‌که خواسته بودی - این کتابی کافی در... باشد».

ارزش کتاب؛ گذشته از ذوق، خلاقیت و تلاش بی‌وقفهٔ شیخ کلینی در نگارش و پالایش احادیث شیعه در عصر خود، این کتاب ثمرهٔ رنج‌ها و مشقت‌های علمای عصر وی است. وی پلی محکم و امانت‌داری راستین بود که احادیث و روایات علما و استادان عصر خود را به نسل‌های آینده منتقل ساخت، و در حقیقت، کلینی عصارهٔ عصر خویش است.

وقتی سخن از کلینی است، سخن از تمام زیبایی‌ها، لطافت‌ها و فضیلت‌های زمان اوست؛ سخن از عزم و ارادهٔ تشییع در کسب معارف و علوم است. همان‌گونه که وقتی سخن از «کافی» است، سخن از عطر کلام اهل بیت علیهم‌السلام و سخن از امانت فراموش‌شدهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ النَّقْلِينَ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي...»

کلینی یعنی: «کافی»، یعنی آب‌شخور پاک اهل بیت علیهم‌السلام، یعنی: کوثر شیرین حدیث در کویر فرهنگی تاریخ، یعنی: سرچشمهٔ زلال دوست‌داران آل محمد علیهم‌السلام؛ سیمای مردان خدا که پس از تحمّل رنج‌ها و مشقت‌ها، امانتی را که از جانب خداوند به آنان سپرده شده است، سالم به منزل می‌رسانند.

خدا در دیدگان چنین انسان‌هایی موج می‌زند و سبک‌بالی وصف‌ناپذیری به آنها دست می‌دهد. آنان در آن حالات روحانی، در شوق دیدار دوست، لحظه‌شماری می‌کنند. کلینی در حالی که بیش از ۷۰ سال از عمرش می‌گذشت و پس از ۲۰ سال تلاش در تدوین کتاب الکافی و تحمّل رنج‌ها، غربت‌ها و مشقت‌ها، در آستانهٔ ملاقات با معبود

و معشوق قرار گرفت. او در خود آرامشی احساس می‌نمود؛ آرامشی که نشان از ایثار و از خود گذشتگی و ادای تکلیف او داشت.

او اگرچه در قفس دنیا می‌زیست، اما در فضای بهشت تنفس می‌کرد؛ چراکه تمام لحظه‌های عمرش را با کلام اهل بیت علیهم‌السلام سپری کرده بود و در راه ادای فریضه، هر رنجی را به جان پذیرفته بود. برای خاکیان، رهیدن از خاک تازگی دارد؛ ولی برای فرزانه‌ای همچون کلینی که هیچ‌گاه وابسته به خاک نشد، مرزی به نام «خاک» وجود نداشت. او در انتظار رفتن و رؤیت محبوب، روزها را سپری می‌کرد. سال ۳۲۹ هـ ق سالی است که سال «تناثر نجوم» نام گرفته است؛ سال فروریختن ستاره‌ها و سالی که آسمان علم این دنیای خاکی بی‌ستاره ماند. در این سال، رادمرد بزرگ عالم تشیع در ماه شعبان، جهان فانی را وداع کرد. دانشمند نامی بغداد «ابوقیراط» بر پیکر پاکش نماز خواند. شیعیان با دلی پرانده و با احترام، آن مرد خدا را در «باب کوفه» بغداد به خاک سپردند. در همین سال، با رحلت آخرین نایب امام زمان، علی بن محمد سمری، غیبت کبرای آن حضرت نیز آغاز گردید.

منابع

- رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۹۰ / الفهرست، طوسی، ص ۱۶۱ / رجال الطوسی، ص ۴۹۵، ش ۱۲۷ / اکمال الکمال، ج ۷، ص ۱۴۴ / معالم العلماء، ص ۹۹ / الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۶۴ / فرج المهموم، ص ۸۷ و ۱۹۰ / کشف المحجّه، ص ۱۵۸ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۳۴۱، ش ۱۵۰۷ / خلاصه الاقوال، ص ۱۴۵ / سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۸۰، ش ۱۱۲۵ / تاریخ الاسلام، (حوادث ۳۳۰)، ص ۲۴-۲۵ / الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۲۲۶ / لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۳۳ / نقد الرجال، ص ۳۳۹، ش ۱۸۳۵ / مجمع الرجال، ج ۶، ص ۱۷۴ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۱۸ / ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۹۹ / روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۰۸ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۲۰ / اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۹۹ / معجم المؤلفین، ج ۱۲، ص ۱۱۶ / الأعلام، ج ۷، ص ۱۴۵ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۵۰، ش ۱۲۰۳۸ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۳۷ / کلیات فی علم الرجال، ص ۳۵۲ / فهرس التراث، ج ۱، ص ۳۷۱.

محمود بن محمد بن حسین بن سندی بن شاهک رملی (۳۶۰-۹)

ابوالفتح، محمود بن محمد بن حسین بن سندی بن شاهک رملی، معروف به «کشاجم»، شاعر، نویسنده، متکلم، منجم، منطقی، حدیث‌شناس و طبیب قرن چهارم بود. وی نابغه‌ای بود از نیکان امت، یگانه‌ای از رجال برجسته، و شهنشاهی در نقد و ادب. کسی با او برابر نبود، و با او یارای بحث و مشاجره نداشت. او هم محقق و موشکاف بود و هم اهل بخشش گشاددستی و خلاصه، همه فضایل در او جمع بود. بدین روی، خود را «کشاجم» نامید که هر یک از حروف پنج‌گانه، اشاره به یکی از فنون متداول داشت: ک. کاتب، ش. شاعر، ا. ادب و انشاد (سرود)، ج. جدل یا جود، م. متکلم یا منطقی و منجم. و بعد از آنکه در علم طب مهارت کامل یافت، حرف «طاء» را هم بر آن افزود و «طکشاجم» گفت، ولی بدان شهرت نیافت. شرح این لقب در کتب رجال مضبوط است، با اختلافی که بدان اشاره گشت. البته این مرد در تمام این مراتب سرآمد عصر بوده و چه بسا اختلاف در شرح لقب از همین جا ناشی شده باشد.

مسعودی در مروج الذهب چند شعر از کشاجم یاد می‌کند که در نکوهش «نرد» گفته و برای یکی از دوستانش ارسال داشته است. در ضمن، نام «کشاجم» را ابوالفتح محمد بن الحسن می‌نگارد، و گمان می‌رود سیدصدرالدین کاظمی که در کتاب تاسیس الشیعه، نام کشاجم را بین محمد و محمود، و نام پدرش را بین حسن و حسین مردّد آورده، به تاریخ مسعودی توجه داشته، ولی مسعودی صحیح آن را در چند جا از مروج الذهب به قلم آورده است.

ولادت

تاریخ ولادت کشاجم معلوم نیست، اما از شعری که سروده و در اوایل قرن چهارم از پیری خود یاد کرده است، چنین بر می‌آید که اواسط قرن سوم یا به عرصه وجود گذاشته باشد. در آن قصیده می‌گوید:

و إن شیبی قد لاحت کواکبه
 فهذه جملة فی العذر کافیة
 و بان منی شباب کان یشفع لی
 قد کان بابی للعافین منتجعاً
 و كنت طود المنی یؤوی إلى کنفی
 أفنی الكثير فما إن زال ینقصنی
 و قد غنیت و أشغالی تبین من
 و السیف فی الغمد مجهول جواهره
 فی ظلمة من سواد اللمة الجثله
 تغنیک فاغن عن التفصیل بالجملة
 سقیاً له من شباب بان سقیاً له
 ینتابه ثلثة من بعدها ثلثة
 کحائط مشرف من فوقه ظلّه
 متی دفعت إلى الأفنان و القلّه
 فضلی فقد سترته هذه العطله
 و إنّما یجتنبه عین من سلّه.

اختران شب پیریام در میان سیاهی زلف طلوع کرده، و این برای عذر کافی است؛ چراکه اجمال سخن از تفصیل خبر می‌دهد. جوانی از من رخ نمان کرد؛ همان جوانی که در خدمت همگان شفیع و واسطه بود. سیراب باد تربت آن جوانی، سیراب باد! در آن هنگام، خانه من بوستانی بود که جمعی در پی جمعی به گشت و گذار می‌آمدند. من کوه آرزو بودم که در دامنه آشیان داشتند؛ درست همچون بوستانی که بر سر آن ابر سایه‌گستر است. پیری توانم را تحلیل برد. پیوسته رو به نقصانم، هرچند به طرف بالا و پست پویم. زمین گیر شده‌ام. دیروز شغل و کارداناایم گواه فضل و دانش بود، اینک بی‌کاری پرده بر روی فضایل من کشیده است. شمشیر تا در نیام باشد، جوهر آن مجهول است؛ هنگامی مورد استفاده قرار گیرد که از نیام برآید).

این قصیده را کشاجم در بغداد گفته و ابوعلی ابن مقله وزیر را بدان ستوده است، پیش از آنکه از وزارت بر کنار و به زندان گرفتار گردد. ابن مقله در سال ۳۲۴ توقیف شد و در سال ۳۲۸ در گذشت.

فرزندان او

از کشاجم دو فرزند به نام ابوالفرج و ابونصر احمد به جا مانده و او خود را با نام دومین فرزند به کنایه، یاد کرده است، از جمله:

قالوا ابواحمد یبنی فقلت لهم
 کما بنت دودة بنیان السرق
 بنته حتی اذا تمّ البناء لها
 کان التمام و وشک الخیر فی نسق.

(گفتند: ابواحمد خانه‌ای بنا می‌کند، گفتم: آری؛ چنان که کرم ابریشم ساختمان بیله را بنیان نهاد. خانه را بنیاد نهاد و چون به پایان آمد، فرجامش با خیر و نیکی همراه بود.)
 کشاجم همین احمد را در شعر خود می‌ستاید و چنین وصف می‌کند:

نفسی الفداء لمن إذا جرح الأسی
 قلبی أسوت به جروح أسائی
 کبدی و تاموری و حبة ناظری
 و مؤملى فى شدتی و رخائی
 ربّته متوسّما فى وجهه
 ما قبل فى توسّمت آبائی
 و رزقه حسن القبول مبینا
 فیہ عطشاء الله ذی الآلاء
 و غدوت مقتنیا له عن أمه
 و عمرت منه مجالسی و مسالکی
 و هی النجیبة و ابنة النجباء
 فأظللّ أبهج فى النهار بقربه
 و جمعت منه مآربی و هوائی
 و أزیره العلماء يأخذ عنهم
 و لشذّ من یغدو إلى العلماء
 و إذا یجنّ اللیل بات مسامری
 و مجاورى و ممثلاً بإزائی
 فأبیت أدنی مهجتى من مهجتى
 و أضم أحشائى إلى أحشائى.

(جانم فدای او باد که هرگاه ناملایمات روزگار بر قلبم سنگینی کند با دیدار او جراحات قلب را درمان می‌کنم؛ پارهٔ جگر، میوهٔ دلم، نور چشم، مایهٔ امیدم در تنگنای زندگی و فراخی. به پرورش او پرداختم و در سیمای او دیدم آنچه را پدرانم در سیمای من دیدند. تربیت من مورد پذیرش و استقبال او قرار گرفت و این را از عطای پروردگار منّان می‌دانم. در عوض مادر، خودم صبح و شب ملازم او گشتم. با آنکه مادرش نجیب و زادهٔ نجیاست. با وجود او، مجالس و محافل خود را آباد و معمور داشتم و آنچه می‌خواستم از وجود او توشه برداشتم. سراسر روز، خرّم و مسرور بودم که وجود او را در کنار خود احساس می‌کنم و همواره راه چنگ زدن به مقامات بزرگ را بدو می‌آموختم.

او را به خدمت دانشمندان می‌بردم که از آنان توشه گیرد. اینک کمتر کسی است که به زیارت دانشمندان مشتاق باشد. و چون تاریکی فرامی‌رسید، سراسر شب با من به گفت‌وگو می‌نشست، یا در کنار من می‌آرمید و یا در برابرم به خدمت ایستاده بود. و من شب تا به صبح پارهٔ دلم را به دل می‌فشردم و تار و پودم را به بر می‌گرفت.)
ابونصر فرزند کشاجم هم شاعری ادیب بود، و از شعر اوست که بخیلی را نکوهش می‌کند:

<p>و أفضلهم فيه و ليس بذی فضل فجئت كما يأتي إلى مثله مثلی یری أنه من بعض أعضائه أکلی و أعلم أن الغیظ و الشتم من أجلی و ألاحظ عینیه رقیب علی فعلی فیلحظنی شزرا فأعبث بالبقل و ذلك أن الجوع أعدمنی عقلی فجرت كما جرت یدی رجلها رجلي فلم أستطع فیها أمرّ و لا أحلی ربحت ثواب الصوم مع عدم الأکل.</p>	<p>صديق لنا من أبرع الناس فی البخل دعانی كما يدعو الصديق صدیقه فلما جلسنا للطعام رأیته و یغتاظ أحياناً و یشتّم عبده فأقبلت أستل الغذاء مخافة فیلحظنی شزرا فأعبث بالبقل إلی أن جنت کفی لحتفی جناية فجرت یدی للحين رجل دجاجة و قدم من بعد الطعام حلاوة و قمت لو أنني كنت بیت نية</p>
---	--

(دوستی دارم که در بخل از همه سر است، و بر همه فائق آمده، با اینکه هیچ تفوقی ندارد. مرا دعوت کرد؛ چنان که یک دوست دعوت کند، و من هم پذیرفتم؛ چنان که دوستان می‌پذیرند. چون بر سر خوان غذا نشستیم، دیدم گویا تصور می‌کند پارهٔ تنش را می‌خورم. گاه خشم می‌گرفت و برده‌اش را دشنام می‌گفت و من می‌فهمیدم خشم و دشنام به خاطر من است. به ناچار، غذا را پوشیده می‌ربودم، ولی چشمانش خیره، مراقب دست من بود. دست می‌بردم لقمه‌ای بدزدم، با خشم به من می‌نگریست و من ناچار دست به طرف سبزی برده، به آن مشغول می‌شدم. بالاخره، با دست خود گور خود را

کندم؛ چون گرسنگی عقل را از سر من ربوده بود؛ یعنی دست بردم و ران مرغی را پیش کشیدم و او هم دست برد که پای مرا بکشد. چون پس از طعام شیرینی آوردند، من که جرئت نکردم دست به سیاهی و یا سفیدی بزنم، از سر خوان برخاستم. و اگر دیشب نیت روزه کرده بودم امروز ثواب آن را داشتم؛ چه، امروز نه روزه دارم و نه غذا خورده‌ام.

تعالی، تراجم‌نگار نام‌دار (م ۴۲۹)، در *یتیمه الدهر* قریب شصت بیت از اشعار او را انتخاب کرده و آورده است. حاشیه‌نگار کتاب او نوشته است: در دیوان کشاجم به این اشعار دست نیافتم، و توجه نداشته که دیوان معروف کشاجم، دیوان شعر پدر است، نه پسر. نیز وطواط در کتاب *غرر الخصائص* به اشعار او استشهد کرده است.

روزی ابوالفضل جعفر بن فضل بن فرات وزیر (م ۳۹۱) به بوستان شخصی خود در «مقس» رفت. ابونصر، پسر کشاجم، بر روی سیبی، با آب طلا، این دو شعر را نوشته، خدمت او فرستاد:

إذا الوزیر تخلّی للنیل فی الأوقات
فقد أتاه سمیّا جعفر بن الفرات.

(بدان هنگام که وزیر در کنار نیل خلوت می‌کند، دو همنامش، جعفر فرزند فرات، به کنار آمده‌اند.)

سفرها

کشاجم از مهد پرورش خود رمله، به قصد سیاحت حرکت کرد و به سمت شرق روان شد. شهرها را زیر پا گذاشت و مکرر به مصر و شام و عراق سفر کرد و هنگامی که در قصیده به ستایش ابن مقله وزیر زبان گشود، در عراق بود. او در این قصیده می‌گوید:

هذا علی أنسی لا أستفیک و لا أفیق من رحلة فی إثرها رحلة
و ما علی البدر نقص فی إضاءته أن لیس ینفک من سیر و من نقله.

این همه رنج به خاطر آن است که نمی‌خواهم به هوش آیم و هیچ‌گاه از سفر و باز هم سفر خسته نشوم. ماه تمام و درخشنده، نقصی در پرتوش پدیدار نمی‌شود، با اینکه شب تا به صبح در سیر و انتقال است.)

هنگامی که در مصر رحل اقامت افکنده بود، گفت:

فالیوم عدت و عادت مصر لی دارا	قد کان شوقی إلی مصر یؤرقنی
طورا و طورا أرجی السیر أطرارا	أغدو إلی الجیزة الفیحاء مصطحبا
إذ رحتم أحسب فی الحانات خمارا	بینا أسامی رئیساً فی رئاسته
إلی بیوت دمی یعلمن أوتارا	فللدواوین إصباحی و منصرفی
و قد قضیت لبانات و أوطارا	أما الشبَاب فقد صاحبت شرته
بین الکتیب و بین الخصر زَنارا.	من شادن من بنی الأقباط یعقد ما

اشتیاق دیدن مصر، خواب از چشم من ربوده بود. اینک مصر خانه من است. صبحگاه، با دوستان به دیدن «جیزه» خوش و آب و هوا می‌روم و گاه حرکت را به تأخیر می‌افکنم. در این میان، که با یکی از بزرگان در ریاست و فرمان، پهلو به پهلو می‌زنم، ناگهان از می‌خانه، سر برمی‌آورم؛ گویا مردی دائم الخمر هستم. صبح برای سرکشی دیوان و دفاتر رهسپارم و بازگشتم به خانه پریشان است که عود و طنبور فرامی‌گیرند. جوش و خروش جوانی را پشت سر گذاشتم، در حالی که هوس دل را فرو نشاندم از آهو بچه‌ای از مردم «قبط»، که زنار خود را بالای سرین، زیر ناف می‌بندد.)

او در اشعار دیگری، گویا خود را بین مصر و عراق می‌بیند. گشت و گذار خود را به این دو شهر یاد می‌کند و آنچه از خوشی و بدحالی، سختی و رفاه دیده یا از مردم آن نعمت و نعمت چشیده و حرمت یا خواری دیده بازگو می‌نماید؛ گاهی این را ستایش می‌کند و آن را هجو:

من مبلغ إخوتی و إن بعدوا	آن حیاتی لبعدهم کدره
قد همت شوقاً إلی وجوههم	تلک الوجوه البهیة النضره

<p> على العلى و الفخار مفتخره مروءة لم تكن ترى نزره على الأعداى بهم و منتصره أسد و غى فى الهياج مبتدره أيدى و ليست من الندى صفه منافع فى الأنام مشتهره أسمع بذكر الأهواز و البصره ترفعى تارة و تخفضنى قطانها و البدار مغتفره أمواجه كالخيال معتكره أو طالبتنى يد النوى بتره. </p>	<p> أبناء ملك علاهم بهم ترمى بهم نعمة تزيتها ما انفك ذا الخلق بين منتصر جبال حلم بدور أنديّة بيض كرام الفعال لا بخل الـ للناس منهم منافع و لهم يا ليتنى لم أر العراق و لم ترفعى تارة و تخفضنى فوق ظهر سهلبة و تارة فى الفرات طامية حتى كأنّ العراق تعشقنى </p>
---	--

(کیست به دوستانم خبر برد - گرچه از من دور افتاده‌اند و زندگی پس از آنان تیره و تار است؟ مشتاقم روی خرم چون ماهشان را ببینم. شاهزادگانی که مایهٔ مجد و بزرگواری و افتخارند، و نعمت و نوالی که با جوان‌مردی زینت یافته، و این کم نیست. هنگامی که دشمن رو آورد، مردم دست یاری به سوی آنان دراز می‌کنند و آنان پشتوانه‌اند. کوه وقارند. ماه مجلس‌اند؛ شیران بیشه‌اند و روز نبرد پیشتازان؛ سفیدرویان، نیکوکاران گشاده‌دستان، که بخل و خست ندارند. مردم از آنان خیر می‌برند و خیرات آنها مشهور و زبان‌زد خاص و عام است. کاش من عراق را ندیده بودم و نام اهواز و بصره را نشنیده بودم. گاه بر فلات و گردنه فراز می‌گشتم، و گاه در صحرا و نشیب فرود می‌شدم، گاهی هموار و گاه سنگلاخ. گاه بر پشت شتر گردن دراز هودج نهاده، سایبان می‌افکندیم و گاه در میان شط خروشان فرات که امواجش مانند خیال به هم می‌آمیخت، روان بودیم. گویا عراق عاشق روی من است که مرا ترک نمی‌کند، یا دست بریدهٔ تقدیر مرا بدان‌جا می‌کشاند.)

کشاجم در ضمن این سیاحت‌ها و گشت و گذارها، با شاهان، وزرا و امرا می‌نشست و از جوایز آنان بهرمند می‌شد و از عطایشان برای ادامه سفر استقبال می‌کرد. در ضمن، با رجال علم و ادب و حدیث رفت و آمد داشت، از آنان فرامی‌گرفت و می‌آموخت، حدیث می‌گفت و می‌شنید. بین او با دانشمندان، بزم‌های ادبی و مجالس مناظره تشکیل می‌شد و بعدها نامه‌نگاری‌هایشان ادامه یافت، تا آنجا که به علوم گوناگون آشنا و ماهر گشت، و در برخی فنون علمی و ادبی از دیگران گوی سبقت ربود؛ از جمله در نویسندگی و خطابه پیش افتاد؛ چنان‌که مسعودی در کتاب خود *مروج الذهب*، او را از رجال علم و ادب معرفی می‌کند.

عقاید

دورهٔ کشاجم دورهای بود که آراء و مذاهب و دسته‌بندی‌های دینی پدید آمده بود. در آن عصر، کمتر کسی بود که برای خودش مسلک خاصی اختیار نکرده باشد و اسلام را با معنای خاصی تفسیر نکند. منتها برخی افکار و عقاید قلبی خود را به صراحت اظهار می‌کردند و جمعی شرط احتیاط را از کف ننهاد، افکار عمومی را در نظر می‌گرفتند. ولی کشاجم از این راه و روش‌ها بر کنار بود. او یک شیعهٔ امامی بود که در تشیع و موالات اهل‌بیت علیهم‌السلام صادقانه قدم برمی‌داشت و فداکاری می‌نمود؛ چنان‌که در خلال اشعارش، دلایل و شواهد این سخن آشکار است. او به تشیع خود تظاهر، بلکه افتخار می‌کرد و با براهین استوار، مردم را به مذهب خود فرامی‌خواند. از حقوق اهل‌بیت علیهم‌السلام جانب‌داری می‌کرد و در سوگ و ماتمشان ناله و زاری سر می‌داد و از دشمنانشان نکوهش می‌کرد و بیزاری می‌جست. اعتقادش این بود که خاندان نبوت علیهم‌السلام در این دنیا، وسیلهٔ تقرّب به بارگاه الهی‌اند و در آخرت واسطهٔ رستگاری و نجات. در واقع، شخصیت کشاجم نمودار این آیهٔ کریمه است: «یخرج الحیّ من المیت (روم: ۱۹)؛ خداوند است که زنده از مرده برمی‌آورد. این سخن از آن‌روست که جدّ شاعر، سندی بن شاهک بود؛ همان‌که دشمنی‌اش با خاندان طهارت علیهم‌السلام و فشار و سخت‌گیری‌اش نسبت به امام موسی بن

جعفر^ع در زندان هارون الرشید بر کسی پوشیده نیست. صفحات سیاه زندگی او در تاریخ بر همگان آشکار است. اما فرزندزاده اش کشاجم، در این جبهه بندی شیطانی، کاملاً از جدش کناره گرفت؛ نه تنها از خاندانش حمایت نمی کرد، بلکه آشکارا به صف شعرا و قصیده سرایان اهل بیت^ع پیوست و به حمایت از آن بزرگواران برخاست. البته شگفتی نیست؛ خداست که دانه را در ریگزار می پروراند، و گل را در میان خار.

کشاجم چکامه ای درباره دوستی امیرالمؤمنین^ع دارد که ایشان را چنین می ستاید:

حَبِّ الوصی مبرّة و صله و طهارة بالأصل مکتفله
و النَّاس عالمهم یدین به حَبّاً و یجهل حقّه الجهله
و یری التشیّع فی سراتهم و النصب فی الأردال و السفله.

(دوستی وصی پیامبر، خود نیکی و صله است و از طهارت جان خبر می دهد. اما مردم دانشمندانشان به دوستی او متدین اند و جهال حق او را نمی شناسند. همیشه تشیع در نجبا و بزرگان مشهود بوده و دشمنی اهل بیت^ع در مردم پست و هرزه.)

ادب و شعر

کشاجم پیشوای ادب و پیش گام شعر بود، تا آنجا که رفاء سری، آن شاعر چیره دست، با مقام بلندی که در فن شعر و ادب داشت، به رونویسی دیوان کشاجم علاقه وافر داشت و در سبک شعر، به راه او می رفت و بر قالب او خشت می زد و چنان در این متابعت و دنباله روی شهرت داشت که یکی از شعرا گفت:

یا بؤس من یمنی بدمع ساجم یهمی علی حجب الفؤاد الواجم
لولا تعلّله بکأس مدامة و رسائل الصابی و شعر کشاجم.

(بدبخت آنکه اشک می ریزد و دانه های اشک بر پهنای سینه اش روان است، اگر نبود که خود را سرگرم باده ناب کرده و با رساله های صابی و شعر کشاجم غم دل را فراموش می کند.)

ابوبکر محمد بن عبدالله حمدونی دیوان شعرش را مرتّب کرد و اضافاتی که از پسر کشاجم ابوالفرج به دست آورده بود، بدان ملحق ساخت. از چکامه‌هایش آثار مهارت در لغت و حدیث و تفوق در فنون ادب و نویسندگی و سرود به چشم می‌خورد و وزنه او را در روایات و معنویات سنگین می‌کند و ملکات فاضله او را نمودار می‌سازد؛ مانند این شعر او:

شهرت ندای مناصب	لی فی ذری کسری صریحه
و سجویه لی فی المکا	رم إننی فیها شحیحه
متحیراً فیها معلی المچ	د مجتنبا منیحه
و لقد سننت من الکتا	به للوری طرقا فسیحه
و فضضت من عذر المعا	نی الغر فی اللغة الفصیحه
و شفعت مأثور الروا	یه بالبذیع من القریحه
و وصل ذاک بهمه	فی المجد سائبة طموحه
و عزمه لا بالکیله	فی الخطوب و لا الطلیحه
کلتاهما لصاحب	فی کل دامیه جموحه

(مقامات عالیه‌ام آوازه مرا در کاخ‌های خسروان بلند کرد و نیز اشتیاق طبیعی که به مکارم اخلاق دارم؛ چراکه من در تحصیل نیکی‌ها سخت حریصم. به سوی بالاترین مراتب مجد و عظمت پر می‌زنم و از درجات مبتذل آن دامن می‌کشم. در مکتب دبیری و نویسندگی به شیوه‌های نو پرداختم و هدیه ادب‌آموزان ساختم. مضامین بکر و لطایف نغز را در جامه ادب آراسته به حجله آوردم و روایات ممتاز و برگزیده را با قریحه و ذوق سرشار آزرین بستم. اینها را همه با همتی که در ساحت مجد و بزرگواری می‌خرامد، دم‌ساز کردم؛ و همتم را با عزمی راسخ که نه در مشکلات واماند و نه خسته گردد. و این عزم و همّت در هر مصیبتی که از چشم خون بچکاند، رفیق و دم‌ساز من است.)

کشاجم را هنگام سرودن شعر، در لباس معلم اخلاق می‌بینیم؛ آن هم استادی گرانمایه که در شعر آموزنده‌اش، نمونه‌های اخلاق نیک، طبع بلند، وفا و صمیمیت

آشکار است و به واقع، برای ترویج مبادی انسانیت و تحکیم مبانی فضیلت و تقوا بیا خاسته.

و وفاء بالعهد و الميثاق	و لدينا لذي المودة حفظ
مستة الضر مسته إرفاقی	أتوخی رضاه جهدی فلما
همنا فی مکارم الأخلاق.	تلك أخلاقنا و نحن أناس

(هر که مهر ورزد با وفا و صمیمیت، محبتش را پاس می‌دارم. تا توان در کالبد دارم رضایت خاطرش را می‌جویم، و چون ناگواری بدو رسد عنایت و مهربانی‌ام سر می‌رسد. این خوی ماست. ما مردمی هستیم که به مکارم اخلاق همت گماشته‌ایم.)

کشاجم از قلبی مهربان، روحی خاضع و فروتن و اخلاقی نرم و لطیف برخوردار، و از عواطف انسانی‌اش سرشار بود، و هیچ‌گاه گرد شرارت و بدذاتی و زخم زبان نگشت، و به هجو و بدگویی کسی نپرداخت. او شعر را از مفاخر و فضایل خود می‌شمرد و آن را وسیله‌ای برای مدیحه‌سرایی بزرگان و یا سپری در مورد هجو دشمنان قرار نداد. اصولاً به سوی مدح و یا هجا‌گرایی نداشت و برای این دو ارزشی قایل نبود؛ چون نه می‌خواست به کسی زور گوید تا هجوسرا باشد، و نه شعر را وسیله معاش و مطامع خود می‌ساخت، تا مدیحه‌سرا گردد. او می‌گفت:

ت هجاء شخص أو مدیحه	و لئن شعرت لما قصد
آداب ترجمه فصیحه.	لکن وجدت الشعر للـ

(اگر حقیقت‌بین باشی گرد هجو و یا ستایش مردم نخواهی چرخید، بلکه خواهی دانست شعر ترجمان خوش‌بینی است که آداب انسانی را بازگو کند.)

هجوسرایی

قرن چهارم هجری سرایندگانی تربیت کرد که هر یک روش خاصی از فنون هجوسرایی در پیش گرفته بودند. هر فنی از این فنون به تنهایی سبک علی‌حده‌ای به شمار می‌آید و چون در کنار هم گذارده شوند، امتیازشان آشکارتر خواهد گشت. البته هجوسرایان برخی

زیاده‌روی کرده و جمعی کمتر پیرامون آن کشته‌اند، و کشاجم از دسته دوم است. او در هجوسرای سبکی بدیع انتخاب کرد که از آن تجاوز نمود. کشاجم در انتخاب این سبک، تحت تأثیر اخلاق نیک، طبع کریم و عواطف انسانی خود بود، تا آنجا که گویا این ملکات فاضله با جاننش درهم آمیخته و در تار و پودش نفوذ کرده، فرمان‌روای روح و اعضای او بود آثار این روحمیات لطیف را می‌توان در هجویات او عیناً مشاهده نمود؛ جز در یکی دو مورد که از این حد پا را فراتر نهاده است. موقعی که زبان به هجو می‌گشاید به نظر می‌رسد واعظ مهربانی بر کرسی خطابه بالا رفته، یا ناصح مشفق دوستانه عتاب آغاز کرده، یا خصمی در صدد مدارا و مجامله برآمده است. نه چون دیگران که طعن زنند و عیب تراشند و در بدگویی دچار خشم شده، پرخاش کنند، یا چون کوره به جوش آیند و انتقام کنند. او هجوسرای را آلت دفاع ساخته بود، نه وسیله حمله و هجوم و از این رو، تمام هجویات او از الفاظ تند و گزنده، فحش ناموسی، گفتار زشت و آلودگی پاک است. خصم خود را هتک نمی‌کند و به هرگونه دریدگی و بدکرداری نمی‌آلاید؛ آزار او را مباح نمی‌شمارد، و حرمت او را نمی‌برد و دروغ و تهمت نمی‌زند، درست برخلاف سیره و روش هجوسرایان و سرایندگان اعصار گذشته؛ مثلاً، او این اشعار را در هجو یکی از فرزندان رؤسا سروده است؛ چون نامه او را بدون جواب برگرداند بود:

و رجعت مختوما علی کسابی	ها قد کتبت فما رددت جوابی
ذلّ الحجاب و نخوة البواب	و اتی رسولا مستکینا یشتی
و ظلمتنی بلامه و عتاب	و کانتی بک قد کتبت معذرا
أولی بذی الآداب و الأحساب	فارجع إلی الإنصاف و اعلم أنه
دون الأنام علی سوط عذاب	یا رحمة الله التی قد أصبحت
تیه القیان و رقة الکتاب.	بأبی و أمی أنت من مستجمع

(هان! نامه‌ای به سویت نوشتم که پاسخ ندادی و نامه‌ام را دست نخورده بازگرداندی. نامه‌ام با خواری برگشت و بیک نامه از برخورد پرده‌دار و خودپسندی دربان ناله‌ها داشت. گویا می‌بینم نامه‌ای برایم نوشته و عذر این اهانت را در ضمن ملامت و سرزنش

بازگفته‌ای. انصاف بده، و البته انصاف شایسته مردم آزادهٔ آداب‌دان است. ای که بر همگان رحمت خدایی و بر من تنها چون تازیانهٔ عذاب! پدر و مادرم فدایت باد. تو در این خصلت خودپسندی سرود گران را با مهربانی نویسندگان در هم آمیخته‌ای.)
و یا سرودهٔ دیگرش در هجو جمعی از رؤسا و بزرگان که می‌گوید:

عدمت رئاسهٔ قوم شقوا	شبابا و نالوا الغنی حین شابوا
حدیث بنعمتهم عهدهم	فلیس لهم فی المعالی نصاب
یرون التکبر مستصوبا	من الرأی و الکبر لا یتصاب
و إن کاتبوا صارفوا فی الدعاء	کأن دعاءهم مستجاب.

(معدوم باد ریاست آن قومی که در جوانی بدبخت و زیردست بوده در پیری به دولت رسیده‌اند. اینان که نو دولت‌اند و در مراتب عالیۀ انسانی اصالت ندارند. سرگرانی و کبر فروشی را صواب می‌شمارند، و حال آنکه کسی کبر و خودپسندی را صواب نمی‌شمارد. اگر روزی نامه‌ای بنگارند و از دوستی یاد کنند، تنها ادعیهٔ خالصانه نثار کنند؛ گویا مستجاب‌الدعوه‌اند.)

ریاست‌مداری

در اثر همان سلامت طبع، پاکی نفس، نیک‌نهادی و محاسن اخلاقش، و به خاطر اینکه از مکر، فریب، بدزبانی و شرارت بر کنار بود، خود را به مشاغل حکومتی و قبول پست‌های دولتی، در بارگاه سلاطین و امرا آلوده نساخت، و در آرزوی آن نبود که در شئون وزارت و استان‌داری و یا دبیری و کارگزاری دربار خلفا نصیبی داشته باشد. از این رو، فضایل نفسانی و عقل و درایت خود را، که سرمایهٔ این‌گونه مشاغل است، وسیلهٔ نیل به آن قرار نداد، بلکه پوشیدن لباس ریاست را هلاک روح و جان می‌دانست؛ می‌گفت:

رأیت الرئاسة مقرونة	بلبس التکبر و النخوه
إذا ما تمصصها لابس	ترفع فی الجهر و الخلوه
و یقعد عن حق إخوانه	و یطمع أن یهرعوا نحوه
و ینقصهم من جمیل الدعاء	و یأمل عندهم حظوه

فذلک إن أنا کاتبته
و لست بآت له منزلاً
فلا یسمع الله الیّ دعوه
و لو أنه یسکن المرّوه.

اشغال پست ریاست با سرگرانی و نخوت همراه است. هرگاه کسی جامعه ریاست بپوشد در خلوت و جلوت، پیدا و نهان، دچار سربرزرگی و تکبر خواهد شد. در نتیجه، از ادای حقوق برادران کوتاهی می‌کند و طمع می‌بندد که برای خوشایند او، به در خانهاش همچون سیل بشتابند. حتی از دعای نیک هم دربارهٔ دوستان مضایقه دارد و با این‌همه، انتظار دارد محبوب همگان باشد. به خاطر این است که می‌گویم: اگر من بدو نامه‌ای بنگارم خداوند دعای مرا مستجاب نفرماید. حتی من به خانه او پا نخواهم گذاشت، گرچه در خانهٔ خدا مسکن گزیند.

کلمات گهربار و سخنان حکمت آمیز

در اشعار کشاجم، نمونه‌های فراوانی از حکمت و رهبری خردمندانه به چشم می‌خورد که او را در صف رهبران عالی‌قدر جای داده، گواهی می‌دهد که به‌راستی و حقیقت در خیرخواهی است و در راه دعوت به سوی حق - سبحانه و تعالی - قدم برداشته است، با اندرز نیکو و موقع‌شناسی، سخن حق را پراکنده ساخته و با بیان حقایق، امت اسلامی را به صلاح و نیکی دعوت می‌کند و از تمایلات نفس اماره بر حذر می‌دارد. از این جمله است این اشعار او که می‌گوید:

لیس خلق إلّا و فیه إذا لازم ذاک فی الجبلة لا حکمة الصانع المدبّر أن فاجتهد أن یکون أكبر قسمی و تحمّل مرارة الرأی و اعلم رض بفعل التدبیر نفسک و لا تطعها علی الذی تبتغیه إنّ من شأنها مجانبة الخی	ما وقع الفحص عنه خیر و شر یدفعه من له بذلک خیر. لا شیء إلّا و فیه نفع و ضرر ک من النفع و الأقلّ الأضرر أنّ عقبی هواک منه أمر اقصرها علیه ففیه فضل و فخر و لیرعها منک اعتساف و قهر ر و إتیان کلّ ما قد یغرر
---	---

(هر خوی و منشی، چون بیندیشی نیک و بد دارد. این در طبیعت و سرشت آدمی است، و هیچ دانشور مطلّعی آن را انکار نمی‌کند. از حکمت و کاردانی صانع و مدبّر جهان است که هر چیزی نفع و ضررش با یکدیگر همراه است. تو کوشش کن بهرات از نفع بیش، و از ضرر اندک باشد. تلخی اندیشه و سخن حق را به خوبی تحمل کن و آگاه باش که تلخی هوسرانی و خودسری از آن بیشتر است. جان خود را در کاردانی و تدبیر امور، ورزیده ساز، و مگذار بدون مطالعه و پیش‌بینی وارد عمل شود؛ چراکه تدبیر و کاردانی با فضیلت و افتخار همراه است. از نفس خود در هر چه خواهد و بجوید، فرمان میر؛ چراکه باید از قهر تو حساب ببرد. نفس آدمی بالطبع، از نیکی‌ها کناره می‌گیرد و به سوی بدی می‌شتابد که فریبنده است.)

و از سخنان حکمت آمیزش این شعر اوست:

و الصبر فيه الشرف الشامخ	بالحرص في الرزق يذلّ الفتى
يجمع لهما ماله طابخ	و مستزید فی طلاب الغنی
و النار قد يطفئها النافخ.	يضيع ما نال بما يرتجى

(جوان‌مرد اگر به زندگی حرص ورزد، باید تن به ذلت دهد، ولی در صبر و شکیبایی شرافت عالی تحصیل می‌شود. آنکه دایم در طلب دولت گام می‌زند در واقع، حمال دیگران است. و گاه آنچه در اختیار دارد، به امید بهره بیشتر به معامله می‌گذارد و سرمایه را از کف می‌دهد؛ چنان که پف‌کننده آتش گاهی آن را به جای شعله‌ور ساختن، خاموش می‌کند.)

استادان

دوران کودکی و نوجوانی همچنین تحصیلات و استادان وی در فنون گوناگون چندان روشن نیست. اما از بررسی اشعارش به دست می‌آید که در محضر اخفش کوچک، علی بن سلیمان (م ۳۱۰)، ادب آموخته است. این دانش‌اندوزی، یا در هنگامی بوده که اخفش در مصر بوده است - زیرا او در سال ۲۸۷ وارد مصر شده و در سال ۳۰۶ به حلب کوچ

کرده - یا در بغداد، اوقاتی که اخفش هنوز بغداد را به عزم مصر ترک نگفته، بوده است. این موضوع از قصیده‌های مکشوف است که اخفش را ستایش می‌کند و یادآور می‌شود که در شام بر او حدیث عرضه کرده است. این برخورد در شام، یا موقعی است که اخفش به سوی مصر می‌رفته، یا هنگام بازگشت از مصر. در هر حال می‌گوید:

فَلَمَّا خِيلَ الصَّبْحُ	و لَمَّا يَبْدُ تَبْلِيحُهُ
و أَتَبَعْتَ الْعِرَا وَجَهَا	كسَى الْبِشْرَ تَبَاهِيحُهُ
إِلَى كَعْبَةَ آدَابِ	بَأَرْضِ الشَّامِ مَجْجُوحُهُ
إِلَى مَعْدِنِ بِالْحَكِّ	مَةِ وَ الْآدَابِ مَمْزُوجُهُ
سَمَاعِي قِرَائِي	لَهُ فِي الْعِلْمِ مَرْجُوجُهُ
و مَنْ يَعْدِلُ بِالْعِلْمِ	مَنْ الْمَنَادُ تَعْوِيحُهُ
إِذْ الْأَخْبَارُ حَاجَتُهُ	ثَنَاهَا وَ هِيَ مَجْجُوحُهُ
بِهِ تَغْدُو مِنَ الشُّكِّ	قُلُوبَ الْقَوْمِ مَثْلُوجُهُ
و يَلْقَى طَرِقَ الْحِكْمَةِ	لِلْأَفْهَامِ مَنَهُوجُهُ
لَكِي يَفْرَجُ عَنِي الْخَطِّ	- بَ لَا أُسْطِيعُ تَفْرِيجُهُ
و كِي يَمْنَحْنِي تَأْدِي-	- بِهَ الْمَحْضُ وَ تَخْرِيجُهُ
و مَنْ أَوْلَى بِتَقْرِيبِ	خَلَا مِنْ كُنْتِ ضَرِيحُهُ
و مَنْ تَوَجَّحَنِي مِنْ عَلِّ	مَهْ أَحْسَنُ تَتْوِيحُهُ.

(هنگامی که تصور می‌شد صبح دمیده است و هنوز پرتو آن آشکار نبود، راه دشت و دمنی پیش گرفتیم که گیاه معطر آن چهره‌ام را خرم کرد، به سوی کعبه آداب، که در سرزمین شام زیارتگاه همگان است، کان علم و دانش، که با حکمت و ادب درهم آمیخته است، گاه بر او عرضه می‌کنند و گاه خود به افاده و تعلیم می‌نشیند، و علم و دانش او چون دریا مواج است. کیست که تحریفات حسود را با علم و دانش او برابر گیرد؟ هنگامی که اخبار مشکل بر او عرضه شود تار و پود آن را حلاجی کرده، درهم می‌پیچد.

به وسیلهٔ اوست که دل‌های اهل دانش از شک و تردید خنک می‌شود، و اوست که راه‌های حکمت و کاردانی را برای دریافت همگان هموار نموده است. من راهی خدمت او گشتم تا گره مشکلی را که از حل آن عاجز مانده‌ام، بگشاید. و هم بدین سبب که از دانش و ادب خود مرا بهرمنند سازد. چه کسی سزاوار تکریم و شایستهٔ احترام من است، جز آنکه من فارغ‌التحصیل دانشگاه اویم؛ آنکه از علم و دانش خود زیباترین تاج‌ها را بر فرق من نهاده است.

تالیفات

کشاجم نوشته‌هایی از خود به جا گذاشته است:

۱. *ادب‌النديم*، چنان که در *فهرست ابن‌نديم* از آن یاد شده است.

۲. *کتاب رسائل* (نامه‌ها)؛

۳. *ديوان شعر*؛

۴. *کتاب مصاید و مطارد*؛

۵. *خصائص الطرف* (چشم)؛

۶. *الصبيح* (زیبا)؛

۷. *بیرزه*؛ در علم شکار.

غدیریه

نکات پیش گفته در امتیاز کشاجم یک طرف و «غدیریه» معروف او در طرف دیگر است. تراجم‌نگاران و غدیرپردازان شیعی برای غدیریه‌ها حساب ویژه گشوده‌اند که از مهم‌ترین آنها «غدیریه» کشاجم است. متن این شعر از این قرار است:

له شغل عن سؤال الطلل	أقام الخلیط به أم رحل
فما ضمنته لحاظ الظبا	تطالع من سجوف الكلل
ولا تستفز حجاه الخدود	بمصفرة و احمرار الخجل
کفاه کفاه فلا تعذلاه	کرّ الجدیدین کرّ العذل

فتطفی الصبابة لما اشتعل
 مندوحة عن بكاء الغزل
 قبيل التمام و بدر أقل
 و يوم المعاد على من خذل
 فردّ على الله ما قد نزل
 و يعرف ذاك جميع الملل
 و معطى الفقير و مردى البطل
 لدى الروع و البيض ضرب القل
 من تحت أخصمه لم يزل
 و قد لبست حليها و الحلل
 فأرفعهم رتبة فى المثل
 و بحر قرنت إليه الوشل
 و حلم تؤكّد منه الجبل
 و كم خطة بحجّاه فصل
 به و هى ترمى الهدى بالشعل
 و قد جنحت للطفل
 و فى وجهه من سناها بدل
 على الدين ضرب عراب الإبل
 بغدرهم جرّب يوم الجمّل
 أذاقوا النبى مضيض الثكل...

طوى الغى مشتعلا فى ذراه
 له فى البكاء على الطاهرين
 فكم فيهم من هلال هوى
 هم حجج الله فى خلقه
 و من أنزل الله تفضيلهم
 فجدّهم خاتم الأنبياء
 و والدهم سيد الأوصياء
 و من علم السمر طعن الحلّى
 و لو زالت الأرض يوم الهياج
 و من صدّ عن وجه دنياهم
 و كان إذا ما أضيفوا إليه
 سماء أضيف إليها الحضيض
 بجمود تعلّم منه السحاب
 و كم شبهة بهداه جلا
 و كم أطفأ الله نار الضلال
 و من ردّ خالقنا شمس عليه
 و لو لم تعد كان فى رأيه
 و من ضرب الناس بالمرهفات
 و قد علموا أنّ يوم الغدير
 فىا معشر الظالمين الذين

(سرگرم خاطرہای است کہ از واپرسی خانہ معشوق بازمانده؛ رفیق راہش بیاید یا بکوجد؟ آہوچشمان در پس پرده بدو چشم دوخته، از چاک خیمه بدو می‌نگرند. ولی گونه‌های نمکین، کہ در اثر شرم، زرد و سرخ می‌شود، قلب او را نمی‌ریاید. کافی است! نکوهش مکنید! گذشت روزان و شبان زبان به نکوهش باز خواهد کرد. او دیگر عشق

سوزان را به کناری نهاده، آتش اشتیاق را هرچند زبانه کشد، خاموش می‌کند. اینک از گریه بر آهووشان سر خورده، به گریه بر پاکان سرگرم شده است. چه هلال‌های نوافروز که پیش از دوران درخشش و کمال فروافتاد! و چه بدرهای تابان که به‌زودی غروب کرد! آنان در میان خلق، حجت خدا و آیت حق بودند و روز رستاخیز خصم آن کس که از یاری کناره گرفت. خداوند سند پیشوایی آنان را نازل کرد و او سند خدایی را مردود شمرد. جدّ آنان خاتم پیامبران است. این را ملل جهان می‌دانند. پدرشان سرور اوصیاست که دستگیر ناتوان و به خاک افکن قهرمانان بود؛ آنکه به سرنیزه آموخت چگونه در قلب دشمن جای گیرد، و شمشیر را که چه‌سان بر فرق‌ها نشیند. روز نبرد اگر زمین از جای بجنبد او از جای نجنبد؛ همان که از دنیای مردم رو گرداند؛ وقتی که با زر و زیور خود را آراسته بود. هنگامی که دیگران با او سنجیده شوند شریف‌ترین آنان به منزله زمین پست است که با آسمان بسنجند، و یا چون قطره که با دریا مقایسه گردد. با آن بخششی که ابر از رو آموخته و آن وقاری که کوه از آن پایداری یافته است. بسا فتنه که با رهبری او رخت بر بست و مشکلاتی که با اندیشه او فیصله یافت. خدای عزوجل مشعل گم‌راهی را به‌وسیله او خاموش کرد؛ همان مشعلی که شراره‌های آن دامن هدایت را به آتش کشید؛ آن سروری که خداوند، خورشیدش را نزدیک غروب به او بازگرداند. و اگر باز نمی‌گشت، عوض تابش و درخشندگی، برای همیشه روسیاه می‌شد؛ همان سروری که به‌خاطر دین و آیین، با نیزه باریک بر سر مردم کوبید؛ همان‌سان که بر سر شتران عربی کوبند. همگان دانستند که در اثر نابکاری آنان بود که روز غدیر، روز جمل را در پی داشت. ای گروه سیه‌کاران که به پیامبر تلخی مصیبت را چشاندید!...

تا آنجا که می‌گوید:

بخالفکم فیہ نصّ الکتاب و ما نصّ فی ذاک خیر الرسل
 نبذتم وصیته بالعراء و قلت علیہ الذی لم یقل.

(صریح قرآن خصم شماست و هم آنچه بهترین پیامبران در آن روز فرمود. سفارش او را علناً زیر پا نهادید و بر او بستید آنچه را که خواستید.)

تا آخر قصیده که در نسخه‌های خطی بر ۴۷ بیت بالغ می‌شود، ولی ناشر دیوان، قسمتی را که با مذهب مخالف بوده از دیوان چایی ساقط کرده است، و این اولین دست خیانت‌کاری نیست که سخنان حق را جابه‌جا می‌کند.

وفات

در *شذرات الذهب* وفات او سال ۳۶۰ ذکر شده و *تاریخ آداب اللغة العربیه* آن را برگزیده، ولی در *کشف الظنون* و کتاب *الشیعه و فنون الاسلام و الاعلام* زرکلی وفات او را به سال ۳۵۰ نوشته‌اند. جمعی هم بین این دو تاریخ مردّد آورده‌اند. گواه قطعی در دست نیست که کدام یک واقعیت دارد؛ از جمله در مقدمه دیوانش آمده که سال وفات شاعر ۳۳۰ هـ ق است و آن هم ممکن است؛ زیرا شاعر - چنان که در *مدیحه ابن مقله* یاد کرده، پیش از سال ۳۲۴ از پیری خود نالیده است.

منابع

تیمه الدهر، ج ۱، ص ۲۵۱-۲۵۲، ج ۳۵۰، ص ۳۵۵ / *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۵۲۳؛ ج ۴، ص ۳۴۸، ۳۸۳، ۳۸۶ / *وفیات الأعیان*، ج ۲، ص ۳۷۹ / *معجم الأدباء*، ج ۲، ص ۴۴۱ / *شذرات الذهب*، ج ۴، ص ۳۲۱ / *کشف الظنون*، ج ۱، ص ۸۰۷ / *نهاية الأرب*، ج ۳، ص ۳۱۸ / *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۱۳، ص ۶ / *غرر الخصائص الواضحه*، ص ۱۶۲ / *الشیعه و فنون الإسلام*، ص ۱۴۰ / *العقدیر*، ج ۴، ص ۳۴ / *أعیان الشیعه*، ج ۱۰، ص ۱۰۳ / *الذریعة إلى تصانیف الشیعه*، ج ۷، ص ۱۶۹ / *مؤلفات جرجی زیدان الكاملة تاریخ آداب اللغة العربیه*، ج ۱۴، ص ۸۱ / *مستدرکات أعیان الشیعه*، ج ۲، ص ۳۱۲ / *فهرس التراث*، ج ۱، ص ۴۰۴.

مظفّر بن جعفر بن حسین

از جمله راویان و مصنفان که کتاب *الرسالة الموضّحه* از اوست. سید بن طاوس، دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، در کتاب *الیقین* از آن کتاب روایت کرده و گفته که نسخه‌ای از آن کتاب به خط مصنّف نزد او موجود است. در کتاب *الیقین* بابی با این عنوان وجود دارد: «الباب فیما نذکره من کتاب *الرسالة الموضّحه* تألیف المظفّر بن جعفر بن الحسن فی أمر النبی ﷺ بالتسلیم علی مولانا علی ﷺ یا مرامه المؤمنین فی حیاة سید المرسلین - صلوات الله علیهم أجمعین».

آنگاه توضیح داده که مظفر از کسانی بود که محمد بن جریر طبری از او روایت می‌کرده و ما آن را از خط مصنف از «خزانه عتیقه» در نظامیه بغداد ذکر می‌کنیم:

عنه قال: حدّثنا محمد بن همام عن علی بن العباس و محمد بن الحسین بن حفص، قال: حدّثنا اسماعیل بن اسحاق، قال: حدّثنا یحیی بن سالم عن صباح بن یحیی المزنی عن العلاء بن محمد المسیّب عن ابی داود عن بریده الأسلمی، قال: کنا نسلم علی علی بن ابی طالب ع بحضرة رسول الله ص یامرة المؤمنین، نقول: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین ورحمة الله و برکاته» و یردّ علینا.

این روایت دالّ بر صلوات فرستادن بر امیر مؤمنان ع در حضور رسول خدا ص است.

سندهای موجود در کتاب نشان می‌دهد که مظفر بن جعفر از ابن ابی‌نلج (م ۳۲۵)، احمد بن محمد بن سعید بن عقده (م ۳۳۳)، محمد بن همام اسکافی (م ۳۳۶) و ابی مفضل شیبانی (م ۳۷۸) روایت می‌کرده است. روایت او از ابومفضل شیبانی از قبیل روایت «الاقران» - یعنی نقل افراد هم‌عصر و هم‌طبقه از یکدیگر - است. ابومفضل نود سال عمر کرد.

اینکه سید بن طاووس گفته محمد بن جریر طبری از مظفر بن جعفر روایت می‌کرده، به نظر صاحب طبقات اعلام الشیعه درست نیست و ظاهراً اشتباه در نوشتار است و منظور ایشان این بوده که مظفر بن جعفر از محمد بن جریر طبری روایت می‌کرده است.

منابع

ایان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۲۹ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۷.

مظفر بن محمد بن احمد ابو جیش بلخی (۳۶۷-۹)

أبو الجیش بلخی، مظفر بن محمد بن احمد خراسانی (م ۳۶۷) متکلم و محدث امامی بود که بسیار حدیث شنید و آن را نشر داد. کنیه وی در بیشتر منابع معتبر ما «ابوالجیش»

است، اما در سند روایت الامالی شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه (م ۴۱۳)، کنیه‌اش «ابوالحسن» آمده است: «حدَّثنا أبو الحسن محمد بن مظفر الوراق».

صاحب اعیان الشیعه کنیه وی را «ابوحبیش» ذکر کرده و به توضیح این کنیه پرداخته است. اما با توجه به نقل بیشتر منابع، به ویژه منابع متقدم مثل رجال النجاشی، اثر فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، کنیه این شخص همان «ابوالجیش» - «ابوحبیش» در کتابت فارسی - است.

منابع درباره تاریخ تولد وی سکوت کرده‌اند. او نزد محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) و ابوسهل نوبختی (م ۳۱۱) دانش آموخته و در بغداد، افزون بر این دو، از کسانی مانند ابن همام اسکافی، محمد بن احمد بن ابی‌الثلج و محمد بن جعفر علوی حسینی بهره برده و از آنان حدیث شنیده است. وی ظاهراً به شغل وراقی اشتغال داشته است؛ زیرا در اسناد برخی از روایات به وی نسبت وراق داده شده است. علمای امامیه ابوالجیش را به عنوان متکلم می‌شناختند. وی چنان‌که از عناوین آثارش برمی‌آید - در خصوص مسائل حساسی قلم زده است. ابوالجیش از شاگردان خاص ابوسهل بود، به گونه‌ای که شیخ طوسی او را از «غلمان» وی شمرده است. از این رو، شخصی همچون ابوالجیش می‌توانسته است انتقال دهنده آراء کلامی ابوسهل به آیندگان باشد. ابوحیان توحیدی در اخلاق الوزیرین از علامه مجلسی، از رمضان سال ۳۶۰ هـ ق در محضر عزالدوله بویه یاد می‌کند که دانشمندانی همچون ابوعبدالله بصری، علب بن عیسی رمانی، ابوحامد مرورودی و ابوالجیش بلخی حضور داشتند. در آن میان، ابوالجیش به طرح سؤالی درباره قرآن و اختلاف فقها، متکلمان و دیگر علما درباره آن پرداخت که حاضران تا مدتی از پاسخ به آن در ماندند.

شاگردان

در میان شاگردان وی، به ویژه باید از شیخ مفید (م ۴۱۳) نام برد که از او حدیث نیز شنیده است. شاگرد دیگر وی ابویاسر بود که شیخ مفید در جوانی، هنگامی که برای کسب علم به بغداد آمده بود، نزد او در محله «باب خراسان» دانش آموخت و همو بود

که شیخ مفید را برای کسب علم راهی درس علی بن عیسی رمانی کرد. شخصیت ابویاسر، که به «غلام» - شاگرد خاص - ابوالجیش نیز مشهور بود، چندان شناخته نیست و در خصوص رابطه او با شخصی به نام «طاهر»، که نجاشی و شیخ طوسی از وی با عنوان «ابوالجیش» یاد کرده‌اند، چیزی نمی‌دانیم. این دو در شرح حال «طاهر» یادآور شده‌اند که وی متکلم بود و شیخ مفید در آغاز دانش‌اندوزی، نزد وی حضور داشت. به هر روی، چنان‌که از عبارت نجاشی در شرح حال طاهر برمی‌آید، شیخ مفید پیش از آنکه نزد ابوالجیش به تحصیل پرداخته باشد، از طاهر، شاگرد وی، بهره برده است.

تبخر حدیثی

در خصوص تبخر ابوالجیش در حدیث، نجاشی یادآور شده که وی حدیث بسیار شنیده و شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م. ۴۶۰)، در *الفهرست* او را عارف به اخبار دانسته است. شیخ مفید در *الارشاد و الامالی* و شیخ طوسی در *الامالی* برخی روایات وی را نقل کرده‌اند.

لازم به ذکر است که در میان مشایخ شیخ مفید، از شخصی به نام «ابوالحسن محمد بن مظفر وراق» نام برده شده که از ابن ابی‌الثلج و طبری روایت کرده است. با توجه به اطلاعاتی که از ابوالجیش در دست داریم، این احتمال وجود دارد که این فرد کسی جز ابوالجیش مورد بحث نبوده و نام مزبور ضبطی غیردقیق از وی باشد.

تالیفات

ابوالجیش دارای تالیفاتی، بخصوص در زمینه امامت، بوده است. از میان عناوین آثار وی، آنچه به ما رسیده، اینهاست:

۱. *الارزاق و الآجال*؛

۲. *الامامه*؛

۳. *الانسان و آتیه غیر هذه الجملة*؛ احتمالاً تالیفی است مربوط به حقیقت انسان و اینکه

او مکلف به تکالیف الهی است.

از ظاهر عنوان این کتاب چنین برمی آید که ابوالجیش همچون استادش ابوسهل نوبختی، بر این اعتقاد بوده که حقیقت انسان چیزی است و رای صورت ظاهری آدمی و البته از مقوله امری غیرمادی.

۴. خصال الکمال؛

۵. الرد علی من جوّز علی القدیم البطلان؛

۶. فدک؛

۷. قد فعلت فلانکم؛ که شیخ طوسی از آن با عنوان المثالب نیز یاد کرده و گفته کتاب بزرگی بوده است. این کتاب مورد استفاده عمادالدین طبری در الکامل شیخ بهائی قرار گرفته است؛

۸. مجالس مع المخالفین فی معان مختلفه؛ نام این کتاب نشان می دهد که ابوالجیش با مخالفان خود از مکاتب مختلف کلامی مناظراتی داشته است.

۹. نقض العثمانیة للجاحظ؛

۱۰. نقض ما روی من مناقب الرجال؛

۱۱. النکت و الاغراض؛ در امامت.

منابع

- الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۲۶ / رجال النجاشی، ص ۲۰۸ و ۴۲۲ / الامالی، طوسی، ج ۱، ص ۷۶ و ۸۶ و ۱۶۶ و ۲۵۰ / الفهرست، طوسی، ص ۱۶۹ / الامالی، مفید، ص ۱۸ و ۳۱۰ و ۳۲۸ / الارشاد، ص ۱۸-۲۰ و ۲۶ / مستطرفات السرائر، ص ۱۶۱ / تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۳۰۲ / معالم العلماء، ص ۱۲۴ / الذخیره، ص ۱۱۳-۱۱۴ / الکامل، بهائی، ج ۲، ص ۱۲۹-۱۳۲ / اخلاق الوزیرین، ص ۲۰۲-۲۰۷ / أعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۲۹ / دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۰۶.

هارون بن موسی بن أحمد تلکعبری (ق ۳۰۰-۳۸۵)

ابومحمّد، از محدثان نامور امامیه در سده چهارم بود که برای او اوصافی همچون محدّث، فقه، وجه، واسع الروایه، جلیل القدر، عظیم المنزله و عدیم النظیر - یعنی بی همتا - برشمرده اند. او تمام اصول و مصنّفات علمای شیعه را روایت کرده است. ابن طاووس،

دانشمند بزرگ شیعه (م ۶۶۴)، از وی با عنوان «الشیخ الصدوق» یاد کرده است. به گزارش ابن طاووس، شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه (م ۴۱۳)، در کتاب *لمح البرهان* - تألیف ۳۶۳ - تلعبیری را در شمار «فقه‌های عصر و روایت و فضلا» آورده است. در این میان، ابن نجّار وی را راوی مطالب نادرست معرفی کرده که این امر ناشی از اختلاف مذهبی وی با تلعبیری بوده است.

نام کامل وی را چنین ضبط کرده‌اند: «هارون بن موسی بن احمد بن سعید شیبانی ابومحمد تلعبیری». وی از قبیله بنی شیبان و به مکانی به نام «تَلّ»، در شهرک «عُکَبْرَا»، در ده فرسخی شمال بغداد، منسوب است. نام وی را گاه بدون تشدید «ل» و معمولاً با تشدید ضبط کرده‌اند. نام اجداد وی پیش از احمد، دو گونه ثبت شده است. تاریخ ولادت وی معلوم نیست، ولی با توجه به اینکه از احمد بن ادریس اشعری، محدّث معروف قمی (م ۳۰۶)، حدیث شنیده، ظاهراً در اواخر قرن سوم به دنیا آمده است.

خاندان

به گزارش *رجال الطوسی*، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، در سال ۳۱۳ هـ ق از ابن اشعث برای تلعبیری و پدر و برادر وی اجازه حدیث گرفته شده است. این گزارش نشان می‌دهد که پدر و برادر تلعبیری هم علاقه‌مند به دانش حدیث بودند. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، در شرح حال هارون بن موسی تلعبیری، اشاره می‌کند که با پسر تلعبیری - ابوجعفر - در خانه او حاضر می‌شد، در حالی که مردمان بر پدرش حدیث می‌خواندند. همچنین به نوشته شیخ طوسی در *رجال الطوسی*، تلعبیری در سال ۳۷۰ از سهل دیباجی حدیث شنیده و او و پسرش از سهل اجازه روایت حدیث داشته‌اند. مراد از «پسر تلعبیری» ظاهراً همان فرزند مشهور وی «محمد بن هارون» است. محدّث نوری، محدّث نام‌دار شیعه (م ۱۳۲۰)، در شمار مشایخ شیخ طوسی، از حسین بن هارون بن موسی تلعبیری نام برده، ولی این نام از سندی تحریف شده در *الامالی شیخ طوسی* گرفته شده و عبارت صحیح «حسین بن عبدالله عن هارون بن موسی تلعبیری» است و مراد همان حسین بن عبدالله غضائری، استاد معروف شیخ طوسی، است.

ابوالحسین محمد بن هارون تلعبیری، که نامش در *دلائل الامامه* و کتب دعای ابن طاووس فراوان ذکر شده است، از پدر خود روایت بسیار دارد. روایات وی از شیخ صدوق، محدث معروف شیعه، (م ۳۸۱) هم بسیار است و اگر این امر در سال ورود شیخ صدوق به بغداد (۳۵۲ یا ۳۵۵) رخ داده باشد، باید ولادت وی را قبل از ۳۵۰ دانست. این احتمال نیز وجود دارد که روایت وی از شیخ صدوق به طریق «اجازه کتبی» بوده، به‌ویژه اگر وی همان کسی باشد که با نجاشی (ت ۳۷۲) همدرس بوده و نباید تفاوت سنی چندانی با وی داشته باشد. دریافت اجازه نقل حدیث از سهل دیباجی در ۳۷۰ نیز می‌رساند که وی پیش از این سال به دنیا آمده و به احتمال زیاد، هنگام اخذ اجازه خردسال بوده است.

ابن طاووس، محمد بن هارون بن موسی را استاد شیخ مفید خوانده است که در کتاب‌های موجود شاهی بر آن نیافتیم و احتمال دارد با پدرش، که از استادان مفید بوده، اشتباه شده باشد. بر اساس این گزارش، محمد بن هارون در ۴۱۰ زنده بوده و در «کرخ» بغداد حدیث نقل کرده است. همچنین به همراه گروهی از اصحاب پدرش، نزد صاعد نصرانی رفت تا حدیثی را که وی از پدرش درباره امام حسن عسکری علیه السلام در اختیار داشته است، بشنود. بنا بر گزارش دیگری از ابن طاووس، محمد بن هارون در سال ۴۰۰ کتابی را از محدثی به نام «خلف بن محمد ماوردی» در حرم امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام گرفته و از آن دعایی را رونویسی کرده است.

ابن طاووس در کتاب *جمال الاسبوع*، احادیث بسیاری را در موضوع ادعیه و آداب مستحبی از محمد بن هارون نقل کرده است. این احادیث باید مجموع دعوات منسوب به وی باشد. علامه مجلسی، محدث نام‌دار شیعه (م ۱۱۱۰)، از کتابی قدیمی با نام «*الکتاب العتیق*» یا «*العتیق الغروی*» یاد کرده و معتقد است: این کتاب همان مجموع دعوات تلعبیری است و ظاهراً بین این نسخه و نسخه ابن طاووس تفاوت‌هایی وجود داشته است. ابوالفتح غازی بن محمد طرائفی، راوی کتاب *مجموع دعوات*، در ۳۹۹ در دمشق، دعا‌های ایام هفته را برای تلعبیری نقل کرده است.

زندگی و استادان

بیشتر آگاهی‌های ما درباره زندگی تلعبیری، گزارش‌هایی است که به استادان وی و اخذ حدیث وی از ایشان اشاره دارد. وی در خانه محمد بن همام (م ۳۳۶) از احمد بن ادریس اشعری روایاتی شنیده است. محمد بن همام رئیس محدثان شیعه در بغداد بود و احمد بن ادریس احتمالاً در راه حج - که با مرگش در میانه راه به انجام نرسید - در بغداد مهمان وی شده بود.

در *دلائل الامامه*، روایتی از حضرت علی رضی الله عنه در بصره و ظاهراً درباره جنگ جمل آمده که تلعبیری آن را از محمد بن جریر طبری روایت کرده است. مقایسه این سند با دو سند مشابه در تاریخ طبری درباره وقایع جنگ جمل، نشان می‌دهد که استاد تلعبیری، مؤلف تاریخ طبری است، نه محمد بن جریر طبری صاحب کتاب *المستترشد فی الامامه*. از دیگر استادان اوایل عمر تلعبیری، ابوبکر محمد بن محمد بن سلیمان باغندی (م ۳۱۲) است. وی نیز ساکن بغداد و پیرو مذهب اهل سنت بود. بیشتر استادان اوایل عمر تلعبیری در بغداد بودند و ظاهراً تلعبیری در دهه‌های نخستین عمر، در بغداد می‌زیست. استاد دیگر وی محمد بن جعفر اسدی (م ۳۱۲) بود که تلعبیری کتاب وی را روایت کرده است. اسدی هرچند ساکن ری بود، ولی با توجه به منصب و کالت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - احتمال حضورش در بغداد برای ملاقات با حسین بن روح نوبختی، وکیل اصلی و نایب سوم امام عصر رضی الله عنه، بسیار است.

بر اساس نسخه خطی کتاب شیخ طوسی، به خط محمد بن سراهنگ به تاریخ ۵۳۳ که به شماره ۷۹۶۵ در کتابخانه بریتانیا موجود است، محمد بن محمد بن اشعث، محدث معروف و مؤلف کتاب *الاشعنیات*، که در مصر می‌زیسته، به تلعبیری و پدر و برادر وی اجازه روایت داده و این اجازه را محمد بن داود بن سلیمان به تلعبیری رسانده است و تلعبیری از محمد بن داود روایات *الاشعنیات* را، که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسد، شنیده و نقل کرده، ولی دیگر روایات این کتاب را - که اندک است - نقل نکرده.

به گزارش ابن نجّار، ابومحمد هارون بن موسی عکبری - ظاهراً مصحف تلعبیری است -، از عبیدالله بن حسین بن علویه بزّاز، در سال ۳۱۵ هـ ق حدیث شنیده. محمد

بن حسین بن حفص خَنَعَمی (م ۳۱۷) دومین استاد تلعبیری بود که به او اجازه روایت داد. تلعبیری از ابوالقاسم بَغَوی (م ۳۱۷) روایت کرده و از احمد بن موسی بن عبّاس بن مجاهد در ۳۱۸ اخذ حدیث کرده است. به گزارش شیخ طوسی در *رجال الطوسی*، در همین سال، تلعبیری یحیی بن زکریا کَنَجی را، که بیش از ۱۲۰ سال داشته، دیده و از وی حدیث شنیده است. در ۳۲۲ از احمد بن محمّد بن ابی الغریب - یا العریب - حدیث شنیده است، وی در همین سال، تا هنگام وفات ابن ابی الثلج در سال ۳۲۵ از وی حدیث شنید و به گزارش *رجال الطوسی*، وی از علی بن حسین بن بابویه قمی، در ۳۲۳ هنگامی که ابن بابویه وارد بغداد شد، حدیث شنید و اجازه تمام روایاتش را دریافت داشت. در ۳۲۳ و پس از آن، تلعبیری از حسن بن محمّد بن احمد زیدی - ساکن رُمیله بغداد - حدیث شنید و از وی اجازه روایت گرفت.

مهم‌ترین استاد تلعبیری محمّد بن هَمّام بغدادی بود که نخستین بار در ۳۲۳ از او حدیث شنید. نکته شایان تأمل آن است که تلعبیری هفده سال پیش از آن، در خانه ابن هَمّام، از احمد بن ادريس حدیث شنیده بود. شاید علت این تأخیر هفده ساله بحران شلمغانی در جامعه شیعه بغداد بوده و برای ابن هَمّام، که ریاست شیعه بغداد را برعهده داشته، مجال روایت حدیث وجود نداشته است.

لازم به ذکر است نقل تلعبیری از ابوعلی احمد بن ادريس اشعری قمی شفاهی است. تلعبیری تصریح می‌کند که احادیث کمی در خانه ابن هَمّام از او شنیده‌ام و از او اجازه ندارم.

تلعبیری در دهلیز منزل محمّد بن هَمّام، به پیشنهاد ابن هَمّام، با خدمت‌کار امام حسن عسکری علیه السلام هم‌صحبت شد و ماجراهایی از زندگی آن حضرت را از وی شنید. این ماجرا نشان‌دهنده نزدیکی تلعبیری به ابن هَمّام است. وی بیش از همه، از این استادش روایت نقل کرد. این مطلب در ۲۲ طریق شیخ طوسی به مؤلفان کتب دیده می‌شود. در اسناد فراوانی نیز روایت تلعبیری از محمّد بن هَمّام مشهود است.

دیگر استاد مهم تلعبیری، ابوالعبّاس احمد بن محمّد بن سعید، معروف به «ابن عَقْدَه» (م ۳۳۲)، است که سه بار، از جمله در سال ۳۳۰، به بغداد آمد و در همان سال،

تلعبیری از وی حدیث شنید. روایت تلعبیری از ابن عقده در دوازده طریق الفهرست شیخ طوسی دیده می‌شود.

تلعبیری از مشایخ بسیار دیگری هم روایت کرده است و شمار مشایخ وی تقریباً به ۱۳۰ تن می‌رسد؛ از جمله: احمد بن محمد بن سلیمان باغندی (م ۳۲۶)، سعید بن احمد بن موسی العرّاد (م ۳۲۶)، احمد بن محمد بن اسماعیل مقری (م ۳۲۷)، ابن ابی الیّاس (م ۳۴۱)، ابن حُجام (جُحام)، و ابوغالب زرّاری (م ۳۶۸).

تلعبیری یکی از راویان محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹) و کتاب *الکافی* است. برخی از محدّثان در سال ۳۲۷ از کلینی در بغداد حدیث شنیده‌اند. شاید تلعبیری هم در همین سال یا قریب آن از شیخ کلینی حدیث دریافت کرده باشد. لازم به ذکر است که وی از سایر کتاب‌های کلینی، مثلاً *رسائل الاثمه* نیز روایت کرده است.

یکی از مشایخ تلعبیری احمد بن محمد بن جعفر صولی است که در ۳۵۲ یا ۳۵۳ وارد بغداد شده و برای مردم حدیث نقل کرده است. علی القاعده، تلعبیری هم در یکی از این سال‌ها از وی حدیث آموخته است. یکی از مشایخ وی امام رضا^ع را درک کرده و در ۳۴۰، که تلعبیری وی را دیده، بیش از ۱۵۰ سال داشته است. در میان مشایخ او، نام یک زن نیز دیده می‌شود: فاطمه دختر هارون بن موسی بن الفرات که از طریق جدّ خود، کتاب عبیدالله حلبی را روایت کرده است. تلعبیری از شیخ صدوق (م ۳۸۱) احتمالاً در سفر وی به بغداد روایت کرده است.

وی بیشتر عمر خود را در بغداد بود، ولی در سال ۳۲۶ ظاهراً در حلب، در ۳۲۹ و ۳۳۳ در کوفه، در ۳۴۰ و ۳۴۱ در مصر و در ۳۴۴ در کوفه حدیث شنیده است. در سامراء نیز از محمد بن احمد بن عبیدالله منصور حدیث شنیده است.

شیخ طوسی ۱۰۳ تن را، که شماری از آنان از مشایخ نام‌دار شیعه‌اند، نام برده و به روایت تلعبیری از آنها، مکان و زمان روایت، روش روایت - اجازه یا سماع یا هر دو - و روایت یا روایاتی که از آنها نقل نموده، اشاره کرده است. این اطلاعات غالباً در شرح حال‌های پی در پی ذکر شده که نشانه‌ای بر گرفتن آنها از مصدری مختصّ ذکر استادان تلعبیری بوده که همان مشیخه تلعبیری است.

علاوه بر اشاره به مکان دریافت روایت تلعبیری از مشایخ، ذکر مذهب استادان از دیگر اطلاعات مشیخه وی است. وصف «خاصی» برای معرفی رجال شیعه، یازده بار در رجال الطوسی، فقط در ضمن شرح حال مشایخ تلعبیری آمده و از تعابیر اختصاصی مشیخه وی بوده است. در یک جا نیز به زیدی بودن یکی از مشایخ او تصریح شده است. در رجال، به اهل سنت بودن هیچ‌یک از استادان تلعبیری اشاره نشده، هرچند برخی از آنها ظاهراً از اهل سنت بوده‌اند.

در میان مشایخ وی، نام حسین بن حمدان خصیبی، از غالیان شیعی، نیز دیده می‌شود. روایت طرفینی تلعبیری و احمد بن ابراهیم صیمری - که در اصطلاح علم الحدیث به آن «مُدَّیج» گفته می‌شود - جالب توجه است. نظیر این نسبت بین تلعبیری و ابن قولویه نیز وجود داشته است.

شاگردان

به گفته نجاشی، مردم به خانه تلعبیری می‌آمدند و بر وی حدیث می‌خواندند. این تعبیر حاکی از بسیاری شاگردان اوست. اما ابن نجّار ادعا کرده است که راویان اندکی از تلعبیری روایت کرده‌اند. احتمالاً وی در این ادعا ناظر به راویان اهل تسنن است.

شیخ طوسی با واسطه «جماعة من اصحابنا»، از تلعبیری روایت کرده است. درباره مراد از این تعبیر، توضیحاتی داده شده است. شیخ مفید از وی با تعبیر «شیخنا» نام برده و ابن طاووس به شاگردی شیخ مفید نزد تلعبیری تصریح کرده است.

بیش از همه، پسر تلعبیری، ابوالحسن محمد بن هارون، از وی نقل کرده است. شیخ طوسی، سلامه بن ذکاء حرّانی را «صاحب التلعبیری» خوانده که ظاهراً به معنای «شاگرد ویژه» است. شاگردان دیگر تلعبیری عبارتند از: سید مرتضی علم الهدی؛ سیدرضی؛ محمد بن محمد بن خالد مُذاری که در صفر ۳۸۳ از تلعبیری حدیث اخذ کرده است؛ علی بن حسین بن محمد بن منّده که در صفر و ربیع الاول ۳۸۱ از تلعبیری حدیث شنیده است؛ ابوالحسن علی بن محمد قزوینی؛ محمد بن احمد بن شاذان، مؤلف مائة منقبة؛ حسن بن ابی‌طاهر جاوانی مؤلف نور الهدی؛ ابوالقاسم علی، فرزند شیخ مفید؛ محمد بن

حسن بن حسین بن ایوب قمی، مؤلف الاختصاص که به اشتباه به شیخ مفید نسبت داده شده است؛ جعفر بن احمد بن علی قمی معروف به «ابن رازی»؛ ابوعبدالله حسین بن عبدالله حرمی؛ و ابوعبدالله حسین بن عبیدالله بن علی معروف به «ابن واسطی» که گویا همان حسین بن عبیدالله غضائری است. راوی پیشین هم احتمالاً همان غضائری است. برخی نعمانی را از شاگردان تلعبیری دانسته‌اند که درست نیست.

آثار

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، تلعبیری را صاحب کتب دانسته، ولی تنها نام یک کتاب وی را ذکر کرده است. آثار شناخته‌شده تلعبیری، که هیچ‌یک از آنها به‌طور مستقل باقی نمانده، عبارت است از:

- الجوامع فی علوم الدین؛ از محتوای آن اطلاع درستی نداریم.

- مشیخه؛ به نقل ابن حجر عسقلانی از ابن نجّار، تلعبیری در مشیخه خود از احمد بن عبّاس نجاشی روایت کرده است، این متن با اندک تفاوتی و به شکل صحیح‌تر در رجال الطوسی وارد شده است. به نظر می‌رسد شیخ طوسی اطلاعات دقیق و گسترده خود را درباره مشایخ تلعبیری در شرح حال‌های پی در پی، از همین مشیخه گرفته است. البته در الفهرست شیخ طوسی نام استادان تلعبیری آمده که در رجال الطوسی نیامده و احتمالاً برگرفته از مشیخه مذکور است. ابن نجّار به مشیخه اشاره کرده است. روشن نیست که ذکر افراد در مشیخه تلعبیری همراه با نقل حدیث از مشایخ بوده است یا نه. سیدکمال‌الدین بن حیدر حسینی با بهره‌گیری از منهج المقال رجال کبیر میرزای استرآبادی مشیخه تلعبیری را مشتمل بر ۱۰۴ امرد و یک زن تنظیم کرده است.

- کتابی در ادعیه و مستحبات؛ ابن طاووس در کتب دعای خود، اسناد بسیاری را با نام تلعبیری آغاز کرده که متن احادیث به اعمال مستحبی و دعا تعلق دارد. به سبب کثرت این‌گونه موارد و مشابهت مضمونی آنها، احتمالاً این احادیث از کتابی نوشته تلعبیری درباره دعا و مستحبات برگرفته شده است. این کتاب غیر از کتاب مجموع دعوات است که فرزند تلعبیری، ابوالحسین محمد بن هارون، نگاشته است.

در کتب حدیث، روایات بسیاری از تلعبیری دیده می‌شود که لزوماً برگرفته از کتاب‌های وی نیست و ممکن است تلعبیری تنها راوی این احادیث بوده باشد؛ مثلاً، موارد نقل الغیبه شیخ طوسی از تلعبیری از محمد بن همام ممکن است برگرفته از کتاب الأنوار فی تاریخ الائمه تألیف ابن همام باشد. در عین حال، با توجه به برخی قراین، می‌توان منقولات برگرفته از کتب تلعبیری را تا حدّ قابل قبولی شناسایی کرد.

آراء

به سبب موجود نبودن کتاب‌های تلعبیری، نمی‌توان آراء خاص وی را به دست آورد. فقط دو نظریهٔ فقهی و حدیثی وی ذکر شده است.

به گزارش شیخ مفید، وی از اصحاب عدد بود و ماه رمضان را همیشه سی روز می‌دانست. این دیدگاه فقهی در دوره‌های بعد متروک گردید، ولی در قرن چهارم و پنجم، بسیاری بدان معتقد بودند و دربارهٔ آن بحث می‌کردند.

تلعبیری استعمال «اخبرنی» را هنگام نقل حدیث به روش اجازه، مجاز می‌دانست و بر همین اساس، از ابن ولید - که به تصریح شیخ طوسی از او اجازهٔ حدیث داشته و وی را دیدار نکرده - با عبارت «اخبرنی» نقل کرده است. وی به احادیث مسلسل هم علاقه‌مند بود.

تلعبیری در سال ۳۸۵ دیده از جهان فرو بست.

منابع

کمال‌الدین، ص ۴۴۲ و ۴۸۸ / الکافی، ج ۶، ص ۲۰۲ / مائة منقبة، ص ۱۰۸-۱۰۹ و ۱۱۲ / رجال النجاشی، ص ۶۷ و ۹۲ و ۱۲۴ و ۳۷۳ و ۳۸۰، و ۴۰۱ و ۴۳۹ / رجال، الطوسی، ص ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۲۲ و ۴۲۶ و ۴۳۲ و ۴۳۹ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۵۰ / الفهرست، طوسی، ص ۲۱ و ۱۱۱ و ۱۱۶ و ۳۰۸ و ۴۲۶ / الغیبه، طوسی، ص ۱۳۵ و ۱۴۱ و ۲۱۵ و ۲۶۱ و ۴۱۵ تا ۴۱۷ / الاستبصار، ص ۲۴۵ و ۳۰۰، ۶۴۳، ۶۹۷ / تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۸۷ / مصباح المتجهد، ص ۴۱۱ / کامل الزیارات، ص ۱۸۵ / کفایة الاثر، ص ۱۴۶ و ۳۳ و ۴۴ و ۶۹ و ۲۲۴ و ۲۳۶ و ۲۹۴ / الرجال ابن غضائری، ص ۵۴ / لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۰۲ و ج ۷، ص ۴۱؛ ج ۱، ص ۸۹ و ج ۷، ص ۲۴۱ و ج ۲، ص ۵۳۳ و ۵۴۶ و ۵۴۹ /

جامع الاحادیث، ص ۹۸ و ۱۱۶ / نوادر الاثر، ص ۲۹۷ و ۳۱۱ / دلائل الامامة، ص ۶۶ و ۷۱ و ۷۴ و ۵۸ و ۸۱ و ۹۱ و ۹۴ و ۹۵ و ۱۰۹ و ۴۳۱-۴۲۸ و ۴۷۴ / تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳۳ / خصائص الانبیا، ص ۵۷ و ۶۴ و ۷۲ / جمال الاسبوع، ص ۱۴۹ و ۱۵۱ و ۱۶۲ و ۱۸۲ / الاقبال بالاعمال الحسنة، ص ۵ و ۱۱ و ۲۴ و ۳۲۲ / فلاح السائل، ص ۵۲ و ۱۹۱ و ۱۲۸ و ۲۲۸ و ۲۳۶ و ۲۴۱ و ۳۵۵ و ۳۸۵ و ۴۲۷ و ۴۵۶ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۵۰۱ و ۵۰۲ / البقین، ص ۱۸۸ و ۶۰۵ / مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۸۴ / فرج المهموم، ص ۲۳۶ / میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۴، ص ۲۸۷ / تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۱۳ و ج ۵، ص ۱۹ و ج ۲، ص ۲۳۴ و ج ۸، ص ۱۸۱-۱۸۳ و ج ۱۰، ص ۳۶۳ و ج ۲، ص ۲۳۵ / کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۸۲ و ج ۱، ص ۳۸۶ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۹۸ و ج ۲، ص ۴۲ / نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۱۴۷ / بحار الانوار، ج ۱، ص ۴۳، ج ۳۷، ص ۲۰۱، ج ۸۴، ص ۲۷۱، ج ۱، ص ۱۶ و ۳۳، ج ۷۷، ص ۱۱۸، ج ۸۷، ص ۱۴۲ / خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۶۸-۴۳۰؛ ج ۱، ص ۷۵ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۲۸-۵۴ / مقباس الهدایة فی علم الدراییة، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۰۳؛ ج ۳، ص ۱۴۶-۱۵۱ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۹۶ و ۴۹۵ / مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۳۲۳-۳۲۵ / دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶.

نصر بن صباح بلخی

ابوالقاسم از عالمان علم رجال و تاریخ بود. شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، درباره او می‌گوید: وی با عالمان بزرگ و مشایخ زمان خود ملاقات نموده و از ایشان روایت کرده، اما گفته شده که وی غالی بوده است. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، نیز او را غالی می‌داند. علامه حلی، دانشمند بزرگ شیعه (م ۷۲۶)، درباره او گفته است: اعتمادی به گفتارش نیست و یا نزد من ضعیف است. کشی، دانشمند نام‌دار رجالی (م ۳۴۰)، نیز که از او زیاد روایت کرده و نظرات رجالی او را بیان می‌کند، او را غالی دانسته است.

بعضی در غالی بودن او مناقشه کرده و گفته‌اند: وی خود، بعضی را غالی دانسته و لعن کرده است. برای مثال، کشی در ترجمه حسین بن علی خواتیمی از قول نصر بن صباح گفته که وی غالی و ملعون است. صاحب معجم رجال الحدیث به این اشکال چنین پاسخ داده که غلو دارای درجات و مراتبی است و مانعی ندارد که شخصی که در

مرتبه‌ای از غلو قرار دارد دیگری را که درجهٔ غلّوش از او بیشتر است، لعن کند. اما در هر صورت، وی وثاقت و حسن او را محرز نمی‌داند. بعضی در بیان حسن و جلالت او، به دو روایت دربارهٔ توقیعات وارده شده از امام زمان علیه السلام، که شیخ صدوق آن دو را در کتاب *کمال‌الدین* از نصر بن صباح نقل نموده، استدلال کرده‌اند. یکی از آن دو چنین است:

حدّثنا أبی - رضی الله عنه - قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن علی بن محمّد الرازی، قال: حدّثنی نصر بن الصباح، قال: أنفذ رجل من أهل بلخ خمسةً دنانیر إلى حاجز و كتب رقعة و غیر فیها اسمه، فخرج إليه الوصول باسمه و نسبه و الدعاء له.

اما صاحب *معجم رجال‌الحديث* دلالت این دو روایت را تنها در معترف بودن نصر بن صباح به امامت امام زمان علیه السلام می‌داند که این مطلب نیز منافی غلو و ملازم حسن نیست.

اشکال دیگر این است که هر چند کشتی از نصر بن صباح زیاد روایت کرده و ظاهر کلامش این است که بدون واسطه از او نقل نموده، اما کسی که سعد بن عبدالله (م ۳۰۰) با واسطه از او نقل کرده - سعد بن عبدالله عن علی بن محمّد الرازی، قال حدّثنی نصر بن الصباح - ممکن نیست کشتی توانسته باشد بدون واسطه از او نقل نماید. بعید نیست که روایت کشتی از او به واسطهٔ محمّد بن مسعود عیاشی (م ۳۲۰) باشد. با وجود این، کشتی در مواردی، از جمله در ترجمهٔ سید بن محمّد حمیری گفته است: «حدّثنی نصر بن الصباح.»

او از احمد بن محمّد بن عیسی، فضل بن شاذان و حسن بن علی بن ابی عثمان روایت کرده است.

نجاشی از میان کتاب‌های او، *معرفة الناقلین* و *فرق الشیعه* را نام برده است. کتاب *المسترشد فی الامامه* در نقض کتاب *الانصاف فی الامامه* نوشتهٔ ابوجعفر محمّد بن عبدالرحمان بن قبه رازی، از اوست. ابن قبه *المسترشد فی الامامه* را با *المستثبت* نقض نمود. ابوالقاسم بلخی نیز *نقض المستثبت* را در ردّ آن نوشت. اما ابن قبه پیش از رسیدن این کتاب به او، درگذشت.

منابع

رجال الکنتی، ص ۵ و ۱۸ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۸۵ / کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۸ / رجال النجاشی، ص ۴۲۸ / رجال الطوسی، ص ۴۴۹ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۵۲۲ / خلاصة الاقوال، ص ۱۰۷ و ۱۲۰ / اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۲۱ / معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۳۸.

نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹-۳۶۳)

ابوحنیفه، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی، معروف به «ابوحنیفه شیعی»، از دانشمندان بزرگ فرقه اسماعیلیه و از محدثان شیعه در آغاز پیدایش اسماعیلیان به شمار می آید.

وی در سال ۲۵۹ هـ در مغرب و در خانواده‌ای اهل علم به دنیا آمد. پدر او از علمای بزرگ اهل تسنن و پیرو مذهب مالکی بود و احادیث فراوانی روایت کرده است. نعمان از همان کودکی با روایات و علوم و معارف اسلامی آشنا شد و خود را آماده کرد تا یکی از دانشمندان جهان اسلام گردد.

نعمان در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود، ولی بعدها تغییر مذهب داد و شیعه شد، اما در سلک فرقه اسماعیلیه درآمد؛ یعنی از آن گروه که عقیده دارند اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام، امام غایب است. البته برخی از علمای شیعه مانند علامه مجلسی، محدث نام‌دار شیعه (م ۱۱۱۰)، او را شیعه دانسته و گفته‌اند: او در برابر سلاطین اسماعیلیه تقیه می‌کرده است.

قاضی نعمان دانشمند و دارای تألیفات فراوان بود. او از مؤسسان فرقه اسماعیلیه و قانونگذار آنان بود و بنا به گفته روات فاطمی، بدون مراجعه به امامان خود (یعنی علمای فاطمی) چیزی ننوشته است. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفه شیعی» می‌گویند. او نه سال به المهدی بالله، اولین خلیفه فاطمی، خدمت کرد. در دوران القائم بامر الله، خلیفه دوم فاطمی، عهده‌دار قضاوت طرابلس شد و در زمان المنصور بالله، خلیفه سوم فاطمی، قاضی منصوریه شد. وی در دوران فخرالدین خلیفه چهارم فاطمی به بالاترین مقام خود رسید و آن مقام «قاضی القضاة» و «داعی الدعاة» بود.

او دارای دو فرزند به نام‌های علی و محمد بود که هر دو از سوی خلیفه فاطمی عهده‌دار منصب قضاوت شدند.

علاءمه مجلسی دربارهٔ ایشان می‌فرماید: «ابوحنیفه، نعمان بن محمد بن منصور، قاضی مصر در ایام دولت اسماعیلیه است. او در آغاز پیرو مذهب مالکی بود، سپس هدایت یافت و پیرو مذهب امامیه گشت. او از ترس خلفای اسماعیلی، از ائمهٔ بعد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نمی‌کند، ولی در پوشش تقیه حرف حق را بیان می‌کند.»

ابن خلکان در *وفیات الأعیان* می‌گوید:
قاضی نعمان یکی از دانشمندان است. او در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود، ولی بعدها پیرو مذهب امامیه شد.

ابن زولاق دربارهٔ او می‌گوید: نعمان بن محمد قاضی در نهایت فضل و دانش و اهل قرآن و آگاه به معنای آن و عالم به فقه و دیدگاه‌های مختلف فقهی و لغت و شعر و تاریخ بود و همواره با عقل و انصاف قدم برمی‌داشت. او هزاران صفحه در مدح اهل بیت علیهم السلام از خود به یادگار گذاشت.

ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه در سدهٔ ششم و صاحب کتاب *معالم العلماء* می‌فرماید: قاضی نعمان بن محمد امامی نبود، ولی کتاب‌های او نیکو و خوب است.

تالیفات

نعمان بن محمد دارای ۴۷ تالیف است که در علمی مانند فقه، تأویل، تفسیر و اخبار نگاشته شده است. برخی از تالیفات او عبارت است از:

۱. *دعائم الإسلام*: این کتاب از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین منابع فقهی و عقیدتی فرقهٔ اسماعیلیه به شمار می‌آید و حکام فاطمی آن را معتبرترین کتاب قانونی خود معرفی نموده و بر تمام سرزمین‌های تحت نفوذ خود، عمل به آن را لازم شمرده بودند.

انگیزهٔ نگارش: گذشت که قاضی نعمان خود از بنیان‌گذاران فرقهٔ اسماعیلیه به شمار می‌آید و از نزدیکان خلفای فاطمیه در مصر بود. از این رو، درصدد نگارش کتابی برآمد

که مبانی عقیدتی و فقهی اسماعیلیه را بیان نماید تا مورد استفاده و اطلاع عموم قرار گیرد. به سبب، جهت این کتاب از معتبرترین منابع قوانین اسماعیلیه به شمار می‌آید. شیوه نگارش: بخش اول کتاب با مباحث عقیدتی آغاز می‌گردد و به بیان ایمان و تعریف آن و فرق میان اسلام و ایمان و لزوم اعتقاد به امامت و پی‌روی از آن در اعتقادات و اجرای دستورات می‌پردازد و نظریه اسماعیلیه درباره ولایت را و اینکه ولایت فقط دوست داشتن اهل بیت علیهم‌السلام نیست، بلکه اطاعت کامل در برابر دستورات آنان نیز لازم است، مطرح می‌نماید.

در بخش‌های دیگر کتاب، فقه اسماعیلیه مطرح شده است و مانند دیگر کتاب‌های فقهی شیعه، به بررسی احکام شرعی می‌پردازد.

عناوین کتاب: *دعائم الاسلام* از دو بخش تشکیل شده است:

بخش اول: در عبادات است و شامل هفت کتاب می‌شود؛ مانند: ولایت، طهارت، نماز، زکات، روزه، حج و جهاد.

بخش دوم در معاملات است که شامل ۲۵ کتاب می‌شود؛ مانند معاملات، نذر، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، طب، شکار، احکام سربریدن، احکام ازدواج و طلاق و عتق، هدیه، وصیت و ارث، دیات و حدود، سرقت، ارتداد، غصب، عاریه و احکام قضاوت.

اعتبار کتاب: برخی از علما و فقهای شیعه مانند علامه مجلسی، شیخ حرّ عاملی، محدّث نوری، آقابزرگ طهرانی، شیخ عبّاس قمی و سید بحرالعلوم این کتاب را معتبر دانسته و مؤلف آن را نیز شیعه دوازده امامی خوانده‌اند که در دوران خود، تقیه می‌کرده و عقاید بر حق را مخفیانه در بخش‌های کتاب خود آورده است. روایات این کتاب را نیز موافق روایات دیگر روات شیعه می‌دانند.

بعضی دیگر مانند ابن شهر آشوب و صاحب *جامع الرواة*، مؤلف آن را شیعه نمی‌دانند، ولی کتاب وی را کتاب خوبی می‌دانند.

گروه سوم مانند صاحب *جواهر الکلام* نه کتاب را معتبر می‌دانند و نه مؤلف آن را. سخن بزرگان: علامه مجلسی درباره این کتاب می‌فرماید: بیشتر روایات این کتاب موافق روایاتی است که در کتاب‌های روایتی مشهور شیعه وجود دارد، ولی مؤلف این کتاب از

ائمهٔ پس از امام جعفر صادق علیه السلام روایتی نقل نکرده و دلیل آن هم ترس از خلفای اسماعیلی بوده، ولی در پوشش تقیه، حرف حق را فرموده است و این را با دقت و تعمق در کتاب می‌توان فهمید.

شیخ عباس قمی دربارهٔ این کتاب می‌فرماید: کتاب *دعائم الاسلام* معروف است و در آن کتاب، ردهایی بر ابوحنیفه نعمان بن ثابت و مالک و شافعی و غیر ایشان از علمای عامه نوشته است. کتاب *دعائم الاسلام* کتاب نیکویی است، جز اینکه مؤلف آن از ترس خلفای اسماعیلیه در تقیه حرکت می‌کرد.

نسخه‌های کتاب:

۱. نسخه‌ای به خط حسن بن ادریس بن علی که تاریخ نگارش آن ۹۸۹ هجری است.
 ۲. نسخه‌ای به خط عبدالله میان بهائی، فرزند ملا شیخ حسن که تاریخ نگارش آن ۱۱۰۷ هـ است.

۳. نسخه‌ای به خط ولی محمد بن ملا لقمان که تاریخ نگارش آن ۱۱۴۴ است.

برخی از دیگر آثار او عبارت است از:

۲. شرح الأخبار؛

۳. اساس التأویل؛

۴. افتتاح الدعوه؛

۵. التوحید و الإمامه؛

۶. مفاتیح النعمه؛

۷. الإيضاح؛

۸. البینوع؛

۹. المجالس و المسامرات؛

از نکات کتاب اخیر آن است که مؤلف در آن، اختراع قلم خودنویس را به المعز لدین‌الله (خلیفهٔ فاطمی) نسبت داده است.

نعمان بن محمد در سال ۳۶۳ هـ و در سن ۱۰۴ سالگی دعوت حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت.

منابع

معالم العلماء، ص ۱۲۶ / وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۴۱۵ / مرآة الجنان، ج ۲، ص ۳۷۹ / سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۵۰ / دول الإسلام، ج ۱، ص ۲۲۴ / العبر، ج ۲، ص ۱۱۷ / انعاظ الحنفاء، ص ۱۴۹ / لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۶۷ / النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۱۰۶ / شذرات الذهب، ج ۳، ص ۴۷ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۵۹۵ / أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۳۵ / تعلیقة أمل الآمل، ص ۳۲۷ / ریاض العلماء، ج ۵، ص ۲۷۵ / رجال بحر العلوم، ج ۴، ص ۱۵ / روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۴۷ / هدیة العارفين، ج ۲، ص ۴۹۵ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۷۳، ش ۱۲۵۰۱ / تأسیس الشیعه، ص ۳۰۳ و ۳۸۲ / الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۱۵۷ / فوائد رضویة، ص ۱۶۹۳ / أعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۲۳ / ریحانة الادب، ج ۷، ص ۱۷۳ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۴ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۱۶۲ ش ۱۳۰۶۱ و ۱۶۸ ش ۱۳۰۷۳.

یحیی بن محمد بن احمد علوی نیشابوری (زنده در ۳۳۹)

ابومحمد، متکلم حاذق و فقیه جلیل‌القدر شیعه بود. تراجم‌نگاران او را به زهد و ورع ستوده‌اند. نسب وی به امیرمؤمنان می‌رسد و به همین دلیل، به «علوی» لقب گرفته است. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، نسب کامل او را این‌گونه گزارش کرده است: یحیی بن محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

او از اهالی نیشابور و نقیب نقیبان سادات آن دیار در زمان خود بود. «نقیب» عنوان کسی بود که در هر زمان، در ناحیه‌ای مسئول سروسامان دادن به سادات آن خطه بود. کسی که متولی نقابت عامه بود وظایفی خطیر، از جمله حکم بین طرفین دعوا و برپا کردن حدود الهی برعهده داشت و به همین روی، لازم بود که فقیه و مجتهد باشد تا حکمش صحیح و قضاوتش نافذ باشد. در وصف او، «عظیم الرئاسة» نیز گفته‌اند که احتمالاً به سبب نقیب بودن اوست.

بعضی مانند ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، او را به جدش نسبت داده‌اند که سبب آن، یا شهرت جدّ اوست و یا از قلم افتادن نام پدرش. او نوه ابوجعفر احمد زبارة بود. شهرت احمد چند گونه ضبط شده و برای نوادگان او «بنی‌زبارة»،

«بنی زیاره» و «بنی زیاده» آمده است. اما تنها بنی زیاره صحیح است و در موارد دیگر، تصحیف - یعنی خطای در نوشتار - رخ داده است. علت شهرت ابوجعفر احمد به «زیاره» آن است که در مدینه آنگاه که خشمگین می‌شد می‌گفتند: زبر الاسد؛ یعنی شیر آمادهٔ حمله شد.

نسل ابوجعفر از طریق یکی از چهار پسر او یعنی ابوالحسین محمد، پدر صاحب شرح حال، است. ابوالحسین در نیشابور ادعای خلافت نمود، چهار ماه در مقام خلافت بود و در نواحی نیشابور، بر سر منبرها به نام او خطبه خوانده می‌شد. گفته شده است که در نیشابور ده هزار نفر با او بیعت کردند، اما آنگاه که خواست خروج کند برادرش ابوعلی از این امر آگاه شد، او را دربند کشید و نزد سردار سپاه نصر بن احمد سامانی برد. او را به بخارا منتقل کردند و بخشی از سال را در زندان گذراند؛ آنگاه آزاد شد، به نیشابور بازگشت و در سال ۳۳۹ از دنیا رفت.

شیخ العتره ابومحمد یحیی، صاحب شرح حال، یکی از دو فرزند اوست که نسلش از او ادامه یافته است و به قرینه سال وفات او، که از استادان شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، نیز بوده، ابومحمد یحیی نیز احتمالاً در سدهٔ چهارم می‌زیسته است. ابومنصور ظفر بن محمد برادر یحیی نیز از راویان حدیث است. ابوالقاسم علی، ابوالفضل احمد، حسین جوهرک و ابوعلی محمد، پسران یحیی، نسلش را ادامه دادند. مادرشان، عایشه، دختر ابوفضل بدیع همدانی شاعر بود.

در کتاب *امل الآمل*، گزارشی که ابن شهر آشوب در *معالم العلماء* برای ابومحمد یحیی بن احمد علوی نیشابوری صاحب شرح حال نوشته، به نقل از او در عنوان ابومحمد یحیی بن حسین علوی نیشابوری به شماره ۱۰۶۹ آمده است. هرچند ابوطالب یحیی بن حسین علوی نیز از دانشمندان شیعه است، اما به احتمال زیاد، اینجا «یحیی بن حسین» خطای در نوشتار است و یا شیخ حرّ عاملی، محدث نام‌دار شیعه در سدهٔ یازدهم، صاحب *امل الآمل*، می‌خواسته است نشان دهد که ابومحمد یحیی از نسل امام حسین علیه السلام است. این خطا در *اعیان الشیعه* نیز وجود دارد و حتی مؤلف کتاب این‌گونه استظهار کرده که

ابومحمد یحیی بن حسین علوی نیشابوری، همان ابوطالب یحیی بن حسین بن هارون علوی هروی صاحب کتاب الامالی است که در سال ۳۰۵ از ابوالحسین نحوی روایت کرده.

کتاب الأصول، کتاب الإمامه، کتاب الفرائض و کتاب الإيضاح فی المسح علی الخفین از نوشتارهای اوست. او کتابی در ابطال قیاس و کتابی در توحید نیز داشته است. شیخ طوسی افرادی را ملاقات کرده که او را دیده و کتابی در مسح رجلین از او برایش قرائت کرده‌اند و گفته که کتابی کبیر و نیکوست.

منابع

رجال النجاشی، ص ۴۴۳ / الفهرست، طوسی، ص ۵۰۷ / معالم العلماء، ص ۱۳۱ / خلاصة الاقوال، ص ۱۸۱ / الرجال، ابن داود حلی، ص ۳۷۶ / عمدة الطالب، ص ۳۴۷ / أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۴۶ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۳۳۲ / أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۸۹.

علی بن عبدالواحد ابوالحسن خمیری

ابوالحسن، محدث و از استادان نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، و بنابراین قابل اعتماد در نقل احادیث است؛ زیرا همه استادان نجاشی از نظر دانشمندان از این نظر قابل اعتمادند. پدرش قفاعة خمیری احمد بن علی بن حکم بود. لقب وی را به ضم خاء خوانده‌اند. پدرش در سال ۳۱۰ از دنیا رفته و او را طبق بعضی از نقل‌ها، فرزند نهد بن زید دانسته‌اند. نجاشی به نقل او اعتماد کرده و برای وی از درگاه خداوند طلب رحمت نموده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۱۳۷ / ایضاح الاشتباه، ص ۲۱۴ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۱۹۱ / معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۹۳.

علی بن عقبه شیبانی

ابوالحسن، قاضی و محدث سده چهارم هجری بود. او از موسی بن اسحاق انصاری و ابوبکر محمد بن عبدالله روایت کرده و ابوالفرج المعافی بن زکریا البغدادی (م ۳۹۰)، از او روایت نموده است. وی روایاتی در فضایل امامان اهل بیت علیهم السلام و نص بر امامت ایشان نقل کرده است.

در کتاب *کفایة الاثر* از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ»، ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»؛ امامان پس از من دوازده نفرند. آنگاه آهسته فرمود: همگی ایشان از قریش هستند.

منابع

کفایة الاثر، ص ۷۷ / *بحار الانوار*، ج ۳۶، ص ۳۲۲ / *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۵، ص ۴۱۵ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۲۹۸.

علی بن عمر اعرج کوفی

ابوالحسن، از محدثان شیعی، با زکریای مؤمن مصاحب بود و کتابی به نام *الغیبه* نوشته که ابوطالب انباری عبدالله بن احمد - استاد بعضی از استادان نجاشی، فهرست نگار نام دار شیعه (م ۴۵۰)، و شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، از او روایت کرده اند. نجاشی وی را واقفی و ضعیف در حدیث دانسته است.

منابع

الرجال احمد نجاشی، ص ۲۵۶ / *طبقات أعلام الشيعة*، ج ۱، ص ۱۹۲ / *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۳، ص ۱۰۹.

علی بن محمد بزاز

ابوالحسن، از راویان روایات شیعه در سده چهارم بود. شریف حمزة بن محمد علوی، که شیخ صدوق در سال ۳۳۹ بر او حدیث خوانده است، از صاحب شرح حال روایت می‌کند و چنان که در بعضی از سندهای کتاب الامالی شیخ صدوق آمده است، از ابواحمد داود بن سلیمان فراء از امام علی بن موسی الرضا^ع روایت کرده است. روایت ذیل مربوط به تعریف «ایمان» به اقرار زبانی و شناخت قلبی و عمل به اعضای ظاهری از طریق او نقل شده است:

حَدَّثَنَا حَمَزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَزَّازِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ دَاوُدُ بْنُ سَلِيمَانَ الْفَرَّاءِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ^ص: «الْإِيمَانُ إِفْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ».

ابوالحسن روایات زیادی در شئون و مقامات خاص ائمه اهل بیت^ع نقل کرده که دلیل خوبی بر تشیع اوست؛ از جمله: سَمِعْتُ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: «الْأَيْمَةُ عُلَمَاءُ حُلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهَّمُونَ مَحْدَثُونَ».

(امامان - علیهم السلام - دانشمندانی شکیبا و راست گفتارند که به ایشان حدیث تحویل داده می‌شود و ایشان می‌فهمند.)

عَنْ أَبِي ذَرٍّ، عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنْ دَخَلَهَا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

(همانا مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است. کسی که به آن داخل شود نجات می‌یابد، و کسی که از آن تخلف ورزد غرق می‌گردد.)

منابع

علی بن محمد بن احمد (زنده در ۳۱۳)

علی بن محمد از راویان احادیث بود. جدش فرزند عیسی بن زید شهید، فرزند امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام بود. وی کتاب‌های جدش احمد بن عیسی را از وی از محمد بن منصور مرادی نقل کرده است. این کتاب‌ها در موضوعات فقه و احکام است. ابوالفرج اصفهانی در کتاب *مقاتل الطالبیین* از وی حدیث نقل کرده و نوشته که هنگام تألیف آن کتاب، وی زنده بوده است.

صاحب شرح حال به همراه پدرش محمد و برادرش احمد در زمان المعتمد عباسی - یعنی احمد بن جعفر متوکل بن معتصم، که در سال ۲۵۶ متوکی خلافت شد و در سال ۲۷۹ از دنیا رفت، زندانی شدند. وی بعداً از زندان آزاد شد، در حالی که پدر و برادرش در زندان فوت کردند.

منابع

مقاتل الطالبیین، ص ۶۸۹ / *المجدی*، ص ۱۸۹ / *عمدة الطالب*، ص ۲۹۱ / *مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ۵، ص ۴۳۴ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۳۰۵.

قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم همدانی

ابواحمد، محدث امامی، احتمالاً تا اوایل قرن چهارم حیات داشت. گفته‌اند: او وکیل امام مهدی علیه السلام در همدان بوده و پیش از او پدر و پدر بزرگش نیز همین سمت را داشتند. او از پدرش محمد حدیث شنید و از او کتاب *النوادر* را، که کتابی بزرگ است، و نیز کتاب *الحدود* ظریف بن ناصح را نقل کرده است. علی بن حاتم می‌گوید: قاسم بن محمد از ابراهیم بن اسحاق احمری به او اجازه داده و از او در سال ۲۶۹ حدیث شنیده است. ابن اسحاق احمری کتب و روایاتی از جمله *الصیام*، *المتعه*، *المآکل*، و *الجنائز* دارد.

منابع

رجال النجاشی، ج ۱، ص ۹۵ ش ۲۰ (ضمن ترجمة «ابراهیم بن إسحاق») و ص ۴۵۷، ش ۵۵۱ و ج ۲، ص ۲۳۶، ش ۹۳۹ / الرجال، ابن داود حلّی، ص ۲۷۷، ش ۱۱۹۹ / رجال العَلّامة الحلّی، ص ۱۳۴، ش ۶ / تنقیح المقال (الخاتمة)، ج ۲، ص ۲۵، ش ۹۶۰۷ / قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۷۴ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۲۰ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۶، ص ۲۶۰ / معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۴۷، ش ۵۴۱ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۳۳۱ و ۳۳۰.

محمد بن حسن بن علی بن فضال

از راویان احادیث و استادان شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، بود. او یکی از چهار نفری است که به ایشان «ابن فضال» گفته می‌شود. این لقب به حسن بن علی بن فضال، و علی بن حسن بن عیسی بن فضال و احمد بن حسن بن علی بن فضال، و محمد بن حسن بن علی بن فضال اطلاق می‌شود و به قرینه کسانی که از ایشان روایت می‌کنند یا کسانی که ایشان از آنها روایت می‌کند تشخیص داده می‌شوند. کثی، رجال نویس شیعه (م ۳۴۰)، صاحب شرح حال را ستوده و از استادش محمد بن مسعود عیاشی، محدث و مفسر شیعی (م ۳۲۰)، نقل کرده که اینان از فقهای اصحاب بودند. از امام حسن عسکری علیه السلام جمله‌ای نقل شده گویای اینکه روایت خاندان فضال قابل اعتماد است، اما عقیده‌شان - چون برخی از ایشان در ابتدا بر مذهب «فطحیه» بودند - باید رها شود.

منابع

طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۶۳ / معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۴۴ / تاریخ الفقهاء و الرواة (المنتخب)، ج ۳۰، ص ۴۶۸.

محمد بن حسن بن علی بن محمد

ابوسعید قمی از اهل علم و فضلی شیعه بود که شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، به خاطر وی کتاب کمال الدین را نوشت و در اول این کتاب، از او به «شیخ

نجم‌الدین» تعبیر کرده، علم و فضلش را ستوده و گفته است که پدرش - یعنی علی بن بابویه - از جدّ صاحب شرح حال، یعنی محمّد بن احمد بن صلت، روایت کرده است.

منابع

کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۶۳ و ۲۶۵.

محمّد بن حسن بن علی بن مهزیار

وی از راویان احادیث شیعه و استاد ابن قولویه قمی (م ۳۶۸) بود. ابن قولویه در کتاب معروفش، *کامل الزیارات* - که مشتمل بر مجموعه‌ای وسیع از زیارات معصومان علیهم‌السلام است - از وی نقل کرده. ابوغالب زراری، دانشمند شیعی سده پنجم، گاه با عنوان «محمّد بن حسن» و گاه با عنوان «محمّد بن حسین» از او نقل کرده است. او از طریق پدرش حسن بن علی از جدّش، علی بن مهزیار، همه کتاب‌های او را روایت کرده است. کتاب‌های علی بن مهزیار را برادرش ابراهیم بن مهزیار نیز روایت نموده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۲۵۳ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۶۴.

محمّد بن حسن بن مت جوهری

وی از استادان ابن قولویه، محدّث و زیارت‌نگار شیعی (م ۳۶۸)، بود که از وی در کتاب *کامل الزیارات* نقل کرده و گاه از وی با عنوان «محمّد بن الحسین» یاد کرده است. او از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری و محمّد بن احمد بن علی بن اسماعیل روایت کرده است.

منابع

کامل الزیارات، ص ۳۲۰ / المزار (شیخ مفید)، ص ۲۱۹ / الأملی، طوسی، ص ۴۴ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۶۴.

محمد بن حسین لیثی

ابوجعفر، از راویان، هم‌دوران با شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه (م ۴۱۳)، بود. از این رو، می‌توان او را در شمار دانشمندان قرن چهارم دانست.

از وی اطلاع چندانی در دست نیست، جز آنکه شیخ مفید کتاب *جوابات ابی جعفر محمد بن الحسین اللیثی* را در پاسخ به سؤالات وی نوشته است. نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، این کتاب را در زمره کتاب‌های شیخ مفید ذکر کرده است.

منابع

رجال النجاشی، ص ۴۰۱ / طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۶۹ / الذریعة الی تصانیف الشيعة، ص ۱۹۵-۱۹۷ / مستدرکات أعیان الشيعة، ج ۷، ص ۲۹۲.

محمد بن حسین مقرئ

ابونصر، محمد بن حسین بن محمد بن حسن بجلي مقرئ از علمای شیعه بود. وی را از استادان شیخ مفید، دانشمند نامی شیعه (م ۴۱۳)، ذکر کرده‌اند. همچنین او و پدرش، هر دو، از جمله استادان محمد بن علی بن حسن، معروف به «مسند کوفه» (م ۴۴۵)، به شمار آمده‌اند. به دلیل آنکه این شاگرد از پدر و پسر درس گرفته است، می‌توان گفت: وفات او به وفات پسر، یعنی محمد بن حسین نزدیک است و از این رو، می‌توان نتیجه گرفت او نیز در قرن چهارم می‌زیسته است.

منابع

طبقات أعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۷۰ / مستدرکات أعیان الشيعة، ج ۴، ص ۱۵۷ و ج ۷، ص ۲۷۳.

محمد بن حسین بن عبدالله بن سعید (زنده در ۳۳۰)

ابوجعفر طبری از راویان شیعه و از مشایخ هارون بن موسی تلکبری، محدث معروف شیعه (م ۳۸۵)، بود. تلکبری در سال ۳۳۰ و پس از آن از او روایت شنیده است. شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، در ذکر ترجمه «محمد بن محمد بن رباط» از وی نام برده و داعی را که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای موسی بن بغاء فرموده‌اند، نقل کرده است.

منابع

رجال الطوسی، ص ۴۴۶ / طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۸.

محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز (۹-۳۷۰)

ابوعبدالله، از شاعران ثناگوی اهل بیت علیهم السلام در سده چهارم و معروف به «امیر ابوعبدالله سوسی»، ادیبی دانشمند و کاتب در شهر حلب بود که مدتی را به دیار فارس سفر کرد و مجدداً به موطن اصلی خود، حلب، بازگشت.

ابن شهر آشوب، فهرست‌نگار معروف شیعه (م ۵۸۸)، در معالم العلماء وی را از شاعران آشکارگوی اهل بیت علیهم السلام دانسته، بخش زیادی از اشعار او را در مناقب آل ابی طالب نقل کرده است. نسخه‌ای از دیوان شعر او به نام دیوان سوسی در کتاب‌خانه «سماوی» موجود است.

وفات او را به سال ۳۷۰ گفته‌اند.

منابع

معالم العلماء، ص ۱۴۸ / الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۹، ص ۴۷۷ / أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۳ و ج ۹، ص ۳۸۲.

محمد بن عبیدالله حقیبی

وی علوی حسینی مدنی بود و از شهرت او برمی‌آید که خود یا پدر یا اجدادش پالان‌دوز و اهل مدینه بودند.

نجاشی، فهرست‌نگار نام‌دار شیعه (م ۴۵۰)، در *رجال النجاشی*، وی را «حسینی» معرفی کرده است، اما ظاهراً وی به خاطر انتساب به پدر بزرگش، احمد بن علی بن حسین علیه السلام، حسینی است.

نیز نجاشی کتاب *الصیام* را به وی نسبت داده که او از استادش حسین بن غضائری و وی نیز از حسین بن حسن بن موسی مستقیماً از صاحب کتاب گرفته است.

منابع

رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۰۱ / *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۴۲۵.

محمد بن فضل طبری

ابوبکر محمد بن فضل بن حاتم نجّار طبری، معروف به «فقیه»، از محدثان شیعه در سده چهارم بود.

وی از محمد بن عبدالحمید روایت کرده و حسن بن حمزه علوی مرعشی (م ۳۵۸) از او روایت نموده است. وی حدیثی در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام به اسناد خود، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. این روایت را، که بر تشیع وی دلالت دارد، شیخ طوسی، دانشمند نامی شیعه (م ۴۶۰)، در *الامالی* خود آورده است.

الحسن بن حمزة العلوی الطبری الحسینی، قال: حدّثنا محمد بن الفضل بن حاتم، المعروف بأبي بكر النجار الطبری الفقیه، قال: حدّثنا محمد بن عبد الحمید، قال: حدّثنا داهر بن محمد بن یحیی الأحمري، قال: حدّثنا المنذر بن الزبیر، عن ابي ذر

الغفاری (رحمه الله)، قال: قال رسول الله ﷺ: «لا تضادوا بعلي أحدا فتكفروا، و لا تفضلوا عليه أحدا فترتدوا».

(کسی را با علی شریک نکنید که کافر می‌شوید، و کسی را بر او برتری ندهید که مرتد می‌گردد).

منابع

الامالی، طوسی، ص ۱۵۳، ش ۲۵۴ / بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۴ / مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۷، ص ۲۸۴، ش ۱۴۲۸۳ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۴۹.

محمد بن محمد بن نصر بن منصور سکونی

ابوعمر و سکونی، معروف به «ابن خرقه»، فقیه، مورد اعتماد و شیخ شیعه در زمان خود و اهل بصره بود. در بعضی نسخه‌ها، به «ابوعمر و سکری» معروف است.

به گفته آقابزرگ طهرانی، او عهد بین معاویه و عمر را از جعفر بن محمد بن مالک فزاری نقل کرده است.

وی تألیفات بسیاری دارد؛ از جمله: السهو، الحیض و کتابی در «مذی» که اقوالی در آن دارد که احمد بن ابراهیم قزوینی آن را نقل کرده است.

منابع

رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۲۴، ش ۱۰۶۲ / رجال الطوسی، ص ۵۱۸، ش ۲ / الفهرست، طوسی، ص ۲۱۴، ش ۸۲۵ / الرجال، ابن داود حلّی، ص ۳۳۳، ش ۱۴۶۳ / رجال العتامة الحلّی، ص ۱۶۳، ش ۱۷۲ / نقد الرجال، ص ۳۳۱ / مجمع الرجال، ج ۶، ص ۳۳ / جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۸۹ / وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴۱، ش ۱۱۱۱ / الوجیزة، ص ۱۶۶ / بهجة الآمال، ج ۶، ص ۵۸۵ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۸۰، ش ۱۳۳۶ / قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۶۳ و ج ۱۰، ص ۱۴۲ (الکتی) / اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۸۸ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۴ / معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۲۰۱، ش ۱۱۷۱۶ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۵۸.

محمد بن مظفر بن نفیس

ابوالفرج مصری، موصوف به «فقیه»، از استادان مشایخ شیخ صدوق، محدث معروف شیعه (م ۳۸۱)، بود. او به سال ۳۵۶ در بغداد، از ابوغالب زراری مطلب نوشته و از ابوالحسن محمد بن احمد داودی روایت کرده است. شیخ صدوق در معانی الأخبار و إكمال الدین از او نقل روایت کرده، او را با کنیه «ابوالفرج» و صفت «فقیه» خوانده و بر او ترحم کرده است.

منابع

رسالة ابی غالب الزراری، ص ۴۶ / معانی الاخبار، ص ۲۸۵ / کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۹ / الغیبه، طوسی، ص ۳۰۴ ش ۲۵۷ / معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۶۵ ش ۱۱۸۰۲ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۸ / موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۴۶۴.

محمد بن هارون موسوی نیشابوری

ابوجعفر محمد بن هارون موسوی نیشابوری، معروف به «نسابة الشرق والغرب»، را صاحب شجرة طيبة به این وصف ستوده است.
 یاقوت حموی (م ۶۲۶) در ذکر شهر جیرفت، ابوجعفر را ساکن آنجا دانسته و از قول رهنی نقل کرده که پیرمردی در جیرفت دیده که داناترین نساب است و در تشیع افراط می‌ورزد. دو پسر به نام‌های عبدالله و عبدالعزیز نیز دارد.

منابع

اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۶ / طبقات أعلام الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۱.



مرکز تحقیقات - کامپیوتر علوم اسلامی

کتابنامه

۱. *تحاف الاکابر*، محمد شوکانی، در: رسائل خمسة اسانید، حیدر آباد دکن، ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م.
۲. *اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، محمد بن حسن عاملی، بیروت، نشر اعلمی، ۱۴۲۵ ق.
۳. *اجازات ائمة الزیدية*، احمد مسوری، نسخه خطی کتابخانه قاضی محمد علی اکوع، تعز، ش ۲۳۹.
۴. *احسن التقاسیم*، محمد بن احمد مقدسی، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶م.
۵. *الاختصاص*، محمد بن محمد مفید، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، اسلامی، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۶. *اخلاق الوزیرین*، ابوحنان توحیدی، به کوشش محمد بن تاویت طنجی، دمشق، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م.
۷. *ادوار فقه*، محمود بن عبدالسلام تربتی شهابی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۴۱۷ ق.
۸. *الآراء الفقهیه و الاصولیه للشریف الرضی*، احمد پاکتجی، تهران، ۱۴۰۶ ق.
۹. *الاربعون حدیثاً*، علی منتخب‌الدین رازی، تصحیح: مؤسسه الامام المهدی(عج)، قم، مدرسه امام مهدی(عج)، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
۱۰. *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، محمد بن محمد مفید، تحقیق و تصحیح مؤسسه آل البيت (ع)، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
۱۱. *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، محمد بن حسن طوسی، به کوشش حسن موسوی خراسان، نجف، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵-۱۳۷۶ق.
۱۲. *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، محمد بن حسن طوسی، تحقیق و تصحیح حسن موسوی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.

١٣. اسرار البلاغه، عبدالقاهر جرجاني، به كوشش محمد رشيد رضا، بيروت، دارالمعرفه، ١٣٩٨.
١٤. الاصابه، احمد بن حجر عسقلاني، بيروت، چاپ اول، نشر دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.
١٥. الاصول الستة عشر، قم، نشر دارالشبستري للمطبوعات، ١٣٤٣ ش.
١٦. اصول كافي، محمد بن يعقوب كليني، ترجمه جواد مصطفوي، تهران، علميه اسلاميه.
١٧. الاعلام، خيرالدين زركلي، چ پنجم، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٨٠ م.
١٨. الاعلام، محمد بن محمد مفيد، تحقيق: الشيخ محمد الحسون، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤-١٩٩٣.
١٩. اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملي، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٠٦.
٢٠. الاغانى، ابوالفرج اصفهاني، به كوشش على محمد بجاوي، قاهره، ١٣٧٩ ق/١٩٧٠ م.
٢١. الافصاح، يحيى بن هبيره، حلب، ١٣٦٦ ق/١٩٤٧ م.
٢٢. اقبال الاعمال، على بن موسى بن طاووس، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٢٠ ق.
٢٣. الاقبال بالاعمال الحسنه، على بن موسى بن طاووس، محقق / مصحح: جواد قيومي اصفهاني، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٣٧٦ ش.
٢٤. اكمال الكمال، ابن باكولا، بيروت، داراحياء التراث العربي.
٢٥. الامالي، شيخ صدوق (محمد بن علي بن بابويه قمي)، ترجمه محمدباقر كمره‌اي، چ چهارم، كتاب خانه اسلاميه، ١٣٦٢.
٢٦. الامالي، محمد بن حسن طوسي، محقق / مصحح: مؤسسه البعثه، قم، دارالثقافه، ١٤١٤ ق.
٢٧. الامالي، محمد بن محمد مفيد، به كوشش على اكبر غفاري و استاد ولي، قم، ١٤٠٣ ق/١٩٨٣ م.
٢٨. الامالي، محمدعلي بن ابن بابويه، مترجم: محمدباقر كمره‌اي، تهران، نشر كتابجي، ١٣٧٦ ش.
٢٩. امل الآمل، محمد بن حسن حرّ عاملي، تحقيق و تصحيح: سيد احمد حسيني، بغداد، مكتبة الاندلس، نجف اشرف، ج الآداب.
٣٠. انباه الرواة، على بن يوسف قفطي، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، دارالكتب المصريه، ١٣٦٩ ق/١٩٥٠ م.

۳۱. *الاتصار*، عبی بن حسین موسوی، سید مرتضی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ ق.
۳۲. *اندیشه قم*، بازبینی شده در ۱۵ دی ۱۳۸۶، «آشنایی اجمالی با صحیفه سجادیه»، حسن منتظری.
۳۳. *الاتساب المتفقه*، محمد بن طاهر بن قیسرانی، به کوشش دیونگ، دیدن، ۱۸۶۵ م.
۳۴. *الاتساب*، عبدالکریم سمعانی، به کوشش عبدالرحمان یمانی، حیدرآباد دکن، دائرةالمعارف العثمانیة، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م.
۳۵. *اوائل المقالات*، محمد بن محمد مفید، به کوشش زنجانی و چرندایی، تبریز، نشر حقیقت، ۱۳۷۱ق.
۳۶. *ایضاح الاشتباه*، حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، تحقیق: محمد حسون، قم، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ ق.
۳۷. *ایضاح المکتون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، اسماعیل باشا بغدادی، تصحیح رفعت بیلگه الکلیسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۸. *الایضاح*، فضل بن شاذان، به کوشش جلال‌الدین محدث، تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
۳۹. *بحار الانوار*، محمدباقر مجلسی، تحقیق و تصحیح جمعی از محققان، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۰. *البدء والتاریخ*، مطهر بن طاهر مقدسی، به کوشش کلیمان هوار، پاریس، ۱۹۱۶م.
۴۱. *البدایة و النهایة*، ابن کنیر (اسماعیل بن عمر دمشقی)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.
۴۲. *بغیة الوعاة*، جلال الدین سیوطی، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، البابی الحلبی، ۱۳۸۴ق/۱۹۶۵م.
۴۳. *بلوغ الارب*، محمود شکرى آلوسی، به کوشش محمد بهجة الانری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۱۴ق.
۴۴. *بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال*، ملاً علی علیاری تبریزی، تصحیح حاج سید هدایت‌الله مسترحمی، تهران، بنیاد فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳.

۴۵. بهجة الآمال في شرح زبدة المقال، ملاعلی علیاری تبریزی، تصحيح سيدهدايت الله مسترحمی، تهران، بنياد فرهنگ اسلامي، ۱۳۶۳.
۴۶. تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، ترجمة عبدالمحمد آيتي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ۱۳۶۳.
۴۷. تاريخ ادبيات در ايران، ذبيح الله صفا، تهران، فردوس، ۱۴۱۳ ق.
۴۸. تاريخ الاسلام و وفیات المشاهير و الاعلام، شمس الدين محمد بن احمد ذهبي، تحقيق عمر عبدالسلام تدميري، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۰۹ ق.
۴۹. تاريخ الفقهاء والرواة المنتخب، جمعي از بزرگان، گردآورنده: علي رضا رحيمي ثابت، نرم افزار جامع فقه اهل بيت عليهم السلام.
۵۰. تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادی، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالکتب العلميه، ۱۴۱۷ ق.
۵۱. تاريخ بيهقي، علي بن زيد بيهقي، به كوشش احمد بهمنيار، تهران، ۱۳۰۸.
۵۲. تاريخ طبرستان، محمد بن حسن بن اسفنديار، به كوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰.
۵۳. تاريخ مدينة دمشق، علي بن عساکر، تحقيق: علي شيري، بيروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۵ ق.
۵۴. تاريخ نيسابور المنتخب من السياق، عبدالغافر فارسي، به كوشش محمد كاظم محمودي، قم، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۵۵. تأسيس الشيعه لعلوم الاسلام، حسن صدر، بغداد، شركة النشر و الطباعة.
۵۶. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، شرف الدين علي استرآبادي، محقق / مصحح: حسين استادولي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۰۹ ق.
۵۷. التبيان في شرح الديوان (ديوان ابي الطيب المتيني)، منسوب به ابوالبقاء عكبري، به كوشش مصطفى صفا و ديگران، بيروت، دارالمعرفة.
۵۸. تجارب الامم، ابوعلي احمد بن محمد بن يعقوب مسكويه رازي، مصر، نشر آمد روز، ۱۳۲۲.

۵۹. *التحریر الطاووسی*. حسن بن زیدالدین (صاحب معالم). تحقیق: فاضل جواهری. قم. کتابخانه آیتالله مرعشی، ۱۴۱۱ ق.
۶۰. *التحف و الهدایا*، محمد خالدی، قاهره، ۱۹۵۶.
۶۱. *تحقیق و مقدمه بر تعلیق من امالی ابن درید*، مصطفی سنوسی، کویت، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.
۶۲. *تذکره الحفاظ*، محمد ذهبی، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۳-۱۳۳۴ق.
۶۳. *تراجم الرجال*، سیداحمد حسینی، قم، کتابخانه آیتالله مرعشی نجفی، ۱۴۱۴ ق.
۶۴. *ترجمه تاریخ یمنی*، ناصح بن ظفر جرفادقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۵۷.
۶۵. *تصحیح اعتقادات الامامیه*، محمد بن محمد مفید، به همراه *اوائل المقالات*، به کوشش زنجانی و جرندابی، تبریز، ۱۳۷۱ق.
۶۶. *تفسیر القمی*، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق و تصحیح: طیب موسوی جزایری، ج سوم، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴.
۶۷. *تمام المتون*، خلیل بن ایبک صفدی، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۹ق/۱۹۶۹م.
۶۸. *تنبيه الخواطر*، ورام بن ابی فراس، قم، مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ق.
۶۹. *تنقیح المقال فی علم الرجال*، عبدالله مامقانی، قم، چاپ دوم، نشر فرزند مؤلف، ۱۴۱۷ ق.
۷۰. *تهذیب الاحکام*، محمد بن حسن طوسی، به کوشش حسن موسوی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۷۱. *التوحید*، محمد بن علی بن بابویه، به کوشش هاشم حسینی طهرانی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
۷۲. *جامع الرواة*، محمد اردبیلی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۷۳. *الجعفریات*، محمد بن محمد بن اشعث، تهران، مکتبه التینوی الحدیثه، بی تا.
۷۴. *جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع*، علی بن طاووس، قم، دارالرضی، ۱۳۳۰ق.
۷۵. *جمهرة اللغة*، محمد بن درید، حیدرآباد دکن، ۱۳۴۵ق.
۷۶. *جواهر الکلام*، محمد حسن نجفی، به کوشش محمود قوجانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ق.
۷۷. *الجواهر المضية*، عبدالقادر قرشی، به کوشش عبدالفتاح محمد حلو، قاهره، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م.

۷۸. *خاتمة المستدرک*، میرزا حسین نوری، تحقیق و تصحیح مؤسسة آل البيت علیہ السلام، قم، مؤسسة آل البيت علیہ السلام، ۱۴۱۷ق.
۷۹. *خصائص الانتماء* علیہ السلام، محمد شریف رضی، به کوشش محمدهادی امینی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق.
۸۰. *الخصال*، محمد بن علی بن بابویه، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۸۱. *خلاصة الاقوال في معرفة احوال الرجال*، حسن بن يوسف اسدی حلی، ج دوم، نجف، منشورات المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱ق.
۸۲. *الخلافة*، محمد بن حسن طوسی، محقق / مصحح: علی خراسانی، سیدجواد شهرستانی، مهدی طه نجف، مجتبی عراقی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۸۳. *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج پنجم، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
۸۴. *دائرةالمعارف فارسی*، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۸۵. *دلائل الامامة*، محمد بن جریر بن رستم طبری، قم، بعثت، ۱۴۱۳ق.
۸۶. *دمية القصر*، علی بن حسن باخرزی، به کوشش محمد تونجی، دمشق، ۱۳۹۱ق/۱۹۷۱م.
۸۷. *دول الاسلام*، شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۵ق.
۸۸. *دیوان القاضي التنوخی الكبير*، علی تنوخی، به کوشش هلال ناجی، بغداد، المورد، ۱۴۰۴ق.
۸۹. *دیوان المعانی*، حسن ابوهلال عسکری، به کوشش کرنکو، قاهره، ۱۳۵۲ق.
۹۰. *دیوان*، محمد بن درید، به کوشش عمر بن سالم، تونس، ۱۹۷۳م.
۹۱. *الذخیره*، علی بن حسین سید مرتضی، به کوشش احمد حسینی، قم، ۱۴۱۱ق.
۹۲. *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، آقابزرگ طهرانی، قم اسماعیلیان / تهران، کتابخانه اسلامی، ۱۴۰۸ق.

۹۳. *ذکر الشیعہ*، محمد بن مکی عاملی، محقق / مصحح: جمعی از پژوهشگران مؤسسہ آل‌البیت علیہم السلام، قم، مؤسسہ آل‌البیت علیہم السلام، ۱۴۱۹ ق.
۹۴. *رجال ابن غضائری*، ابن غضائری، احمد بن ابوعبدالله.
۹۵. *رجال الطوسی*، به کوشش محمد صادق بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م.
۹۶. *رجال الکنتی (اختیار معرفۃ الرجال)*، محمد بن عمر کشی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، مؤسسہ نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ ق.
۹۷. *رجال*، احمد نجاشی، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، انتشارات جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.
۹۸. *رجال*، حسن بن داود حلّی، به کوشش جلال‌الدین محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.
۹۹. *رجال*، محمد باقر مجلسی، تهران، ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م.
۱۰۰. *رجال*، محمد بن حسن طوسی، به کوشش جواد قیومی، قم، انتشارات جامعہ مدرسین، ۱۴۲۷ق.
۱۰۱. *الرد علی اصحاب العدد*، علی سید مرتضی، در: رسائل الشریف المرتضی، به کوشش مهدی رجایی، قم، ۱۴۰۵ق.
۱۰۲. *الرد علی اصحاب العدد*، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۳. *رساله ابی غالب الزراری*، احمد بن سلیمان شیبانی کوفی، محقق / مصحح: گروه پژوهش مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی، قم، ۱۴۱۱ ق.
۱۰۴. *رسوم دارالخلافه*، هلال بن محسن صابی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۱۰۵. *روضات الجنات*، محمد باقر خوانساری، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.
۱۰۶. *ریاض الساکین فی شرح صحیفه سید الساجدین*، سیدعلی خان کبیر مدنی شیرازی، محقق / مصحح: محسن حسینی امینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ ق.

۱۰۷. *رياض العلماء*، ميرزا عبدالله افندی تبریزی، قم، کتابخانه آيةالله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۱ق.
۱۰۸. *ريحانة الأدب*، ميرزا محمد علی مدرّس، ج سوم، چاپخانه شفق.
۱۰۹. *زيديه*، ويلفرد مادلونگ، ترجمه سيدمحمد منافيان.
۱۱۰. *السراير الحاوي لتحرير الفتاوى*، محمد بن ادریس حلی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ج دوم، ۱۴۱۰ق.
۱۱۱. *سعد السعود*، علی بن موسی بن طاووس، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳.
۱۱۲. *السقيفة و فدک*، احمد بن عبدالعزيز جوهری، تحقيق: محمد هادی امینی، بیروت، شركة المكتبي، ۱۴۱۳ق.
۱۱۳. *سنن الترمذی*، محمد بن عیسی ترمذی، تحقيق و تصحيح: عبدالوهاب عبداللطيف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۱۱۴. *سير اعلام النبلاء*، محمد ذهبي، به كوشش شعيب ارنؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق.
۱۱۵. *الشافی فی الامامه*، علی بن حسین سيدمرتضى، تهران، مؤسسه الصادق، ۱۴۱۰ق.
۱۱۶. *الشافی*، ابن حمزه، عبدالله، صنعاء بیروت، ۱۴۰۶/۱۹۸۶م.
۱۱۷. *شذرات الذهب*، ابن عماد حنبلي، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ق.
۱۱۸. *شذرات الذهب*، عبدالحی بن عماد، قاهره، مكتبة القدسی، ۱۳۵۰ق.
۱۱۹. *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی الحدید، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، قم، مكتبة آيت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۲۰. *شواهد التنزيل*، لقواعد التفضيل، عبيدالله بن عبدالله حسانى، محقق / مصحح: محمدباقر محمودی، تهران، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۱۲۱. *طبقات اعلام الشيعه*، آقابزرگ طهرانى، بیروت، دارالکتاب عربی، ۱۹۷۱م.
۱۲۲. *طبقات اعلام الشيعه*، آقابزرگ طهرانى، ج دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۲ش.
۱۲۳. *طبقات الحفاظ*، جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ق.

۱۲۴. طبقات الشافعیہ، عبدالحریم اسنوی، بہ کوشش عبداللہ جبوری، بغداد، ۱۳۹۰ق.
۱۲۵. طبقات المفسرین، محمد داودی، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۱۲۶. طبقات النحویین و اللغویین، محمد زبیدی، بہ کوشش محمد ابوالفضل ابراہیم، قاہرہ، ۱۳۹۲ق / ۱۹۷۳م.
۱۲۷. العبر، ابن خلدون، بیروت، ۱۹۵۷.
۱۲۸. عدۃ الاصول، محمد بن حسن، طوسی، بہ کوشش محمد مہدی نجف، قم، مؤسسہ آل‌البتیت علیہم السلام، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۱۲۹. علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویہ، قم، کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ق.
۱۳۰. عمدہ الطالب، ابن عنبہ، احمد بن علی، نجف، المطبعہ الحیدریہ، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱م.
۱۳۱. عوالم العلوم و المعارف (مستدرک حضرت زہرا تا امام جواد علیہ السلام)، عبداللہ بن نوراللہ بحرانی اصفہانی، محقق / مصحح: محمدباقر موحد ابطحی، قم، مؤسسہ امام مہدی (عج)، ۱۴۱۳ق.
۱۳۲. عیون اخبار الرضا علیہ السلام، محمد بن علی بن بابویہ قمی، محقق / مصحح: مہدی لاجوردی، تہران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۱۳۳. عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، احمد بن قاسم ابن ابی صبیعہ، تحقیق: دکتور نزار رضا، بیروت دارمکتبۃ الحیاء، ۱۹۶۵م.
۱۳۴. عیون التواریخ، محمد بن شاکر کتبی، نسخۂ خطی احمد ثالث، ش ۲۹۲۲/۱۰.
۱۳۵. الغدیر، عبدالحسین امینی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۱۳۶. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تحقیق و تصحیح سید مہدی رجائی، ج دوم، قم، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۰.
۱۳۷. الفیہ، محمد بن ابراہیم بن جعفر کاتب نعمانی، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، تہران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.
۱۳۸. الفیہ، محمد بن حسن طوسی، بہ کوشش عبداللہ طہرانی و علی احمد ناصح، قم، دارالمعارف الاسلامیہ، ۱۴۱۱.

۱۳۹. *فرائد الاصول*، مرتضى انصارى، تحقيق لجنة تحقيق تراث الشيخ الاعظم، قم، مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۱۹.
۱۴۰. *فرائد السمطين*، ابراهيم جوينى، به كوشش محمد باقر محمودى، بيروت، ۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م.
۱۴۱. *فرج المهموم*، على بن موسى بن طاووس، قم، دارالذخائر، ۱۳۶۸ ق.
۱۴۲. *فرحة القرى*، عبدالكريم بن طاووس، قم، منشورات الرضى، بی تا.
۱۴۳. *فرهنگ فارسى*، محمد معين، تهران، انتشارات اميركبير، ۱۳۴۲ ش.
۱۴۴. *فصلنامه طلوع*، سال چهارم، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۸۴، ص ۱۷۸ تا ۱۸۸، مركز جهانى علوم اسلامى.
۱۴۵. *الفصول الفخرية*، ابن عنبه، احمد بن على، به كوشش جلال الدين حسينى ارموى (محدث)، تهران، ۱۳۴۶.
۱۴۶. *فقيه من لا يحضره الفقيه*، محمد بن على بن بابويه، به كوشش على اكبر غفارى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
۱۴۷. *فلاح السائل*، على بن موسى بن طاووس، قم، بوستان كتاب، ۱۴۰۶ ق.
۱۴۸. *فلسفة الشيعة حياتهم و آراءهم*، عبدالله نعمت، قم، دارالكتاب الاسلامى، ۱۴۱۲ ق.
۱۴۹. *فهرس التراث*، سيد محمد حسين حسينى جلالى، قم، دليل ما، ۱۴۲۲.
۱۵۰. *الفهرست ابن النديم*، ابن نديم ابوالفرج محمد بن اسحاق، تحقيق محمد رضا تجدد، تهران، اميركبير، ۱۳۶۶.
۱۵۱. *الفهرست*، محمد بن حسن طوسى، به كوشش محمدصادق آل بحرالعلوم، نجف، المكتبة المرتضوية، ۱۳۵۶ق.
۱۵۲. *الفوائد الرجالية*، سيد محمد مهدى بحرالعلوم، تحقيق محمد صادق بحرالعلوم و حسين بحرالعلوم، تهران، منشورات مكتبة الصادق، ۱۳۶۳.
۱۵۳. *الفوائد الرضوية فى احوال علماء المذهب الجعفرية*، شيخ عباس قمى، تحقيق: ناصر باقرى بيدهندي، قم، بوستان كتاب، ۱۳۸۷ ش.

۱۵۴. *القائد، سيف الدوله حمداني*، حمدان عبدالمجيد الكبيسي، بغداد، دارالشؤون والثقافه العامه، ۱۹۸۹.
۱۵۵. *قاموس الرجال*، محمدتقي تستري، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ۱۴۱۹ق.
۱۵۶. *قاموس المحيط*، محمد بن يعقوب فيروزآبادي، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۳۷۸.
۱۵۷. *الكافي*، محمد بن يعقوب كليني، محقق / مصحح: علي اكبر غفاري، محمد آخوندي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۴۰۷ ق.
۱۵۸. *كامل الزيارات*، جعفر بن قولويه، به كوشش عبدالحسين اميني، نجف، ۱۳۵۶ق/۱۹۳۷م.
۱۵۹. *كامل بهائي*، حسن بن علي عماد الدين طبري، قم، ۱۳۷۶ق.
۱۶۰. *الكامل في التاريخ*، ابن اثير، بيروت، دار صادر، ۱۹۶۵.
۱۶۱. *كشف الظنون*، حاجي خليفه مصطفى بن عبدالله، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۰ق.
۱۶۲. *كشف المعجبه*، علي بن موسى بن طاووس، نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۷۰ ق.
۱۶۳. *كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر*، علي خزآز قمي، محقق / مصحح: عبداللطيف حسيني كوهكمري، قم، بيدار، ۱۴۰۱.
۱۶۴. *كليات في علم الرجال*، جعفر سبحاني، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ۱۴۱۴ق.
۱۶۵. *كمال الدين و تمام النعمه*، محمد بن علي بن بابويه، به كوشش علي اكبر غفاري، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ۱۴۰۵.
۱۶۶. *كنز الفوائد*، محمد كراچكي، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۰.
۱۶۷. *الكنى و الألقاب*، شيخ عباس قمي، ج چهارم، تهران، نشر مكتبة الصدر، ۱۳۹۷ق.
۱۶۸. *كيهان انديشه*، ش ۳۰ (خرداد و تير ۱۳۶۹)، «تفسير ابن ماهيار» رضا استادي.
۱۶۹. *لؤلؤة البحرين*، يوسف بحراني، نجف، ۱۳۸۶ ق.
۱۷۰. *اللباب*، ابن اثير، قاهره، ۱۳۵۷ق.

۱۷۱. *لسان الميزان*، ابن حجر عسقلانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۰ ق.
۱۷۲. *لفت نامه*، علی اکبر دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۷۳. *مأة منقبه*، محمّد بن شاذان، قم، مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۷.
۱۷۴. *المبسوط فی فقه الامامیه*، محمّد بن حسن طوسی، به کوشش محمّد تقی کشفی، نجف، المكتبة المر تضيويه، ۱۳۸۷ ق.
۱۷۵. *مجالس المؤمنین*، قاضی نورالله شوشتری، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۴.
۱۷۶. *مجمع الرجال*، عنایت الله قهبایی، به کوشش ضیاءالدين اصفهانی، اصفهان، نشر مصحح، ۱۳۸۷.
۱۷۷. *محاسبة النفس*، علی بن موسی بن طاووس، محقق / مصحح: زین الدین بن علی (شهید ثانی) و ابراهیم بن علی کفعمی، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۶ ش.
۱۷۸. *مختصر بصائر الدرجات*، حسن بن سلیمان حلّی، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۷۰ ق/ ۱۹۵۰ م.
۱۷۹. *مختلف الشیعه*، حسن علّامه حلّی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
۱۸۰. *مرآة الجنان و عبرة اليقظان*، ابو محمد عبدالله بن اسعد یافعی، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۰ ق.
۱۸۱. *مراتب التحوّیین*، عبدالواحد ابوطیّب، به کوشش محمّد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، مكتبة نهضة، ۱۳۸۵ ق/ ۱۹۵۵ م.
۱۸۲. *مروج الذهب و معادن الجواهر*، علی مسعودی، پاریس، تحقیق: اسعد داغر، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ ق.
۱۸۳. *المزار*، محمد بن محمد مفید، محقق / مصحح: محمدباقر ابطحی، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۸۴. *المزهر*، جلال الدین سیوطی، به کوشش محمّد احمد جادالمولی بک و دیگران، بیروت، ۱۹۸۶ م.
۱۸۵. *المسائل السرویه*، محمّد بن محمّد مفید، تحقیق و تصحیح کنگره شیخ مفید، قم، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۸۶. *المسائل الصاغانیه*، محمّد بن محمّد مفید، در: عدّة رسائل، قم، مكتبة المفید، ۱۴۱۳ ق.

۱۸۷. *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، میرزا حسین نوری، تحقیق و تصحیح مؤسسة آل البيت عظیمہ، قم، مؤسسة آل البيت عظیمہ، ۱۴۰۸.
۱۸۸. *مستدرکات علم رجال الحدیث*، علی نمازی شاهرودی، تهران، شفق، ۱۴۱۲ ق.
۱۸۹. *المستترشد*، محمد بن رستم طبری، قم، کوشانپور، ۱۴۱۵ ق.
۱۹۰. *مستطرفات السرائر*، محمد بن احمد بن ادریس، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ ق.
۱۹۱. *مصباح المتہجد و سلاح المتعبد*، محمد بن حسن طوسی، تهران، بیروت، فقہ الشیعہ، ۱۴۱۱ ق.
۱۹۲. *المصباح للكفعمی (جنة الأمان الواقیہ)*، ابراہیم بن علی عاملی کفعمی، چ دوم، قم، دارالرضی (زاهدی)، ۱۴۰۵.
۱۹۳. *مصفی المقال*، آقابزرگ طهرانی، به کوشش احمد منزوی، تهران، اسلامیہ، ۱۳۷۸ق/۱۹۵۸م.
۱۹۴. *معارض الاصول*، جعفر محقق حلّی، قم، مؤسسہ آل البيت علیہم السلام، ۱۴۰۳ق.
۱۹۵. *معالم العلماء*، ابن شہر آشوب، نجف، منشورات مطبعة الحیدریہ، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱م.
۱۹۶. *معانی الاخبار*، محمد بن علی بن بابویہ، به کوشش علی اکبر غفّاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.
۱۹۷. *معانی الشعر*، سعید اشاندانی، به روایت ابن درید، به کوشش عزالدین تنوخی، دمشق، ۱۳۸۹ق/۱۹۶۹م.
۱۹۸. *المعتبر*، جعفر محقق حلّی، ایران، چ سنگی، ۱۳۱۸ق.
۱۹۹. *معجم الادبایہ*، یاقوت بن عبد اللہ حموی، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۴۱۴.
۲۰۰. *معجم البلدان*، یاقوت بن عبد اللہ حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۲۰۱. *معجم الشعراء*، محمد مرزبانی، به کوشش عبدالستار احمد فراج، قاہرہ، دار احیاء الکتب العربیہ، ۱۳۷۹ق/۱۹۶۰م.
۲۰۲. *معجم المؤلفین*، عمر رضا کتّالہ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۶ق.

٢٠٣. *معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال*، سيد ابوالقاسم موسوی خوئی، بيروت، دارالزهراء، ١٤٠٣ق.
٢٠٤. *معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال*، سيد ابوالقاسم موسوی خوئی، قم، مركز نشر آثار شيعه، ١٤١٠ق.
٢٠٥. *مفاخر اسلام*، علی دواني، ج دوم، تهران، اميركبير، ١٣٦٣.
٢٠٦. *مفتاح الكرامه في شرح قواعد العلامه*، سيدجواد بن محمد حسينی عاملي، محقق / مصحح: محمدباقي خالصي، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ١٤١٩ق.
٢٠٧. *مفتاح كنوز السنه*، آرنهت يان ونسينك، ترجمه محمد فؤاد عبدالباقي، قاهره، ١٣٦٣ق/١٩٣٤م.
٢٠٨. *مقتضب الاثر*، احمد بن عياش جوهری، قم، مكتبة الطباطبائي، ١٣٧٩ق.
٢٠٩. *المقتنع*، محمد بن علی بن بابويه قمی (شيخ صدوق)، محقق / مصحح: گروه پژوهش مؤسسه امام هادی عليه السلام، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤١٥ق.
٢١٠. *من لا يحضره الفقيه*، محمد بن علی بن بابويه، محقق / مصحح: علی اكبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ١٤١٣ق.
٢١١. *مناقب آل ابي طالب*، ابن شهر آشوب، قم، علامه، ١٣٧٩ق.
٢١٢. *المنتظم*، ابن جوزی، به كوشش سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق/١٩٩٥م.
٢١٣. *المنتظم*، ابن جوزی، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٢ق.
٢١٤. *منتهی المقال*، محمد بن اسماعيل حائري مازندراني، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٦ق.
٢١٥. *مهج الدعوات و منهج العبادات*، علی بن موسی طاووس، قم، دارالذخائر، ١٤١١ق.
٢١٦. *المهذب البارع*، احمد بن فهد حلي، به كوشش مجتبی عراقی، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ١٤٠٧.
٢١٧. *الموسوعة الاسلاميه*، حسن امين، بيروت، ١٣٩٥ق/١٩٧٥م.

۲۱۸. *موسوعة طبقات الفقهاء*، جعفر سبحانی تبریزی، تحقیق و تصحیح گروه پژوهش مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، بی‌تا.
۲۱۹. *میزان الاعتدال*، محمد ذہبی، به کوشش علی محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۲ق / ۱۹۶۳م.
۲۲۰. *میزان الاعتدال*، محمد ذہبی، به کوشش علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۹۹۵م.
۲۲۱. *نزہة الالباء*، عبدالرحمان بن محمد بن انباری، به کوشش ابراہیم ساقرائی، بغداد، مکتبۃ المعارف، ۱۹۵۹م.
۲۲۲. *نزہة الناظر و تنبیہ الخاطر*، حسین بن محمد حلوانی، تصحیح: مؤسسہ امام مهدی علیہ السلام، قم، مدرسہ امام مهدی علیہ السلام، ۱۴۰۸ق.
۲۲۳. *تقد الرجال*، سیدمصطفی بن حسین حسینی نقرشی، قم، مؤسسہ آل البیت علیہم السلام، ۱۴۱۸.
۲۲۴. *ہدایۃ المحدثین الی طریقۃ المحدثین*، محمد امین کاظمی، تحقیق سیدمہدی رجائی، قم، کتابخانہ آیت‌اللہ مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.
۲۲۵. *ہدیۃ العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنفين*، اسماعیل ہاشا بغدادی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۵۵م.
۲۲۶. *الوافی بالوفیات*، خلیل بن ایبک صفدی، تحقیق: احمد ارنؤوٹ و ترکی مصطفی، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۲۰ق.
۲۲۷. *الوجیزۃ فی الرجال*، محمدباقر مجلسی، تصحیح و تحقیق محمدکاظم رحمان ستایش، تہران، ہمایش بزرگداشت علامہ مجلسی، دبیرخانہ بخش انتشارات / سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۲۸. *وسائل الشیعہ*، محمد بن حسن حرّ عاملی، به کوشش عبدالرحیم ربّانی شیرازی و دیگران، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ق.

٢٢٩. *وسائل الشيعه*، محمد بن حسن حرّ عاملي، تحقيق و نصحيح مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤٠٩ق.
٢٣٠. *وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان*، احمد بن محمد بن خلكان، تحقيق احسان عباس، لبنان، دارالثقافة، بی تا.
٢٣١. *تيممة الدهر*، عبدالملك نعالبي، به كوشش، مفيد محمد قميحه، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٣ق.
٢٣٢. *تيمية الدهر في محاسن اهل العصر*، ابومنصور نعالبي نيشابوري، به كوشش محمد محي الدين عبدالحميد، قاهره، ١٣٧٧ق.
٢٣٣. *اليقين باختصاص مولانا علي عليه السلام بامرّة المؤمنين*، علي بن موسى بن طاووس، قم، مؤسسة دارالكتاب، ١٤١٣ق.